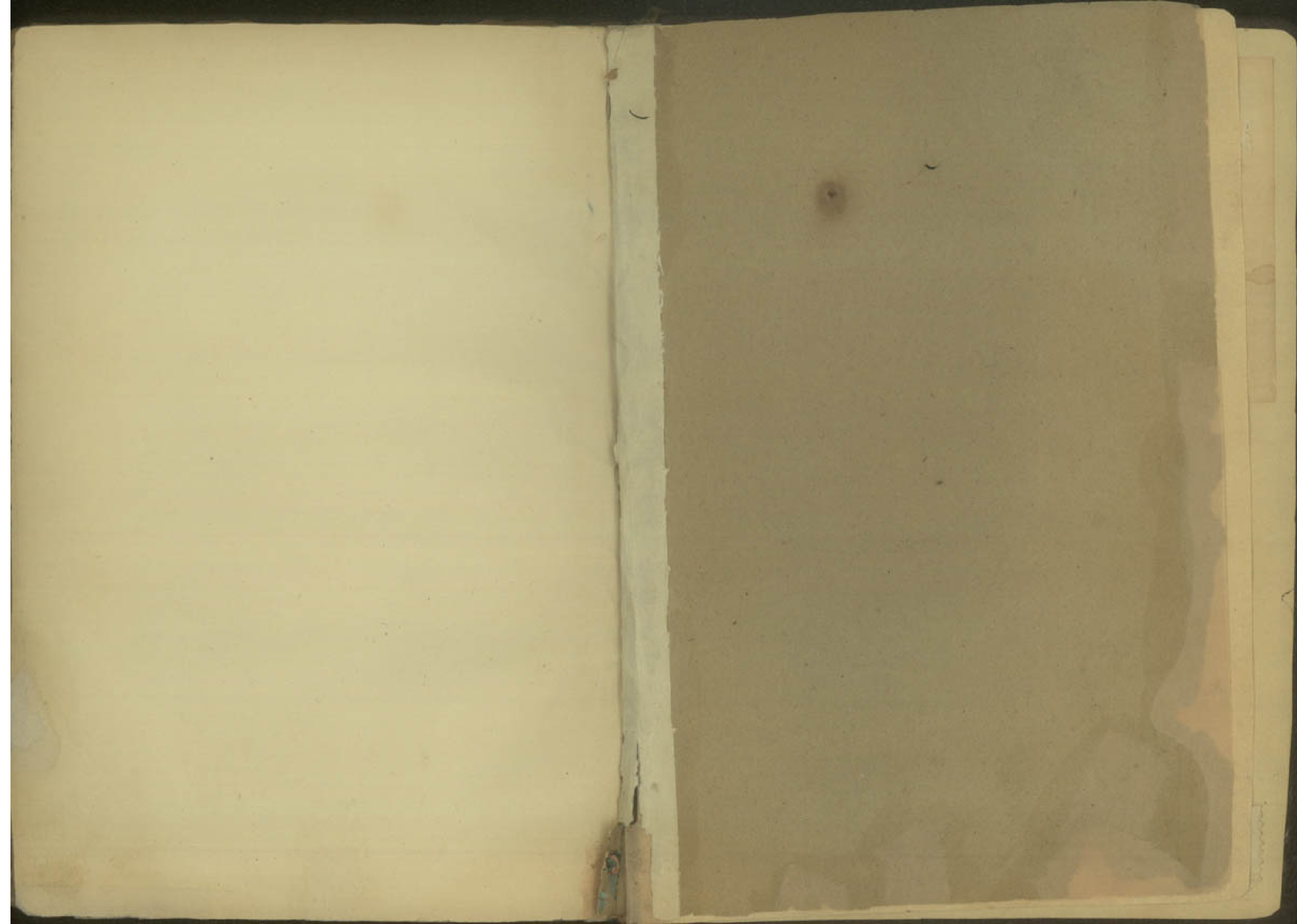


على النبي المصطفى شفيعه
وصحبه وتابعي شريعته

عجبت لمن يبكي على فقد غيره
[illegible]

[illegible] عيب غيره [illegible] عينيه [illegible]

[illegible] ذنب [illegible] العفو واسع

[illegible] ذنب [illegible] العفو

ما نظمه الامام [illegible]
في نسب امامنا الشافعي

محمد ادريس عباس ومن
بعده عثمان ابن شافع
وسائب ابن عبيد سابع
عبد يزيد ثامن والتاسع
هاشم المطلب ابن
عبد مناف للجميع تابع

اللهم صل على سيدنا محمد الحبيب الشفيع الرفيع القدر
العظيم الجاه وعلى اله وصحبه وسلم تسليما امين

بتاریخ ۱۴۱۸ [illegible] جمعیت [illegible] در خواب
این کتاب در دست [illegible]
رسید [illegible]
[illegible] اسم این کتاب [illegible]
[illegible] نزهة القلوب [illegible]
واقعی اسم و مسما مطابق [illegible]
[illegible]

کعب بود مردی اندر عرب ویرا کعب کفتندی جوان مرد بود اندر قبیلهٔ
وی آب نبود شبانکاه سنکی اندر آب نهاده بود بنشان سنکی چند آنک آن بودی کب
هر کسی همی دادی یکی وی خوردی یکشب آب قسمت همی کرد مردی مرادی اندر وی
نکریست وی غلام را کفت اعط اخاک المرادی تشنه است همچنین همی بود
جان بداد تشنه نظر مخلوقی بمخلوقی جان بداد بنظر دل بنده چه کویی رحمت ندهد
سعد وقاص و اپیغمبر بود صلعم و عتبه وقاص از کافران بود یک برادر تیر اندر روی
پیغمبر انداخت سعد بدیکر برادر پیش وی بایستاد در سوز را صلعم اندر پس پشت
خویش کرد کفتند چرا کردی کفت تا من کشته شوم تیر اندر رسول صلعم نیاید فنزل
فی شانهم قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ایثار چنین بود
تا بدین جا نبشته ام جابر بن عبد الله انصاری همی کشت اندر میان کشتکان
روز حلبه ابی همی کفت واعطشاه اندر خون کردیدوی آب آورد که بوی همه
دهد کهلی همین کفت واعطشاه آن پیر کفت بدان کهل ده وی نزدیک آن
کهل شد که بوی دهد جان داده بود بازدیک این پیر آورد که از بهر وی
آورده بود جان داده بود هر سه ایثار کردند و بسبب تشنکی جان بدادند
ایثار این بود که بو القسم حکیم پرسید کسی را اندر نیسابور جوان مردی چیست کفت
آنکه چیزی یابم بخورم و شکر کنم و چون نیابم صبر کنم و سوال نکنم بو القسم نعره بزد کفت
این سکان ما اندر بلخ همه جوانمرداند همه چنین کنند کفتند یا شیخ پس

[illegible]

جوانمردی چیست گفت آنک بنایابی شکر کنی و چون بیابی ایثار کنی قال الله
تعالی ویؤثرون علی انفسهم ابو القسم حکیم گوید راه بخدای تعالی چهار چیز است
یا شمشیر و سر کافران یا محبره و در عالمان یا سفره و شکم گرسنگان یا محراب
و مناجات رحمان جوانمردی آن بود بوبکر شبلی روزی اندر پیش وی همی خواندند
قال فالحق والحق اقول لاملان جهنم وی سر بر زمین نهاد و گفت بار خدایا اگر لا بد
دوزخ همی پر باید کرد بار خدایا مرا چندان کن که دوزخ بمن پر شود تا آن بیچارگان برهند
جوانمردی چنین بود استاد بو علی گفتی تو پنداری که هرچه اندر حجرهٔ
درویشان بود اندر کوشک توانگران نیز بود آن ز خویشتن بدیگران منکر اندر
بادیه آب تنگ بود دجله و فرات آنجا که هست آب فراخ بود و گفتی مادام جوانمردی
بر زفان همی آید گفت اندر پیش مجلسیان نا محتشمی خویش اندر گوی خدای بیند
قال الله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا قال یحیی بن
معاذ عجبت ممن یستقرضه مولیه ویبقی فکسبه ذرة وحبة سمعت
الاستاد ابا مشعر الهمدانی انه قال ان الله تعالی استدعی منک الصدقة للفقراء
من حیث القرض ووصلک الثواب من حیث القرض واوحی الله تعالی الی موسی
فقال یا موسی المال مالی والجنة جنتی فاشتر جنتی بمالی وقال
ابن السماک عجبت ممن یشتری الممالیک بماله ولا یشتری الاحرار بجوده ایزد
تعالی اندر قیامت توانگر را و درویش را اندر مقام سؤال بر پا کند با توانگر

کوید

گوید چه کردی با مال درویش را گوید چون گذاشتی آنکه درویشان را گوید یا فقراء
الدنیا ما زویت الدنیا عنکم لاجل هوانکم علی لکن خواستم که هرچه آنجا نبود
اینجا بود و قیل و ذل لقاهم بالباب فارحم لذل مقام رب العالمین العددیات
و التیاخات من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا واقرضتم الله قرضا حسنا و فی الحدید
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا وایضا فیه واقرضوا الله قرضا حسنا و فی المزمل
واقرضوا الله قرضا حسنا نظایر اضعاف فیضاعفه اضعافا کثیرة والله یضاعف
لمن یشاء فاتت اکلها ضعفین لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة وان تک
حسنة یضاعفها فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف یضاعف له العذاب
یوم القیمة فیضاعفه وله اجر کریم یضاعف لهم ولهم اجر کریم یضاعفه لکم فاولئک
لهم جزاء الضعف بما عملوا بیافرید عنایت را روز داد رعایت را بمیراند هیبت را ملک
در مان فرستد لطافت را رسول فرستد اجابت را برانگیزد اندر قیامت را نماز
فرماید خدمت را روزه فرماید جنت را قرض خواست اظهار غنیت را جلوه کند کرامت را
تاج بر سر نهد علامت را با مصطفی بخشد شفاعت را نامه دهد قرآن را عفو
کند اجابت را از دوزخ برهاند اظهار منت را به بهشت رساند و لیکن را
دیدار نماید ازالت شبهت را بیافریدم تا فنا بینی روزی دهم تا نوا بینی بمیرانم
تا بلا بینی برانگیزانم تا عنا بینی نامه دهم تا جفا بینی بیامرزم تا وفا بینی بهشت
رسانم تا عطا بینی سلام کنم تا رضا بینی حجاب بردارم تا مرا بینی

یا هذا صعبا روزکه روز قیامتست واندران روز بدان صراط بباید رفت
باریکتر از موی باریکتر از دوی تیزتر از شمشیر قال الله تعالی
فلا اقتحم العقبة بقول بعضی سه هزار سال راه وبقول بعضی هزار ساله قال الله
وما ادریک ما العقبة یا محمد تو چه دانی که عقبه بچه صعبیست ای بارخدایا
درمان آن عقبه چیست کفت فک رقبة خواهی که پای تو برانجا بکذرد بنده
آزاد باید کرد ای بارخدایا درویشم طاقت بنده ندارم کفت او اطعام فی یوم ذی
مسغبة دو کرده اندر روزی که باران وبرف وسرما بود وقحط بد درویش باید داد از
توانکر بنده وازدرویش کرده ای بارخدایا این طعام وا که دهم کفت یتیما ذا مقربة
یعنی الی یتیم ذا قرابة وا یتیم از خویشان خویش سبحان الله آن خدایی که یتیمانرا
تعهد فرمود کفت مرا بازان یتیم که جنکی نیست وبراروی زرد دادم وبدل درد
دارم وبجکر درد دارم هیچ فراموش مکن که کسی که از پدر بازماند چنان بود که از من باز
ماند چکونه بود ای بارخدایا اکر یتیم نبود از خویشان من کفت او مسکینا ذا
متربة آن طعام فرا غریبی ده که لیس بینه وبین التراب شیء بر خاک خفته انکه
آن باید که معطی این صدقه مومن بود ثم کان من الذین آمنوا کان المعطی لا المعطی
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا سبحان آن خدایی که بیک من نان پای تو بران
صراط باریک براند بدان صعبی اندر کتاب بیان چنین کرد فعلیک بالنفقة علی
الفقرا وایاک فالبخل فان البخیل بعید عن الجنة بعید عن الخلق بعید من الله

مجلس فی التوحید

آنکه از درخت وفا بار آید آن شاخ جفا نکونسار آید امروز حدیث من خوار آید
فردا که سرت بدیدار آید **مجلس فی قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم**
اعلم ان هذه الآیة فی سورة البقرة ومن راس السورة الی هذه الآیة مایتان وخمسون
آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله عز وجل الله لا اله الا
هو الحی القیوم الحی الذی لا یموت القیوم الذی لا یدعه لا تاخذه سنة
نعاس ولا نوم یعنی نوم ثقیل فیشغله عن تدبیره وامره له ما فی السموات
من الامر والعجایب وما فی الارض من الخلق والعجایب من ذا الذی یشفع عنده
من اهل السموات والارض یوم القیمة الا باذنه یعنی بامره یعلم ما بین ایدیهم من
امر الآخرة فامر الآخرة لمن یکون له الشفاعة وما خلفهم من امر الدنیا ولا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی لا یعلم الملایکة شیء من امر الدنیا والآخرة
الا بما علمهم الله وسع کرسیه السموات والارض یقول کرسیه اوسع من
السموات والارض ولا یؤده حفظهما یعنی لا یثقل علیه حفظ العرش والکرسی
ویقال حفظ السماء والارض وهو العلی العظیم بصفاته العلی فلا احد اعلی
منه العظیم فلا احد اعظم منه **تحقیق الآیة** اعلم ان اصناف الکفرة
سبعة الدهریة والثنویة وعبدة النیران والمشرکون والیهود والنصاری
والصابئون فهذه الآیة رد علیهم جمیعا قول الله رد علی الدهریة لانهم ینکرون
الاله لا اله الا هو رد علی الثنویة لانهم یقولون بالمبدا اثنین یزدان واهرمن

نور وظلمة من المزدكية والثنوية والمهافرة تنبيه الحي القيوم لا تأخذه
سنة ولا نوم رد على اليهود والنصارى لان عيسى وعزير كان لهما النوم
والاكل والشرب الحي رد على عبدة النيران لان النار ليست بحي له ما في السموات
وما في الارض يعني هو خالقهما رد على الصابئين وعبدة النجوم بان السماء و
الارض وما فيهما مخلوقة ومملوكة من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه رد على
قول من اثبت الاصنام وقالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله والعجب
ممن يتوسل بعبادة غير الله كيف لا يتوسل بعبادته وهذه الآية دليلة
على قديم الصانع وحدث ما دونه وما دونه فهو عالم والعالم محدث ولا بد
للمحدث من محدث والدليل على حدثه العالم ان ترى العالم متغيرا من حال
الى حال ولا بد له من مغير ويستحيل ذلك من غير مغير كما يستحيل الكتابة من
غير كاتب والبناء من غير بان فكما لا بد للبناء من بان ولا بد للكتابة من كاتب
لا بد للحوادث من محدث هذا الذي قد قلنا من كلام المتكلمين واما
على لسان اهل الاشارة قيل لواحد من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
بم عرفت ربك قال بفسخ الهمم ونقض العزائم كسى ديكررا كفتند بچه شناختى
خداى را قال دلت الآثار في الاقطار على وجود الملك الجبار كفت
بدانچ اندر همه عالم هيچ چيز نه بينم كه نه با من سخن كويد بدانجا كه بلسان اشارتست
نه زانجا كه لسان عبارتست همى كويد انك كه من معدوم بوده ام مرا موجود كرد

وى خداى منست وخداى توى ديكريرا كفتند بم عرفت ربك كفت
شهدت الشواهد على انه واحد شعر تفكر في نبات الارض وانظر
الى آثار ما صنع المليك عيون من لجين في جفون واحداق من الذهب السبيك
على قضب الزبرجد شاهدات بان الله ليس له شريك وقال
ذو النون المصري عرفت ربي بربي ولولا ربي ما عرفت ربي كه ويرا بشناختم
هم بوى شناختم واكر وى نبودى من ويرا نشناختمى قيل اين كفته چندست
عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنور الله وقال الرودبارى
عرفت الله بشيئين بانوار التقدير وباحسان التصوير كسى ديكر كفت عرفت الله بخمسة
اشياء سراج وهاج وليل داج والسماء ذات ابراج وغيث ثجاج وبحار ذات
امواج اين هر پنج دليلست مرا بر هستى وى چراغى چون آفتاب درفشان شبى
تاريك اندروى ماه درخشان آسمان بر داشته بلند ايوان ميغ كران اندر هوا دوان
درياى پر از حيوانات وحيتان اين همه اندر روا كردن نيايد مكر بحكم ديان كسى ديكررا
پرسيدند بم عرفت ربك بچه شناختى خداى خودرا كفت بعشرة اشياء
بتزيين السماء بالانوار وتزيين الارض بالاشجار وتزيين الاشجار بالاثمار
وبسط الارض على متون البحار وتفجير العيون والانهار وتقليب الليل والنهار
وانفاذ الاحكام والاقدار واهلاك الظلمة والاشرار واعزاز الاخيار والابرار
وانزال الامطار بالمقدار بدين ده چيز آثار بدانستمى خداى جبار وقال

بعضهم الاشتغال بالدليل بعد وجود المدلول محال قال الله تعالى
فماذا بعد الحق الا الضلال سمعنا الاستاذ ابا منصور الهروی انه قال مکتوب
على كل ورقة خرجت من الشجر بخط القدرة من اخرج الورق من الشجر الذی هو
شوق على وجه البصر وسمعنا الاستاذ ابا عبد الله الداغانی انه قال قال
لبليد عرفت الله بالدلائل الظاهرة والشواهد الزاهرة والحجج القاهرة و
البطون الباهرة يا هذا العبر كثير والمعتبر قليل دلائل الوحدانية اشهر
من الشمس ولكن يجب ان يكون للعاقل عين قلب ينظر اليه قال
ان فی ذلك لذكرى لمن كان له قلب هر کسی را اندر صدر پارهٔ گوشتست کانرا
دل گویند لکن عزیزست کسی که ویرا دل عاقلست که بدان دل بحق بیند هیچ کس هست
که دل وی ازوی گم شده است که ویرا بحق نظر است چنانک
آن درویش اندر آن خرابه همی گشت کسی ویرا گفت یا شیخ ما اصابک چه رسید ترا گفت
کان لی قلب ففقدته دلی داشتم گم کرده ام همی باز جویم انکس ویرا گفت یا شیخ
ففقدته فی العمران فما وجدته فی الخربة دل را اندر آبدانی گم کرده اندر ویرانی وا نیابی
چنانک روزی یحیی بن معاذ رازی اندر کوی اندر میشد طوافی بانگ
همی کرد زگل بریان گل بریان وی صاحب وجد شد گفتند ما اصابک وی گفت
پنداشتم که میگوید دل بریان دل بریان یا هذا دلائل و آیات بسیار است لکن
دلی که بدان نظر افتد از دل ظاهرست قال الله تعالى الله لا اله الا هو الحی القیوم

ترتيب المجلس بدانک خدای عز و جل اندر قرآن بیست چیز را عظیم خواند عرش را
عظیم خواند و هو رب العرش العظيم و قرآن را عظیم خواند ولقد آتيناك سبعا من المثانی
والقرآن العظيم خلق رسول را عظیم خواند وانك لعلى خلق عظيم فضل خویش را عظیم
خواند وكان فضل الله عليك عظيما ملک را عظیم خواند وآتيناهم ملكا عظيما قیامت را
عظیم خواند ليوم عظيم فوز را عظیم خواند فقد فاز فوزا عظيما زلزله را عظیم خواند
ان زلزلة الساعة شیء عظيم ثواب بهشت را عظیم خواند اجرا عظيما عذاب
دوزخ را عظیم خواند ولهم عذاب عظيم کرب را عظیم خواند نجيناه من الكرب العظيم
میل را عظیم خواند ان تميلوا ميلا عظيما سریر بلقیس را عظیم خواند ولها عرش عظيم
کبش اسمعیل را عظیم خواند وفديناه بذبح عظيم کید زنان را عظیم خواند ان كيدكن
عظيم کوه را عظیم خواند كالطود العظيم بهتان را عظیم خواند سبحانك هذا
بهتان عظيم شرک را عظیم خواند ان الشرك لظلم عظيم اثم را عظیم خواند فقد
افترى اثما عظيما خود را عظیم خواند وهو العلی العظيم الاخبار والآثار اعلم
ان جماع علم التوحيد والمعرفة بالله ان نعتقد ان الخير والشر والنفع والضر والايمان
والكفر والحلو والمر بقضاء الله وقدره ولا يصير العبد مومنا موقنا الا بان
يومن بالقضاء والقدر والدليل عليه ما اخبرنا به الحاكم ابو عبد الله محمد بن
عبد الله الحافظ رحمه الله قال حدثنی الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال حدثنی ابو
الحسن يوسف بن عبد الله الشافعی بمصر قال حدثنی سليمان بن شعيب الكسائی

قال حدثني سعيد الادهم قال حدثني شهاب قال حدثني يزيد الرقاشي قال
حدثنا انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجد المؤمن
حلاوة الايمان حتى يؤمن بالقدر خيره وشره وحلوه ومره قال
وقبض رسول الله صلعم على لحيته فقال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه
ومره قال وقبض انس على لحيته وقال امنت بالله خيره وشره وحلوه ومره
قال واخذ يزيد الرقاشي بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره
وحلوه ومره قال واخذ شهاب بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره و
حلوه ومره قال واخذ سعيد بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره
وحلوه ومره قال واخذ سليمان بلحيته وقال آمنت بالقدر
خيره وشره وحلوه ومره قال واخذ يوسف بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره
وشره وحلوه ومره قال الحاكم واخذ شيخنا الزبير بن عبد الله بلحيته
وقال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه ومره وانا اقول اخذ الحاكم بلحيته و
قال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه ومره وصاحب الكتاب القسم الفضل
بن المحب يقول اقتديت بالائمة والمشايخ واخذت بلحيتهم واقول آمنت بالقدر
خيره وشره وحلوه ومره فهذا هو التوحيد بالله وقال رسول الله
صلعم سبق العلم وجف القلم وقضي القضاء وتم القدر روى انس عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم انه من فضل هذه الآية خير البشر آدم وخير العرب

الحديث

محمد وخير الفرس سلمان وخير الروم صهيب وخير الحبشة بلال وسيد
الشهور شهر رمضان وسيد الايام يوم الجمعة وسيد الكتب القرآن وسيد
القرآن سورة البقرة وسيد سورة البقرة آية الكرسي وفيها خمسون كلمة في كل كلمة
خمسون بركة وقال صلى الله عليه وسلم من قرأ هذه الآية في دبر كل
صلوة وقي من فتنة القبر وقال صلى الله عليه وسلم لعائشة عليك بقراءة هذه الآية
يوسع الله عيشك وسئل النبي صلى الله عليه وسلم القرآن افضل ام التورية
فقال ان في القرآن آية هي افضل من جميع كتب الله تعالى وهي آية الكرسي وروى
سلمان الفارسي عن النبي عليه السلام انه قال من قرأ آية الكرسي يهون الله عليه
سكرات الموت **النكت والاشارات** في قوله الله اثباتا الالهية وفي قوله
لا اله الا الله نفي الالهية عما سواه وهر كه يكبار اين سخن بكويد
برستد اندر دنيا از بليت وآفت واندر عقبى از عذاب وعقوبت ورسيد بجنت
ووصلت يافت وديدار رؤيت علي بن موسى رضي الله عنه اندر نيشابور
آمد بر پشت ستور املا كرد بر احمد حرب ويحيى بن احمد از آباء خويش عن علي
عن النبي صلعم عن جبريل عن الله تعالى انه قال لا اله الا الله حصني فمن قال لا اله
الا الله دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي چنين كفت خداى عز وجل
هر كه بكفت لا اله الا الله اندر حصار من آمد وهر كه اندر حصار من آمد از
عذاب من ايمن كشت **نكته** كفته اند لا اله الا الله محمد رسول الله

هفت کلمه است ومؤمن را هفت اندامست اگر تن خویش بعذاب گروکرده یکبار
این هفت کلمه بگوی این هفت اندام را از گرو دوزخ آزاد کنی که ملك جل جلاله همی
گوید کل نفس بما کسبت رهینة ابن شمعون گوید مسکین ابن آدم اوله دهشة
وآخره وحشة مسکین ابن آدم اوله حیرة وآخره حسرة مسکین ابن آدم اوله
نطفة قذرة وآخره جیفة مسکین ابن آدم خلق من ماء مهین ثم هو بما کسبت
رهین **نکته** لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است ودوزخ را
هفت درست لها سبعة ابواب چو کلمه این هفت کلمه بگوید هفت در دوزخ بر
وی ببندند **نکته** لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است وآسمان و
زمین هفتست که گواهی دهند بمعصیت وطاعت هر که این هفت کلمه بگوید هفت
آسمان وزمین بدل کنند تا گواهی ندهند قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات **نکته** لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است وروزی
تو از هفت چیز است کما قال صلی الله علیه وسلم ورزقتم من سبع اگر بندی بود
که روزی خوردن بشولیده بود ببرکت این هفت کلمه روزی بروی فراخ کند
وحلال کند **نکته** چون ترسایان عیسی را فرزند گفتند قال الله تعالی تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدًّا خواست که آسمانها وزمینها بدرد
وبشکافد وکوهها برفتن آید فرشتگان گفتند همه عالم زیر وزبر شود از گفتن
این کلمه تا ایشان ان دعوا للرحمن ولدا ایزد تعالی گفت سوّینها بقول لا اله الا الله

وقت

محمد رسول الله

فرشتگان یکبار گفتند لا اله الا الله آسمان وزمین وکوه آرام گرفت تا قیامت
از هیبت این نامه چه گویی معرفت تو اندر دل تو بگفتن این سخن آرام نگیرد بلی گیرد قال الله
تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة **نکته**
لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمات است وهفته هفت روز است
اگر جمله هفته معصیت بود یکبار بگویی لا اله الا الله محمد رسول الله کفارة آن
هفته گناه بود قال الله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله سمعت الاستاد ابا القسم
الجبیب رحمة الله علیه انه قال فی الآیة اضمار معناه فاعلم ان افضل الذکر والطفه
واعلاه لا اله الا الله والدلیل علیه ما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل
الذکر لا اله الا الله وافضل الدعاء الحمد لله **نکته** فی قوله تعالی الیه یصعد
الکلم الطیب ایزد تعالی همی گوید عن آید آن سخن خوش آنکو بندهٔ گوید لا اله الا الله اندر
عرف وعادت گوید آواز خوش بگوهها ندود همی آوازی خوش وا بباید چنانست که
هفتاد سال آواز خوش که بلا اله الا الله که همی گویی با آسمان اندر همی دهی
چه گویی آن وقت مرك من آواز ناخوش بگوش تو رسانم وفا بمن از وفاء گوه کمتر باشد
نکته گویند هر که اندر حالت مرك افتاد هر که با وی جنگ بود
آشنایی کند که بروی رحمت کند اهل اشارة گفته اند دشمنان با تو اندر حال مرك
آشنایی کنند دوست تو چگونه اندران حال جنگ کند نکند **العددیات**
الله لا اله الا هو الحی القیوم وفی هذا فی القرآن مذکور فی مواضع فی سبعة و

وثلثین موضعا اثنان فی البقرة والهکم اله واحد لا اله الا هو الله لا اله الا
هو واربعة فی آل عمران الم الله لا اله الا هو هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء
لا اله الا هو شهد الله انه لا اله الا هو قائما بالقسط لا اله الا هو وفی سورة
النساء الله لا اله الا هو لیجمعنکم وفی الانعام لا اله الا هو خالق کل شیء
فاعبدوه لا اله الا هو واعرض عن المشرکین وفی الاعراف لا اله الا هو یحیی ویمیت
وفی التوبة وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو فقل حسبی الله لا اله الا هو
وفی یونس آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وفی سورة هود وان لا اله الا
هو فهل انتم مسلمون وفی الرعد قل هو ربی لا اله الا هو علیه توکلت وفی سورة طه
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی انما الهکم الله
الذی لا اله الا هو وفی سورة الانبیاء وما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه
انه لا اله الا انا فاعبدون فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک وفی سورة
المؤمنین فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو وفی النمل الله لا اله الا هو رب العرش العظیم
وفی القصص وهو الله لا اله الا هو له الحمد لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه وفی سورة
الملائکة لا اله الا هو فانی تؤفکون وفی الصافات انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله
یستکبرون وفی سورة الزمر هو الحی لا اله الا هو فانی تصرفون وفی سورة المؤمن ذی
الطول لا اله الا هو الیه المصیر لا اله الا هو فانی تؤفکون وفی سورة الدخان لا اله
الا هو یحیی ویمیت وفی سورة محمد فاعلم انه لا اله الا الله وفی سورة الحشر هو الله

الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا
هو هو الله الخالق البارئ لا اله الا هو وعلی الله فلیتوکل المؤمنون وفی المزمل لا اله
الا هو فاتخذه وکیلا ولا یؤوده حفظهما الحفظ فی القرآن عشرة القرآن وانا له لحافظون
الاعمال والله حفیظ بما تعملون الملئکة وان علیکم لحافظین الصلوة حافظوا علی الصلوات
الوحی وحفظا من کل شیطان مارد النفس ویحفظوا فروجهم والایمان واحفظوا
ایمانکم الملیکة ان کل نفس لما علیها حافظ وحفظا لله فالله خیر حافظا وحفظ
وحفظ السموات والارض هذه الآیة ولا یؤوده حفظهما آفریدگار جهان توی
روزی دهنده بندگان توی آراینده هفت آسمان توی قبله عارفان توی
شکافنده نخل وریحان توی قهر کننده جباران توی مؤمنان را خلد میزبان
توی بحقیقت بر کمال توی زیرا که ملک همه ملوکان توی الله لا اله الا هو الحی القیوم
یا ملکت تو باقی یا عارفان تو ساقی مارا تو گزیدستی اعیب خریدستی از بندگان
همه زلت واز تو کرم واحسان اتیاحات ایمان عطاء بزرگست ناخواسته داده
ابا بود که اندر حال مرگ با ما بماند که بو حنیفه گوید اکثر ما یسلب الایمان عند
النزع بیشتری را که ایمان جنبش دارد اندر حال مرگ بود نعوذ بالله از دو پرو زیست
یکی را گویند الا تخافوا ولا تحزنوا ودیگر را گویند لا بشری یومئذ للمجرمین یا گویند
بما نذیر با ما یا گویند وما نذیر انما وتو ندانی که زین دو کدام آواز شنوی جای
اینست که گوی ربنا لا تزغ قلوبنا آن باید که بنده با خوف ورجا بود کما قال الله

تعالى يدعون ربهم خوفا وطمعا خوفا من عذابه وطمعا في ثوابه خوفا من الهجران
وطمعا في الغفران خوفا من الفصل وطمعا في الوصل خوفا من الدركات وطمعا
في الدرجات خوفا من الجحيم وطمعا في النعيم خوفا من الفرقة وطمعا في القربة خوفا من التعبير
وطمعا في التيسير بيت آن روز بر كه بيرون شدنا ° بيرون شد فكنه نيست از آمدنا
تا خود چه طلب كند رسولش زمنا ° تا بر در ما بحجه نشايد بدنا ° خداى عز وجل جانا
ما را اندر دنيا از نكبت برهانيد اندر عقبى از عقوبت برهاناد وصلى الله على محمد وآله اجمعين

مجلس في قوله تعالى الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور اعلم
ان هذه الاية في سورة البقرة ومن راس السورة الى هذه الاية مايتان وستة وخمسون
آية تفسيره قال عبد الله بن عباس الله ولي الذين آمنوا يعني عبد الله بن
سلام واصحابه يخرجهم من الظلمات الى النور يعني من الكفر الى الايمان والذين كفروا
يعني كعب بن الاشرف اولياؤهم الطاغوت يعني الشيطان يخرجونهم من النور الى الظلمات
يعني من الايمان الى الكفر اولئك اهل هذه الصفة اصحاب النار اهل النار هم فيها
خالدون دائمون مقيمون لا يخرجون فيها ابدا تحقيق الاية الله ولي الذين آمنوا يعني
هادي الذين آمنوا كما قال الله تعالى وان الله لهادي الذين آمنوا الى صراط
مستقيم وقيل ولي الذين آمنوا يعني ملقن الذين آمنوا يوم الميثاق حين قال لهم
الست بربكم الهمهم حتى قالوا بلى ويلقنهم في القبر يقولون ربنا الله عند سؤال
منكر ونكير ويلقنهم في القيمة غرك بكرمك فاكرمك حين قال لهم ما غرك

في الاوليا ٢

بربك الكريم وقيل ولي الذين آمنوا يعني حافظ الذين آمنوا كما قال الله تعالى
فالله خير حافظا وانا له لحافظون وقيل ولي الذين آمنوا يعصمهم من الشبهات ويلهمهم
الحجج على اهل الضلالة قال الله تعالى فيدمغه فاذا هو زاهق وقل جاء الحق وزهق الباطل
وقيل ولي الذين آمنوا يحفظ المطيعين في ميدان تذكر المنة بالحذر عن العاقبة كي لا يعجبوا
ويحفظ العصاة في ميدان كرمه باطماع المغفرة كيلا يقنطوا ويحفظ المنعمين في ميدان
شكره كيلا يكفروا ويحفظ الممتحنين في ميدان اختياره كيلا يجزعوا ويحفظ المؤمنين
في ميدان التوكل كي لا يهلكوا وقيل ولي الذين آمنوا ناصر الذين آمنوا كما قال الله تعالى
وكان حقا علينا نصر المؤمنين سواء هذا فلا يجوز لان الولي في القرآن على خمسة وجه
يكون بمعنى القريب قال الله تعالى ما لكم من دون الله من ولي ولا نصير يعني من قريب
ويكون بمعنى الصاحب قال الله تعالى ولم يكن له ولي من الذل يعني صاحب ويكون بمعنى
الولد قال الله تعالى فهب لي من لدنك وليا يعني ولدا ويكون بمعنى الوكيل قال الله تعالى
فليملل وليه بالعدل وبمعنى العصبة كما قال النبي صلى الله عليه وسلم لا نكاح
الا بولي لا يجوز ان يكون الله تعالى قريبا من جهة القرابة ولا يكون صاحبا ولا يكون
ولدا ولا يكون وكيلا مأمورا ولا يكون عصبة فالله تعالى ولي المؤمنين بمعنى انه حافظ
المؤمنين قال الله تعالى الله ولي الذين آمنوا وافتخر المؤمنين بهذه الاية بان الله
تعالى عليه واحد يفتخر بالملك وواحد يفتخر بمالك الملك وواحد يفتخر بالمال
وواحد يفتخر بذي الجلال واحد يفتخر بالعقار وواحد يفتخر بالعزيز الغفار

واحد يفتخر بالانعام وواحد يفتخر بولى الانعام واحد يفتخر بالثياب وواحد
يفتخر بالرجوع والاياب واحد يفتخر بالسرير والباب وواحد برب يفتخر برب الارباب
واحد يفتخر بالغلمان وواحد يفتخر بالرحمن واحد يفتخر بالماء الجارى وواحد يفتخر
بنعماء البارى واحد يفتخر بالبستان والكرم وواحد يفتخر بالمنان ذى الكرم واحد
يفتخر بالدور والقصور وواحد يفتخر بالملك الغفور واحد يفتخر بخضرة الجنان
وواحد يفتخر بنور الجنان واحد يفتخر بالورد على الاشجار وواحد يفتخر بالورد
فى الاسحار هذا سرورى بك خائفا فكيف سرورى بك امنا هذا
سرورى بالسؤال فكيف سرورى بالنوال هذا سرورى بك دار الخدمة فكيف
سرورى بك فى دار النعمة هذا سرورك فى السجادة فكيف سرورى بك على
الوسادة قال الله تعالى الله ولى الذين آمنوا الافتخار بالنار
والاصل والنسب خطاء لان اصل كل موجود من العدم ولا افتخار بالعدم
ولا بالنسب ايضا لقال الله تعالى فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم يومئذ
ولا يتساءلون وقال على رضى الله عنه اولك نطفة قذرة وآخرك جيفة مذرة
وفيما بين ذلك حمال عذرة وقال واحد الفارسية بيا وزيدت چنانك خواست دارد
چنانك سزاست اين جنك ودا ورى درميان چراست والافتخار بالنار ايضا
خطاء لان جعفر الصادق دخل على عابد النار فقال لماذا تعبدها قال
لانها نور قال بل فيها خمسة عيوب اولها محتاج الى الحطب والثانى

ضعيفة لا يقدر منع الآفة عن نفسها والثالث جاهلة لا تعرف الصديق
عن العدو والرابع لا وفاء لها لو عبدها احد ستين سنة ثم ادخل يده فيها
تحرقه والخامسة لا تخلو من الظلمة كدخان فلم لا تعبد ربا غير محتاج وقويا
غير ضعيف وعالما غير جاهل ووفيا غير مخلف ونورا غير ظلمة الله ولى الذين آمنوا
والافتخار بالمال ايضا خطاء لان المال عيل من واحد الى واحد وافتخار المؤمن بالله
صواب لانه المعز والمذل والمكرم والمهين والضار والنافع والمعطى و
المانع وقال على بن ابى طالب رضى الله عنه الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم
ادم والام حوا فان يكن لهم من اصلهم شرف يفاخرون به فالطين والماء ما
الفضل الا لاهل العلم انهم على الهدى لمن استهدى ادلاء وقيمة كل امرئ ما
يحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء ترتيب المجلس الله ولى الذين آمنوا خداى
عز وجل ولى مؤمنانست اندر دو جا اندر وقت دادن ايمان اندر وقت دادن قرآن
اندر وقت دادن نان اندر وقت آمرزيدن كناهان اندر وقت دادن جان اندر
وقت كرفتن خصمان اندر وقت مكافات عصيان اندر وقت عرض ديوان اندر وقت
دخول جنان اندر وقت ديدن رحمان اندر وقت دادن ايمان الله ولى المؤمنين
اندر وقت دادن قرآن ان وليى الله الذى نزل الكتاب يعنى القرآن اندر وقت آمرزيدن
كناهان انت ولينا فاغفر لنا اندر وقت دادن جان انت وليى فى الدنيا والآخرة
توفنى مسلما انت اندر وقت دادن نان وهو الذى ينزل الغيث من بعد ما قنطوا

ويُنشر رحمته وهو الولي الحميد وقت كرفتن خصمان قال الله هو الولي وقت مكافات
عصيان وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير وقت عرضه بان ولا تتخذوا منهم
وليًّا ولا نصيرًا وقت دخول جنان والله ولي المتقين وقت ديدن رحمان لهم
دار السلام عند ربهم وهو وليهم **الأخبار والآثار في فضل المؤمن وكرامته**
قال صلى الله عليه وسلم ان من عباد الله لأناسا ما هم بشهداء ولا انبياء يغبطهم الانبياء
والشهداء بمكانهم من الله فقال رجل منهم يا رسول الله قال هم تحابوا بروح الله
من غير ارحام بينهم ولا اموال يتعاطون بينهم وان على وجوههم لنورا وانهم على منابر من
نور لا يخافون اذا خاف الناس ولا يحزنون اذا حزنوا ثم تلا الآية الا ان اولياء الله لا
خوف عليهم ولا هم يحزنون وقال الواسطي علامة الولي اربعة اولها
لا يشكو من المصائب والثاني يصون كريمته ولا يتخذها زيا ولا سمعة **والثالث**
يحتمل اذى الناس ولا يكافيهم **والرابع** يداري عباده على تفاوت اخلاقهم **النكت والاشارات**
الله تعالى خود را ولى خواند ومولى خواند واولى خواند الله ولي الذين آمنوا ذلك بان الله
مولى الذين آمنوا فالله اولى بهما اكر با كافر جنك كنى فانا مولاكم واكر اندر دوزخ
شوى فانا وليك واكر شيطان اندر تو دعوى كند فانا اولى بك وقال
صلعم انا ولي من لا ولي له انا اولى بكل مؤمن من نفسه من ترك مالا فلورثته
ومن ترك دينا فالي وعلى اصلاحها همچنين مولى كفت اكر ترا طاعتي بود ترا بود
ان احسنتم احسنتم لانفسكم واكر معصيتي بود فضل الله من جهت الكريم اصلاحها

كما قال الله تعالى يصلح لكم اعمالكم **نكته** تحتاج المرأة الى الولي حتى لا
يكشف سترها يوم التزويج والمؤمن يحتاج الى وليه وهو الله تعالى حتى لا يظهر
سترها قال الله تعالى يوم تبلى السرائر **نكته** الله ولي الذين آمنوا والذين كفروا
اولياؤهم الطاغوت انكس كه ولى وى طاغوت بود نه افزايد ويرا مكر بُعد وخسارت وانكه
ولى وى حق بود نه افزايد ويرا مكر قرب وولايت اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا
وقال في مقعد صدق عند مليك مقتدر **نكته** هركه
ولى وى طاغوت بود نتواند طاغوت كه ويرا راه دهد هركه ولى وى الله بود نتواند
كه شيطان ويرا از راه ببرد **نكته** هركه ولى وى طاغوت بود اندر دوزخ ويرا
همي بيند تا حسرت برحسرت بود وهركه ولى وى الله بود اندر بهشت مولى را
بيند تا لذت برلذت بود **نكته** من كان وليه الطاغوت فمأواه النار وعذابه فراق
الجبار ومن كان وليه الله فمأواه دار القرار مع الابرار وعطاؤه رؤية ملك الجبار
قيل ما علامة الولي قال ابو يزيد اولياء الله هم عرائس الله فلا يراهم الا
محرمهم وهم مخدرون عند الله في حجاب الانس لا يراهم احد وقال الجنيد
الولي هو الفاني في حاله الباقي في مشاهدة الحق لم يكن له عن نفسه اخبار ولا مع غير الله
قرار وقال الروذباري الولي من ابدى الكرامات وغيب عنها وقال
الشبلي علامة الولي ثلاثة ترك الاختيار والسكون تحت الاضطرار والافتقار الى
الجبار وقيل الولي الذي لا يراه ملك الموت عند النزع ولا الملكان في القبر

ولا مالك في النار وقال الشاعر ولي الله في الدنيا فريد وبين الخلق بجود طريد
تولى الله الملك بما يريد * بملك لا يزول ولا يبيد * له في الجنة الفردوس دار
وعزنا عمر عرض جديد * بيت گناه كم نزای ناز دستن مرا * چون تو ملكی بنده نوازست مرا
بر در كه تو بار عاز ست مرا * در پنج نماز با تو رازست مرا * آدم گل بود با تو پیوسته شدم
از اندوه جهان و زغمان رسته شدم * از كفر و زنار بر میان بسته شدم *
جاوید بجانب جانانه دانسته شدم * اندر حكایتست كه مالك دینار گوید اندر بصره حریق
افتاد بلال اندر شوق حال خویش بود برخاست وگفت دیراست تا من
چنین كه تو سوخته شوی تا از تو برهم فالآن وقته خویشتن اندر آتش افكند
فصاح الناس واخرجوا من وسط النار ولم يحترق منه شيء از پس آن بیمار شد
اندر نزدیك وی شدیم وگفتیم كیف حالك یا بلال قال آتش اندر من افتاد
هر چند حرقت بیش است شوق و طرب بیشست داشتم كه وقت وفات
و بیت بیرون آمدم آوازی برآمد كه برو نماز بروی كردیم و دفن كردیم پس از آن وی را
بخواب دیدم كان عليه خلعة من نور وعلى راسه تاج من نور وفي عنقه طوق
من نور و بيده سوار من نور گفتم ویرا یا بلال ما حالك ليس قدمت
قال لا وحاشا دوستان غیرند غایب شوند از اغیار انكه گفت احفظ عني فانك
لن تلقاني بعد هذا مالك دینار گوید این بگفت و بپرید اندر هوا قال
مالك بن دينار هذا احسن حال الولي في ذا الحال لا لقول الله تعالى الله ولي الذين آمنوا

العديات هذا لولي والمولى ثم ردوا الى الله موليهم الحق فان تولوا فاعلموا ان الله
مولیكم واعتصموا بالله هو مولیكم ذلك بان الله مولى الذين آمنوا الله
ولي الذين آمنوا ما لكم من دون الله من ولي انما وليكم الله ورسوله وهو وليهم
فليملل وليه بالعدل والله ولي المؤمنين انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه
ولا تتخذوا منهم اولياء انت ولينا فاغفر لنا ان وليي الله الذي نزل الكتاب والذين
كفروا بعضهم اولياء بعض لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء لا تتخذوا آباءكم
واخوانكم اولياء والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض ما اتخذوهم
اولياء قل اغير الله اتخذ وليا ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع وان الشياطين
ليوحون الى اوليائهم لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم انا جعلنا الشياطين
اولياء وما كانوا اولياءه ان اولياؤه الا المتقون والله هو الولي وهو يحيي الموتى
وينشر رحمته وهو الولي الحميد وما لكم من دون الله من ولي ولا واق والله ولي المتقين
ولم يكن له ولي من الذل فلن تجد له وليا مرشدا افحسب الذين كفروا ان يتخذوا
عبادي من دوني اولياء مثل الذين اتخذوا من دونه اولياء سبحانك انت
ولينا والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم ومن يضلل الله فما له من
ولي نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تتخذوا عدوي وعدوكم
اولياء الله ولي الذين آمنوا بوبكر را مقدم هدی كرد عمر را نكوهنده لات و عزی
كرد عثمان را جمع كننده قرآن كرد علی را حامل لوای كرد شیر مادر ترا غنده كرد

انگبین صاف ترا شفا کرد ○ کافور از بهر تو فدا کرد ○ تواضع را بر دوش تو ردا
کرد ○ فردوس ترا ماوی کرد ○ واین هر چه کرد همه ولی و مولی کرد قال الله تعالی
الله ولی الذین آمنوا آخر کلام خویش اذکار تو کرد ○ مصطفی را سالار تو کرد ○
وفرشتگان را درکار تو کرد ○ بهشت را قرارگاه تو کرد ○ دیدار را نثار تو کرد ○ خود را
دوستدار تو کرد ○ الله ولی الذین آمنوا المناجات یخرجهم من الظلمات الی النور
والله اخرجکم من بطون امهاتکم اخراج دوستان از شکم مادر بیرون
آمدن از دنیا بیرون شدن اندر خروج شکم مادر گفت تبکی والناس
یضحکون تو میگریستی و همه کسان میخندیدند اندر آن کوش تا که بیرون شوی
که خلقان همی گریند تو خندی زار بود حال کسی که بگریستن اندر دنیا
آید و بگریستن وا پس شود زیرا که هر چه خواهد بدانسته باشی تا خود چه بود
من مات فقد قامت قیامته ○ آه از غم جان کندن ○ آه از پوشیدن کفن ○ آه از
بگذاشتن وطن ○ آه از خوفتن بدان دست تن شوی ○ آه از اسیری اندر دست
مرده شوی ○ آه از پیرهنی که آن را دامان و آستین نیست ○ آه از سرایی که
آن را زین نیست ○ آه اندر گور از حسرت ما ○ آه اندر قیامت ما از ندامت ما ○ اندر
خبر است که ایزد سبحانه و تعالی اندر وقت خروج دنیا گوید یا ملائکتی
غریب قد جفاه الاهلون ونای عنه الاقربون فبعزتی وجلالی لارحمن ولارحمن
ولارحمن حتی یتعجب منه الاولون والاخرون من رحمتی هذا یعنی قول الله عز
وجل

وجل الله ولی الذین آمنوا خدای عز و جل خبانات ما را اندر دنیا از اهل ولایت
کرد اندر وقت مرگ از اهل سلامت کناد وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ○
مجلس فی قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله اعلم ان هذه الآیة
فی سورة البقرة ومن راس السورة الی هذه الآیة مائتان وثمانون آیة تفسیره
قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون فیه
الی الله معناه الله تعالی قال اخشوا من یوم ترجعون فیه الی الله وهو یوم القیمة ثم توفی
کل نفس برة وفاجرة بما کسبت یعنی جزاء ما عملت من خیره وشره وهم لا یظلمون
یعنی لا ینقصون من ثواب اعمالهم شیئا ولا یزادون علی عقاب سیئاتهم شیئا وجاء جبرئیل
لهذه الآیة وقد رسول الله صلی الله علیه وسلم ضعها عند ثمانین آیة ومائتی آیة
فی سورة البقرة ثم کان وفات النبی صلی الله علیه وسلم بعد نزول هذه الآیة بتسع لیال
وروی عن ابن عباس ثلث روایات فی آخر آیة نزل ففی روایة فان تولوا فقل حسبی الله وفی
روایة اذا جاء نصر الله وفی روایة واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله وقال
عکرمة آخر آیة نزلت الیوم اکملت لکم دینکم والحقیق الآیة ان الله
حذرنا باربعة قال واتقوا یوما لا تصیبن الذین ظلموا منکم
خاصة یعنی ترک الامر بالمعروف فلان النبی صلی الله علیه وسلم قال من رای منکرا فلیغیره
بیده فمن لم یستطع فبلسانه فمن لم یستطع فبقلبه وذلک من اضعف الایمان وسمی الله
تعالی امة محمد خیر الامم لاجل الامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال الله تعالی

كنتم خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وقال
واتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين ذكر النار شديد فكيف
النظر اليها والنظر اليها شديد فكيف الدخول فيها والدخول فيها شديد فكيف الخلود
فيها والخلود فيها شديد فكيف صوتا لنقطع فيها حق لنا ان نخاف من النار لان
اهل النار في النار معذبون وعلى جمراتها يتقلبون وبالاغلال مصفدون وبالانكال
مقيدون وبالمقامع يضربون وعلى الوجوه يسحبون ومع الشيطان مقرنون وفي التحت
الهوان محبوسون لا يجابون ولا يكلمون لان اهل النار في النار الشهيق والزفرات والكربات
والويل والغم والحسرات والهم والحرقات والبكاء والعبرات والاسف والندامات
بين العقارب والحيات وقال لقوم واتقون يا اولي الالباب وهذا امر وكل
لان من خاف الله خاف منه كل شيء ومن لم يخف من الله خاف من كل شيء
واگر خواهی که بدانی که صفت خايفان چگونه بود حكايت سفيان ثوري بشنوي اندر
حکایتست که سفيان ثوري اندر نزديك پيري شد آن پير اندر حال نزع بود سفيان
سنت را احيا كرد گفت قل لا اله الا الله كما قال صلى الله عليه وسلم لقنوا
موتيكم شهادة ان لا اله الا الله ان پير روی بگردانيد سفيان ثوري تكرار كرد
چند بار آن پير گفت يا سفيان نا لی كوبی قد حيل بيني وبين هذه الكلمة ميان من و
ميان اين سخن جدايی افكندند سفيان ان بشنيد از ان پير بيمار شد خليفه را طبيبی بود
ترسا عزيز داشتی وی را آنرا نزديك سفيان آورد گراما چون سفيان چشم بدان

بیگانه افكند روی بگردانيد گفت طبيب مرا بديد گفتند چه گفت وی گفت طبيب گفت
مرا انا فقال لما اريد آب سفيان بدين طبيب نمودند طبيب گفت هذا رجل قلد
الخوف كبده وما علمت ان في الحنيفية مثل هذا الرجل اين مردیست كه
از بيم خداوند سبحانه وتعالى بدل وی افتاده است جگر وی خون شده است ومن
ندانسته ام از اهل اسلام كسی بود كه از خدا چندين ترسد اسلام آورد
با نزديك خليفه شد مسلمان گفت ظننت انی وجهت طبيبا الى عليل فاذا انا قد
وجهت عليلا الى الطبيب پنداشتم كه طبيب نزديك بيمار همی فرستم و ريد ا
بودم بيمار نزديك طبيب فرستاده بودم صفت ترسكاران همچنان بود قال الله
تعالى واتقون يا اولي الالباب ثم قال واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله
وقال واخشوا يوما لا يجزي والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شيئا ان وعد الله
حق لو كان عليك ذنب لوفق القيمة عليك واجب وان لم يكن عليك ذنب فلا تخف
يا صاحب الذنوب اما لك ان تتوب يا صاحب الذنوب ان الذي عملته في الصحيفة مكتوب
يا صاحب الذنوب انت غدا لاجل الذنوب مطلوب يا صاحب الذنوب اما تخشى
هتك الستور والعيوب يا صاحب الذنوب انت غدا في النار على وجهك مسحوب
يا صاحب الذنوب اما تستحيي من علام الغيوب يا من تطفف المكيال والميزان تب الى
الله قبل ان تلقى فادوية النيران يا اكل مال اليتيم تب الى الله قبل ان تدخل الجحيم
يا قاطع الطريق تب الى الله قبل ان تلقى عذاب الحريق يا سارق اموال الناس تب الى الله

قبل ان نقع في العذاب والباس يا تارك الصلوة اقض ما فاتك من الصلوة قبل
ان تلقى في الدركات ايها الكذاب تب الى الرحمن من الكذب والبهتان قبل ان تقع في
عذاب النيران ايها المتبع للشهوات ان اتباع الشهوات يورث الحسرات قال الله تعالى
واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله اختلف العلماء وارباب القلوب في التقوى قيل
التقوى ثلثة تقوى اللسان والاركان والجنان فتقوى اللسان ايثار ذكر الله على ذكر
من لم يكن فكان وتقوى الاركان ايثار خدمته على خدمة من لم يكن فكان وتقوى
القلب ايثار محبة الله على من لم يكن فكان وقال للظالمين واتقوا النار
للمقتصدين واتقوا يوما للسابقين واتقون يا اولي الالباب وقال
بعضهم سادات الناس في الدنيا الاسخياء وفي الآخرة الاتقياء وقال ابو يزيد
المتقي من اذا قال قال لله تعالى وعمل عمل لله وقيل التقوى ان تتقي بقلبك من الغفلات
وبنفسك عن الشهوات وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات فحينئذ يرجى
لك ان تبلغ ملكوت السموات ثم تصل من الملكوت الى ملك الارض والسموات وعن علي
رضي الله عنه قال التقوى هو اجلال الله لاجل الله وقيل التقوى هو
رفض الدنيا وترك العقبى والتوسل الى المولى وقيل التقوى ذكر بلا نسيان وطاعة
بلا عصيان وشكر بلا كفران وقيل التقوى الوقوف على العبودية وترك التجاوز
الى حد الربوبية وقيل المتقي من سلك طريق المصطفى ونبذ الدنيا وراء القفا
وكلف نفسه الصدق والصفا واجتهد في خدمته بالاخلاص والوفاء

واجتنب

واجتنب في جميع الاحوال عن الجفا وقال الواقدي التقوى ان تزين
سرك للحق كما زينت ظاهرك للخلق وقال القائل بتقوى الاله نجا من نجا وفاز
وصار الى ما رجا ومن يتق الله يجعل له مخرجا ترتيب المجلس بدانكه اندر قرآن تقوى بر ده
وجه است اول تقوى يعني توحيد است قال الله والزمهم كلمة التقوى يعني التوحيد
دوم تقوى يعني توكل است قال الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى يعني خير
الزاد التوكل سيم تقوى يعني اخلاص است قال الله تعالى انما يتقبل الله من
المتقين يعني من المخلصين چهارم تقوى يعني توبه است قال الله تعالى ولو ان اهل
الكتاب آمنوا واتقوا يعني تابوا من الشرك واليهودية والنصرانية پنجم يعني خشية است قال الله
تعالى واياي فاتقون يعني فاخشون ششم تقوى يعني كمال طاعت است قال الله تعالى
اتقوا الله حق تقاته قال عبد الله بن عباس هو ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا
ينسى وان يشكر فلا يكفر هفتم تقوى يعني ترك معصيت است قال الله تعالى واتوا البيوت
من ابوابها واتقوا الله يعني واترك المعصية هشتم تقوى يعني عبادت است قال الله تعالى
افغير الله تتقون يعني تعبدون نهم تقوى يعني ايمان است قال الله تعالى اولئك
الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى يعني اصطفى الله قلوبهم للايمان دهم تقوى يعني
حذر است قال الله تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله يعني احذروا الاخبار
والآثار روى ابو هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طيب لا يقبل
الا الطيب وان الله امر المؤمنين بما امر المرسلين فقال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات

واعملوا صالحا وقال ـــ يا ايها الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم ثم ذكر
الرجل يطيل الشعر اشعث اغبر يمد يديه الى السماء فيقول يا رب يا رب ومطعمه حرام وملبسه
حرام ومشربه حرام وغذي بالحرام فانى يستجاب لذلك وقال ـــ صلعم من اراد
ان يكون اقوى الناس فليتوكل على الله ومن اراد ان يكون اكرم الناس فليتق الله وقال
صلعم من اشتاق الى الجنة يسارع الى الخيرات ومن اشفق من النار نهى عن الشهوات
ومن راقب الموت نهى عن اللذات ومن زهد في الدنيا هانت عليه المصائب وروي عن
ابي هريرة انه قال ـــ جاء رجل الى رسول الله صلعم من اكرم الناس حسبا قال اتقيهم
لله وقال ـــ وهب بن منبه الايمان عريان ولباسه التقوى وماله الفقه و
زينته الحياء وقال ـــ ابن مسعود المتقون سادة والفقهاء قادة
ومجالستهم زيادة **النكت والاشارات** وقيل المتقي يجب ان يكون كالمحرم في الحرم
محرم اندر حرم هرچه لذات و راحات دنیا باشد و طیب بروی حرام بود چنان باید که متقی
این همه چیزها بر خویشتن حرام کند زانجا که زبان اشارتست تا متقی بود و نیز
گفته اند یجب ان یکون المتقی کالخیل المضمر چنان باید که اسپی بود که ریاضت
یافته بکمان برکرده از آن سوی رود که فرمان بود هر که نفس وی ریاضت نیافته بود نه
متقی بود وقال ـــ علی بن ابی طالب رضی الله عنه العز فی الطاعة والغناء
فی القناعة والشرف فی العلم والسودد فی الحلم والکرم فی التقوی اگر عز خواهی
خداوند را فرمان بردار باش و اگر توانگری خواهی بدانچه خداوند پسند کار باش و اگر

بزرگی خواهی بعلم بزرگوار باش و اگر مهتری خواهی از خلق بردبار باش و اگر راحت خواهی
از خدا ترسکار باش و از معصیت پرهیزکار باش ان اکرمکم عند الله اتقیکم کسی را
از بزرگان بخواب دیدند قالوا ما فعل الله بك فقال وجدت رحمة المولى ولم ار شیئا
مثل التقوى رحمت مولی یافتم و هیچ چیز به تر از تقوی ندیدم قال ـــ الله تعالى
یوم نحشر المتقین الى الرحمن وفدا یحشر المتقون رکبانا فینالون فضلا ورضوانا
یحشر المتقون الى الرحمن حشرا فیثابون بكل حسنة عشرا یحشر المتقون الى الرب الرحیم
ویبعدون من نار الجحیم یحشر المتقون الى الحی القیوم فیعتقون من نار السموم یحشر
المتقون الى الرب الغفور فیسلمون من الویل والثبور یحشر المتقون الى ذی الجلال
فینجون من الاغلال والانکال وقال ـــ ابو الدرداء شعر یرید المرء ان یعطی مناه
ویابی الله الا ما یشاء حکایت کنند که سفیان ثوری مجلس داشت کسی بروی گذشت
گفت شعر وغیر تقی یامر الناس بالتقى طبیب یداوی والطبیب مریض
وی بشنید جواب داد گفت اعمل بعلمی وان قصرت فی عملی ینفعك علمی ولا یضرك تقصیری
اندر حکایتست که شبلی وقتی اندر بغداد بشب همی گذشت بر بابی قرآن همی خواند بر
بابی وان جهنم لموعدهم اجمعین شبلی بانگ برآورد کلا انها لظى نزاعة
للشوى دیگر روز بران کوی بگذشت جنازه نهاده بود عجوزه همی گفت بورا
بورا گفت این حال چون بود آن پیرزن گفت درویش آیة برخواند من خواند از غدا
وی جان بداد خدای عز وجل از وی خشنود مباد گفت دفن کرد بر سر گور وی

یرید بتقی ومن
تبعه من الفقهاء ونحوهم

قرآن همی خواندم خفتم ویرا بخواب دیدم اندر بهشت با هزار آن نعمة گفتم خدای
با تو چه کرد گفت مرا پیش از آن داد که کشتگان غزا گفتم چرا گفت لانهم قتلوا بسیف
الکفار و قتلت بسیف الکفار ایشان کشته شدند بشمشیر کافران و من کشته شدم
بشمشیر رحمان **العددیات** بدانکه بشارت متقیان اندر قرآن سه چیز است بشارت قال الله تعالی
وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا نصرة ان الله مع الذین اتقوا علم وحکمت
ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا کفارة ومن یتق الله یکفر عنه سیاته ویعظم له اجرا
مغفرة واتقوا الله ان الله غفور رحیم تیسیر و راحت ومن یتق الله یجعل له من امره
یسرا نجات از عقوبت ثم ننجی الذین اتقوا فوز ظفر بطیعت وینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم
توفیق طاعت ولکن البر من اتقی تصدیق وصیانت اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون کرامات ان اکرمکم عند الله اتقیکم محبة ان الله یحب المتقین فلاح
وسعادة واتقوا الله لعلکم تفلحون ینل منت ولکن یناله التقوی منکم اجر و
مثوبة انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین قبول نفقت انما یتقبل الله
من المتقین صفاوت فانها من تقوی القلوب کمال مجاهدت اتقوا الله حق تقاته
حسن عاقبة والعاقبة للمتقین هدیة هدی للمتقین جنة ان للمتقین
فی جنات ونعیم امن بلیات ان المتقین فی مقام امین غرفه ودرجه والذین اتقوا
فوقهم یوم القیمة صلاح وعفة فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
عیون ونعمة ان المتقین فی جنات وعیون قربة ورویة ان المتقین فی جنات

شعر

والخیر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قیل لبهلول المجنون کان حبیبا اذا خلوت
بنیب لا تبارته الملک الحمید * انها وتت الالوه ابدا * وتوارت عن عیون العبید
اقرأت القرآن ام لست تدری * انه منک حبل الورید * العمر ینقص والذنوب تزید
والمرء یبلی والنهار جدید * ودهرک فی الدنیا کیوم واحد * فاذا مضی یوم فلیس یعود
النیاحات یا هذا اما سمعت ان رسول الله صلعم یخبر عن الله تعالی انه قال لا اجمع علی عبدی
خوفین ولا امنین ایزد تعالی گفت هرگز من دو امن و دو بیم بر کس جمع نکنم یا اندر دنیا
ترسکار بود اندر حال مرگ رستکار بود یا اندر دنیا از اهل عصیان بود اندر حال مرگ
از اهل هجران بود و اگر کسی که بترسد نگویند برخیز آنکس که خفته بود گویند برخیز وانکس
بترسد بود گویند بنشین کسی که همی ترسد گویند مترس لا تخافوا ولا تحزنوا وقال
جعفر الصادق لا تخافوا من عزل الولایة ولا تحزنوا من الجنایة وابشروا بالفضل و
العنایة وقال محمد بن الحسین لا تخافوا من الجحیم ولا تحزنوا من فوت النعیم
وابشروا برب الکریم وقال الحسین بن الفضل لا تخافوا خوف الکفار ولا تحزنوا حزن
الفجار وابشروا بثواب الابرار وقیل لا تخافوا من الخطا ولا تحزنوا بترک الوفا وابشروا
بشفاعة المصطفی وقیل لا تخافوا من کثرة العصیان ولا تحزنوا من قلة الاحسان
وابشروا بلقاء الرحمن وقیل لا تخافوا من القبور ولا تحزنوا من النشور
وابشروا بالرب الغفور اگر از اهل جمله تقوی وخشیة باشی اندر حال مرگ این ندا
بشنوی کما قال الله تعالی لا تخافوا ولا تحزنوا **شعر** جز خدمت پادشاه مرا کار مباد

جز بود پادشاه مرا بار مباد • جز پادشاه جهان مرا یار مباد • هر کز علم ووفا کنو نشار مباد •
ایزد تعالی ما را از کناه پرهیز کار کناد • وار قیامت ترستکار کناد • الحمد لله وحده

مجلس فی معراج النبی

في المعراج

آمن الرسول بما انزل اليه اعلم ان هذه الآية آخر آية من سورة البقرة تفسيره قال ابن عباس آمن الرسول معناه اقر وصدق الرسول على وجه الاستفهام بما انزل اليه من ربه يعني القرآن الذي انزل عليه فقال جبرئيل اجب ربك يا محمد فقال صلى الله عليه وسلم بلي يا رب اقررت وصدقت بجميع ما انزلت على به وآمن من معي ايضا يعني من امتي وقال والمؤمنون كل آمن بالله آمنا بك وبما انزلت علي وملائكته وكتبه ورسله معناه وبملائكته وبكتبه وبرسله لا نفرق بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا معناه سمعنا قولك واطعنا امرك غفرانك ربنا واليك المصير ونسألك المغفرة يا ربنا واليك المصير المرجع في القيمة عند ذلك قال الله تعالى له ارفع حاجتك قال النبي صلى الله عليه وسلم اسألك المغفرة لي ولامتي قال غفرت لك ولامتك قبل ان خلقتك وخلقت امتك باربعة آلاف سنة لا يكلف الله نفسا الا وسعها لا يامر الله طاعة الا بقدر طاقة العبد لها ما كسبت ما عملت في دار الدنيا من خير وعليها ما اكتسبت ما عملت من شر ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا معناه لا تعاقبنا بالخطاء والنسيان ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين من قبلنا يعني ثقل الشريعة كما حملت على بني اسرائيل ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به يعني ولا تامرنا امرا ثقيلا

فتعذبنا به

فتعذبنا بتركه ما لا طاقة لنا به واعف عنا يعني عن الخسف كما خسفت قارون وقوله صعق واغفر لنا يعني عن المسخ كما مسخت قوم داود وارحمنا عن القذف كما قذفت قوم لوط انت مولينا اولى بنا فانصرنا على القوم الكافرين يعني على الجاحدين بلعيا بيائك وبكتابك وقيل واعف عنا الصغائر واغفر لنا الكبائر وارحمنا عند النزاع انت مولينا في المقابر فانصرنا على كل كافر وتحقيق الآية اعلم ان هذه الآية في معراج رسول الله صلى الله عليه وسلم والمعراج عند اهل السنة حق خلاف قوله من انكر المعراج وبعضهم يقولون المعراج كان من مكة الى بيت المقدس لم يكن الى السموات والملكوت وذلك انهم يقولون العقل لا يقبل هذا والدليل على ثبوت المعراج الآية والخبر والعقل فاما الآية قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا وقال والنجم اذا هوى الى قوله لقد رأى من آيات ربه الكبرى وقال فلا اقسم بالشفق والليل وما وسق والقمر اذا اتسق لتركبن طبقا عن طبق فما لهم لا يؤمنون اقسم الله تعالى بالشفق يعني بالحمرة والليل وما وسق وما جمع في الليل والقمر اذا اتسق اذا كمل الليلة الثالثة عشر والرابع عشر والخامس عشر لتركبن طبقا عن طبق قال عبد الله بن عباس لتركبن من طبقة السماء الى طبقة اخرى كذلك الى السماء السابعة والى سدرة المنتهى فما لهم لا يؤمنون فما هؤلاء المنكرين للمعراج لا يصدقون بذلك والعجب من قوم يقرون بالنبي وينكرون شرف النبي عليه السلام واما من طريق الخبر ما قال رسول الله صلعم

نعم ثاني الناس

لما اسرى بي الى السماء السابعة اخذ جبرئيل بيدي واقعدني على درنوك من
درانيك الجنة ثم ناولني سفرجلة فقبلتها انا انفلقت فخرجت جارية
حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا رسول الله قلت و
عليك السلام من انت قالت الراضية المرضية خلقني الجبار من ثلثة اصناف
اسفلي من مسك ووسطي من كافور واعلاي من عنبر عجين من ماء الحيوان قال
الجبار كوني فكنت خلقني لاخيك وابن عمك علي بن ابي طالب فهذا الخبر دليل على معراج
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى السموات وسدرة المنتهى وجنة الماوى من طريق و
اما من طريق العقل ا سبحان الله الشمس تسير من فلك الرابع الى المشرق والمغرب
وجميع الارض ولا عجب من قدرة الله تعالى وابليس يسير بساعة واحدة من
المشرق الى المغرب ومن وجه الارض الى الارض السابعة لان مكان الشياطين ومسكنهم
الارض السابعة ولا عجب من قدرة الله تعالى وابليس شر الخلق وجبرئيل نزل من مكانه
سدرة المنتهى الى رسول الله صلعم ساعة واحدة ويعرج بساعة واحدة الى مكانه
كما قال الله تعالى تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة
ولا عجب من قدرة الله تعالى فكيف معراج النبي عليه السلام الى سدرة المنتهى بليلة عجبا
وهو افضل الخلايق وخداى عز وجل ذكر كرد قولهم مبتدعان ومنكران معراج
بيك كلمه قال سبحان الذي اسرى بعبده اگر گويند عقل نكند اين كه مخلوق
بيكى از شب كونين ولونين از عرش تا فرش از علي تا ثرى از مشرق تا مغرب از آسمانها

معلق

معلق تا زمينها مطبق همه بگذرد و به بيند جمله مخلوقات همه بروى عرضه كنند و
خانه انتهاى نا آيد بيكى از شب مانده بود خداى عز وجل اين سؤال باطل كرده است
بيك كلمه و آن آنست كه گفت اسرى بعبده لم يقل جاء محمد بل قال
اسرى بعبده نگفت آمد محمد اگر گفت آمد محمد و اين سؤال باقى بودى لكن گفت
اسرى بعبده سبحان آن خداى كه ببرد بنده خويش را محمد بقدرة خويش نهاد
نه بر استطاعت وى و خداوند تعالى قادرست بر كمال هر چه تو آن خواهد فمن
انكر المعراج انكر كمال قدرة الله عز وجل ووصفه بالعجز واخبار رسول صلعم عن
المعراج لم يصدق نبوة النبي صلى الله عليه وسلم ووصفه بالكذب ونحن نقر
بالاية والخبر والعقل والقياس اكمل والحمد لله رب العالمين على ما قدمنا ه قالت
الجهمية عرج روح محمد صلى الله عليه وسلم ورأى ما رأى في المنام لا في اليقظة
وتعلقوا بقوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس وبقول
عائشة رضي الله عنها انها قالت ما فقدت حينئذ جسد رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولكن الله تعالى بروحه وبما روي عن معوية بن ابي سفيان
انه كان اذا سئل عن معراجه قالت كانت رؤيا صادقة وعند اهل السنة انه
عرج بنفسه الى السموات العلى والى سدرة المنتهى ورأى ما رأى من العجائب في اليقظة
اليقظة لا في المنام كسى بود از شما كه قيامت بخواب بيند و بهشت و دوزخ
و خويشتن را بمشرق و مغرب بيند اگر آن رسول صلى الله عليه وسلم

الجهمية

همچنین بود چه فرق باشد میان ما و میان آن نبی مرتبت و رتبت باطل شود
و ادریس را علیه السلام ببهشت برد و هفت آسمان بدید و اندر بهشت و نعیم
بماند کما قال الله تعالی ورفعناه مکانا علیا (یعنی الجنة) و عیسی را علیه السلام
بآسمان چهارم برد تا ملکوت بدید کما قال الله تعالی وما قتلوه یقینا بل رفعه الله
الیه و ابرهیم را علیه السلام بآسمان برد و عجایب و ملکوت آسمانها بوی نمود
چنانک گفت وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض و این هر سه بجاه
و رتبت از پیغمبر ما کمتر بودند چرا آن ایشان شاید و آن مصطفی نشاید شعر
عجبت لمن یری لا اله بعده ۰ من لبیت لیلا نحو بیت المقدس ترتیب مجلس
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه بدانک انزال اندر قرآن ده است انزال
سکینه قال الله تعالی هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین دوم باران رحمة
قال الله تعالی وانزلنا من السماء ماء مبارکا نظیره وانزلنا من السماء ماء طهورا
نظیره وانزلنا من السماء ماء بقدر نظایرها کثیرة سیم انزل الحدید از بهر
منفعت قال الله تعالی وانزلنا الحدید فیه باس شدید ومنافع للناس چهارم
انزال مدد مصطفی بنصرة قال الله تعالی وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی
الجمعان پنجم انزال البهیمت قال الله تعالی وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج
ششم انزال مائده قوم عیسی بنعمة قال الله تعالی ربنا انزل علینا مائدة من السما
وقال الله انی منزلها علیکم هفتم انزال عقوبت قال الله تعالی کما انزلنا

علی المقتسمین هشتم انزال من و سلوی از بهر معیشت قال الله تعالی وانزلنا علیکم
المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم نهم انزال جبرئیل علیه السلام
بآیة قال الله تعالی نزل به الروح الامین علی قلبک دهم انزال قرآن از بهر شریعت قال الله تعالی
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون انا انزلناه فی لیلة القدر الله نزل احسن الحدیث هو الذی
ینزل علی عبده آیات بینات تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
ترتیب مجلس آخر هفت چیز خدای عز وجل بر رسول ثنا کرد بخلق و معاشرت وانک لعلی خلق
عظیم ببر و لطف فبما رحمة من الله لنت لهم بکثرت خدمت طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی بادب و حرمت وما ینطق عن الهوی بحفظ خدمت ما زاغ البصر وما طغی
برافت و رحمة بالمؤمنین رؤف رحیم بایمان و معرفت آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
الاخبار و الآثار عن علی انه قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه [وسلم]
رفعت الی رفرف من نور ثم رفعت الی الحجب من نور فاوعز الی الجبار باشیاء فلما نقلت من
عنده نادی مناد من وراء الحجب یا محمد نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی فا
ستوصوا به خیرا و بعد ما رجع من المعراج کان اکثر ثنایه علی الله تعالی ان یقول اعوذ برضاک
من سخطک و اعوذ بعفوک عن عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک والذی یشهد لصحته ما روی ابو هریرة عن عائشة انها
قالت فقدت رسول الله صلعم ذات لیلة فانتهیت الیه وهو ساجد وقدماه منصوبتان
وهو یقول اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک لا احصی ثناء علیک

اللهم انی

انت کما اثنیت علی نفسک وقال صلی الله علیه وسلم اوتیت بشیئین من تحت
العرش فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت جبرئیل
بالافق الاعلی وله ستمائة جناح جناح بالمشرق وجناح بالمغرب والدنیا کلها کالکلها
در نکت و الاشارات قیل المعراج خمسة احرف فالمیم ما الرسول عند الملک الاعلی
والعین عزه عند شاهد کل نجوی والرا رفعته عند خالق الوری والالف
انبساطه عالم السر واخفی والجیم جاهه فی ملکوت الاعلی نکته براق فرستاد
چون بر براق نشست جبرئیل رکاب وی فرا کشید میکائیل غاشیه برد وش نهاد جبرئیل
رکابدار میکائیل غاشیه دار اسرافیل زمام دار شب شب سوار نجیب براق
راهوار مهمان محمد مختار میزبان ملک جبار حدیث حدیث بنده گناهکار نکته
قال الله تعالی دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اخبر الله عز وجل عن دنوه وقربه
قال دنی فتدلی دنا والله ادناه دنا تذللا فتدلی تذکرا ° دنی داجیا فتدلی ناجیا °
دنا شاهدا فتدلی مشاهدا ° دنا ساجدا فتدلی واجدا ° دنا افتقارا فتدلی
افتخارا ° دنا طلبا فتدلی هدیا ° دنا للدنو فتدلی للعلو ° دنا بالحجاب فتدلی للقربها
دنا محمد ناوالرب بفضله له تجلی ° جایی رسید که آنجا جای نبود حضرت
وی غیبت وی گشت هستی وی نیستی گشت اندر زمین غایب ماند ° دل اندر آسمان
غایب ماند روح اندر قاب قوسین غایب ماند ° از عرش گذشت جایی رسید که آنجا
عبارت نتوان کرد شرح تعرف گوید صاحب آن فقیه اسمعیل رحمه الله که پادشاه

جل جلاله وی را گفت حبیبی محمد ای دوست من محمد وی با ادب گفت لبیک سیدی ومولای
گفت پادشاه امشب همه کسی آن کنند که من خواهم ومن آن کنم که تو خواهی
رسول گفت ای بار خدایا عرش وکرسی کو گفت زیر خود فرو نگر بنگریست بدید
گفت ای بار خدای آسمان وعجب کو گفت زیر رکاب بنگر بنگریست بدید گفت ای بار خدای
بهشت و دوزخ کو گفت زیر رکاب بنگر بنگریست بدید گفت جبرئیل ومیکائیل کو
همچنین جمع اشیا آخر گفت یا محمد جمله ولایت گرد سم ستور تو کردم جمله مخلوقات
تحت رکاب تو است جایی رسانیدم که کس نرسیده بود الکنون سل حاجتک بما
حاجتی داری گفت ربنا لا تواخذنا الی آخر السورة حاجتها بخواست همه روان کرد
از بومعش همدان شنیدم که گفت اشارت اندر آنچ گفت سل حاجتک آن بود
که بوی نمود گفت یا محمد چون بدین محل رسیدی هم سائلی ای خدا وندحاجت بندگی از
بنده زائل نشود ° بندگی بیچارگی است وخداوندی کامکاری است نکته امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه اندر قول خدای عز وجل فاوحی الی عبده ما اوحی گوید از رسول
صلعم پرسیدم که این وحی چه بود گفت پادشاه گفت انا وانت وما سوی
خلقت لاجلک گفت من وتو وهرچه جز من وتو بیافریدم برای تو من گفتم انا وانت
وما سوی ترکت لاجلک من وتو وهرچه جز من وتو دست وا داشتم برای تو
نکته عایشه رضی الله پرسید از وحی گفت رسول صلی الله علیه وسلم پادشاه بتو
گفت لولا انی احب معاتبة مع امتک لما حاسبتهم بقلیل ولا کثیر آکرنه آنستی

که دوست دارم که با امت عتاب کنم هرگز با ایشان شمار نکردمی نه با بسیار نه اندک
گفته اند جا خویش بدل کرده دعا بگفت اندین آیهٔ از قرآن ده جواب داد خدای
عز و جل رسول گفت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا جواب آمد و لا جناح
علیکم فیما اخطأتم به رسول گفت ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
جواب آمد و یضع عنهم اصرهم رسول گفت ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به جواب آمد
لا یکلف الله نفسا الا وسعها رسول گفت واعف عنا جواب آمد و یعفو عن السیئات
رسول گفت واغفر لنا وارحمنا جواب آمد و کان بالمؤمنین رحیما رسول گفت انت مولینا
جواب آمد هو مولیکم رسول گفت فانصرنا علی القوم الکافرین جواب آمد
و کان حقا علینا نصر المؤمنین نکته معراج پنج بوده است معراج الخلیل الی السماء
و معراج الکلیم الی الجبل و معراج ادریس الی الجنة و معراج یونس فی بطن الحوت ه نکته
معراج عیسی الی بیت المعمور و معراج محمد صلی الله علیه اجمعین الی قاب قوسین
او ادنی نکته هر پیغمبر را مرکبی داد سفینه مرکب نوح ناقه مرکب صالح
مقام مرکب ابرهیم کبش مرکب اسمعیل ماهی مرکب یونس ریح مرکب سلیمان عصی مرکب
موسی محراب مرکب زکریا براق مرکب محمد صلی الله علیه و سلم العددیات
ما اثنی علی نفسه بکلمة السبحان فی سورة البقرة سبحانک لا علم لنا سبحانه بل له ما فی السموات
و الارض فی آل عمران سبحانک فقنا عذاب النار فی النساء سبحانه ان یکون له ولد المائدة
سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق فی الانعام سبحانه و تعالی عما یصفون ه

فی الاعراف سبحانک تبت الیک سبحانه عما یشرکون فی یونس سبحانه هو الغنی فی یوسف
و سبحان الله و ما انا من المشرکین فی النحل فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون
سبحانه و لهم ما یشتهون بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده سبحانه و تعالی عما
یقولون علوا کبیرا قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا انبیا سبحان الله
رب العرش عما یصفون سبحانه بل عباد مکرمون سبحانک انی کنت من الظالمین المؤمنون
سبحان الله عما یصفون عالم الغیب النور سبحانک هذا بهتان عظیم الفرقان
سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ النمل و سبحان الله رب العالمین یا موسی القصص ما
کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون الروم فسبحان الله حین تمسون
سورة سبأ
فاطر سبحانک انت ولینا سبحانه و تعالی عما یشرکون یس سبحان الذی خلق الازواج
کلها فسبحان الذی بیده الصافات سبحان ربک رب العزة عما یصفون الزمر
سبحانه هو الله الواحد القهار سبحانه و تعالی عما یشرکون الزخرف سبحان الذی سخر لنا
هذا سبحان رب السموات و الارض رب العرش عما یصفون و الطور ام لهم اله غیر الله
سبحان الله الحشر سبحان الله عما یشرکون القلم سبحان ربنا المقصود سبحان
الذی اسری بعبده محمد مصطفی را بقاب قوسین بردم تا اندر سر حدیث باز واگویم شعر
اندر دل تو شاخ هدی بنشاندم واشاعه حدیث تو وا راندم وز فضل و کرم بنام خویشت
خواندم صدر حمت خویش بر دلت افشاندم المناجات بدانکه مرکب رسول اندر معراج
چهار چیز بود از مکه تا بیت المقدس براق بود و از بیت المقدس تا آسمان دنیا

معراج بود واز آسمان دنیا تا هفتم آسمان پر جبریل بود واز آسمان هفتم تا قاب قوسین
رفرف بود همچنین یا عاصی مرکب تو چهار ست صلب پدر روزی چند مرکب تو بود
دوم رحم مادر نه ماه مرکب تو بود سیم خیل وبغال وحمیر اندر دنیا مرکب تو بود
چهارم که مرکب اندر دنیا جنازه مرکب تو بود بر دوش چهار حمال همی تازند واز
هوا بانک همی آید عجلوا عجلوا بشتاوی ویرا بخدای بسپاری ایا که آرزونکه از جنازه
جنازه خوابند حال تو چکونه بود جنازه را جنازه از بهر آن کویند معناه چی از د
کسی را بر جنازه خوابند هر که اندر دنیا آید دست فراهم کرده بود چون بر جنازه
نهند دست بهم باز کرده اشارت اندر آمدن کفت همه دنیا فراکیرم و بخت
دارم چو بیرون شود دست بهم باز کرده بود کوید بن همی نکرید بعبرت وکوا باشید
که بیرون شوم وبدست هیچ چیز ندارم شعر یا موتنا انتا کتنزل المرء علی رغمه
تاخذ الحسناء من خذرها ٭ وتاخذ الواحد من امه ٭ اکر جان نیکی نیک بود جان اچه
خطر هزار هزار جان افدای ندای باد چنانک آن پیر کوید شعر
ای داده مرا ز ابتدا نور هدی ٭ وآنروز بلی شنوی من کرده ندا ٭ از خلعت تو سر ابر افکند ردا
چون جان منت هزار جان باد فدا ٭ خدای عز وجل روز مرک بر ما جسعادة یاد کناد
وایمان اندر دلهای ما حقیقت کناد **مجلس فی قوله تعالی شهد الله**
انه لا اله الا هو اعلم ان هذه الآیة فی سورة آل عمران وهی مدنیة وکلماتها
ثلثة الاف واربعمایة وثمان کلمة وحروفها اربعة عشر الف حرف وخمسمایة وخمس

في التوحيد

وعشرون

وعشرون حرفا وآیاتها مایتی آیة لیس فیها اختلاف ومن راس السورة الی هذه الآیة
سبعة عشر آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس شهد الله معناه
علم الله انه لا اله الا هو والملائکة یشهدون بذلک واولوا العلم النبیون والمؤمنون
یشهدون بذلک قائما بالقسط بالعدل لا اله الا هو لا خالق ولا منشئ ولا مخترع
ولا ضار ولا نافع الا هو العزیز الذی ینتقم من اعدائه وینتقم عمن لا یؤمن به
الحکیم حکم ان لا یعبد غیره ان الدین عند الله الاسلام فیه تقدیم
وتاخیر یعنی شهد الانبیاء والمؤمنون ان الدین عند الله الاسلام نزول
الآیة قال الکلبی قدم حبران من الشام الی المدینة فلما نظرا الیها
قالا ما اشبه هذه المدینة الرسول الذی یخرج فی آخر الزمان فلما دخلا علی
رسول الله صلعم قالا انت محمد قال نعم قالا انت احمد قال نعم قالا اخبرنا
عن اعظم الشهادة فی کتاب الله فنزلت هذه الآیة فاسلم الحبران ببرکة
هذه الآیة وقال سعید بن جبیر کانت حول الکعبة ثلثمایة وستون صنما
فلما شهد الله وقعت تلک الاصنام سجدا لله تحقیق الآیة قلنا فی هذه
الآیة عشرة اسولة احدها متی شهد الله والثانی شهادة الشاهد لنفسه
غیر جایز والثالث الشهادة تصدیق دعوی المدعی واقرار علی الغیر
والرابع ما معنی هذه الشهادة والخامس لم جعل الله نصفها نفیا
ونصفها اثباتا والسادس ~~لم سمی المؤمنین اولو العلم~~ لم قدم النفی

نزلت م

على الاثبات والسابع لم قدم الملائكة على المؤمنين في الشهادة والثامن لم سمى
المؤمنين اولو العلم والتاسع ما خصائص هذه الشهادة والعاشر ما فضل هذه
الشهادة فاما الجواب عن السؤال الاول سئل عبد الله بن عباس متى شهد الله بها
قال قبل ان خلق الخلق بالفي عام وفي رواية اخرى عنه شهد الله لنفسه
بنفسه قبل ان خلق الخلق بمائتي عشرة آلاف سنة كل سنة ثلثمائة وستين يوما كل يوم
الف سنة مما تعدون وقيل شهد يوم الميثاق على قول المؤمنين وقيل مكتوب على
ساق العرش شهدة شهادة لا شك فيها بان الله ليس له شريك وان محمدا صلى الله عليه وسلم
نذيرا للخلق ارسله المليك وقال ابن عباس في قول آخر خلق الارواح قبل الاجساد
باربعة آلاف سنة وقدر الارزاق قبل تخليق الارواح باربعة آلاف سنة وشهد لنفسه
قبل تقدير الارزاق باربعة آلاف سنة والجواب عن السؤال الثاني قلنا يجوز له ما لا يجوز
لغيره كما انه زكى نفسه ونهانا عنه فلا تزكوا انفسكم ويجوز له الكبرياء ولا يجوز لنا
وايضا شهادته بنفسه حجة لا يحتاج الى المزكي والمعدل وقال قوم
ان الشهادة وقعت على قوله ان الدين عند الله الاسلام لان الكسائي يقرأ بالنصب والجواب
عن السؤال الثالث الله تعالى شهد بالميثاق على قولهم بلى والملائكة على قولهم في القبر
ربنا الله واولوا العلم في الدنيا بعضهم على بعض والجواب عن السؤال الرابع قال
الاصم هي شهادة دلالة لا شهادة عبادة وقال الزجاج علم الله وقيل هذا قسم
اقسم الله به ان الدين عند الله الاسلام والجواب عن السؤال الخامس لانه نفى النكرة واثبت

المعرفة لذلك كلف عبده النفي والاثبات شكرا لذلك ويقال لانه دفع البلاء واثبت
النعماء واما الجواب عن السؤال السادس تقديم النفي على الاثبات قيل ان الله تعالى لما
خلق الخلق الاول نظر الى نفسه فظن ان ليس غيره ثم نظر الى ربه فقال لا لا
كما ظننت فصار النفي مقدما وقيل نفي المذمة ابلغ في الثناء من اثبات المدحة كما اذا
قيل ليس في البلد عالم غير فلان امدح من قوله فلان عالم البلد فكذلك نفي الالهية عن
الغير امدح له من اثباتها له ويقال لان المكان اولا يكنس ثم يبسط البسط كذلك قدم
النفي على الاثبات واما الجواب عن السؤال السابع تقديم الملائكة اعدل في الشهادة من
المؤمنين لانهم كانوا قبل المؤمنين وشهادة الشيوخ اقدم من شهادة الاحداث
وقيل لانهم لا ينسون والانسان ناسي ولهذا اقدم شهادة الرجال على النساء لانهم
اقوى في الحفظ واما الجواب عن السؤال الثامن وفضله ليس له بدل ولا خلف ولا طمع
للخصماء فيه والدخول فيه فريضة والخروج منه ضلالة العمل من الفاظ التلاوة
والتوحيد من الفاظ الى الصراط ومن الميثاق الى الطلاق واما الجواب عن
السؤال التاسع والعاشر قيل طاعة العبد بالعلم ومعصيته بالجهل وقيل الطاعة
اذا قرنت بالعلم اقرب الى القبول والمعصية اذا قرنت بالجهل اقرب الى العفو ترکیب
مجلس بدانك خداى عز وجل هفت گروه را بهفت چيز سيم خويش خواند ثابت
صد هزار درم نفقه كرد بر علم حديث تا حاصل كرد گفت ما مقصودك هذا گفت
تا سيم رسول باشم اگر ثابت بنازيد بدانچ سيم رسول بود تو بنازى بدانچ اندر هفت

چیز سیم خدای عزّ وجلّ با نبی اندر ولایت قال الله تعالی انّما ولیّکم الله
ورسوله وهو والّذین آمنوا واندر عزّت ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین واندر
طاعت اطیعوا الله واطیعوا الرّسول واولی الامر منکم واندر صلوات انّ الله وملائکته
یصلّون علی النّبیّ واندر رویت وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون واندر
نصرت فانّ الله هو موليه وجبریل وصالح المؤمنین وهفتم اندر شهادة شهد الله
انّه لا اله الّا هو والملائکة واولوا العلم **الاخبار والآثار** ابو ملیکة روی عن عایشة
انّها قالت افتقدت رسول الله صلعم ذات لیلة فظننت انّه قد ذهب الی بعض
نسائه فتجسّست فاذا هو راکع او ساجد ویقول سبحانك وبحمدك لا اله الّا انت فقالت
قلت بابی وامّی انّك لفی شان وانّی لفی اخری روی قتادة عن انس عن معاذ بن جبل
قال کنت رفیق رسول الله صلعم فقال یا معاذ قلت لبّیك یا رسول الله و
سعدیك ثمّ سار ساعة اخری ثمّ قال لبّیك وسعدیك یا رسول الله ثمّ سار ساعة
اخری قال یا معاذ قلت لبّیك یا رسول الله وسعدیك قال اتدری ما حقّ الله
علی العباد قلت الله ورسوله اعلم قال فانّ حقّ الله علی العباد ان یعبدوه ولا یشرکوا
به شیئا ثمّ سار ساعة اخری ثمّ قال یا معاذ بن جبل قلت لبّیك یا رسول الله و
سعدیك قال هل تدری ما حقّ العباد علی الله اذا فعلوا ذلك قلت الله ورسوله اعلم قال
فانّ حقّ العباد علی الله ان یغفر لهم ولا یعذّبهم وروی انّ موسی بن عمران
قال یا ربّ دلّنی علی عمل یدخلنی الجنّة فقال له قل لا اله الّا الله فانّها لو وضعت
ادخله

على السموات

علی السّموات لفضلتهنّ وعن ابن مسعود عن رسول الله صلّی الله علیه وسلّم انّه قال من قرأ
شهد الله ثمّ یقول وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشّهادة وهی لی عنده ودیعة عندك فیقول الله فی القیمة عندی عهد عبدی
وانا احقّ بوفائه بالعهد ادخلوه الجنّة وعن انس قال قال رسول الله صلعم
من قرأ عند منامه هذه الآیة ثمّ قال وانا معکم من الشّاهدین خلق الله تعالی
سبعین الف خلق یستغفرون له الی یوم القیمة **النّکت والاشارات** قال النّبیّ علیه السّلم
اذا قال الامام ولا الضّالّین فقولوا آمین فمن وافق تامینه تامین الملائکة
غفر له هر گاه که امام ولا الضّالّین بگوید آمین بگویید هر که آمین وی با آمین
فریشتگان موافق آید آمرزیده شود چه گویی هر که شهادة وی با شهادة فریشتگان
وشهادة خدای موافق بود اولیتر که آمرزیده شود نکته گواهی خویش با گواهی بنده
مقرون کرد که بنده بی شرط عدالت گواهی نتوانست داد ایزد تعالی بحقّ وحدانیّة خویش
گواهی داد انکه بنده گفت من نیز همچنان گویم چنانك عاملی اندر جنب مزکّی بود تا
گواهی دادن بروی سهل گشت نکته خود گواهی داد و فریشتگان گواهی دادند انکه
بنده مؤمن اگر جرح بود اندر گواهی بنده اندر گواهی فریشتگان نیز جرح بود گواهی
بندگان قبول کرد از بهر آنك مقرون است بگواهی فریشتگان و گواهی وی وهذا کرم
من الله تعالی نکته آن کودك اندر بیت قیطوم یوسف را گواهی داد براستی کما قال
الله تعالی وشهد شاهد من اهلها پادشاه جلّ جلاله نخواست که ملکت یوسف را
بی آن کودك بود آن کودك را وزیر او کرد گفت ای بار خدای این همه خلق چونك وزیری

این درویش بود پادشاه گفت وی ترا یکبار گواهی داده است براستی من نخواهم که رنج وی ضایع کنم نکنم وزیر خویش کن ویرا مخلوقی مخلوقی را همچون خویشتن یکبار گواهی داد براستی رنج وی ضایع نکرد بندهٔ مؤمن هفتاد سال خالق خویش را گواهی دهد براستی چه گویی رنج وی ضایع کند نکند رسول گفت شب معراج اندر بهشت همی شدم کوشکی دیدم نیکو در بسته و بران در نبشته إن الله تعالى قد غضب على صاحب هذا القصر بذنب رسول باز گشت در آن کوشک دید وا کرده وبران در نبشته ان الله تعالى يقول رضيت عن صاحب هذه القصر رسول گفت گفتم یا جبرئیل گناه آن چه بود وسبب رضا پادشاه ازوی چه بود گفت یا محمد گناه وی ندانم که مارا اطلاع نبود نداده است بر گناه بندگان لکن سبب رضای آن خفته بود آن بنده بیدار شد شهد الله برخواند خداوند سبحانه وتعالى گفت لا يليق بكرمي أن اترك هذا العبد في سخطي بعد ما قرأ شهد الله رسول صلعم گفت من قرأ مرة شهد الله اعتق الله ثلث نفسه من النار ومن قرأ مرتين اعتق الله ثلثي نفسه من النار ومن قرأ ثلث مرات اعتقه الله من النار من فرقه الى قدمه نکته اندر قیامت که کافران منکر شوند گویند ما جاءنا من بشير ولا نذير امت محمد گواهی دهند پیغمبرانرا گویند فقد جاءكم بشير ونذير ایشان نگویند جمله پیغمبران شفاعت کنند امت محمد را پادشاه جل جلاله گوید اگر یکی شمارا گواهی دادند هم حق گزاری هفتاد سال مرا گواهی داده اند من بحق گزاردن اولیترم

همه را بیامرزیم نکته اندر قیامت بندهٔ مؤمن خوار نباشد آدم همی گوید فرزند منست من احق ترم نوح همی گوید بر شریعت منست من احق ترم ابرهیم گوید بر ملت منست من احق ترم مصطفی گوید از امت منست من احق ترم مولی همی گوید بندهٔ منست من احق ترم نکته قال الله تعالى فاستشهدوا شهيدين من رجالكم الى قوله ان تضل احديهما فتذكر احديهما الاخرى تا اگر یکی را از یاد بشود دیگری را یاد آید شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم اگر اندر گور منکر ونکیر سوال کنند نتوانی که جواب ایشان دهی من یاد دهم گویم قال الله ربی قال الله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة یعنی فی القبر شعر تعالى الواحد الصمد الجليل ۝ تعالى ان يكون له عديل ۝ هو الملك العزيز وكل شيء سواه فمنتقص ذليل ❀ اتسجد جبهتي الهي الهي ۝ وتفضحها غدا بين الجباه ۝ لئن سهت اغترارا عنك نفسي ۝ فانت عن كرم غير ساهي ۝ بالفارسیه

هرچند بسی گناه دارم ۝ وانگه دل و جان تباه دارم ۝ من دل ز وصال بر نگیرم ۝ تا خلعت پادشاه دارم ۝ گر جرم من از ستارگان بیش ۝ شاید که دلی چو ماه دارم ۝ اندوه چرا خورم چندین ۝ تا چون تو یکی اله دارم ۝ شهد الله انه لا اله الا هو

العدايات بدانک خدای عز وجل توحید را به پنجاه نام بخوانده است اندر قرآن هدی خواندانِ تتبع الهدى عدل خواند ان يامر بالعدل قسط خواند قل امر ربي بالقسط سبیل خواند ادع الى سبيل ربك دین خواند لكم دينكم ولي دين اسلام خواند

ومن يبتغ غير الاسلام دينا مرضی خواند ورضی له قولا صواب خواند وقال صوابا
قوله خواند فاثابهم الله بما قالوا جنات تجری طیب خواند وهدوا الی الطیب
من القول احسان خواند هل جزاء الاحسان الا الاحسان حسنه خواند من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها حسنی خواند وصدق بالحسنی حسنا خواند ومن رزقناه
منا رزقا حسنا ثابت خواند بالقول الثابت صدق خواند والذی جاء بالصدق
تقوی خواند واذا قیل له اتق الله خیر خواند ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر
ذکر خواند ومن اعرض عن ذکری سدید خواند قولا سدیدا صراط خواند هذا صراط
مستقیم سلام خواند ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام برهان خواند قل هاتوا
برهانکم سبل خواند سبل السلام عهد خواند قل اتخذتم عند الله عهدا فضل
خواند قل بفضل الله حبل خواند واعتصموا بحبل الله نور خواند وجعلنا له نورا
اسم خواند ان یذکر فیها اسمه حق خواند قل جاء الحق خلق خواند لا تبدیل لخلق الله
صلح خواند الا عبادک منهم المخلصین صلح خواند ومن صلح من آبائهم حمد خواند وله
الحمد فی السموات غیب خواند الذین یؤمنون بالغیب احسن خواند ومن احسن
دینا فطرة خواند فطرة الله صبغة خواند صبغة الله ملة خواند ملة ابیکم
ابرهیم قیم خواند ذلک الدین القیم کلمة خواند وکلمة الله هی العلیا باقیة
خواند وجعلها کلمة باقیة مثل خواند ولله المثل الاعلی طیبه خواند کلمة
طیبة عروه خواند فقد استمسک بالعروة الوثقی بصیرة خواند علی بصیرة انا

اخلاص صح

رحمت

رحمت خواند آتانی رحمة من عنده نعمة خواند فاصبحتم بنعمته اخوانا دعوة خواند له دعوة
الحق اجابت خواند استجیبوا لربکم عبادة خواند واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا زکیت
خواند فقل هل لک الی ان تزکی انابت خواند منیبین الیه زکوة خواند الذین لا یؤتون الزکوة
صلوة خواند واقاموا الصلوة تجارة خواند هل ادلکم علی تجارة حکمة خواند یؤتی الحکمة
من یشاء واحد خواند قل انما اعظکم بواحدة واصب خواند وله الدین واصبا
ثمات خواند شهد الله انه لا اله الا هو **البیاحات** [?] یا هذا این کواهی اندر حال مرگ ترا (دکور [?]) توانی
داد کار تو را ابدا کر کواهی خود در دنیا بسیار دهی اندر حال مرگ نیز زبان بر آن بود سمعت الاستاد
ابا منصور بن عبد الملک بن ابی عثمان الواعظ الزاهد رحمه الله قال کسی اندر حال
مرگ افتاده بود بیچاره کفتند بکو لا اله الا الله وی کفت شاد باش دروش خورد [?] که آن کفته
بود بر زبان هم آن رفت کسی دیکر اندر حال مرگ افتاده بود بیچاره کفتند قل لا اله الا
الله وی کفت ده یازده وده دوازده آن کفته بود آن رفت بر زبان قال سمعت
ابا عبد الله السلمی انه قال کسی اندر حال مرگ (برد) از صوفیان اندر بادیه دست وپا از وی باز افتاده
چون پاره کوشت جان همی داد اصحاب وی را کفت قل لا اله الا الله وی کفت یا اصحاب تذکرونی الله
وانا محترق والله بایاد من همی دهی خدای من سوخته دوست خدای وسمعت
الاستاد ابا علی الدقاق رحمه الله انه قال درویشی اندر حال مرگ جان همی داد
کسی وی را کفت قل لا اله الا الله فقال الصوفی بالله والله ما بقی بینی وبینه الا حجاب العزة
آنچ اندر حال حیوة کفته باشی اندر حال وفات همان کوبی اکر این شهادت ما دام همی کوئی

اندر حال مرگ بر زبان روان باشد بیت این کرم بین که با تو کرد کریم
نه حجاب باشد از کریم کرم ؞ دین و اسلام کرد خلعت تو ؞ تا شده دین ترا چنین محکم ؞
ازین دین برند صد اندوه خلق ؞ همه اندوه تو زبهر شکم ؞ خدای عز وجل ما را بر شهادت
بهم داراد و بر ما غارت مکناد و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ؞

مجلس فی قوله تعالی قل اللهم مالک الملک اعلم ان هذه الآیة فی سورة آل عمران
وقد ذکرنا عدد الکلمات والحروف والآیات ومن رأس السورة الی هذه الآیة خمسة و
عشرون آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه معناه قل یا محمد اللهم
یعنی یا الله ام ای قصد الی الخیر مالک الملک یا مالک الملک تؤتی الملک من تشاء تعطی الملک
من تشاء کما اعطیت محمدا صلی الله علیه وسلم وتنزع الملک ممن تشاء کما نزعت
من کسری وقیصر وتعز من تشاء بالدین والمعرفة کما اعززت بالمؤمنین وتذل من تشاء
بالکفر والنکبة کما اذللت الکافرین بیدک الخیر یعنی بک اعطاء الخیر والعز والذل
والملک والنصرة انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار
فی اللیل یعنی تزید من ساعات اللیل فی النهار حین تصیر النهار خمسة عشر ساعة
واللیل تسعة ساعات ثم تزید من ساعات النهار فی ساعات اللیل حین تصیر
اللیل خمسة عشر ساعة والنهار تسع ساعات وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت
من الحی وقیل وتخرج من ظلمات البحر الی نور البر مثل یونس وموسی وتخرج من نور البر
الی ظلمات البحر مثل فرعون وقومه وتخرج المیت من الحی یعنی البیضة من الدجاجة

والدجاجة

فی المالکیة

ساعات

والدجاجة من البیضة وقیل النطفة من الانسان والانسان من النطفة
وقیل الصالح من الطالح والطالح من الصالح وقیل الکافر من المؤمن والمؤمن من الکافر و
ترزق من تشاء بغیر حساب یعنی بی اندازه وبی اندوه قوله تعالی قل اللهم مالک الملک
فی قوله تعالی قل اشارة الی اثبات النبوة لمحمد صلی الله علیه وسلم تحقیق الآیة ورد علی من انکر
النبوة للنبی صلی الله علیه وسلم وقیل معناه قل حرفان قاف ولام بالقاف اشارة الی القلب
واللام اشارة الی اللسان کانه قال قل یا محمد باللسان مع القلب لان القلب بغیر اللسان لا یکون
شیئا وقیل القاف اول حرف من کلمة القوة واللام اول حرف من کلمة اللین واللطف
کانه قال قل مع الکافرین بالقوة یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم ومع المؤمنین باللطف واللین قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم وقیل معناه
یا قوی الجنان لطیف اللسان خیر اهل الایمان هل جزاء الاحسان الا الاحسان هل جزاء
الایمان الا الامان هل جزاء الاسلام الا السلام هل جزاء الاخلاص الا الخلاص
هل جزاء التوحید الا المزید هل جزاء الخدمة الا النعمة هل جزاء الصلوة الا الصلة
هل جزاء التجرد الا الوجود هل جزاء الغناء الا العطاء قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء کما نزعت عن ابلیس واعطیت لآدم ونزعت
عن قابیل واعطیت لهابیل وعن نمرود واعطیت لمحمد صلی الله علیه وسلم انواع الملک
عشرة ملک العافیة قال الله تعالی وجعلکم ملوکا قال ابن عباس
من اصبح وفی نفسه عافیة فهو من اهل هذه الآیة وقال ابو حنیفة رحمه الله

٢٨

چون چنین

عیشنا عیش الملوك ودیننا دین الملائکة یعنی العافیة والاسلام وقال
علی رضی الله عنه ثلثة ای ملکها کافیة الامن والنعمة والعافیة والثانی
ملك الدین قیل من عرف الملك فهو الملك والثالث ملك القلب کما قال ان فی الجسد
لمضغة اذا صلحت صلح جمیع الاعضاء کلها واذا فسدت فسد جمیع الاعضاء الا وهی
القلب وقال الشاعر من ملك النفس فحر ما هو والعبد من یملکه هواه
الرابع ملك العقل لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال انی لم
اخلق خلقا اکرم علی منك ولا احب الی منك بك اعرف وبك اعبد وبك اعطی وبك
آخذ وقال صلعم کرم الرجل دینه وحسن خلقه ومروته عقله والخامس
ملك المال قال الله تع قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق او
ما ملکتم مفاتحه والسادس ملك الشری قال الله تع او ما ملکت ایمانکم وکان
صلعم آخر کلامه الصلوة وما ملکت ایمانکم وانفذوا جیش اسامة والسابع ملك الجنة
فهو ملك یبقی لباقی وملکا کبیرا ای رجع قال الله تع فی بعض الکتب انی ملك
لا یزول ملکی فاطعنی حتی اجعلك ملکا لا یزول ملکك والثامن ملك المعرفة تؤتی الملك
من تشاء من عرف الله فهو ملك الدنیا والآخرة والتاسع ملك الغنی وهی القناعة
قال الله تعالی فلنحیینه حیوة طیبة والعاشر ملك ملك قال الله تع قل اللهم
مالك الملك وملك الحقیقة لله تعالی کما قال مأمون عند موته یا من
لا یزول ملکه ارحم من زال ملکه ترتیب مجلس بدانك خدای عز وجل

اندر قرآن ده کس را ملك خوانده است اول ابراهیم قال الله تعالی وآتیناهم ملکا عظیما
وآن ملك آن بود که از نسل وی چهار هزار پیغامبر بیاورد دوم یوسف را
ملك خواند وکذلك مکنا لیوسف فی الارض یعنی ملکناه و یوسف شکر ملکت کرد و گفت رب
قد آتیتنی من الملك وآن ملك بود که وی بر تن پادشاه کرد تا از بلای نفس برست
اندر بیت قطفیر زنی چون زلیخا روی چون دنیا خانه تنها کاری بی نوا یوسف
مردی زیبا کذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء ملکت این بود سیم داود را علیه
السلام ملك خواند وشددنا ملکه وقال فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت وآتیه
الله الملك وآن قوة نفس بود ونصرة بود که بیك سنگ جالوت جزوی را و سی هزار مردم سپاه
نیست کرد قال الله تع وآتیه الله الملك چهارم طالوت را ملك خواند وقال لهم نبیهم ان
الله قد بعث لکم طالوت ملکا والله یؤتی ملکه من یشاء طلب شیئا حقیرا فوجد شیئا خطیرا
وی سراج بود کاو وی همی جست ملکت یافت کما کان موسی علیه السلام نار جسته بود
یافت آتش جستن نور یافت خلق جست خالق یافت کما لا ترجوا رجا منك لما ترجوا فان
موسی خرج للاصطلاء فوجد الاصطفاء پنجم سلیمان را علیه السلام ملك خواند رب
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی آن ملکت بداد ومن الشیاطین من یغوصون له ومن
الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل شادروان
بداد چهار فرسنگ هزار خانه از آبگینه مر مر وی هفتصد زن مهری وسیصد
زن سریتان وهزار مرکب را هوا از دره ویاقوت وپیروزه با هزار رکابدار وکار

شادروان بداشته تختی از عاج پیل اندر پیل نهاده و تاج ملکت بر سر او چنان جست که
وی خواست رخاء حیث اصاب دیو و پری و آدمی و مرغان آن کردند که وی خواست ششم
ذا القرنین را ملک خواندند انا مکنا له فی الارض یعنی ملکناه و سمی ذو القرنین لان ولایته بلغ
من القرن الی القرن یک شبر جا نبود اندر جهان که از ولایت (بیرون) بود حتی اذا بلغ مغرب الشمس و
بلغ مطلع الشمس و آتیناه من کل شیء سببا بعضی گویند وی ملک بود انا مکنا له فی الارض
و بعضی گویند نبی بود دلیله قلنا یا ذا القرنین و اسمه اسکندر هفتم بلقیس را ملک
خواند بر زوان هدهد انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء جز از جر وی داشت
چهار هزار سرهنگ داشت زیر دست هر سرهنگی ده هزار مرد لشکری چون سلیمان فخر
کرد گفت یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء خدای تعالی بر زوان هدهد
بنمالید تا وی گفت و اوتیت من کل شیء تو چندین منادی همی گویی مرا همه چیزی
داده اند که آن زن کاوه را نیز همه چیزها داده اند هشتم فرعون را ملک خواندند
قرآن قال الله خبرا عنه انه قال الیس لی ملک مصر و بدان تفخر کرد و عاق گشت
دعوی خدایی کرد گفت انا ربکم الاعلی رسول صلعم نماز همی کرد و النازعات
همی خواند بدین آیت رسید فقال انا ربکم الاعلی اعرابی با وی نماز همی کرد گفت کذب ابن الزانیة
دروغ گفت آن حرام زاده سه بار بگفت رسول چون از نماز فارغ شد گفت من ذا
الذی قد تکلم فی الصلوة گفتند فلان بفرمود و گفت اعد الصلوة لا کلام عمد نماز برید کند
آن اعرابی بنشد تا نماز باز کرداند اندر حال جبرئیل آمد که خداوند سبحانه و تعالی همی گوید

بگو آن نماز اعادت مکن که من آن نماز برید بدرست برداشتم که وی از رشک
ایمان گفت ما شنت نهم تبع الاکبر را ملک خواند قال الله تعالی و قوم تبع و سمی
تبع تبعا لکثرة تبعه و اسمه اسعد بن ملک بن کرب و کنیته ابو کرب برسول صلعم
ایمان آورد از وقت وی تا وقت رسول هزار سال بود و نامه نبشت بوی چون رسول بمدینه
شد نامه تبع وا رسول صلعم دادند نبشته بود شعر شهدت علی احمد انه
رسول الله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له و ابن عمه
دهم نمرود را ملک خواندند الم تر الی الذی حاج ابرهیم فی ربه ان آتیه الله الملک که با ابرهیم
مناظره کرد و دعوی ملکت کرد جهان همه اندر دست وی بود یک بدست از جهان (خبر)
از ملکت وی بیرون نبود اندر قرآن ملوک این ده تن بوده اند که ایزد تعالی از همه خبر داده است
انکه همی گوید قل اللهم مالک الملک ملک بحقیقت منم دیگر همه مجاز انک روزی باشد
روزی نه نه ملکت بود ملک آن بود که لم یزل و لا یزال ملک بود و اندر حال ملکت
زوال را بملکت وی راه نه قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک

الاخبار و الآثار

روی انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان العبد المیت اذا وضع فی القبر
واقعد قال یقول اهله واسیداه واشریفاه واامیراه قال یقول الملک اسمع ما یقولون انت (کنت)
سیدا انت کنت امیرا انت کنت شریفا فلا یقول المیت یا لیتهم یسکتون قال فیضغط
ضغطة تختلف منها اضلاعها (وعه) و قال صلعم ان ملوک الدنیا اثنان کافران
نمرود و بخت النصر و اثنان مومنان سلیمان و ذو القرنین و قال ایضا ملک تبع بن اسعد بن

ملك كرب الحميري وقال ايضاً وسيملكها رجل من امتي وهو مهدي وقال صلعم
يخرج في آخر الزمان رجل يواطي اسمه مع اسمي انا محمد بن عبد الله وهو محمد بن عبد الله
يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً وقال صلعم ان الله تعالى قال لو كلكم
مذنب الا من عصمته وقال لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم وحيكم وميتكم ورطبكم
اجتمعوا في صعيد واحد وسألوني ما ارادوا واعطي اعطيتهم ما سألوني وفوق ما سألوني
لما انتقص من ملكي الا مقدار راس لابرة في بحر من بحوري لان عطائي كلام ومنعي كلام
اني اذا اردت شيئاً ان اقول له كن فيكون وقال صلى الله عليه وسلم زويت لي الارض فاريت
مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها **النكت والاشارات**
ملکت حقیقت آن بود که اندر غیر بسته نبود همه ملکت دعوی ملکت آن وقت که حشم و خیم
وقلم وعلم دست کنند که همه عالم را نیست کند همه عالم را نیست کند انگه گوید لمن الملك اليوم
این الاکاسرة این الجبابرة این السلاطین این فرعون وهامان این من یدعی الربوبیة
چون کس نبود که جواب دهد خود از خود جواب دهد گوید لله الواحد القهار **نکت**
این آیت اندر پیش شبلی برخواندند گفت اگر آن روز من زنده باشم که پادشاه گوید جل جلاله
ملک کراست گویمی مرا گویدی چرا گویمی از بهر آنک مرا چون تو ای است و ترا چون تو نیست
بویزید گوید بخدای آن برکه وی را نیست گفتند آن چیست که بنده راهست و خدای را نیست گفت
بنده را دو چیز است که خدای را نیست بنده را نیاز است و خدای را نیاز نیست بنده را
خدایست و خدای را خدای نیست بدانک هر که اندر دنیا ملکت معرفت دارد اندر

عقبی ملکت جنت دارد قوله تعالی وملكاً كبيراً امیر المؤمنین علی گوید ملکت
بهشت چنان بود که مؤمنان برخوان خلد نشسته باشند ساقی عرش از همه باز شود از میان
آن بنام هر کسی سیبی بیرون آید در دست آن مؤمن فشیند آن مؤمن آن سیب فا بوید و پاره
شود حوری از میان آن جدا شود در قبضه اندر دست از خدای بدان بنده چهار خط بر
وی نبشته بر کی نبشته بسم الله الرحمن الرحيم هذه الرقعة من الملك الباقي الى الملك الباقي هذه
الرقعة من الملك الذي لا يزول ملكه الى الملك الذي لا يزول ملكه بر چهارم خط
نبشته عبدي انا عنك راض فهل انت عني راض ملک درویشان آنست که ترک دنیا گوید
كما قال الشاعر صبرت عن الدنيا لما تركتها وارضت نفسي هجرها فاستمرت
وكانت على الايام نفسي عزيزة فلما رأت صبري على الذل ذلت رسول علیه السلام مرغی را
دید بر درختی بانگی همی کرد بخندید انس گفت گفتم یا رسول الله چرا خندیدی گفت از
گفتا این مرغ همی گوید اكلت من الدنيا نصف تمرة على الدنيا العفا قيل لا تنظر
الى خفض عيش الملوك ولين رياشهم ولكن انظر الى ظعنهم وسوء منقلبهم بامدادان سر
بریان دزدان خورند نماز پیشین لقمه تر هم ایشان خورند قيل لا يغرنك ملك قيمته شربة ماء
وقطرة بول عیسی علیه السلام همی گذشت پیرزنی را دید اندر روی افتاده برابر بر
خویشتن بسته جامهای نیکو پوشیده گفت من انت قالت صورة الدنيا قال هل لك
زوج قالت بلى لي ازواج كثيرة قال ماتوا عنك او طلقوك قالت ما ماتوا عني وما طلقوني
ولكن قتلتهم جميعاً قال عيسى فبؤساً لازواجك الباقين كيف لا يعتبروا

بازو اجلت الماضین عیسی علیه السلام بکوهی بگذشت مردی را دید بر سر کوهی اندر مسجدی
نماز همی کرد وی را پرسید که چند است تا ایدر جایی گفت سیصد سال ازین مقام فرو ترفته ام
گفت عیسی علیه السلام من شنیده ام که اندر آخر زمان عمر ایشان شصت سال بود یا هفتاد
خانه زمستان و تابستان سازند و باری برام شوند آن مرد گفت اگر عمر من چندان بودی
من اندر یک سجود کردمی گفت سخت عجب است حدیث تو وی گفت اگر خواهی که عجب تر بینی
بدان غار اندر رو اندر رفت تختی دید سنگین نهاده مردی بران تخت خوابیده لوحی بر سینه
وی نهاده سنگین بران لوح نبشته عشت الف سنة و ملکت الدنیا الف سنة و فتحت
الف مدینة و تزوجت الف بکر و هذا آخر مصرعها فاعتبروا یا اولی الابصار عیسی علیه
بدان عبرت گرفت ترک الدنیا و زهد تا روزی بار اندر استاد شغالی بسوراخی اندر شد
وی گفت لابن آوی مأوی و لیس لابن مریم مأوی و قال الاوزاعی لابی منصور ان
الملک لو بقی لمن ملک لم یصل الیک فکذلک لا یبقی لک کما لم یبقی لغیرک العددیات
هرچه پادشاه آفرید از بهر تو آفرید و برا بدان حاجت نیست آفتاب طباخ تو ماه صباغ تو
ستاره رهنمای تو آسمان خلعه تو زمین گهواره تو کوه خزینه تو دریا حوض تو باد مروحه تو
هوا نسیم تو جبرئیل برید تو میکائیل وکیل تو اسرافیل سند بعث تو عزرائیل مسلط
جان تو آدم پدر تو نوح صاحب بعث تو ابرهیم صاحب ملة تو عیسی بشیر تو
محمد شفیع تو مؤمنان برادران تو زنان پیامبر مادران تو فاطمه خواهر تو کعبه قبله تو
قرآن امام تو کتاب فایده تو گور حصار تو منکر و نکیر سائلان تو قیامت وعده گاه تو

میزان

میزان حاضرگاه تو دوزخ جای دشمن تو بهشت عدن مسکن تو جنة فردوس تماشاگاه تو
سندس و استبرق لباس تو فاکهه طعمه تو رحیق و تسنیم شراب تو رضای من عطای تو
سلام من بر تو عتاب من با تو دیدار من خلعت تو تو از من و من از تو علی الحقیقة الملک لک
لان الملک لک ۰ الثانیات بدانکه ملک را از زوال ملکت باید ترسید که ملک بر دوام
و دوام نماند کما قال الله تعالی فی هذه الآیة تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء آنگه بجز
آیت گفت تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل اندر وقتی همه عالم تاریک بود بیک صبح
آن همه تاریکی منهزم کنم قال الله تعالی و الصبح اذا اسفر هم چنین دلها از تاریکی کفر به نور عطا
بران ظلمت کار هم تا عین نور و راحت گردد و وقتی همه عالم روشن دارم ذره از ظلمت
بران نور کار هم همه عالم شب گردانم قال الله تعالی و اللیل اذا عسعس یعنی اذا اظلم و اسود
عبرت ازین است با دلها هزاران ضیا که یک ذره شک و نکرت اندران دل قرار گیرد هر چه
نور بود برود همه دل سیاه گردد قال الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون قال الشاعر لا تجزعن فکل والٍ یعزل و کما عزلت فعن قریب یسأل
فالولایة لا تدوم لواحدٍ ان کنت منکرها فاین الاول فارسیة گر ملک مصر و دمیس ترا
یا قوت شیر و زور پیلست ترا گر نام کنون میر جلیلست ترا جان در کف دست عزرائیل است ترا
گر تاج ز یاقوت بلور ست ترا گر زر زده بر سبب ستور است ترا گر خیمه و خرگاه و سمور است ترا
هم آخر کار خانه گور است ترا گر ملکت شامات حجاز ست ترا گر گلشن باغ مشک ریزست ترا
گر تیغ چو ذوالفقار تیز است ترا هم آخر بر اه رستخیز است ترا خدای عز و جل ما را از دنیا

دوركاد وبطاعت مشغول كاد ذنوبنا مغفور كاد وسعينا مشكور كاد والسلام

مجلس في قوله تعالى كنتم خير امة علم ان هذه الاية في سورة آل عمران وقد قلنا

عدد آياته وكلماته وحروفه ومن راس السورة الى هذه الاية مائة وتسع آيات تفسيره

قال عبد الله بن عباس كنتم خير امة يعني انتم خير امة ما خلا النبيين والمرسلين

اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر تامرون بالمعروف يعني بالتوحيد و

اتباع الرسول وتنهون عن المنكر يعني عن الكفر والشرك ومخالفة الرسول وتومنون بالله كله

الكتب والرسل تحقيق الاية قال عطية العوفي هذه الاية شروطة

بقوله ان تامرون بالمعروف فتنهون عن المنكر وكذلك قال مجاهد يعني انكم تامروا بالمعروف

ولا تنهون عن المنكر فلستم بخير الامم وقال ابو مسلم الاصفهاني الاية مردودة

الى قوله واما الذين ابيضت وجوههم اي يقال لهم لانكم خير امة ويقال كنتم في سابق

علمي خير امة ويقال انتم انفع الناس وانصحهم لان ساير اهل الاديان امروا انفسهم ولم

يامروا غيرهم ويقال انتم في زمانكم خير امة كما فضلت بني اسرائيل في زمانهم وقال

ابن عباس يعني المهاجرين خير امة لا انصار وقال عطية انتم خير امة تشهدون للنبي

على الكفار بالبلاغ وقال الضحاك هم الرواة من اصحاب محمد عليه السلام نعم خير امة

وقيل كنتم خير امة يعني صرتم خير امة كما قال فكان من المغرقين يعني صار فكان من المدحضين

يعني صار من المدحضين وفتحت السماء فكانت ابوابا يعني فصارت وسيرت الجبال

فكانت سرابا يعني فصارت ان جهنم كانت مرصادا يعني صارت كنتم خير امة يعني صرتم

خير

فهذه الو

خير امة لان الله تعالى اعطى هذه الامة ستة اشياء لم يعطها ساير الامم خير الانبياء

وخير الكتب وخير الشهور وخير الايام وخير الليالي وخير الائمة وخير الانبياء محمد عليه السلام

والدليل عليه ان الله تعالى خلق الاشياء قسمين جمادات ونامیات ثم اختار الناميات

على الجمادات ثم قسم قسمين حيوانات ونامیات فاختار الحيوانات على الناميات ثم

صيرهم قسمين بني آدم والانعام والسباع والحشرات فاختار بني آدم عليهم ثم صيرهم

قسمين كافر ومومن فاختار المومن على الكافر ثم صيرهم قسمين متوكل وغير متوكل فاختار

المتوكل على غيرهم ثم صيرهم قسمين نبي وغير نبي فاختار النبي على غير النبي ثم صير

الانبياء قسمين رسل وانبياء فاختار الرسل على الانبياء ثم صيرهم قسمين اولو العزم

وغيرهم فاختار اولو العزم على غيرهم ثم صيرهم قسمين المكلم وغير المكلم فاختار المكلم

مثل موسى ومحمد على غيرهم ثم اختار من كلمه الله وهو على بساط النور مثل محمد على كليمه

وهو على الطور مثل موسى وى كزيده است واز كزيده بركزيده است تا صد بار انه

خير الانبياء وهو نبيك وخير الكتب القرآن بدليل قوله وهو مهيمنا عليه

يعني القرآن شاهد على جميع الكتب وخير الشهور شهر رمضان بدليل الاضافة الى الله

تعالى فقال شهر رمضان الذي انزل يعني شهر الله فقال صلعم ان الله تعالى

اعتق في كل ساعة من شهر رمضان ستمائة الف عتيق من النار وخير الليالي ليلة

القدر لما عظمه الله تعالى فقال ليلة القدر خير من الف شهر وروي ان الله تعالى

يعتق منها مثل ما يعتق من اول الشهر الى تلك الليلة وخير الايام يوم الجمعة لقوله تعالى

اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة وقال صلی الله علیه وسلم سید الایام یوم الجمعة
وخیر الائمة الخلفاء الراشدون لقوله تع الصابرین والصادقین وقال محمد
رسول الله والذین معه اشداء آه ولقوله رسول الله صلعم انه قال علیکم بسنتی وسنت
الخلفاء من بعدی وقال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مصطفی بهترین
پیغمبران شفیع تو وآن بهترین کتابها نامه تو ماه رمضان بهترین ماهها موسم تو
شب قدر بهترین شبها شب خلعت تو وخلفاء الراشدین بهترین امامان قایدان
تو وتو بهترین امتان بندگان من ومن بهترین دوستان دوست تو کنتم خیر امة
خدای عز وجل پنج جا این امت را اندر قران یاد کفت قوله تعالی امة وسطا ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر وان هذه امتکم امة واحدة کذلک ارسلناک فی امة کنتم خیر امة
ترتیب المجلس بدانک امة اندر قران بر ده وجه است اول امة یعنی جماعت است
قال الله تع ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم دوم امة یعنی سنین
قوله تع وادکر بعد امة یعنی بعد سنین چون وی ساقی را کفت اذکرنی عند ربک بر
حرفی یکسال وی را حبس کرد اندر زندان اذکرنی عند ربک دوازده حرف بود دوازده
سال حرف را اندر زندان ماند یعنی کویند هفت سال که ایزد تعالی کفت فلبث فی السجن بضع
سنین هفت حرف بود به هر حرفی سالی جبرئیل کفت یوسف را یا اصدق الصادقین
یقرئک السلام رب العالمین ویقول ما استحییت اذ استشفعت بالادمیین
فبعزتی وجلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین سیم امة یعنی مقتدا بر رسول صلعم

امرکرد

امر کرد بوی اقتدا کن واتبع ملة ابرهیم حنیفا مارا فرمود که بوی اقتدا کنید قد
کانت لکم اسوة حسنة فی ابرهیم والذین معه چهارم امة یعنی دین بود قال الله تع
ان هذه امتکم امة واحدة یعنی دینکم دینا واحدا پنجم امة یعنی قوم بود قال الله
تع قد خلت من قبلها امم یعنی اقوام ششم امة یعنی فوج بود قال الله تع
کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا اداركوا فیها جمیعا یعنی فوج هر قوم که در دوزخ
همی شوند از کافران بر دیکر قوم لعنت کنند سفله بر زاده لعنت کنند هفتم
امة یعنی کافر بود کذلک ارسلناک فی امة یعنی الی امة همه عالم از وحدانیت نفته
شده همه عرب بت پرست شده همه شام جهود همه روم ترسا همه عراق وخراسان
تا لب جیحون کور علی فترة من الرسل یکمرد تنها چون محمد بیامد کفت ای بار خدایا غریب
وتنها زندارم ویار ندارم چون کنم کفت یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من
المؤمنین من ترا یار بسم وار خلق عمر ترا یار بس هشتم امة یعنی معصیت بود واذ قالت
امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم نهم امة یعنی ملت بود قال الله تع
انا وجدنا اباءنا علی امة یعنی ملة وطریقة ایزد تعالی بر مشرکان مذمت کرد که ایشان را
کفتند چرا بت می پرستید کفتند وجدنا اباءنا علی امة پدران خویش را بدین دیدم
ملت ایشان بود وانا علی آثارهم مقتدون حجت باید دین بتقلید بکار ناید استاد
بوبکر فورک کفت بدکان خبازی دوی کویان چون درمی سوالی بود که کرده باشی و کوید
چندین من بدرمی جوابی بود که وا داده بود کوید چرا چنین همی دهی دلیلی بود که

همی خواهی کوی کو ید کندم چندین خریدم دلیلی بود که کرده باشی و ی کو ید آن دیگر
خباز از وان تر همی دهد معارضتی بود که کرده باشی وی کوید از بهر آنکه وی کندم
ارزانتر خریده است فرقی است واکرده بود ای سبحان الله سلیمانی تا و کبجری و بجوزی
چندین سوال و جواب دلیل خواستی و دلیل کردن و معارضه و فرق همی با یخداوند را
سبحانه برای هیچ دلیلی نباید انا وجدنا آباءنا علی امة وهم امة بمعنی فرقة بود
قال الله تع کنتم خیر امة یعنی خیر فرقة و اندر شرع بر دو وجه بود امت دعوت و
امت اجابت همه خلق امة دعوتاند قال صلی الله علیه وسلم بعثت الی الاحمر والاسود
والابیض وقال الله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا وامة اجابت
آنک بوی کرویده اند قال الله تع خیر امة الاخبار والآثار قلنا من اراد ان یکون داخلا
فی هذه الآیة ویکون خیر الامم فعلیه بطاعة الله تع والدلیل علیه ما روی انس عن النبی
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد عزا بلا عشیرة وانسا
بلا جماعة فلیتخذ طاعة الله بضاعة قال رسول الله صلعم تزینوا بالوضوء فانکم
تجیئون یوم القیمة غرا محجلین علیکم آثار الوضوء وجوهکم وایدیکم وارجلکم بیض
لا یری فی الامم خیر من امة محمد صلی الله علیه وسلم وقال امتی فی سایر الامم
کالقمر فی النجوم وقال صلعم ان الجنة محرمة علی جمیع الانبیاء حتی ادخلها
انا ومحرمة علی جمیع الامم حتی تدخلها امتی وقال صلعم امتی اربعة انواع القوم الاول
اصحاب شفاعة کشفاعة الانبیاء وهم الشهداء والقوم الثانی لا حساب علیهم ولا

عذاب وهم الحامدون لله تعالی علی کل حال والقوم الثالث یحاسبون حسابا یسیرا
ویلقی ذنوبهم علی الکفار والقوم الرابع اهل الکبایر وانا شفیعهم ولا یسود
وجوههم ولا یزرق اعینهم ولا یلقون فی الدرکات التی فیها الکفار وقال
صلعم قال الله تع من ظن بی خطایاه من الهلک وقیته وسترت علیه فی الدنیا
لا افضحه فی القیمة وارفع العذاب عن الاموات ببرکة دعاء الاحیاء ولا اغلق
علیهم باب التوبة حتی یغرغروا ومن اتانی بقراب الارض خطایا لا یشرک بی شیئا اتیته
بقرابها مغفرة وقال کعب الاحبار لعمر بن الخطاب وجدت فی التوریة
ان امة محمد صلعم ثلثة اثلاث ثلث یدخلون الجنة باعمالهم وثلث یدخلونها برحمة الله
وثلث یدخلونها بشفاعة محمد صلعم **النکت والاشارات** کفته اند قرآن کافی
این امت را کمال دو هرچه اندر دنیا است بهتر است اول وکذلک جعلناکم امة وسطا
دوم کما ارسلنا فیکم رسولا **سیم** کتب ربکم علی نفسه الرحمة **چهارم** وکان بالمؤمنین
رحیما **پنجم** کنتم خیر امة اخرجت **نکته** کاف شقاوة ابلیس وکاف سعادت مؤمنانرا
کاف شقاوة وکان من الکافرین کاف سعادة کنتم خیر امة وکان بالمؤمنین رحیما صد
هزار طاعت ابلیس اندر جنب آن کاف نیست و باطل شد همچنین صد هزار معصیت
اندر جنب این کاف نیست و باطل شد **نکته** اهل معرفت کویند اندر قرآن دو کاف است
که دل عاشقانرا نیست کرده است یکی فاستقم کما امرت راست باش چنانک فرموده اند
صعب است دیگر لننظر کیف تعملون تا شما همی کنیم تا چه همی کنید **نکته** امت موسی را

کفت فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب این امة را کفت ثم اورثنا الکتاب ایشان
کتاب توریة را بمیراث فرا کرفتند وما قرآن بعطا فرا امة محمد دادیم لاجرم آن ایشان مبدل
ومغیر شد وآن ما غضا طریا بماند نکته امت موسی را بما استحفظوا من کتاب الله
ایشان نکاه دارند کتاب خویش را ما را کفت وانا له لحافظون من نکاه دارم کتاب قرآن نکته
امة موسی کفتند سمعنا وعصینا این امة کویند سمعنا واطعنا از آن بود که ایشان لعنت
یافتند لعنوا فی الدنیا والآخرة وما را کفتند سبقت رحمتی غضبی نکته امة موسی را
کفتند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی ما را کفت فاذکرونی اذکرکم ایشان را کفت یاد دارید نعمت من
ما را کفت مرا یاد دارید من شما را یاد دارم نکته امة موسی را کفتند وانزلنا علیکم المن
والسلوی اعطیهم المن والسلوی واعطانا الایمان والاسلام بجای من ومن مان ما را ایمان
داد وبجای سلوی ما را اسلام داد ومن وسلوی نعیم فانی بود وایمان واسلام نعیم باقی بود
نکته اعطیهم خیر الحسن واعطانا الاسلم الحسن هر جا که اندر قرآن یا ایها
الذین آمنوا است اندر توریة یا ایها المسکین است ما را همی کوید یا مؤمنان ایشان را همی
کوید یا مسکینان نکته سماهم اهل الذلة والمسکنة وقال الله تعالی
ولم یکن له ولی من الذل معناه ولی من اهل الذل لانهم قالوا نحن ابناء الله واحباؤه
کفت ایشان ولی من نیند که از اهل ذل اند الله ولی الذین آمنوا الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون من دوست وولی توام که از اهل عزی نکته سماهم
اهل الذل لانهم عبدوا الذلول قال الله تعالی لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی

الحرث

الحرث عبدوا الذلول فصاروا ذلیلا وامة محمد عبدوا العزیز فصاروا عزیزا ایشان
ذلول پرستیدند ذلیل شدند مؤمنان خدای عزیز پرستیدند عزیز شدند قال الله
تع ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین لاجل هذا قال الله تع کنتم خیر امة اندر قیامت امة
محمد بر خیزند همه کسی اندر ایشان دعوی کنند آدم همی کوید فرزند منست من احق ترم نوح همی
کوید بر شریعت منست من حقترم ابرهیم همی کوید بر ملة منست من حقترم محمد همی کوید از امة
منست من حقترم مولی همی کوید بنده منست من احق ترم قال الله تعالی کنتم خیر امة العدد یا
خدای عز وجل این امت را بده چیز با ابرهیم برابر کرد وبده چیز با موسی برابر کرد وبده چیز
با محمد برابر کرد ابرهیم کفت والذی اطمع ان یغفر لی ما را کفت یدعوکم لیغفر لکم
من ذنوبکم وی کفت ولا تخزنی یوم یبعثون ترا کفت یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
وی کفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم ترا کفت اولئک هم الوارثون وی کفت ربنا
تقبل منا ترا کفت وهو الذی یقبل التوبة عن عباده وی کفت رب هب لی من الصالحین
ترا کفت یرثها عبادی الصالحون وی را کفت یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم ترا
کفت وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها وی را کفت ولکن کان حنیفا
مسلما ترا کفت هو سمیکم المسلمین وی را کفت فبشرناه بغلام حلیم ترا کفت وبشر
المؤمنین وی را کفت سلام علی ابرهیم ترا کفت وسلام علی عباده وی را کفت واذکر
عبادنا ابرهیم ترا کفت وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا وی را کفت شاکرا
لانعمه اجتبیه ترا کفت هو اجتبیکم موسی را علیه السلام همچنین ده فضل که

کشتند

داد ترا ای موسی داد و یرا گفت وانجینا موسی ومن معه ترا گفت وکان حقا علینا
نجی المؤمنین و یرا گفت اننی معکما ترا گفت وهو معکم و یرا گفت ولقد مننا علی موسی
وهارون ترا گفت بل الله یمن علیکم وی گفت رب اشرح لی صدری ترا گفت افمن
شرح الله صدره للاسلام و یرا گفت قد اوتیت سؤلک یا موسی ترا گفت وآتیکم
من کل ما سألتموه وی گفت ویسر لی امری ترا گفت یرید الله بکم الیسر
و یرا گفت قد اجیبت دعوتکما ترا گفت ادعونی استجب لکم و یرا گفت یا موسی انی اصطفیتک
ترا گفت اصطفینا من عبادنا و یرا گفت لا تخافا اننی معکما ترا گفتا لا تخافوا ولا
تحزنوا وی گفت کلا ان معی ربی سیهدین ترا گفت وهو معکم اینما کنتم و یرا
گفت وکتبنا له فی الالواح ترا گفت اورثنا الکتاب و یرا گفت وقربناه نجیا
ترا گفت واسجد واقترب فضل محمد صلی الله علیه وسلم مصطفی را گفت لقد تاب الله
علی النبی ترا گفت ثم تاب علیهم لیتوبوا و یرا گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا ترا گفت ما
یفتح الله للناس من رحمة و یرا گفت لیغفر لک الله ما تقدم ترا گفت ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و یرا گفت ویتم نعمته علیک ترا گفت واتممت علیکم
نعمتی و یرا گفت ویهدیک صراطا مستقیما ترا گفت وان الله لهاد الذین آمنوا
و یرا گفت ان الله وملائکته یصلون علی النبی ترا گفت هو الذی یصلی علیکم
وملائکته و یرا گفت الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس ترا گفت اصطفینا
من عبادنا و یرا گفت السلام علیک ایها النبی ورحمة الله ترا گفت فقل سلام

علیکم

علیکم و یرا گفت ولسوف یعطیک ربک فترضی ترا گفت لیدخلنهم مدخلا
یرضونه و یرا گفت وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا ترا گفت لتکونوا شهداء و یرا
گفت الیس الله بکاف عبده ترا گفت بکاف عباده و یرا گفت والله یعصمک من الناس
ترا گفت من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن و یرا گفت الم نشرح لک صدرک
ترا گفتا فمن شرح الله صدره و یرا گفت ورفعنا لک ذکرک ترا گفت یرفع الله الذین
آمنوا منکم اعطاک العطاء الجلیل واکرمک اکرم الکریم ورتبک بمرتبة الحبیب لاجل
هذا قال کنتم خیر امة التنبیهات یا خداوند هر کرا نیکو دارند هر چه از جفا تواند کرد
بکند خدای نکو ونکویی است اگر اندر قیامت پادشاه جل جلاله گوید مکافات این همه
نیکویی این زشتی بود چه گویی پیران گفته اند شکر منت تمام است از حق خدمت
واگر تقصیر کرده اندر حق نعمت خویش عذری بخواه که همه کارها بعذر نیکو شود
شعر یا که کرده توای عاصی ° پدرت هم گناه کرد آدم ° همبر زاری بود کار نکو °
هم بتوبه شود کار جرم ° عذری تو بخواه واشک بریز ° تا کند عفو او بفضل و کرم °
شعر ارضیت ان تبکی ودمعک ماء ان کان لا ودمع المذنبین دماء
خل المدامع والدماء بجریها فالذنب داء والبکاء دواء واحذر هواک تجد رضاک
فانما اصل الضلالة کلها الاهواء فالامر فیک الیک فانظر ما تری فالیوم نصر والغد جزاء
خدای عز وجل ما را ارشاد منت کناد وبکرم خویش ما را آزاد کناد والحمد لله وحده وصلواته
علی محمد وآله اجمعین مجلس فی قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم

فی المغفرة

اعلم ان هذه الاية في سورة آل عمران وقد ذكرنا عدد الايات والكلمات والحروف
من راس السورة الى هذه الاية مائة وثمان آيات تفسيره قال عبد الله
بن عباس رضي الله عنه معناه بادروا بالتوبة من الربوا وسائر الذنوب وبادروا
ايضا الى الجنة بعمل صالح وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين خلقت
وهيئت للمتقين عن الكفر والشرك واكل الربوا تحقيق الاية اعلم ان اقاويل
المفسرين في هذه الاية مختلفة فقال قوم سارعوا بالتوحيد الى المغفرة وبالعمل
الصالح الى الجنة بدليل قوله تعالى سابقوا الى مغفرة من ربكم ثم قال اعدت للذين آمنوا وقال
قوم سارعوا بالتكبير الاولى الى المغفرة والى الجنة ايضا وافضل الشرايع الصوم والصلوة و
الحج والجهاد وضع الله في كل واحد منها التكبير اما في الصلوة قوله تعالى وربك
فكبر واما في الصوم ولتكبروا الله على ما هديكم واما في الحج فاذكروا الله في ايام معلومات
واما في الجهاد واذكروا الله كثيرا وانصروا ويقال من فاتته تكبيرة الاولى فقد فاته
اربعة اشياء القربة والخير والمغفرة والجنة فاما القربة والسابقون السابقون
اولئك المقربون واما الخير قال صلعم تكبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها وقد سمى
رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسة اشياء خير من الدنيا وما فيها اولها قال ركعتا الفجر خير من
الدنيا وما فيها والثاني ركعتان في الليل بجوف خير من الدنيا وما فيها والثالث قال موضع سوط
في الجنة خير من الدنيا وما فيها والرابع لمنديل سعد في الجنة خير من الدنيا وما فيها والخامس
قال تكبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها والمغفرة والجنة في هذه الاية قال الله تع

وسارعوا

وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة وقال صلى الله عليه وسلم من ادرك تكبيرة الاولى
في خمس صلوات كتبت له براءة من النار وبراءة من النفاق وقال قوم وسارعوا بالجهاد
في سبيل الله الى مغفرة من ربكم وجنة والطريق الى المغفرة بخمسة اشياء بالتوحيد
فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا اي وحدوا والثاني التوبة واني لغفار لمن تاب
والثالث التكبيرة الاولى كما قال وسارعوا الى مغفرة يعني بالتكبيرة الاولى والرابع
الاستغفار قوله ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال
قوم وسارعوا بالتوبة الى المغفرة كما قال وتوبوا الى الله جميعا وفي الخبر لا ذنب مع الاستغفار
ولا توبة مع الاصرار وقال قوم وسارعوا الى مغفرة وجنة بالانفاق كما قال في
هذه الاية الذين ينفقون اموالهم فان لم تقدروا فبكظم الغيظ فان لم تقدروا فبالعفو
عن الناس فان لم تقدروا فبالاحسان لانه ان الله يحب المحسنين فان لم تقدروا فبا
لاستغفار فاستغفروا لذنوبهم فان لم تقدروا فبترك الاصرار ولم يصروا على ما فعلوا وهم
يعلمون فان لم تقدروا فبالرجاء قوله لا تقنطوا من رحمة الله وقال قوم سابقوا
الى الصف الاول الى مغفرة من ربكم والصفوف ستة صف المبارزة ان الله يحب الذين
يقاتلون في سبيله صفا وصف المحاسبة وعرضوا على ربك صفا وصف الهيبة
وجاء ربك والملك صفا صفا وصف الخدمة وانا لنحن الصافون وصف القدرة
والطير صافات وصف الصلوة والصافات صفا ترتيب المجلس بذلك خداى عز
وجل ده خلعت اندر ده طاعت نهاد اندر نماز قربت نهاد قال الله تع واسجد واقترب

دوم اندر زکوة فلاح و راحت نهاد قال الله تع قد افلح من تزکی سیم
اندر صوم تیسیر طاعت نهاد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر چهارم
اندر حج امن قیامت نهاد قال الله تعالی ومن دخله کان آمنا پنجم اندر غزو نجات عقوبت نهاد
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون ششم
اندر صدقه کفارة نهاد قال الله تع یکفر عنکم سیاتکم هفتم اندر وضو آزادی از طهارت
نهاد ولکن یرید لیطهرکم هشتم اندر تهلیل اصلاح عمل و مغفرة نهاد یصلح لکم
اعمالکم نهم اندر متابعت رسول و یاران رضا و خلعت نهاد والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم دهم اندر مسارعت طاعت جنت نهاد و دیدار نهاد و رویت نهاد و
سارعوا الی مغفرة من ربکم چنانستی که گفت یا مصلی قربة ترا یا مزکی فلاح و راحت ترا
یا صائم تیسیر طاعت ترا یا حاجی امن قیامت ترا یا غازی نجات عقوبت ترا یا متصدق
کفارة ترا یا متوضی طهارة ترا یا متهلل اصلاح عمل ترا و غفران زلت ترا یا متابع
رسول و یاران رضا و خلعت ترا یا مسارع خیر جنة و عطا و خلعت و دیدار و رویت ترا
قال الله تع وسارعوا الی مغفرة من ربکم ترتیب اندر قرآن مسارعت چهار است یکی مسارعة
انبیا علیهم السلام قال الله تع انهم کانوا یسارعون فی الخیرات دوم مسارعة خایفان قال الله تع
اولئک یسارعون فی الخیرات سیم مسارعة کافران قال الله تع ولا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر چهارم مسارعت مطیعان قال الله تع وسارعوا الی مغفرة من ربکم الاخبار والآثار
روی ابن عباس قال سمعت اباذر بن الفضیل قال قلت یا رسول الله بای شیء اعلم انی مومن

قال قال رسول الله صلعم ما من احد من هذه الامة او قال من امتی عمل حسنة فعلم
انها حسنة وعلم ان الله یجازیه بها خیرا ولا عمل سیئة فعلم انها سیئة فیستغفر الله
وعلم انه لا یغفر الا هو الا وهو مومن وقال صلعم الله ارحم بعبده المومن من الوالدة
الشفیقة بولدها وقال ابو هریرة سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
ان لله تعالی مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین عباده فقسمها بین الجن والانس
والبهائم والهوام فبها یتعاطفون وبها یتراحمون واخر تسعا وتسعین رحمة
یرحم بها عباده یوم القیمة وقال صلعم لو ان العباد لم یذنبوا لخلق الله عبادا
یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم وجاء اعرابی الی رسول الله صلعم فقال من
یحاسبنا یوم القیمة قال الله قال قد نجوت قال ولم قلت هذا قال لانه
کریم والکریم اذا قدر غفر وقال ابن مسعود لا تزال الرحمة بالناس یوم القیمة
حتی یقول الله تعالی جوزوا الصراط بعفوی وادخلوا الجنة برحمتی واقتسموها باعمالکم
وقال عبد الله بن سلام لا احدثکم الا عن نبی مرسل او کتاب منزل ان العبد اذا عمل
ذنبا فی الدنیا ثم ندم علیه طرفة عین سقط عنه الذنب اسرع من قطرة عبرة واوحی الله
الی داود بشر المذنبین بانی غفور وانذر الصادقین بانی غیور النکت والاشارات
نکتة کسی گوید بشتاب مقصود از شتافتن آن بود که آن چیز همی برسد
حکمت اندر این چه بود که پادشاه جل جلاله گفت بشتاب که رحمة و مغفرة وی همی بنه رسند
که مغفرة صفت وی است همچنان که بر ذات فنا روا نه بر صفات فنا روا نه گفت بنده

من نه از بهر آن گفتم بشتاب که رحمت من همی برسد لکن از بهر آن گفتم که بشتاب باید که تو
برسی برحمت من زبی نکته گفت یا کاهل بدوزخ بشتاب تا عقوبت بینی یا مطیع بجنة
بشتاب تا نعمة بینی یا عاصی بطاعت بشتاب تا مغفرة بینی یا عارف بمن بشتاب تا مرا
بینی نکته اصل مغفرة مشتق است از مِغفَر که غازی بر سر بندد سر بپوشد
ایزد تعالی خود را بدین صفت وصف کرد جایی گفت غافر الذنب وجایی دیگر گفت
وانی لغفار وجایی دیگر گفت انه هو الغفور الودود مثل خابز و خباز و خبوز اندر
لغت آن کسی که اندر سالی یکبار نان پزد خابز گویند و چون اندر سال بعضی پزد و
بعضی نه پزد خباز گویند چون مادام پزد اندر همه سال خبوز گویند معنی اندرین همه آن بود
تا چنانستی که گفتی اگر اندر عمر یک معصیت کرده باشی غافر آنم که بیامرزم و اگر
نیمه از عمر معصیت کنی نیمه طاعت خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا غفار آنم که بیامرزم
و اگر همه عمر اندر معصیت تباه کرده و دیوان سیاه کرده غفور آنم که بیامرزم
اگر اعتقاد اندر ایمان درست داری نکته گفت وسارعوا الی مغفرة من ربکم و
جنة انکه باخر آیت گفت اعدت للمتقین لم یقل اعدتا گفت آن جنة متقیان را
ساخته اند نگفت جنة و مغفرة هر دو متقیان را گفت اگر تقوی نداری و اگر از
جنة وامانی از مغفرة وا نمانی جنة متقیان را مغفرة مومنان عاصیان را که
طمع از جنة نبری انکه اندر دیگر آیت گفت سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة
عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا شرط تقوی نگفت اندران آیت

مغفرة ترا و اندرین آیة جنة ترا یا عاصی طمع از همه خلق ببر که همگنان همی گویند
بیا و بیار من همی گویم بیا و بگیر نکته سدی گوید اندر معنی این آیة لو ان السموات والارض
کسرتا حتی تصیر اجزاء لتخردله فان الله تعالی بکل خردلة جنة عرضها السموات والارض اگر
هفت آسمان هر آسمانی عرض آن پانصد ساله راه باشد ایزد تعالی لخت لخت پاره
پاره کند هر پاره چندانه سپندانی خدای تعالی بهر دانه از ان دانه بهشتی است که
پهنای آن چند هفت آسمان و هفت زمین جای و اخشت آن خدای و اخواه تا از آن
و انما نی هم سید گوید چون پادشا جل جلاله بهشت را شاه دیوار نهاد صد ساله راه
بود اساس شاه دیوار خداوند سبحانه گفت یا جنتی تکلمی بهشت گفت لا اله الا انت محمد
رسولک صلعم سعد من دخل فی و شقی من نفی منی نیکبخت شد هر که اندر من آمد و بدبخت
شد هر که از من وا ماند پادشاه جل جلاله گفت صدقت حرمتک علی کل بخیل
و متکبر و لما خلق الله تعالی النار فقال تکلمی قالت لا اله الا انت محمد رسولک
شقی من دخل فی و سعد من نفی منی خداوند سبحانه گفت صدقت حرمتک
علی کل سخی و متواضع انکه بهشت را گفت و شعی علی ولیایی آن چهار دیوار بهشت
بامر پادشاه واپس شدند و رفتند همچنان که مردی قوی بازه کمان بلند تیزین تیری
بیندازد همچنان از ان وقت آن چهار دیوار واپس همی شود ارام نگیرد تا آن وقت
که بهشتی اندر بهشت شود که داند که آن بهشت چه بزرگی است و جنة عرضها السموات
والارض و اندر صحیح است که خداوند سبحانه و تعالی اندر وسط قیامت سپید

امة بياورند هر كه طاعت ناكرده و بر دركاه حق خدمت نابرده كويند در بهشت رويد
وهر كسى هفت بار چندد نيا واكيرند كه جاى بزركست هركه استاد بو علي
دقاق اين خبر بكفتى دل وى پرجور شدى كفت اى بار خدايا آنجا اين همه توانكرى وانيجا
اين همه نيازمندى قال الله تعالى وجنة عرضها السموات والارض عرض
بهشت ياد كفت طول ياد نكفت تا اين عرض بر طول قياس كنى بطائنها من استبرق تا ازين
بر ان قياس كنى همچنان كه استبرق جامه بهشتيان ياد كفت ابره ياد نكفت بطائنها
تا ازين بر ان قياس كنى فاما المغفرة محمد بن واسع از مالك دينار پرسيد ما معنى قوله
نعم وان صرتم عنها فقال مالك بن دينار وان صرتم الى المعصية عنها الى العقوبة محمد بن
واسع كفت هذا شديد عندى معناه وان صرتم الى المعصية عنها الى المغفرة
محمد بن منكدر كويد طواف همى كردم كفتم الهى اعصمنى حتى لا اعصيك بعد
ذلك پس از ان بخفتم بخواب ديدم فرشته مرا كويد انت الذى قلت هذا قلت بلى
كفت هر كز خداى تعالى اين نكند كفتم چرا كفت اكر تو معصيت نكنى كرا آمرزد قال الشاعر
ذنوبي كثيرة ما اطيق احتمالها فعفوك عن ذنبي اجل واكبر وقد سبقتني منك رحمة
منك هاهنا واني لها يوم احشر افقر بالفارسية من آن تو و تو آن من لم يزل
زنار ندارى برميان نه دغلى هرچند كناه دارى و باخللى ايمان دارى واستكر
العدويات ولا يحزنك الذين يسارعون في الكفر انهم كانوا يسارعون في الخيرات
اولئك يسارعون في الخيرات ان الله سريع الحساب يسارعون فيهم وترى كثيرا

منهم

منهم يسارعون في الاثم وهو اسرع الحاسبين ان الله سريع العقاب فسارع لهم في
الخيرات يوم تشقق الارض عنهم سراعا يوم يخرجون من الاجداث سراعا يا آدم نكرتا
صفوة يبنى با ادريس نكرتا رفعت يبنى بنوح نكرتا دعوت يبنى با ابرهيم نكرتا خلت يبنى
با اسمعيل نكرتا ذبيحت يبنى با اسحاق نكرتا صفوة يبنى بيعقوب نكرتا عبرت يبنى بيوسف نكرتا غربت
يبنى بموسى نكرتا صلابت يبنى بشعيب نكرتا شفقت يبنى بداود نكرتا خلافت يبنى بسليمان نكر
تا ملكت يبنى بزكريا نكرتا عبادة يبنى بيحيى نكرتا عصمت يبنى بخضر نكرتا سياحت يبنى
بعيسى نكرتا طهارت يبنى بدانيال نكرتا حكمت يبنى بعزير نكرتا قدرة يبنى بمصطفى نكرتا شفاعت
يبنى بابوبكر نكرتا شرعيت يبنى بعمر نكرتا صلابت يبنى بعثمان نكرتا سخاوة يبنى
بعلى نكرتا شجاعت يبنى بحسن نكرتا مودة يبنى بحسين نكرتا شهادة يبنى بفاطمه نكر
تا زهرة يبنى بعايشه نكرتا امومت يبنى بما نكرتا مغفرة وجنة وعطا وخلعت بينى و
ديدار و رؤيت بينى قال الله تعالى وسارعوا الى مغفرة من ربكم النياحات
اعلم ان من اقام على البطالات وزجى اوقاته وانفاسه في لجها لاه وسلط الشهوات ثم يسارع
الى ربنا بالمعوت فهو مغفور من الخطايا والسيئات يا ايها الذى كتب العصيان وخالف الرحمن
واستوجب النيران واقترف الذنوب عمره وافسد على نفسه امره الى متى ترتكب الاجرام
وتكتسب الاثام وتطيع الشيطان وتعصى الرحمن وتبارزه بالذنوب والمعاصى ولا تخاف
يوما يؤخذ بالنواصي اما علمت ان من عصى الجبار وهو يضحك دخل النيران وهو يبكي شعر
يا نفس لا تزدرى بذنب ورب ذنب تهلك مراضك سنة الخطايا اقتحم النار وهو يبكي

واعلم ان المصيبة لمن فاتت الجنة هركه از بهشت وا ماند لابد اندر دوزخ اندر ماند ليس
بين الجنة والنار دار ومنزل وامير المؤمنين علي رضي الله عنه كفت فوت الجنة اهون من
مقاسات النار وقال صلى الله عليه وسلم مرقوم الجنة حتى اذا دنوا منها واستنشقوا
رائحتها صرفوا عنها لا نصيب لهم فيها فيقولون يا ربنا لو كان مكاننا هذا النار فلما اذا
رايتنا الجنة قال يقول الله تع هكذا اردتكم خفتم الناس ولم تخافوني اليوم اذ
يعذبكم العذاب الاليم مع ما فات عنكم النعيم نعوذ بالله من هذا شعر
يارب بسوز اين دل سوخته را ٥ يارب بمدد پرده بين دوخته را ٥ يا رب بكش چراغ افروخته را
يارب بمران بنده آموخته را ٥ خداى عز وجل ما را توفيق دهاد بطاعت ومسارعت عصمت
دهاد از معصيت وار عقوبت

مجلس في قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت

اعلم ان هذه الآية في سورة آل عمران ومن راس السورة الى هذه الآية مائة واربع وثمانون آية
تفسيره قال عبد الله بن عباس ان الله تع كتب على جميع خلقه الفناء ورضي
لنفسه البقاء واكد بقوله كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام
فاخبر ان جميع الخلايق من العرش الى الثرى للموت قال الله تعالى نحن قدرنا بينكم الموت يعني
بين الصغير والكبير والحقير والخطير والامير والاسير والغني والفقير والشريف
والوضيع والذكر والانثى والمليك والمملوك والسيد والعبد ونعى الى محمد صلعم نفسه
فقال عز من قائل انك ميت وانهم ميتون يعني انت مع شرفك وجاهك وقدرك عندي
ميت وهم ايضا ميتون تحقيق الآية اعلم ان الله تعالى سمى الموت بعشرين اسما من هوله

مجلس في الموت

وشدة

وشدة اولها المصيبة قوله تعالى الذين اذا اصابتهم مصيبة يعني الموت والثاني
الحين قوله تعالى ومتاعا الى حين يعني الى الموت والثالث البغتة قوله تع اخذناهم بغتة
والرابع اليقين قوله تع حتى ياتيك اليقين يعني الموت والخامس الصيحة قوله تع ان كانت
الا صيحة والسادس الصعق قوله تعالى فصعق من في السموات والارض يعني فمات
والسابع القاضية قوله تع يا ليتها كانت القاضية والعاشر السكرة قوله تع وجاءت
سكرة الموت بالحق والحادي عشر الفناء قوله تع كل من عليها فان والثاني عشر الغمرة قوله تع
في غمرات الموت والثالث عشر النزع قال الله تع والنازعات غرقا والرابع عشر الفراق قوله تع
وظن انه الفراق والخامس عشر الساق قال الله تع والتفت الساق بالساق والسادس عشر التلاق
قوله تع لينذر يوم التلاق والسابع عشر الوفات قوله تع قل يتوفيكم ملك الموت والثامن عشر
القهر قوله تعالى تاخذهم وهم يخصمون والتاسع عشر الباس قوله تع فلما راوا باسنا
والعشرون الموت قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت قلنا هاهنا سؤال وهو انه جمع بين ثلاث آيات
قال في موضع قل يتوفيكم ملك الموت وقال في موضع توفته رسلنا وفي موضع آخر
قال الله يتوفى الانفس حين موتها قال بعضهم من يموت في الصحة تتوفيه الملائكة ومن
يموت على الفراش يتوفيه ملك الموت ومن يموت في المنام يتوفيه الله ويقال النزع من الملائكة
والقبض من ملك الموت والامانة من الله تع ويقال موت الكافر اهانة وموت المنافق تخزية
وموت المؤمن كرامة اعلم انه لا بد من الموت ولا ينفع مع الموت علم كما لم ينفع لادم علمه ولا
الخلة كما لم ينفع لابرهيم خلته ولا القربة كما لم ينفع لموسى قربته ولا الملك كما لم ينفع

سلیمان ملکه ولا المحبة کما لم یشفع لمحمد صلی الله علیه وسلم محبته ولا المال کما لم یشفع لقارون
ماله ولا الجنود کما لم یشفع لنمرود جنده . وقیل فی الموت ثمانیة الف واربع وعشرون الف غم
کل غم لو وضع علی اهل السموات والثقلین لماتوا جمیعا وبعد الموت ثلثمایة وستون هولا کل هول
اشد من الموت وقال علی رضی الله عنه فلو انا اذا متنا ترکنا لکان الموت راحة کل
حی ولکنا اذا متنا بعثنا ونسأل بعده عن کل شیء ولما مات موسی علیه السلام فی التیه سمع
صوتا اهل التیه فقال القایلون مات موسی کلیم الله فایة نفس لا تموت سمعت الاستاد ابا
منصور بن مهران رحمة الله علیه قال ان الله تعالی ذکر فی اربعة اشیاء الابتداء والانتهاء
الاول فی السموات قال الله تع کما بدانا اول خلق نعیده والثانی فی النشر قال الله تع منها خلقناکم
وفیها نعیدکم والثالث فی الشقاوة والسعادة قال الله تع کما بدأکم تعودون والرابع
فی الموت والحیوة قال الله تعالی وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده ترتیب المجلس بدانک
جنازه ده بوده است اول جنازهٔ معجزه دوم جنازهٔ منع صلوة سیم جنازهٔ عبرت چهارم
جنازهٔ مغفرت پنجم جنازهٔ عجلت ششم جنازهٔ استراحت هفتم جنازهٔ برائة از عقوبت
هشتم جنازهٔ منع رحمت نهم جنازهٔ اعجوبة دهم جنازهٔ شهادت فاما جنازهٔ معجزة
جنازهٔ معویة بن معویه بود رسول صلی الله علیه وسلم بغزا تبوک بود هفتصد فرسنگ از انجا
تا مدینه روزی رسول خواست کی شاکر بره کرد افتاب همی تافت وجهان تاریک بود رسول
پرسید جبرئیل را چه افتاده است امروز واین تاریکی چیست جبرئیل گفت مات معویة بن
معویة بالمدینة وکان زاهدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم واین که آفتاب نور همی دهد

از کثرت

از کثرت فرشتگان است که ایزد تعالی بزمین فرستاده است تا بر جنازهٔ وی نماز کنند
که ترغایب بوده اترید ان تصلی علیه فقال بلی فضرب جبرئیل جناحه علی الارض هر کوهی که
اندران هفتصد فرسنگ بود از میان برداشت وایزد جل جلاله ادراک افرید چشم رسول را
صلعم تا از هفتصد فرسنگ جنازهٔ معویة بن معویة بدید وبروی نماز کرد با هفتاد
هزار فرشته چون از نماز فارغ شد گفت یا جبرئیل بای شیء وجد هذه المرتبة جبرئیل
گفت تا خدای خبر دهد کمین زمان جبرئیل باز آمد گفت السلام یقرئک السلام ویقول وجد
هذه المرتبة بمحبة قل هو الله احد این را جنازهٔ معجزه گویند فاما جنازهٔ منع صلوة
ودعوة جنازهٔ عبد الله بن ابی بود که بر نفاق بمرده بود اندر حال مرگ رسول را وصیت کرد که آب
دهن خویش اندر دهن من بانی وپیراهن خویش کفن من کن وبر من نماز کن و در بجای شفاعت
کن جنازهٔ وی پیش رسول آوردند خواست که تکبیر کند عمر خطاب رضی الله عنه دست رسول بگرفت
وگفت اتصلی علیه وهو صاحب کذا وکذا آیة آمد که چنان کن که عمر همی گوید ولا تصل علی احد
منهم مات ابدا اندر گور نهادند خواست که بر سر گور وی بایستد آیة آمد که ولا تقم علی قبره
خواست که شفاعت بروی واستغفار کند جبرئیل آمد آیت آورد استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم پس وی گفت زد علی السبعین خواست که
هفتاد بیش گوید استغفار آیة آمد استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم
این را جنازهٔ منع دعوة گویند فاما جنازهٔ عبرت آن بود مردی بمرد جنازهٔ وی پیش پیغمبر
آوردند خواست که بروی نماز کند زن وی گفت چهار درم از مهر من باقی است بروی

رسول گفت ویرا بحل کن گفت از دل بیایم گفت بمن ده، گفت مرا بدان حاجت است رسول
صلی الله علیه وسلم ردای خویش بگرفت و بدان زن داد و گفت لا یجعل الله فی مهورکن البرکة وان
کان حلالا این بگفت و خدای عز وجل اجابت کرد پس جنازه برگرفتند فقال
صلی الله علیه وسلم هذه عبرة لکم این را جنازهٔ عبرت گویند واما جنازهٔ مغفرة
آن بود که اندر وقت رسول ابو هریره گوید خدای عز وجل رسول را نهی کرد از نماز کردن بر زنی
پس فرمان داد بنماز کردن پرسید یا رسول الله این چرا بود گفت این زن هفت کودک
از زنا آورده بود نهی کرد از نماز کردن بروی آنگه کسی گفت این زن ده کودک آورده بود
از زنا سه او زن گفت خدای عز وجل ویرا بیامرزید بدان دروغ این را جنازهٔ مغفرت گویند
فاما جنازهٔ عجلت آنست که رسول صلعم گوید ما من جنازة ترفع الا وهو یقول عجلونی عجلونی
اگر جنازه رحمة بود برحمت همی شتابد و اگر جنازهٔ عقوبت بود بعقوبت همی شتابد واما
جنازهٔ استراحت آنست که اندر آثارست که ان المیت لا یخرج احواله من اثنین اما
ان یکون مطیعا فیستریح منه الملائکة والمؤمنون واما جنازهٔ برآت از عقوبت آن عمر بن
عبد العزیز بود که ویرا اندر خاک نهادند میغ وا دیدار آمد تگرگ بارید بر سر گور وی تگرگی بدو
بود برگی سبز از میان آن بیرون آمد بخطی سپید بروی نبشته هذه برآة من الله العزیز لعمر بن
عبد العزیز من النار واما جنازهٔ منع رحمة آن بود که مردی اندر حیوة رسول صلی الله علیه وسلم
بمرد بجنازهٔ وی شد و آنگه بروی نماز نکرد گفتند یا رسول الله چرا نماز نکردی بروی
گفت منعنی ربی لانه کان مبغضا لعثمان این را جنازهٔ منع رحمت گویند واما جنازهٔ عجوبت

جنازهٔ هلال بود غلام مغیرة بن شعبة غلامی بود سیه اندر نزدیک رسول صلی الله
علیه وسلم آمد فقام لاجله واجلسه بجنبه واعرض عن الاصحاب واقبل الیه
فلما رجع قام ثانیا لاجله یاران گفتند یا رسول الله بزرگ داشتی هلال را از بهر
آنک لم یبق من عمره الا ثلثة ایام گفتند چرا ازوی نگفتی گفت تا چه کردی گفتند
تا مرگ را باخبر گفت بدان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که وی مرگ را چنان
ساخته است که هم اکنون رسول حق اندر آید هیچ نباید کرد ویرا چون سه روز برآمد
هلال بمرد رسول بروی نماز بکرد و اندر گور شد تا عمر خطاب رضی الله عنه ویرا دفن
کرد رسول صلعم بخندید پس بگریست پس روی بگردانید پرسیدند یاران که یا رسول الله
لماذا بکیت ولماذا ضحکت ولماذا اعرضت فقال صلی الله علیه وسلم بکیت اشتیاقا
لما هو فیه وضحکت سرورا لما هو فیه واعرضت من کثرة حور العین این را جنازهٔ عجوبت
گویند دهم جنازهٔ شهادة و آن آنست که رسول صلعم گفت ما من جنازة یشهد
علیها مسلمان بالصلاح الا ویغفر الله لصاحبها وان الله تعالی یعلم خلاف ما شهدوا
الاخبار والآثار روی عن سلمة بن ابی وردان قال سمعت انس بن مالک یقول قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اصبح صائما الیوم قال عمر انا قال من تصدق الیوم قال عمر انا
قال من عاد مریضا قال عمر انا قال من شیع جنازة قال عمر انا قال وجبت
لک وجبت لک یعنی الجنة وقال صلی الله علیه وسلم اذا دخل النور القلب انشرح
وانفسح قیل یا رسول الله وهل لذلک علامة قال بلی ثلثة اشیاء التجافی عن دار الغرور

کفن

جنازهٔ هلال

والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزول الموت فقال ابن
عمر سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اى المؤمن اكيس قال اكثرهم للموت ذكرا واشدهم له استعدادا
قيل مر امير المؤمنين على بن ابى طالب رضى الله عنه بمقبرة من مقابر المسلمين فقال يا قوم الا ان
الديار بعدكم قد سكنت وان الاموال قد قسمت وان الازواج بعدكم قد نكحت
فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم قال فهتف هاتف من بينهم وجدنا
ما عملنا ربحنا ما قدمنا خسرنا ما خلفنا فاقبل على اصحابه وقال
تزودوا فان خير الزاد التقوى وقيل لما مات موسى عليه السلم فى التيه نادى مناد
من السماء مات موسى كليم الله فاية نفس لا تموت والخبر ان ملك الموت جاء الى ابرهيم
الخليل فقال الخليل داعيا انت ام زائرا قال داعيا فاجب فقال ابرهيم عليه السلم
هل رايت خليلا يقبض روح خليله فقال هل رايت خليلا يكره لقاء خليله فقال
ابرهيم اذا ذكرت الخلة فيتخلى النكت والاشارات روى عن النبى عليه السلم
انه قال من قتل قتيلا فله سلبه بدانكه هركه قتيل كسى بود سلب وى آن وى بود فالمؤمن
قتيل الله فى وقت الموت فسلبه المولى لقلبه حتى يكون فردا للفرد نكته قبل الموت
قنطرة يوصل الحبيب الى الحبيب عام از مرگ فرياد خواهند خاص مرگ آرزو خواهند تا از
بلا و حجاب برهند و بمحبوب رسند قال الله تعالى وقالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن نكته
موسى عليه السلام عصا اندر دست داشت اندر مقام مناجات بايستاد خداى
عز وجل گفت وما تلك بيمينك يا موسى گفت هى عصاى حق جل جلاله گفت انگه چكنى

اين عصا

اين عصا چه كنى گفت اتوكا عليها گفت نيز چه كنى گفت واهش بها على غنمى گفت نيز
چه كنى وى همى شمرد تا هزار ولى فيها مآرب اخرى يعنى حوايج اخرى چنانك اندر
كتاب عادب مذكور است همى گفت مولى و موسى جواب همى داد موسى گفت همه چوبهاء عالم
اندر دست من عصا بودى تا بسبب هر چوبى چندين سخن بشنيدمى از حق ارباب
قلوب گفتند عام مرگ بخواهند ما همى گوييم كاشكى بجاى يك مرگ صد هزار مرگ بودى تا بسبب
مرگ با حق سخن گفتمى يبشرهم ربهم من بشر جبرئيل لا ميكائيل لا اسرافيل لا عزرائيل
ولا حبيب ولا خليل لا من بشرهم اقرا يا قارى ربهم لا جبرئيل ولا ميكائيل ولا
اسرافيل ولا عزرائيل ولا حبيب ولا خليل بل بشرهم رب جليل نكته هيچ
كس از مومنان از دنيا بيرون نشود تا كلام حق نشنود بويزيد بسطامى گويد هيچ
عارف جان ندهد تا خدا و نه خود را نه بيند تا سكرات مرگ بروى سهل گردد
نكته زنان مصر اندر شاهدت يوسف دست همى بريدند و از جمال يوسف اندر دست
بريدن خبر نه قطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم
چه گويى اگر جلال وجمال حق برجاى او اندر همه آفاق كشف شود اندر حب كشتن حق چه
چه عجب اگر جان بدهد و از آفت و سكرات خبر ندارد • بمصر در يوسف اندر نگريد
گفتا كه ترنج مى برم دست بريد • بنگر كه ز يوسف بزليخا چه رسيد • پيراهن
يوسف آن زليخا بدريد • عام را مرگ محنت است خاص را مرگ خوش است حكايت
كنند از مالك بن دينار كه وى اندر گورستان بايستاد و گفت اتيت القبور فناديتها

فاين المعظم والمفتخر واين المذل بسلطانه واين القوى اذا ما قدر واين المليك اذا
ما دعى واين اذا ما قهر فاجابه هاتف فقد ماتوا جميعا فما مخبر وماتوا جميعا
ومات الخبر يروح ويغدو بباب ترى ويمحو محاسن تلك الصور فيا سائلى عن اناس
مضوا فما لك فيما مضى معتبر بدانك مرك پنج است وپنج تن از مرك پنج
چيز يافتند واحد وجد من الموت الحيوة الفانية قال الله تعالى وكنتم امواتا فاحياكم
وواحد وجد من الموت العقوبة قال الله تعالى اغرقوا فادخلوا نارا وواحد
وجد من الموت حيوة القلب قوله تعالى اومن كان ميتا وواحد وجد من الموت
الحيوة الباقية قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم قال المزنى دخلت على الشافعى رضى الله عنه فى مرضه
الذى مات فيه فقلت كيف اصبحت قال اصبحت عن الدنيا راحلا وللاخوان
مفارقا ولعملى ملاقيا وبكاس المنية شاربا وعلى الله واردا فلا ادرى اروحى تصير
الى الجنة فاهنيها او الى النار فاعزيها انشا يقول شعر ماتت فلا تدرى متى انت
و قبرك لا تدرى باى مكان نعجب لقول الذى قد تركتم لقد كان هذا مرة لفلان
فقال ان لله تعالى ملكا ينادى كل يوم ولدوا للموت وابنوا للخراب فكلكم تصيروا الى التراب
العديات بدانك مرك هشت است موت حضور يعقوب راست ام كنتم شهداء اذ
حضر يعقوب الموت دوم موت وفات يوسف راست قوله تعالى توفنى مسلما سيم موت
استيذان موسى راست كما اشتهى فى التيه الموت بعد ما راى موت اخيه هرون

بالعز والهيبة چهارم موت داود است داود را عليه السلام قال الله تعالى
اينما تكونوا يدرككم الموت پنجم موت قضاء سليمان را عليه السلام فلما قضينا عليه
الموت ششم موت حذر است قوم حزقيل را عليه السلام وهم الوف حذر الموت
هفتم مرك سكرة است قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق هشتم موت تحقق ورحمت است
پيغمبر را صلعم حين قال حيوتى لكم رحمة ومماتى لكم رحمة لنيا حالت بدانك همه خداوندان
دعوى اندر حال مرك سپر بيفكنند نورى اندر حال مرك همى گفت جان از عبيد نورى بيد
فارغ بنده كلت تو نورى وانو آمد وادست نهى رسول صلى الله عليه وسلم با قدر همت
وى همى گفت اللهم اعنى على سكرات الموت اى بار خدايا اندر مانده ام مرا يارى كن بوبكر
صديق كه عايشه رضى الله عنها بروى همى گريست وى همى گفت يا ابنتاه قولى وجاءت
سكرة الموت بالحق واكنه وصيت كرد گفت كفنونى فى اطمارى فان الحى اولى بالجديد وانما
هى للدم والصديد يا هذا الموت هادم اللذات ومنقص الراحات ومفرق الجماعات
الموت يورث الوحشة ويعقب الدهشة ويحرق الاكباد ويوتم الاولاد الموت يشتت
شمل الاحباب ويبدد جمع الاصحاب ويسكن اصحاب القبور والقصور ويؤثر على
اهل الدنيا الامور يا موت ما الهاك يا موت ما اخفاك امان از تو زنهار از تو
صبورى چون توان از تو كه جان از تو روان از تو خدايى چون توان از تو خداى
عز وجل ما را استعداد روزى كناد واز آفات دنيا نجاة دهاد وصلى الله على محمد وآله اجمعين

مجلس فى قوله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

في الكبائر ١٠

اعلم ان هذه الآية في سورة النساء وهي مدنية وآياتها مائة وست وسبعون آية و
كلماتها ثلثة آلاف وسبعماية وخمس واربعون كلمة وحروفها ستة عشر الف حرف
وثلثون حرفا ومن راس السورة الى هذه الآية ثلثون آية تفسيره قال
عبد الله بن عباس رضي الله عنه ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه في هذه السورة نكفر عنكم
سيئاتكم نمحص عن ديوانكم ذنوبكم دون الكبائر من جمعة الى جمعة ومن شهر الى شهر
وندخلكم مدخلا كريما يعني حسنا في الجنة تحقيق الآية اختلفوا في الكبائر
كم هي فاما في الاصل عندنا كل ذنب كبيرة نظرا الى الله تعالى من الكبير لانهم قالوا لا
تنظر الى صغر الذنب ولكن انظر الى من عصيت لكن واحد في جنب واحد يكون اصغر
والله تعالى ذكر الذنوب في القرآن بصيغة الصغيرة والكبيرة قال الله تعالى
لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها وقيل لابن عباس رضي الله عنه الكبائر تسعة
الى السبعين اقرب وقيل سبعماية وقال احمد بن حرب اربعة عشر الشرك بالله وقتل
النفس وعقوق الوالدين واليمين الغموس والربوا واكل اموال اليتامى والجنف في الوصية
وقذف المحصنة وقول الزور والسحر والفرار من الزحف وترك الصلوة وشرب المسكر واستحلال
البيت الحرام وقيل الكبيرة ما بينك وبين الناس وقيل الكبيرة المعصية والصغيرة دواعيها
كالنظر واللمس ونحوها وقيل الكبيرة ما يجب عليه الحد في الدنيا والعقوبة في الآخرة وقيل
الكبيرة ذنب مع الاصرار دون الاستغفار والصغيرة ذنب مع الاستغفار
دون الاصرار لقوله صلعم لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار وقيل

الذنوب



الذنوب على ثلثة اوجه احدها لا يغفر وهو الشرك الا بالتوبة والثانية في
المشية والثالث مكفر بشرط الاجتناب الكبائر وقيل الذنوب على خمسة اوجه
ذنب يوجب العداوة كالكفر والبدعة وذنب يسقط العدالة كالفسق وذنب يوجب
الحد كرقة وذنب يوجب المغفرة والتوبة كبائر الذنوب وفقد قال الله تعالى
الكفارة في خمسة اشياء. قال الله تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات معناه ان الصلوة الخمس
يكفرن الخطيئات والثاني في الصدقة قال الله تعالى ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها
وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ويكفر عنكم من سيئاتكم والثالث في التوبة قال الله تعالى توبوا الى
الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم والرابع في التقوى قال الله تعالى ان تتقوا الله
يجعل لكم فرقانا ويكفر والخامس في اجتناب الكبائر قال الله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه
نكفر عنكم سيئاتكم ترتيب المجلس گفته اند علماء که گناهست که از آن بیم زوال ایمانست واکبر
کبائر انست اول ایمن شدن از عذاب ومکر خدای عز وجل دوم ترك شكر نعمت منعم سیم
عقوق مادر وپدر چهارم ربوا دادن وستدن پنجم خمر خوردن ششم بخس کیل ووزن
هفتم زنی کردن هشتم لواطت کردن نهم قتل ناحق کردن دهم دعوی اندر مسلمانی
آوردن زشت فاما اول ایمن از مکر قال الله تعالى افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون وخدای عز وجل خبر کرد از اهل بهشت که گویند انا کنا قبل في اهلنا مشفقين يعني
خائفين من زوال الايمان آن وقت برهند که ترسیده باشند از ایمان بردن پس
حسين علي قصه هنادی گفتند که هزار سال اندر دوزخ بماند انگه بیرون آید فقال

یالیتنی اکون ذلک الرجل مات علی الاسلام ایمن بودن کفرست قال الله تع فلا یامن مکر الله
الا القوم الخاسرون ودل از رحمت برگرفتن هم کفرست انه لا ییاس من روح الله الا القوم
الکافرون دوم ترک شکر منعم از کبایرست قال الله تع ولئن کفرتم ان عذابی لشدید گفت
اگر کفران نعمة آید بباید که عذاب من سخت است سیم عقوق والدین از کبایرست قال صلعم
فلیعمل العاق ما شاء ان یعمل لن یدخل الجنة ومردی بود نام وی حادق اندر
حال مرگ افتاد تلقین کردند که بگو لا اله الا الله گفت قد حیل بینی وبین هذه الکلمة اندوهگین
شدند که چه گناه کرده این مرد گفت مادر از وی ناخشنود است شفاعت کردند بمادر تا خشنود
شد اندر وقت زبان وی گشاده شد و بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله و بر مسلمانی از ین
جهان بیرون شد وقال ابو هریرة رضی الله عنه المشی امام الوالدین من الکبایر
وکذلک الجلوس قبلهما چهارم ربوا خوردن از کبایرست قال الله تعالی وذروا ما بقی
من الربوا ان کنتم مؤمنین معناه ان لم تترکوا فلستم بمؤمنین از ین بربوی زوال ایمان
همی آید قال النبی صلی الله علیه وسلم درهم من الربوا اشد من ثلثة وثلثین
زنیة گفت یک درم از ربوا حاصل کنی عذاب آن چنانست وصعبتر از آنکه سی وسه بار
زنا کنی پنجم شرب خمر از کبایرست لان الله تعالی قرنه مع عبدة الاوثان قال الله تع
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه وقال صلعم
شارب الخمر کعابد الوثن گفت می خواره چون بر شده است فی النار وکعب الاحبار علیه
قال ما رایت ذنبا اعظم من شرب الخمر قال عمر رضی الله عنه هو اعظم من الترک یا گفت هو کبیر

الی الترک ششم بخس کیل و وزن از کبایرست و بیم عزل ایمان دارد قال الله تعالی
ویل للمطففین هزدهم من هذه السورة الا یظن اولئک انهم مبعوثون یعنی من فعل
هذا ولا یبالی بخوفه فانه لا یقر بالبعث بعد الموت روزی مردی اندر مسجد پیغمبر آمد
نماز نیکو بکرد مع تمام الرکوع والسجود عمر پرسید از آن مرد نیکو نماز کردی ما حرفتک
قال امین هذا السوق اکیل واتزن عمر گفت ان کنت بصفاوة یحیی وزهد عیسی لا
تنجو من الله دانک کار این صعب حرفتی است بیم زوال ایمان دارد هفتم زنی کردن از
کبایرست قال الله تع ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وقال صلعم
الایمان سربال المؤمن فاذا زنی نزع الله سرباله بحکم الخبر هر که زنا کرد لباس ایمان بیم
بود که از وی جدا شود وقال الزنی والغنی لا یجتمعان وقال صلی الله علیه
وسلم ما من ذنب اعظم عند الله من نطفة حرام یضعها الرجل فی رحم لا یحل له و بدان
که برصیصا که کافر شد از شومی زنا بود هشتم لواطت از کبایرست و بیم
زوال ایمان دارد اندر خبرست که سلیمان علیه السلام پرسید ابلیس عن احب الاشیاء
الیه وابغضها الی الله قال اللواطة گفت هیچ چیز بر من دوست تر از لواطت نیست
و بر خدای دشمن تر از لواطت نیست نهم قتل ناحق از کبایرست لان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من اعان احدا علی قتل مسلم بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله
دهم گناه که از کبایرست بدعتست لقوله صلعم من تبسم فی وجه مبتدع فقد
اعان علی هدم دینه وقال صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لا ینالهم شفاعتی

القدرية والمرجئة وقال بعض الائمة لم يقع احد في الكفر حتى يقع اولا
في البدعة فهذه شرح قوله ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم الاخبار
والآثار روى عمرة عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستة لعنتهم لعنهم الله
الزائد في كتاب الله عز وجل والمكذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت ليذل من اعز الله
وليعز من اذل الله والمستحل من عترتي ما حرم والمستحل من غير شيء ما حرم الله والتارك
لسنتي قلنا اكبر الكبائر ما جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا الخبر وقال
صلعم اكبر الكبائر ثلثة من ظلم اجيرا اجرة ومن ظلم امراة مهرها ومن باع حرا واكل ثمنه
وقال صلى الله عليه وسلم من الصلوة الى الصلوة كفارة لما بينهما ومن الجمعة الى الجمعة
كفارة لما بينهما ومن رمضان الى رمضان كفارة لما بينهما وقال صلى الله عليه وسلم مجلس علم
كفارة لسبعين مجلس سوء وقال صلى الله عليه وسلم ثلث كفارة اسباغ الوضوء في السبرات والمشي
الاقدام الى الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة وفي الخبر ايضا انه قال صلعم ان المجلس الصالح
يكفر الفي الف مجلس سوء **النكت والاشارات** بدانك از گناه كبيره دست واداشتن بهتر است
از هزار طاعت فضائل كردن زيرا كه فرشتگان را بدين بستود قال الله تعالى لا يعصون الله ما
امرهم ويفعلون ما يؤمرون ترك زلت مقدم كرد بر ذكر طاعت تا تو بداني كه آن
بزرگتر است بسه چيز ايشان را بستود لا يعصون الله لا يفترون لا يسأمون از طاعت
سير نشوند و اندر طاعت كردن سستي نكنند و امر را ترك نكنند **يا هذا تو چنين هستي** تا بنده
اين موصوف در دين طاعت سستي و از طاعت سيري و از خداي خويش عاصي **نكته**

گفته اند

گفته اند معصيت آسان توان كرد طاعت دشوار چرا زيرا كه راه معصيت را دوزخ است
و دوزخ اندر زير هفتم زمين است و نشيب آسان تر توان شد و راه طاعت را بهشت است
و بهشت زبر هفتم آسمان است بر بالاست و بالا دشوارتر توان شد **وقيل** يا طالب
الدنيا ابر ترككم لها ابر **عمر عبد العزيز را** كه شامي از خلفاء الراشدين گويند و گويد
خلفاء الراشدين نزديك من پنج اند ابو بكر عمر عثمان علي عمر عبد العزيز ازين گه پرسيد
كه الكاتب فضل ام البري من الذنب گفت ابدا الصحيح قولي ان المنكر ولم يسم احدا من الانبياء
ابدا الا يحيى بن زكريا چرا از بهر آنك معصيت نكرد **ابو تراب نخشبي گويد** اجتناب الكبائر
هو الاجتناب من الدعاوى الفاسدة والاشارات من غير حقيقة **بو القسم** بشر علم
اشارت گفتي و سحاق علم را دانشمندي گفتند ما را معني امروز در درويشان غايب گوي
وي گفت يك ساعت شما همچنين بباشيد تا باز آيم شد و باز آمد و بر منبر شد سخن در درويشان
گفتن گرفت گفتند يا شيخ اين چه بود چرا شدي گفت با من گفتي سخن در درويشان گوي مسلم نبود
مرا آن زبان گفتن كه مرا پنج درم جامي معلوم بود شدم آن بيرون داشتم مجرد شدم
تا مسلم شد سخن ايشان گفتن اين معني اين سخن است كه گفت الاجتناب من الدعاوي الفاسدة
والاشارات من غير حقيقة ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم وقال
يحيى الكبيرة ما اكلها الله بالوعيد والصغيرة ما صغرها الله بما وعد له المغفرة وقال
عبد الله بن مسعود رضي الله عنه الكبيرة الشرك وما دون الشرك من الذنوب الصغائر
قال الله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ابن عباس گويد

رضی الله عنه هشت آیت اندر سورهٔ نسا آن بر من دوستر است از دنیا وهرچه اندر دنیا
چیز است ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه وقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به وقوله والله یرید
ان یتوب علیکم وقوله یرید الله ان یخفف عنکم وقوله ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه وقوله واعبدوا الله
ولا تشرکوا به شیئا وان شاء الله که ما اندرین کتاب بدین هر آیتی که عبدالله بن عباس
رضی الله عنه گفته است ذکر کنیم تا بر اصلی بود رجعنا الی قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه بر گناه دلیر نباید بود صغائر و کبائر ترک باید کرد بر اصل ماند که گناه کافر نشود
لکن استادی شنیده ام از فقیه اسمعیل صاحب شرح تعریف گفت جامه پیاز بطغار آب بری
زود بدرد همچنین گناه بر گناه همی کنی تا ناگاه روز حیرا ایمان دریده شود شعر

ایا شابا برب العرش عاصی ○ اتدری ما جزاء ذوی المعاصی ○ سعیر للعصاة لها ثبور ○
فویل یوم یؤخذ بالنواصی ○ فان تصبر علی النیران فاعص ○ والا کن عن العصیان قاصی
وفیما قد کسبت من الخطایا ○ رهنت النفس فاجهد بالخلاص ○ یا هذا ترک گناه

مکن نه صغیره نه کبیره لا تنظر الی صغر الذنب ولکن انظر الی من نهاک عنه ۲ العددیات
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ○ قیمت آسمان اندر شمس روان نهاد کرد ○ قیمت ابر اندر رعد وباران کرد ○
قیمت زمین بحیوة عالمان کرد ○ قیمت کوه اندر معادن فراوان کرد ○ قیمت دریا بدر ومرجان کرد ○
قیمت زنبور به انگبین الوان کرد ○ قیمت نعمت بشکر زوان کرد ○ قیمت باغ بگل وریحان کرد ○
قیمت تن بنور ایمان کرد ○ قیمت چشم بگریستن گناهان کرد ○ قیمت گوش بسماع قرآن کرد ○
قیمت زوان بشهادة سبحان کرد ○ قیمت دل بشرح رحمان کرد ○ قیمت مومن بترک عصیان کرد ○

قیمت

قیمت عارف بوجد منان کرد ○ ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه شعر

از نور دل مرا چو مه داری تو ○ وین سر مرا نظاره که داری تو ○ یا عبد عزیز با گناه داری تو ○
شاید که چنو کنی

آیات الحاجات بدانک شومی گناه فراهم راه چنین فرا رسد
وابر و بحر رسد ظهر الفساد فی البر والبحر یعنی نقص الثمار فی البر بقتل هابیل وفی البحر بغصب
جلید الملک للسفن وکان وراءهم ملک یأخذ کل سفینة غصبا فرا رسید که قصه
قارون فخسفنا به وبداره الارض وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم فرا باغ و
ضیاع رسید قصه اهل صروان فاصبحت کالصریم نیست شد فرا شهر رسید
وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون قصه ثمود و
هلاک شدن ایشان فرا دل رسید قصه ثعلبه فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم فرا دین رسید
قصه ابلیس وکان من الکافرین شومی گناه صعب است علیک ان تترک جمیع الخطایا
حتی تجد جمیع العطایا شعر

الذنب اخرجنی والذنب اخزنی
والذنب من سید السادات افردنی والذنب من شجر الزقوم اطعمنی

مجلس فی قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض

مجلس فی الزوجین

اعلم ان هذه الآیة فی سورة النساء وقد علمنا عدد کلماتها وحروفها وآیاتها
ومن داخل السورة الی هذه الآیة ثلث وثلثون آیة تفسیره قال عبدالله بن عباس
الرجال قوامون علی النساء مسلطون علی ادب النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض بالعقل
والقسمة والدیة والشهادة والمیراث وبما انفقوا یعنی المهور والنفقة نزلت هذه

الآية في شان سعد بن الربيع وامراته عمرة بنت محمد بن سلمة في لطمة لطمها زوجها لقبل
عصيانها في المضجع فجآءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبكت فانزل الله
هذه الآية **تحقيق الآية** اعلم ان العلماء تكلموا في هذه الآية بان الرجال افضل ام
النسآء فقال بعضهم النسآء افضل من الرجال لاجل الحبل والرضاع وخدمة البيت و
طاعة الازواج واحتياج الرجال الى النسآء **واوحى الله تعالى** الى موسى عليه السلام
اني اعطيت فلانا خير الدنيا والاخرة وهي امراة صلحة وقال صلى الله عليه وسلم
خير النسآء العفيفة في فرجها المطيعة لزوجها وكان دعآء داود عليه السلام كان يقول
بعد كل صلوة اللهم اني اسالك خصالا اربعا واعوذ بك من خصال اربع اسئلك لسانا
ذاكرا وقلبا شاكرا وبدنا صابرا وامراة تعينني على طاعتك واعوذ بك من خصال اربع من
ولد يكون علي الزنى ومن مال يكون علي وبال ومن امراة تشيبني قبل المشيب ومن خليل ماكر
ان رأى مني حسنة وان رأى مني سيئة اذاعها **وشكى ابرهيم الى الله عز وجل** من امراته سارة
قال الله تعالى يا ابرهيم دارها تعيش بها وقال بعضهم الرجال افضل من النسآء لان الله
تعالى لم يجعل منهن رسولا ولا نبيا ومنعهن من الخروج الى الجهاد والاعياد والجنائز و
عيادة المريض وجعل ميراثهم وشهادتهم وعقلهم اكثر وقال وهب عاقب الله تعالى
النسآء بعشرة خصال شدة النفاس والحيض وناقصات العقل وناقصات الميراث
للذكر مثل حظ الانثيين والشهادة قال الله تعالى فان لم يكونا رجلين فرجل وامراتان
وناقصات العبادات لا تصلي ايام حيضها ولا تصوم ايضا ولا تساف الا بولي

كتمها

وجعلهن

وجعلهن اكثر اهل النار وليس لهن ان يخرجن الا باذن زوجهن وليس لهن ان يزين
الا لاجل زوجهن وقال صلى الله عليه وسلم خيار امتي اولها المتزوجون واخرها
العزاب **وقيل لعيسى** عليه السلام ما لك لا تزوج قال وما اصنع بالزوجة يكون
لي منها ولدان عاشوا فتنوني وان ماتوا احزنوني وعند الامام الشافعي رضي الله عنه
المستحب لمن تاقت نفسه الى الوطء ان يتزوج ومن لم يتق نفسه الى ذلك فالمستحب
له ترك التزويج وقال صلى الله عليه وسلم ان الرجل ليرفع بدعاء ولده سبع درجات
وقال صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود **وقال** سوداء ولود خير من
حسناء عقيم **وقال** تناكحوا تكثروا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة حتى السقط
وقيل من نجا من زوجة بموت او طلاق فسعى طلبها ثانيا فاقتلوه بالخناق وكان لشقيق امراة
وولدان فقال اللهم اقبضهم اليك فما توافي شهر واحد ثم قال من تزوج فقد ركب
السفينة فاذا ولد له ولد فقد غرق **وفي بعض الاخبار** لولا النسآء لعبد الله حق
عبادته **ترتيب المجلس** بدانك خداى عز وجل هفت گروه را بر هفت گروه فضل نهاده
پيغمبران را بر امتان قال الله تعالى وكلا فضلنا على العالمين وغازيان را بر قاعدان قال الله تعالى
وفضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما **وفي الخبر لولا الصالحون** لهلك الطالحون
ولولا الغزاة لهلك القاعدون ولولا الامرآء لاكل الناس بعضهم بعضا ولولا العلمآء
لصار الناس كالبهائم ولولا الريح لانتن ما بين السمآء والارض ولولا الحمقى لخربت
الدنيا والثالث فضل نهار بعضي را ظهر را بر بعضي قال الله تعالى ونفضل بعضها

على بعض في الاكل چهارم فضل نهاد فرزندان آدم را بر جمله خلقان سوى الملائكة
على حد الاقاويل قال الله تع وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا پنجم فضل نهاد بعضى
از رسولان را بر بعضى چون اولو العزم بر ديگران قال الله تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على
بعض ششم فضل نهاد احرار را بر عبيد واما قال الله تعالى الرجال قوامون على النساء
بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم الاخبار والآثار روى عن
انس انه قال خدمت رسول الله صلعم عشر سنين فما قال لشيء فعلته لم فعلته ولا قال
لي لشيء كسرته لم كسرته وكنت واقفا على راس رسول الله صلى الله عليه وسلم اصب الماء
على يديه اذ رفع راسه الي فقال يا بني الا اعلمك ثلث خصال ينفعك الله قلت بلى
يا رسول الله قال اذا لقيت من امتي فسلم عليهم حتى يطيل عمرك واذا دخلت بيتك
فسلم عليهم حتى يكثر خير بيتك وصل صلوة الضحى فانها صلوة الابرار وروى عن انس
انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما امراة خرجت من بيت زوجها بغير اذنه
لعنتها الملائكة وعن سلمان الفارسي انه قال دخلت فاطمة على النبي صلعم فلما نظرت
الى ابيها دمعت عينيها وتغير لونها فقال لها النبي صلعم ما لك يا بنتاه قالت
يا رسول الله كان بيني وبين علي في البارحة شيء من الكلام فغضب علي بكلمة خرجت
من فمي خطا ما اردت انا فلما رايت ان عليا قد غضب ندمت فقلت له يا ابا
الحسن لا تبين ارض عني فان الذي سمعت شيئا خطا ولا اعود الى شيء من ذلك
فابى ان يكلمني وحول وجهه فطفت حوله سبعين مرة حتى رضي عني وضحك

هفتم فضل نهاد مردان را بر زنان

في وجهي مع الرضا وانا خائفة من ذنبي فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم
يا بنتاه والذي بعثني بالحق نبيا لو انك مت قبل ان يرضى علي كرم الله وجهه لم اصل
على جنازتك يا بنتاه اما علمت ان رضا الزوج هو رضا الله وان غضب الزوج هو
غضب الله تعالى يا بنتاه طوبى لامراة رضي عنها زوجها اذا رضي عنها زوجها
يوما وليلة كان خيرا لها من عبادة سنة بل المراة اذا رضي عنها زوجها ساعة من
نهار كتب الله تعالى بكل شعرة على بدنها عبادة يا بنتاه افضل عمل النساء طاعة
الازواج وبعد الطاعة ليس لها عمل افضل من الغزل والجلوس ساعة عند المغزل
خير لهن من عبادة سنة وان يكتب لهن بكل طاقة من غزلهن ثواب شهيد يا بنتاه
المراة اذا رضي عنها زوجها لم يخرج من الدنيا حتى يرى مكانها في الجنة يا بنتاه
المراة اذا غزلت حتى تكسو زوجها وصبيانها وجبت لها الجنة واعطاه الله تعالى
بكل شبر من ثوبها مدينة في الجنة يا بنتاه مسكينة من ليس لها زوج والجلوس
ساعة مع الزوج افضل من عبادة سنة والنظر الى وجه الزوج خير من الطواف
حول الكعبة يا بنتاه اذا رضي عنها زوجها دخلت من اي ابواب الجنة شاءت
وعن عكرمة قال كنت مع ابن عباس رضي الله عنه في نفر من اصحاب رسول الله صلعم في المسجد
اذ قام رجل فقال لهم يا اصحاب محمد وخيار الناس بعده اتي لي امراة سليطة
لسان نمامة توقع الجيران بعضها في بعض ولا تلزم بيتها وانا منها في عناء وشدة
الا هل منكم رجل يبلغها قول النبي صلى الله عليه وسلم ترجو ان الله يغفر له قال عند بعض

الايمان انا فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه بلغها اني سمعت رسول الله صلعم قال
ايما امراة عذبت زوجها بلسانها فهي في لعنة الله وسخطه ولعنة الملائكة والناس
اجمعين فقال عمر رضي الله عنه قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة قالت
لزوجها ما لي منك وما رايت منك خيرا قط الا احبط الله عملها سبعين سنة ولو
كانت تصوم النهار وتقوم الليل الا ان تتوب وترجع فقال علي بن ابي طالب
كرم الله وجهه قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة هجرت زوجها وهي ظالمة
له الا حشرت يوم القيمة مع هامان وفرعون وقارون في الدرك الاسفل من النار الا
ان تتوب وترجع وقال ابن عباس رضي الله عنه قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول
ايما امراة خرجت من بيت زوجها بغير اذنه الا لعنها كل شيء طلعت عليه الشمس
والقمر الا ان يرضى عنها زوجها وقال عمار بن ياسر رضي الله عنه قل لها اني سمعت
رسول الله صلعم يقول ايما امراة خانت زوجها في الفراش عليها نصف عذاب هذه الامة الا
ان تتوب وترجع وقال مقداد بن الاسود قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما
امراة غضب زوجها عليها لعنه الله والملائكة والناس اجمعين وقال
سلمان الفارسي رضي الله عنه قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة منت على زوجها
بمالها فتقول انما تاكل من مالي فلو انها تصدقت بذلك المال في سبيل الله
تعالى لا يقبل الله منها الا ان يرضى عنها زوجها وقال ابو ذر الغفاري رضي الله
لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة قالت لزوجها عليك لعنة الله وقد

الا لعنها الله عز وجل فوق سبع سموات وكل شيء خلق الله تعالى الا الثقلين الجن والانس
الا ان تتوب وترجع وقال طلحة بن عبد الله قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول
ايما امراة كلحت في وجه زوجها فيدخل عليه في ذلك الغم فهي في سخط الله تعالى الا ان تضحك
زوجها ويدخل عليه السرور وقال زبير بن العوام قل لها اني سمعت رسول الله
صلعم يقول ايما امراة عبدت عبادة مريم بنت عمران ثم لم يرض عنها زوجها ما قبل الله منها
طاعة ودخلت مع المنافقين في الدرك الاسفل من النار الا ان تتوب وترجع وقال
عبد الرحمن بن عوف قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة دخلت على زوجها من غير
امر النفقة وكلفته ما لا يطيق لا يقبل الله منها صرفا ولا عدلا الا ان تتوب وترجع
وقال معاذ بن جبل قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول لو ان امراة لحست انف
زوجها دما وقيحا لا تخرج ما ادت حق زوجها وقال ابو امامة الباهلي قل لها اني سمعت
رسول الله صلعم يقول لو جاز لاحد ان يسجد لاحد دون الله تعالى لامرت النساء ان يسجدن
لازواجهن وقال عبد الله بن عمر قل لها اني سمعت رسول الله صلعم يقول لو ان جميع ما في الارض
من ذهب وفضة حملته الى بيت زوجها ثم ضربت على راس زوجها يوما من الايام تقول
من انت انما المال مالي الا احبط الله عملها ولو كانت من اعبد الناس الا ان تتوب وترجع وتعتذر
الى زوجها فلما بلغها قول هولاء الصحابة فقالت المراة اني كنت مجوسية اسلمت اليوم على يديك
فارض عني فقال القوم من لا يرحم لا يرحم فرضي عنها زوجها النكت والاشارات
بدانك بزركان زنان ده بوده اند صابره وخائفه وراجيه وصالحه ومستقيه ومريده

وصحبه وقانته وعافة وراضیه وزاهده وعالمه اما زن صابره زن ابوطلحه بود
فرزند وی بمرد پرسید از شوهر که عاریت فرا خواهیم ده سال بداریم که وا خواهند خشم
خواهیم گرفت گفت نه زن گفت آن فرزند ما عاریت بود ده سال بداشتیم خدای عز وجل
وا خواست پنهان اندر خاک کردند وصبر کردند نزدیک شدند وبگفتند قصه رسول
گفت بارک الله لکما فی لیلتکما فحملت بعبد الله بن طلحة وکذلک آسیة وقصتها واما
الخائفة چون فاطمه رضی الله عنها که رسول صلعم گفت از قیامت وسوال وجمیع احوال
ایمن هستم گفت نه گفت آمنه کسی بود که ازین همه ایمن بود چرا مرا آمنه نام کردی جبرئیل
علیه السلام آمد وگفت ورا فاطمه نام کن خدای فطمت فیه الی آخره والراجیة چون
حبیبة العدویه بود هر شبی گفتی غارت النجوم وسهرت العیون وانت حی قیوم قد خلا
کل حبیب بحبیبه وقد خلوت بک الهی اقبلت منی لیلتی فاهنی ام رددتها فاعزی واما
زن مصلحه آن بود که ذوالنون المصری ویرا بدید همی گفت یا شفیق یا رفیق ارفق بی مکتوب فی
مجلس اذکره وان زن مستقیمه مریم بنت حنة قال الله تعالی وکانت من القانتین و
قصتها وان زن مهدیه مثل شعوانه خرجت کل یوم فرسخا لطلب العلم وقصتها واما زن
محبه چون رابعة العدویه که گفت ملئت قلبی من حب الله تعالی بحیث لا مدخل فیه
لغیره مکان وآسیة ایضا حیث قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة واما زن فقیره
چون سکینة العدویه بود که مرقع اندر پوشید چهل سال آن داشت تن هرگز جامه نو
نپوشیدی تا بمرد واما زن قانعه چون حاتم بود که شوهر خویشتن را گفت تا اندر خانه

توآمده ام

تو آمده ام پای ندو در آستان توبه نهاده ام بجان بر دندو هر که از آن مال تو هیچ چیز
واکس نداده ام بی دستوری تو واما زن عاقله زن موسی علیه السلام بود قال الله تعالی
تمشی علی استحیاء قالت والقصة بطولها والزاهدة مثل فاطمه رضی الله عنها هزده جا بر که خرما
برد وخته وآن زن عالمه چون عایشه که دوازده هزار شاگرد داشت المسئلة الی آخرها
وقال صلی الله علیه وسلم ثلثی العلم عند عایشة وحکایت موسی مع امراة وحکایة
عزیز مع امراة وحکایت بنی اسرائیل والحکایات فی هذا الباب کثیرة نتوانستیم که ذکر کنیم که مجلس از
حد فراتر شدی واما العددیات قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء بدانک قیام اندر
قرآن بر بیست وجهست قیام نماز قوله تعالی الذین یقیمون الصلوة وقیام حدود قوله تعالی
فان خفتم الا یقیما حدود الله وقیام شهادة قوله تع واقیموا الشهادة لله وقیام عدل قوله تعالی
کونوا قوامین بالقسط وقیام امر قوله تع جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس وقیام
معیشت ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وقیام حضر قوله تع ویوم اقامتکم
وقیام اقرار قوله تع ولو انهم اقاموا التوریة وقیام وزن قوله تع فلا نقیم لهم یوم القیمة
وزنا وقیام حساب قوله تع یوم یقوم الحساب وقیام ساعة قوله تع وان الظن الساعة قائمة
وقیام سما یوم تقوم السماء والارض بامره وقیام ملایکه وما منا الا له مقام معلوم وقیام
دین قال الله تع ان اقیموا الدین وقیام اللیل امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما وقیام
خطبه وترکوک قائما وقیام خدمت والقائمین والرکع السجود وقیام فضل وحراست قال الله
تع الرجال قوامون علی النساء الباخات ده بزرگ از جهت ده زن اندر ده بلا افتاده اند

آدم از جهت حوا، قابیل از جهت اقلیما، قوم لوط از جهت واهله، یوسف از جهت زلیخا، نوح از جهت واعله، برصیصا از جهت دختر ملک، بلعام از جهت عیال خویش، رسول صلعم از جهت زینب، علی از جهت زن عبد الرحمن بن ملجم، وابنا هرکهی را فتنه است أما بلغك رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما ترکت بعدی فتنة اشد علی امتی من فتنة النساء، صعب الاییت این حدیث زنان زنهار خویشتن نگاه دار خدای عز وجل گفت ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم ونیز خدای عز وجل گفت ان کیدکن عظیم وان کید الشیطان کان ضعیفا بدانك زنان تیری نداز بزها، ابلیس بسیار کسان که کشته شدند بدین تیر شیطان ذو خواف همی کرد ومردی طواف همی کرد هر باری این مرد بدان زن بنگریستی آن زن گفت یا فلان همه کسی که اینجا آیند بار بنهند تو بار اینجا برگیری کجا نهی کم من قتیل نظره شعر

بادا عجبا زین دل بی راه شده ○ وین آزد دا زو عمر کوتاه شده ○

از جرم وجفای خود روان بسته شده ○ روزی بینی زار سر گشته شده ○

کی بود دل من زخواب بیدار شده ○ واز خلق جهان بکله بیزار شده ○

بر کام هوای خویش سالار شده ○ واد رکه آن دوست وفادار شده ○

خدای عز وجل ما را از همه فتنها دور کنا دو بطاعت خویش مشغول کناد ○ وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ○

مجلس فی قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا اعلم ان هذه الآیة

فی سورة النساء وقد علمنا عدد کلماتها وآیاتها وحروفها ومن راس السورة الی

هذه الآیة خمسة وثلثون آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس کل عبادة فی القرآن یعنی التوحید واعبدوا الله معناه وحدوا الله ولا تشرکوا به شیئا من الاصنام والاوثان وبالوالدین احسانا یعنی برا بهما وبذی القربی یعنی القرابة صلوا الرحم واعطوهم ولا تقطعوهم والیتامی والمساکین ایتام عامة والمساکین الذین یطوفون حول الابواب والسکک ویاخذون الخبز واللقمة والجار ذی القربی جار بینك وبینه قرابة فله علیك ثلث حقوق حق الجار وحق الاسلام وحق القرابة والجار الجنب لیس بینك وبینه قرابة فله علیك حقان حق الجار وحق الاسلام وقیل الجار الجنب یعنی من اهل الذمة له حق واحد والصاحب بالجنب الرفیق فی السفر ویقال الضجیع فی اللحاف یعنی المراة وابن السبیل الضیف النازل وهو مجاز الطریق وما ملکت ایمانکم من العبید والاماء لا تکلفوهم فوق ما یطیقون ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا معناه مختالا فی مشیته فخورا بمعصیته وبالوالدین احسانا قرن الله تعالی حقهما بحق نفسه فی سبع آیات فی سورة البقرة واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا والثانی فی سورة النساء واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا والثالث فی سورة الانعام قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا والرابع فی بنی اسرائیل وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا والخامس فی العنکبوت ووصینا الانسان بوالدیه احسانا نزلت فی شان سعد بن ابی وقاص والسادس فی سورة لقمان قوله ان اشکر لی

ولوالديك وآتباع في سورة الاحقاف ووصينا الانسان بوالديه احسانا
نزلت في شان ابي بكر الصديق رضي الله عنه وابنه عبد الرحمن وقال
بعضهم لماذا شفقة الام اكثر من شفقة الاب الجواب عنه لان الله تعالى قال
فلينظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق يخرج من بين الصلب والترائب فماء الاب
ينزل من صلبه وهو في ظهره وماء الام ينزل من الترائب والصدر فخروج ماء
المرأة من قلبها فمحبتها تزيد وخروج ماء الاب من ظهره فمحبته على قدره وقيل
عناء الام اكثر من عناء الاب كما قال الله تع حملته امه كرها ووضعته كرها وحمله و
فصاله ثلثون شهرا وعناء الاب اقل لانه يقضي شهوته ولا عناء عليه بعد
ذلك وقيل ما الحكمة في ان الابوين اشفق من الولد على الابوين لان آدم وحوا المركين
لهما ابوان فلم يكن لهما اشفق على الابوين وكان لهما اولاد فوقع شفقتهما على الاولاد
فيكون كذلك الى يوم القيمة ترتيب المجلس بدانك اندين مرد جل جلاله دو چيز
يادكرده است اول حق خدايي خدا كه بنده وي باشي بنده شيطان نباشي
واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وحدوا الله قال الله لا تتخذوا الهين اثنين
يزدان واهرمن مكو نور وظلمت مكو چنانك گبركان كويند خسرويان ومزدكيان
وبهافرنيان يزخالق اجسام واعراض يكي دان ودو مدان چنانك قدريان دانند
والله خلقكم وما تعملون والله خالق كل شي هل من خالق غير الله واعبدوا
الله اين بود دوست از دشمن جدا كن تا دوستي ودشمني است دشمن نكارست

دوستت وفا نيكوكار است دشمنت حسود است دوستت ودود است
دشمنت زراقست دوستت زرافست دشمنت جاحد است دوستت واحد است
دشمنت كفور است دوستت شكور است دشمنت جافيست دوستت وافيست
دشمنت لئيم است دوستت كريمست دشمنت غدارست دوستت غفار است
دشمنت شيطان رجيم است دوستت رحمن الرحيم است واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا
دوم حق الله تع وبالوالدين احسانا حق مادر وپدر نكاه دار لان النبي صلى الله عليه وسلم
قال من اصبح ووالداه عنه مرضيان اصبح وله بابان مفتوحان من الجنة عبد الله بن
عمر روايت كند كه مردي نزديك رسول صلعم امد وكفت جئتك لابايعك على الهجرة فتركت ابواي
يبكيان فقال ارجع اليهما واضحكهما حق مادر وپدر بدين جايكاه هست واندر خبر است
كه مردي نزديك رسول صلعم آمد وكفت هل بقي من البر بعد موتنا لوالدين شي قال نعم
الصلوة عليهما والاستغفار لهما والوفاء بعهدهما واكرام صديقهما وصلة رحمهما
سيم حق اندرين آية قال الله تع وبذي القربى رسول كويد صلعم الرحم معلقة بالعرش و
لها لسان ذلق وهي شفيعة ويقول اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني ونيز رسول
صلعم كفت اعجل الخير ثوابا صلة الرحم واعجل الشر عقابا البغي ونيز رسول صلعم كويد
لا يقبل الله صدقة وفي ذي رحمه محتاج ومجاهد كويد اندر تفسير اين اية يمحو الله
ما يشاء قال هو الرجل ليبقى من عمره الا ثلثة ايام فيصل رحمه فمد في عمره
الى ثلثين وكذلك نا قطع رحمه چهارم اندرين آية قال الله تع واليتامى رسول صلعم

گوید خیر بیت من المسلمین بیت فیه یتیم وشر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه
وقال الله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر وقال صلعم من مسح راس الیتیم کانت له
بکل شعرة مرت علیها یده حسنات وقال صلعم لا یقرب الشیطان مائدة علیها یتیم وقال
صلعم لابی هریرة کن للیتیم کالاب الرحیم وقال صلعم من ختن یتیما فتحت له
ابواب الجنة من ایها شاء دخل پنجم حق اندرین آیة قال الله تعالی والمساکین ومسکین سه
گروه باشد متعفف وسائل وملح وافضل این قوم متعفف بود لقول علی رضی الله عنه
انه قال لان اعطی لقمة الی متعفف احب الی من ان اعطی درهما الی سائل وخبر صلعم گفت
اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین وایشان گفت فیکم المحیا
وفیکم الممات اندر میان شما زییم واندر میان شما میریم وقال صلی الله علیه وسلم اعطوا السائل
وان جاءکم علی فرس ششم حق اندرین آیة قال الله تعالی والجار ذی القربی قال
رسول الله صلعم ما آمن مومن بات شبعان وجاره جایع وقال صلعم لا یزال جبرئیل یوصینی
بحق الجار حتی ظننت انه سیورثه وقال صلعم من خان جاره بشبر من الارض طوقه الله
تعالی الی الارض السابعة وقال صلعم من منع الماعون من جاره منعه الله منه فضله
یوم القیمة هفتم حق که اندرین آیة مذکور است قال الله تعالی والجار الجنب قیل الجار
الجنب المرأة فی البیت وقال صلعم خیرکم خیرکم لنسائکم وبناتکم وگفته اند که چهل سرای از
دست راست وچهل سرای از دست چپ وچهل از پیش روی وچهل از پس پشت
همسایه بود باهمه نیکویی باید کردن وبوحنیفه رحمة الله علیه بسی سال حرمت همسایه گور

همی داشت گبری که در خانه گور بر زور خانه بوحنیفه رحمة الله علیه خلد کرده بود
این همی کرد و بنه گفت تا گور بداند گفت ما علمت ان فی الحنیفیة مثلک یا باحنیفه
اسلام عرضه کن عرضه کرد مسلمان شد از برکت احسان بوحنیفه باز آن گور والجار
الجنب یعنی اهل الذمة هشتم حق اندرین آیة که خدای عز وجل گفت والصاحب بالجنب
یعنی الرفیق فی السفر با همراه نیکویی باید کرد قال رسول الله صلعم ستة من المروة
ثلثة منها فی الحضر وثلثة منها فی السفر فاما اللواتی فی الحضر فتلاوة کتاب الله عز وجل
وعمارة المساجد واتخاذ الاخوان فی الله واما اللواتی فی السفر فبذل الزاد وحسن
الخلق والمزاح فی غیر معصیة الله نهم اندر آیة آنست که خدای عز وجل گفت وابن
السبیل قیل الضیف النازل وحق مهمان سه روز بود کما قال صلی الله علیه وسلم الضیافة
ثلثة فما فوقها صدقة وقال صلعم من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه
وقال صلعم من لم یکرم ضیفه فلیس من ابرهیم ولا منی وقال صلعم الضیف اذا نزل نزل
برزقه واذا ارتحل ارتحل بذنوب صاحبه وقال صلعم ما من مومن سمع همس ضیفه
فیفرح بذلک الا غفرت خطایاه دهم حق که اندر آیة مذکور است قال الله تعالی وما ملکت
ایمانکم وقال صلعم العبد الزاهد والمملوک الصالح آمنان من الحساب وقال ابن
مسعود رضی الله عنه کنت اضرب غلاما لی فسمعت هاتفا یقول من خلفه اقدر علیک منک
علیه فالتفت فاذا هو رسول الله صلعم قلت هو حر لوجه الله فقال اما انک لو لم
تفعل لمستک النار وقال رجل یا رسول الله کم یعفی عن الخادم قال سبعین مرة

وقال صلعم من اعتق رقبة اعتق الله رقبته من النار فی الاخبار والآثار روی
ابو هریرة قال قال رسول الله صلعم لا یمنع احدکم جاره ان یغرز خشبة فی جداره وقال
صلی الله علیه وسلم النظر فی خمسة عبادة النظر فی الماء الجاری عبادة والنظر فی المصحف
عبادة والنظر فی السماء والنظر فی وجه العالم عبادة والنظر فی وجه الوالدین عبادة
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم انه قال ما من ولد بار ینظر الی والدیه الا کتب الله عز وجل
له بنظره حجة مبرورة قالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مائة مرة قال الله اکبر
والطیب قال الله اکبر واطیب وسمی النبی علیه السلام اربعة اشیاء ریاض الجنة الاول قال
بین منبری وقبری روضة من ریاض الجنة والثانی قال القبر روضة من ریاض الجنة
والثالث قال حلق الذکر روضة من ریاض الجنة والرابع قال والنظر الی وجه الوالدین
روضة من ریاض الجنة النکت والاشارات واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا قال یحیی بن
معاذ الرازی کونوا عبیدا باعمالکم کما انتم عبید ابا بدا … گفت بکوشید بنده خدای باشی
بکردار چنانک بنده خدایی بگفتار آنرا که گوید لیت تقلبی فی القلوب کثر و فی الثیاب کاشکی دل
من اندر میان دلها چون جامه من استی اندر میان جامها سمعت خواجه امام رحمة الله علیه
سرای خویش نیکو همی کرد از استاد ابو منصور ابن مهران رحمة الله علیه شنیدم که گفت
روزی نماز پیشین خواجه امام سهل بن زاهد زن مزدوری را دید پای برهنه بگرمای گرم
تا وه همی کشید ویرا گفت رنج بسیار همی کشی مزد تو هر روز چند بود وی گفت دو درم خواجه
واخذ همی اندیشید وگفت یا سهل جبار برگیر تا اندر هر سالی بخدمت خداوند تو چندان رنج

واز

فرا نرسید که بدین دو درم واین مزد و درهمی رسید اندر روز شمار بکرد چندان رنج نرسید
جمله عمر مقابله کرد برنج خویش بر در خدای تا بازان روزی آن مزد و در برابر بنیاید فرا خویشتن
گفت یا نفس نابکار یا امکان اندر عمر خویش خدای خویش را بدو درم کار نکرده این بندگی بود قال الله
تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا استاد بوسعید زاهد گوید بوسعید به معلم همی شد کودک همی
دید کار کرده بودند مزد همی ستدند یکی از ایشان مزد همی نستد و مکاس همی کرد بندگی از وی
آموختم گفتم ویرا ای فلان تو کار نکرده گفت کرده ام گفتم چرا ایشان مزد همی ستانند و تو می
نستانی انکس مرا گفت زیراکه ایشان مزدوران درند و من بنده ام و من از و بندگی آموختم که بنده
اندر طاعت داشتن مکافات و ثواب نباید خواستن بنده این بود واعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا واندر قیامت خلق چهار گروه خواهند بود یکی همی گوید نفسی نفسی و دوم
همی گوید امتی امتی و پادشاه همی گوید عبدی عبدی و بنده را آن مقام بود که همی گوید رب
و عبد الله و بعضی از اهل معرفت گوید ودیعة ترک الاختیار و ملازمة الذکر والافتقار
قال الله تعالی وبالوالدین احسانا چنانکه مادر و پدر را حق بود بر فرزند فرزند را بود بر
مادر و پدر حق فرزند پنج است الاول اذا وقع فی بطن الام فیقل الجماعة لانه یورث البرص
دوم چون از مادر جدا شود نام نیکو کند سیم قرآن اندر آموزد چهارم آنکه خدای عز وجل
ویرا چیزی داده بود از دنیا فرزند را از دنیا بهره کند پنجم اگر زن خواهد زن دهد
واندر وقت عمر خطاب رضی الله عنه مردی بنزدیک وی آمد و گله کرد از فرزند
خویش عمر رضی الله عنه آن فرزند را حاضر کرد و سیلی بزد و ادا نشت ویرا آن پسر گفت

یا امیر المؤمنین من معذورم عمر گفت وما عذرك گفت این پدر حق فرزندی من نگذارده است
مرا جایی نهاده است بر آن کنیزك خرید بهشت درم و نام من بد کرد مرا قرده نام کرده است
وکنیت من ابا یربوع کرده است وسیم مرا قرآن نیاموختهاست وعلم نیاموخته است
عمر رضی الله عنه بگریست وعذر خواست از پسر و پدر را گفت یا شیخ البر لولا ضعفك
والا عذبتك فصل پادشاه گر بنده دوست داشت تهمت ام آن کرد شهادت دوست
داشت جنت ام کرد طاعات دوست داشت درخت دام کرد شکر دوست داشت
نعمت دام کرد صبر دوست داشت محنت دام آن کرد غزا دوست داشت غنیمت دام آن
کرد عذر بنده دوست داشت رحمت ام آنکرد نیاز بنده دوست داشت علت دام
آن کرد نواخت بنده دوست داشت طاعت دام آن کرد قال الله تعالی و
اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا بیت صد عز ز تم برابر خانه تو °
آزادیم منم بنده تو ° هرچند نیم بخدمت اندر خور تو ° ما را آن بس که باشیم از لشکر تو °
از طاعت خلق ملك تو فقر آید ° وز شرك جحود هیچ نقصان ناید ° من بیچاره رحمت تو ام ساید °
الیناخات یا هذا توپادشهی تراجوی کم ناید بر تو با ما حق خدای وحق مادر و پدر
نگاه داشتن که رسول صلعم گفت رضاء الله فی رضاء الوالدین وسخط الله فی سخط الوالدین
علیه خبر النبی صلعم رسول صلی الله علیه وسلم بیقیع الغرقد همی شد دو وی از گوری برآمد
رسول صلعم گوش بدان گور نهاد آواز همی آمد النار من فوقی النار من تحتی النار عن یمینی
النار عن شمالی آه منا النار و رسول صلعم بلال را گفت الصلوة جامعة

بگفت

بگفت اهل مدینه بگورستان آمدند هر کسی بر سر گور مرده خویش همی نشستند و آن گور
هیچ کس بر سر ننشست با آخر زنی عجوزه همی آمد بر آن گور نشست رسول گفت آنکس که در آن
گور است ترا که باشد گفت فرزند من بود لکن بیزار شده ام و ناخشنودم از وی رسول
علیه السلام آن زن را گفت گوش بر گور نه بر نهاد بشنید النار من فوقی گفت همی گوید فرزند تو
معذب اند آتش از آن گفتار وی بیزاری و ناخشنود بگریست گفت ای بار خدایا
از وی خشنود شدم گوش بر گور نهاد آواز بر آمد من فوقی الراحة ومن تحتی الراحة
وعن یمینی الراحة وعن یساری الراحة وعن قدامی الراحة وعن خلفی الراحة الراحة
صدق رسول الله صلعم رضا الله رضا الوالدین وسخط الله سخط الوالدین خدای عز وجل
مادران ما و پدران ما را از ما خشنود کناد بمحمد وآله اجمعین ۵

مجلس فی قوله تعالی ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه لله تفسیره قال عبد الله بن

مجلس ۱۲ فی الاول کتاب

عباس رضی الله عنه ومن احسن دینا یعنی احکم دینا واحسن قولا ممن اسلم یعنی اخلص
دینه وعمله لله وهو محسن موحد فی القول والفعل واتبع ملة ابراهیم حنیفا یعنی مسلما
بالفارسیة خلیل از دنیا با عقبی گریخت وحبیب از دنیا و عقبی با مولی گریخت
خلیل همیشه جوینده عطا بود وحبیب خود همیشه اندر میان عطا بود وخلیل از بهر راه
مستمند بود حبیب بمراد آرزومند بود خلیل قرین ابتلا بود ومحنت بود حبیب قرین
اجتبا ومنت بود خلیل از بیم آتش اواه بود حبیب اهبت الله بود خلیل رضا
خلیل جست جلیل رضا حبیب جست خلیل اندر مقام وفا بود حبیب اندر مقام صفا

بود خلیل را گویند چه داری حبیب را گویند چه خواهی سل تعطه واشفع تشفع قال
الله تعالی واتخذ الله ابرهیم خلیلا وفی الخبر عن انس عن رسول الله صلعم انه قال اتا ملک الموت الی
ابرهیم خلیل الرحمن لیقبض روحه فقال یا ملک الموت هل رایت خلیلا یقبض روح خلیله
فقال فرجع ملک الموت الی ربه وقال الله تعالی له ارجع وقل له هل رایت خلیلا یکره لقاء
خلیله قال فرجع وقال له ذلک قال فاقبض روحی الساعة وروی عن الحسن
عن رسول الله صلعم انه قال اذا احب الله عبدا امر ملکا ینادی فی السماء الا ان الله عز و جل
قد احب فلانا فاحبوه واستغفروا له واوحی الله تعالی الی داود فقال یا داود کن محبا و
احببنی الی الخلق فقال یا رب کیف احببک الی خلقک قال ذکرهم آلای ونعمای
کی یحبوک وقال لقمان لابنه یا بنی ان کنت تحب الجنة فان مولاک یحب الطاعة
وان کنت تکره النار فان مولاک یکره المعصیة ونقل وقال مجاهد عن البصری یورث
حب الله وقیل تعلق واحد باستار الکعبة وقال القائل یا حبیب القلوب من لی سواک
ارحم الیوم مذنبا قد اتاک النکت والاشارات ابرهیم را علیه السلام خلة از ان
داد که چهار چیز فدا کرد مال را فا مهمان داد فرزند را فا قربان داد وتن را فا نیران
داد ودل را فا رحمن داد لاجرم قال الله تعالی واتخذ الله ابرهیم خلیلا پادشاه وبرادرم
خلت زده بود ووی ندانست که بدانست گفتنه اند اندر شام قحط افتاد ووی را ب
الضیفان بود و برادر دوستی بود بمصر شاگردی را زان خویش بدان دوست فرستاد و
دویستا شتر و دویست اشتر وار آرد خواست چون نامه بوی رسید آن

دوست جواب نبشت گفت بر شغلی نیستا این مقدار لکن آنجا نیز قحط بود وروا نبود
اندر وقت قحط بار از موضع قحط فرستادن معذور دار که از بهر این نفرستادم
آن شاگرد چون بدمشق رسید آن چهارصد جوال از ریگ پر کرد از بهر آنک تا دل
خلق ضعیف نشود واین شاگرد نزدیک ابرهیم آمد وجواب رقعه وعذر بگفت وآن
ریگ را اندر سرای ابرهیم بنهاد ابرهیم اندوهگین شد وگرسنه بود بخفت ساره
اندر خانه نبود باز آمد آن جوالها را دید یک جوال را سر باز کرد آرد مایده بود در رفت
تنور را اندر تافت ونان بپخت وطبق بر نهاد پیش ابرهیم ابرهیم خفته بود بوی نان بوی
رسید بیدار شد نان مایده دید گفت ای زن این نان از کجا بپختی گفت از آن آرد که از
نزدیک آن دوست مصری آورده اند گفت آن ریگ بود ابرهیم بنهاد وبنگریست آن
چهارصد جوال آرد مایده شده بود وی گفت یا ساره لیس هذا الدقیق من عند حبیب
المصری بل هذا الدقیق من عند حبیب لا اصلی این آرد نه از حبیب مصری بود ملک از
نزدیک آن دوست اصلی است فعلم الیوم انه خلیل الله قال الله تعالی واتخذ الله
ابرهیم خلیلا آدم صفوة به چیز یافت بملامت وندامت وگریستن بر معصیت
وموسی علیه السلام که قربت یافت به چیز یافت بصلابت واندر دین حمیت
وبر خلق شفقت وعیسی علیه السلام رفعت به چیز یافت بزهادت وعزلت
وکردن نصیحت ومصطفی علیه السلام محبة به چیز یافت بدل با رحمت فبما رحمة
من الله وبنیکو خلق وعشرة وانک لعلی خلق عظیم وسخاوت ولا تجعل یدک مغلولة

الی عنقك همچنین ابرهیم علیه السلم خلت به چیز یافت بسخاوت و ضیافت و
سلامت و برسید ندا ابرهیم بای شی اتخذك خلیلاً قال بثلثة اشیاء ما اهتممت
لما تکفل لی هرگز اندوه روزی نبرده ام وما خیرت بین شیئین الا اخترت رضا
الله فیه هیچ دو کار پیش نامد که نه کار خدای بر کار دنیا اختیار کردم والثالث
ما تغدیت وما تعشیت الا مع ضیفه هرگز طعام نخوردم بی مهمان سخن گفته اند
اندر معنی خلیل قال ابو بکر بن طاهر سمی الخلیل خلیلا لانه لم یتخلل مجاله سره غیره
وانشد قد تخللت مسلك الروح منی وبذا سمی الخلیل خلیلا وقال
الحسن اخلاه الله عن الکل حتی کان له بالکلیة ° از هر چه دون وی بود خالی شده °
با دوست خود وا بی شده ° لاجرم جلیل شده العددیات آدم گفت صفوت مرا
ادریس گفت رفعت مرا ° نوح گفت اجابت دعوة مرا ° موسی گفت قربت مرا ° هرون گفت خلافت
مرا ° عیسی گفت طهارة مرا ° محمد گفت محبة مرا ° داود گفت خلافت مرا ° سلیمان گفت
ملکت مرا ° ایوب گفت محنت مرا ° بوبکر گفت شفقت مرا ° عمر گفت صلابت مرا °
عثمان گفت سخاوة مرا ° علی گفت شجاعت مرا ° حسن گفت مودت مرا ° حسین گفت
شهادة مرا ° فاطمه گفت زهرة مرا ° عایشه گفت امومت مرا ° مهاجر گفت هجرة مرا
انصار گفت نصرة مرا ° متوکل گفت کفایت مرا ° متقی گفت کرامت مرا ° مجتهد گفت
هدایت مرا ° صابر گفت مرتبت مرا ° شاکر گفت زیادة مرا ° حاکم (عالم) گفت درجه مرا
ساجد گفت قربت مرا ° حاجی گفت منفعت مرا ° ابرهیم گفت خلت مرا ° مولی گفت

بنده

بنده با هفتاد ساله معصیت مرا آدم گفت صفوة مرا ان الله اصطفی آدم ونوحا ادریس
گفت رفعت مرا ورفعناه مکانا علیا نوح گفت اجابت دعوة مرا ولقد نادانا نوح فلنعم
المجیبون موسی گفت قربت مرا وقربناه نجیا هرون گفت خلافت مرا اخلفنی فی قومی داود
گفت خلافت مرا یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض سلیمان گفت ملکت مرا رب هب لی ملکا
ایوب گفت محنت مرا مسنی الضر عیسی گفت طهارت مرا ورافعك الی ومطهرك محمد گفت محبة
مرا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بوبکر گفت سبقت مرا والسابقون الاولون عمر گفت
صلابت مرا یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین عثمان گفت سخاوت مرا والمنفقین علی گفت
ولایت مرا انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة حسن گفت مودت مرا قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة حسین گفت شهادة مرا ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم فاطمه گفت زهرت مرا انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
عایشه گفت امومت مرا وازواجه امهاتهم متوکل گفت کفایت مرا ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه متقی گفت کرامت مرا ان اکرمکم عند الله اتقیکم مجتهد گفت هدایت مرا والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا شاکر گفت زیادة مرا لئن شکرتم لازیدنکم صابر گفت مثوبة مرا
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب عالم گفت درجات مرا والذین اوتوا العلم درجات
حاجی گفت منفعت مرا لیشهدوا منافع لهم ابرهیم گفت خلت مرا واتخذ الله ابرهیم خلیلا °
مولی گفت بنده عاصی با هفتاد ساله معصیت مرا قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله المباحثات اعلم ان البعد بعد القرب اشد والعداوة بعد الخلة اصعب

ساجد گفت قربت مرا واسجد واقترب

یا هذا هر بترس نخدای عز وجل زیرا که تا دوست خواند دشمن نخواند اندر
خبرات که ابرهیم علیه السلم گفت یا رب لم اخرجت آدم من الجنة بزلة واحدة قال
اما علمت ان جفاء الحبیب شدید ابو جهین العابدین گوید ما اشد العمى بعد البصر عارف
بشنید گفت ما اشد النكرة بعد المحبة والمعرفة وگفته اند نابینایی آسان بود کسی را
که از مادر نابینا زاید کوی هرگز خود جهان روشن ندیده است دشخوار آنرا بود که
روزی چند جهان روشن دیده بود آنگه نابینا شود از بتخانه بدوزخ آسان بود
از آتشگاه بدوزخ بردن آسان بود از کنشت به وکلیسیا بدوزخ بردن آسان بود دشخوار
کسی را که بود که از مسجد ومجلس بدوزخ برند با خدای عز وجل خوی کرده وبر شوق وی نفس
زده باشد بعد معرفت نکرة آید صعب ودشخوار بود وعجب بود که کسی که اندر دوستی
رفته بود ودعوی کرده بود اندر محبوب خویش عاصی شود شعر تعصي الاله وانت تزعم حبه
هذا لعمري في الفعال بديع لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب مطيع

مجلس في قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت
وفي الخبر ان من قرا هذه السورة اعطى بكل يهودي ونصراني على وجه الارض جنة
ودرجة كل درجة منها اوسع من المشرق الى المغرب بسمائة الف الف ضعف
تفسيره قال عبد الله بن عباس رضي الله عنه اليوم اكملت لكم دينكم معناه بينت لكم شرائع
دينكم من الحلال والحرام واتممت عليكم نعمتي يعني منتي لا يجتمع معكم مشرك بعرفات و
رضيت لكم الاسلام دينا يعني اخترت دينا السلام قال ابن عباس نزلت هذه الآية يوم

عرفة

فهذه

مجلس علم آيه 2 العرفا

عرفة في حجة الوداع ومكث رسول صلعم بعد نزول هذه الآية احدى وثمانين يوما
ثم قبضه برحمته وقيل نزلت هذه الآية يوم فتح مكة وروي ان يهوديا قال لابن
عباس لو كان هذا اليوم فينا لاتخذنا عيدا قال ابن عباس واي عيد اكمل من يوم
عرفة وقال عمر كان لنا عيدان ذلك اليوم لانه كان يوم عرفة ويوم الجمعة
وقيل بدانکه قرآن فرقان گفت خدای عز وجل چرا زیرا که انزل القرآن متفرقا آية بعد آية سورة
بعد سورة في ثلث وعشرين سنة انزل التورية جملة واحدة هزار سورة هر سورتی هزار
آية وانزل الانجيل جملة واحدة وانزل الزبور جملة واحدة وانزل الفرقان على محمد صلعم بالتفاريق
كلمة اندران دو چیز بود یکی تا هر روزی رسول دوست بدوست آمدی کسی از مهتران
بشهر شود ویرا بیکبار نزد فرستد [illegible] شند وکی بشهر آید مهتران شهر
هر روزی رسول همی فرستد با نزلنا وهدینا [illegible] این نیکوتر بود ان محمد مصطفی صلعم
متفرق از بهر آن فرستاد تا هر روزی جبرئیل از پیغام حق آیتی وپیغامی همی آورد این
اندر دوستی تمامتر بود از بهر این بود که بیکبار نفرستاد دیگر جملة او امر بنی اسرائیل بفرمود
تشدید وتغلیظ بود گفتند سمعنا وعصينا اما فضل کرد همه امرها بیکبار د
نفرمود اول گفت قولوا لا اله الا الله گفت بس بجتی نیست قبول کردند قال النبي صلعم امرت
ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الا
بحق الاسلام وحسابهم على الله چون روزی چند برآمد نماز امر کرد دو نماز نماز بامداد
ونماز شام قبول کردند مدتی برآمد نماز پنج گانه امر کرد فسبحان الله حين تمسون وحين

نصیحون آن نیز قبول کردند روزی چند برآمد طهارت فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم آن نیز قبول کردند روزی چند برآمد روزه
فرمود اندر هر سالی روز عاشورا آن نیز قبول کردند انگاه اندر هر ماهی سه روز روزه
فرمود ایام البیض آن نیز قبول کردند انگه این همه منسوخ کرد روزهٔ ماه رمضان فرمود
آن نیز قبول کردند انگه زکوة فرمود آن نیز قبول کردند انگه نماز جمعه فرمود آن نیز قبول
کردند همچنین بتدریج و مدارا یکیک همی فرمود لاجرم گفتند سمعنا واطعنا سمعنا
وعصینا نگفتند هر ایامی زیادت همی شد شرایع دین تا سال حجة الوداع بعرفات روز
عرفه آیة آمد الیوم اکملت لکم دینکم یعنی شرایع دین تمام اندر افزودیم و تمام بجاهیم مقصود ازین
آن بود که ابا نکنند و نگویند که طاقت این نداریم بدین همه فضل دین ما تمام کرد گفت الیوم
اکملت لکم دینکم یعنی شرایع و دینکم یعنی آنک متفرق فرستاد این بود **ترتیب المجلس** بدانک
مصطفی را پنج شب بزرگ داد و پنج روز بزرگ داد تا ویرا بدان شرف بسیار بود **فاما**
یکی لیلة الرحلة والمعجزة وان شب انشقاق قمر بود قال الله تع وانشق القمر **دوم** لیلة الغار والمحنة
وان شب غار بود که از مکه بگریخت وابوبکر صدیق اندر غار شد وایزد تعالی از جنة عدن آب
بهشت فرستاد بدان غار اندر انه لابی بکر الصدیق که وی تشنه بود تا آب خورد **سیم**
لیلة الاسراء والقربة وان شب معراج بود سبحان الذی اسری بعبده، لیلة **چهارم** لیلة الدعوة
والهدایة وان شب جن بود واذ صرفنا الیک نفرا من الجن واندر هر یکی فصلی باید گفت **پنجم**
لیلة القدر والمنزلة انا انزلناه فی لیلة القدر وان شب بیست و هفتم ماه رمضان بود

علی خلاف الروایات **واما** آن پنج روز اما اول یوم ظهور الدعوة وهو یوم اسلام عمر **والثانی**
یوم النصر والغنیمة وهو یوم بدر ولقد نصرکم الله ببدر **والثالث** یوم الرضوان والمغفرة
وهو یوم الحدیبیة **والرابع** یوم الفتح والنصر انا فتحنا لک فتحا مبینا **والخامس**
یوم کمال الدین والولایة الیوم اکملت لکم دینکم وان روز عرفه بود ورسول صلعم
اندرین ده روز و پنج شب عطایا یافت شب برهان کما رحمت یافت و شب غار صدق نبوة
یافت و شب معراج قضا حاجت یافت و شب دعوة ظهور دیانت یافت و شب قدر سلام و تحیت
یافت و روز اسلام عمر اندر دین قوة یافت و اظهار دعوة یافت و روز بدر غنیمت و دولت
یافت و رسول صلعم پرسیدند هل امالک سرورا بالغایة قال بلی اربع مرات لیلة المعراج
ویوم اسلام ابی بکر ویوم نزل لیغفر لک الله ویوم مات عبد الله بن ابی ویوم بدر حین
قتل ابوجهل و وجد یوم الحدیبیة البشارة و روز فتح مکه نصرة یافت و روز بدر
اتمام ولایت یافت و کمال دیانت قال الله تع الیوم اکملت لکم دینکم **الاخبار والآثار** روی
عن النبی صلعم انه قال ما من ایام العمل فیه احب الی الله تعالی من العمل فی ایام العشرة قالوا یا رسول الله
ولا الجهاد فی سبیل الله قال ولا الجهاد فی سبیل الله الا رجل خرج بماله ونفسه ثم لم یرجع بشیء
ویوم عرفه افضل ایام العشرة قال صلعم ما من عمل افضل من العمل فی الایام العشر
وقال ان العمل فی العشر لکل یوم الف یوم و یوم عرفه بعشرة آلاف یوم وقال احمد بن
حرب لو ان رجلا وقف بعرفات بحجة تطوع وآخر بخراسان یتصدق مائة الف درهم ففضل
الذی وقف بعرفات اکثر من الذی تصدق بمائة الف درهم وقال [illegible]

وجرا ه رايت رجلا ساكنا على العرفات فقلت له لم لا تلبي قال اني خايف قلنا لا تخف انه
رؤف رحيم فرفع صوته بالتلبية وخر مغشيا عليه فنظرت فاذا هو قد فارق الدنيا
قال صلى الله عليه وسلم يوم عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة و
قال ابليس يوم الموت على ابليس وجنوده من يوم عرفة من كثرة الرحمة تنزل من السماء على
الحجاج النكت والاشارات ، بدانكه خداى عز وجل روز عرفه را ده جا اندر قرآن
ياد كرده است قيل من احب شيئا اكثر ذكره اول كفت وشاهد ومشهود دوم كفت
والشفع والوتر سيم كفت واذكروا الله في ايام معدودات چهارم كفت ليذكروا اسم الله
في ايام معلومات پنجم كفت واتممناها بعشر ششم فتم ميقات ربه هفتم كفت وليال عشر
هشتم كفت منها اربعة حرم نهم كفت الحج اشهر معلومات دهم كفت اليوم اكملت
لكم دينكم اندر روز عرفه پنج كرامت بود اجابت دعوة ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة
وفي الآخرة حسنة الى قوله اولئك لهم نصيب مما كسبوا دوم مغفرت واستغفروا الله ان الله
غفور رحيم سيم هدايت واذكروه كما هديكم چهارم بشارة وبشر المحسنين پنجم صفوة و
اختلاف كرده اند اليوم في كدام روز است قال بعض الناس اليوم اشارة الى يوم بعث محمد و
يوم رسالته وقال بعضهم اشارة الى الازل واختلاف كرده اند تا اين روز را
روز عرفه چرا كويند اشتقاقه من المعرفة آدم وحوا از يكديكر جدا افتاده بودند
بدويست سال آدم بهندستان افتاده بود وحوا بجده روز عرفه باهم رسيدند
سمي عرفة عرفة لمعرفتنا آدم عرفها وحوا عرفته وكان يوم الجمعة وسمي يوم الجمعة

جمعة

جمعة لان الله تعالى جمع فيه بين آدم وحوا وبعضى كويند شب ترويه ابرهيم عليه السلام
بخواب ديد كه فرزند را قربان كن ديكر روز بيدار شد تفكر همى كرد كه اين خواب از شيطان بود
اكر از رحمن بود مشكل شده بود بروى چون شب عرفه آمد ديكرباره بخواب ديد كه فرزند را
قربان كن اني ارى في المنام اني اذبحك فانظر ماذا ترى روز عرفه بشناخت عرفه
ان تلك الرؤيا من الله لا من الشيطان آن روز را روز عرفه نام كردند اشتقاق [illegible]
ابرهيم واصلوات الله عليه اليوم اكملت لكم دينكم وسمعت لاستاد شيخ الاسلام رضى الله عنه
انه قال خداى عز وجل چهار چيز را اكبر خواند ولذكر الله اكبر رضا را اكبر خواند ورضوان
من الله اكبر فزع را اكبر خواند لا يحزنهم الفزع الاكبر روز عرفه را اكبر خواند واذان
من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر انه عبارت كرد كفت هركه بكويد ذكر اكبر
اندر روز اكبر برهد از فزع اكبر برسد برضوان اكبر قال الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم بزركا
روز اكر روز عرفه است بزركترين روزها ورسول صلعم كفت افضل ما قلت انا والانبياء
قبلي عشية يوم عرفة لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شي قدير قال الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي اضاف الدين الينا والنعمة الى نفسه كفت دين شما تمام كردم ونعمت خويش
چرا نعمت آن خويش خواند ودين آن ما خواند كفت آن من بود كه نعمة بازستانم ودروش
كنم كه آن منت فاما دين آن شما است من كالاى كس نستانم المعدودات
بدانكه دين اندر قرآن بده وجه است حكم ملوك دنيا را دين خواند ما كان لياخذ اخاه

وفي دين الملك في حكم الملك في رسم الملك حساب را دين خواندان عدة الشهور عند
الله اثنى عشر شهرا الى قوله ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم سيرجزا را دين خواند
يوفيهم الله دينهم الحق حكم را دين خواند ولا تاخذكم بهما رافة في دين الله كفر را دين خواند
لكم دينكم ولي دين عيد را دين خواند وذر الذين اتخذوا دينهم صلوة وزكوة را دين
خواند وذلك دين القيمة قيامت را دين خواند مالك يوم الدين عز را دين خواند فلولا
ان كنتم غير مدينين غير عاجزين دهم شريعت را دين خواند اليوم اكملت لكم دينكم شرايع
دينكم البالغات بدانك اين آيت آگاهي دادن مر مصطفى بود اكنون كه كارها تمام و
مرادها بر آمد از ميان امت بيرون بايد آمد وقال علي رضي الله عنه
اذا تم امر دنى نقصه توقع زوالا اذا قيل تم آفتاب بغايت رسيد وادر شيب كردد
ماه كه بچهارده رسيد وبدر شد ناقص شود عمر كه بكمال رسيد وانقصان شود
و آن روز كه آيه آمد عبد الله بن عباس زار بگريست گفتند آيه بدين بزرگواري جاي شادي است
تو چرا ميگريي گفت آگاهي مرگ رسولست وپس ازين هشتاد روز بيش نزيست و از
پس اين آيه هيچ آيت نيامد مگر يك آيه واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله چون آن سيد
دنيا وعقبى ازين جهان بيرون شد وحي از آسمان منقطع شد ودنيا تاريك شد
وبلا بر امة او نزديك شد ويارا ن بانگ وخروش برآوردند وا ويلاه واحبيباه
وابو القسماه واحمداه يا پدر يتيمان يا پشت ضعيفان يا مونس سكينان يا نوازنده
درويشان شعر اصبر لكل مصيبة وتجلدي واعلم بان المرء غير مخلدي

فاذا ذكرت مصيبة لتجالها فاذكر مصابك بالنبي محمدي يا هذا عبرة بر گير
دل اندر دنيا مبند كر حكمت وعلم وحلم لقمان داري كر نعمت وملكت سليمان داري
كر ديوان از بند فرمان داري يا كندن جان بكوچه درمان داري يا تخت بلور وايوانها زر داري
يا و شهراك نقش آزر داري يا ترك نيكو صورت ودلبر داري چون مرگ آيد زين همه دل بر داري
خدا عز وجل ما را از خواب غفلت بيدار كناد ورحمت ومغفرة خويش شاد كناد (٥)

۱۴

مجلس في قوله تع يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة تفسيره قال
عبد الله بن عباس رضي الله عنه تفسير هذه الآية يا ايها الذين آمنوا اقروا وتصدقوا
بوحدانية الله اذا قمتم الى الصلوة معناه اذا قمتم من نومكم الى الصلوة وانتم محدثون
فاغسلوا وجوهكم فريضة عليكم وايديكم الى المرافق واغسلوا ايديكم الى اسفل العضدين
وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين واغسلوا ارجلكم بالماء الى الكعبين وان كنتم
جنبا فاطهروا فاغسلوا الاعضاء بالماء وان كنتم مرضى الجدري وغيره
فخفتم اذى الماء وبرده او على سفر فلم تجدوا الماء او جاء احد منكم من الغائط معشر
المؤمنين من البول والغائط او لامستم النساء جامعتم النساء فلم تجدوا ماء
لم تقدروا على الماء في السفر تطهرون به فتيمموا صعيدا طيبا فاقصدوا الى تراب طاهر
نظيف وامسحوا بوجوهكم وايديكم منه من التراب ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج اي
من ضيق في الدين وشدة ولكن يريد ليطهركم به من الاحداث والجنابات بالماء و
التيمم وليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون شكر الرخصة في التيمم اي خداوندكن

مجلس ۱۵ بر ... في الطهارة

ونیز خاك بر سر مكن چرا خاك بر سر كسی كند و پای اندر خاك كسی نهد كه عزیزی از آن وی
مرده باشد عزیز تو منم و بر من فنا و مرگ روا نیست فان قال قائل ما الحكمة فی
ان الفرض فی الوضوء مقصود علی اربعة اعضاء قیل الحكمة فیه ان ثواب غسل الوجه تبیض
الوجه یوم القیمة و ثواب غسل الیدین اعطاء الكتاب بالیمین و ثواب مسح الرأس السلامة من
صب الحمیم الذی ذكره تعالی فی قوله یصب من فوق رؤسهم الحمیم و ثواب غسل الرجلین الجواز
علی الصراط قیل بالفارسیة چون روی بشویی اگر از آنجا كه روی تو است تا كعبه كه روی
بدان سو كنی نبشت گناه داری بیامرزد و چون دست راست و چپ بشویی اگر از دست
راست تا مغرب و دست چپ تا مشرق گناه داری بیامرزد و چون مسح سر كنی اگر تا عرش
از سوی فوق گناه داری بیامرزد و چون پایها بشویی اگر تا تحت الثری گناه داری بیامرزد
ترتیب المجلس بدانك نجاست ده است و طهارت ده است نجاست كفر و نكره طهارة
آن ایمان و معرفة قال الله تعالی انما المشركون نجس قل للذین كفروا ان ینتهوا یغفر لهم
ما قد سلف بطهارة ایمان و معرفة نجاست كفر و نكره برخیزد دوم نجاست نفاق و
خسارة طهارة آن اخلاص و صفاوة قال الله تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم و قال
اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم چون اخلاص و صفاوة بدید آید نجاست
نفاق و خسارة باطل گردد سیم نجاست جهالت و طهارة تعلم و عبادة قال الله تعالی
وما علمتم من الجوارح مكلبین و قال فكلوا مما امسكن علیكم چون بعلم سگی كه دعا آیخته مانده
از صید نجس و حلال است پاك گشت از بركت علم چون علم و بركت آید نجاست جهالت بر دارد

چهارم

چهارم نجاست نفس اكل حرام و شبهات و طهارة آن بصوم و مجاهدة و الدلیل
علیه خبر النبی صلعم انه قال و رمضان الی رمضان كفارة لما بینهما چون روزه و مجاهدة آید
نجاست حرام و شبهت بر دارد پنجم نجاست مال بمخالطة حرام و طهارة به اعطاء زكوة و صدقة
قال الله تعالی و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب الحرام بالحلال و قال خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
چون طهارة زكوة و صدقة آید نجاست حرام و خیانت پاك كند ششم نجاست دل حقد
و خیانت و طهارة تفكر و عبرة كما قال صلی الله علیه و سلم تفكر ساعة خیر من عبادة
سنة و قال الله تعالی لداود و طهر بیتی فانی نار الحیة قال العنایة القلبیة و لیلا كیف
و هو اقبال الحق الی القلوب الخواطر چون اقبال بیاید نجاست حسد و غل و غش و خیانت پاك كند
هفتم نجاست حیض و نفاس و طهارة استمساك الدم و انقطاع الحدث قال الله تعالی حتی
یطهرن فاذا تطهرن فاغتسلن ثم بعد ذلك فأتوهن من حیث امركم الله طهارة انقطاع
حدث بیاید نجاست حیض ببرد هشتم نجاست معصیت و طهارة آن توبه و معرفت قال الله
تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین چون طهارة توبه و معرفت بدید آید نجاست
معصیت نهم نجاست شك اندر دل بتزیین شیطان و دعوه و طهارة آن تهلیل اندر وقت
خلوة و الدلیل علیه خبر مذكور فی الصحیح جاء رجل الی رسول الله صلعم و قال یا رسول الله ان نفسی
تحدثنی بانك منافق فهل انا منافق قال له رسول الله صلعم یا فلان هل كنت قادرا علی ان تقول
لا اله الا الله اذا خلوت قال بلی یا رسول الله كثیرا ما اقول قال صلعم اشهد انك مؤمن مخلص
قال ثلث مرات چون طهارة تهلیل اندر خلوة بدید آید نجاست شك و نفاق ببرد

دوم نجاست حدث و جنابت و طهارة آن با بطاهر و مطهر و ان کنتم جنبا فاطهروا
معناه تو ظاهر را نو باطن که بدانك سرهمه نجاستها و پلیدیها حب دنیا است چون
خویشتن و دل خویش از آن نجاستها پاك کنی از دیگر نجاستها برستی آن پاك شوی کما قال صلعم
حب الدنیا راس کل خطیئة بیت یا من یؤمل فی دنیاه عافیة
اخطات مالات فیه یا لغافات الاخبار والآثار عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلعم
من توضأ فاسبغ الوضوء ثم خرج من بیته یرید المسجد فقال حین یخرج بسم الله الذی خلقنی فهو
یهدین الا هداه الله عز وجل صواب الاعمال والذی هو یطعمنی ویسقین الا اطعمه الله من
طعام الجنة واسقاه من شرابها واذا مرضت فهو یشفین الا جعل الله مرضه کفارة لذنوبه
والذی یمیتنی ثم یحیین الا احیاه الله تعالی حیوة السعداء وامانه میتة الشهداء
والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین الا غفر له خطایاه وان کانت اکثر من زبد البحر رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین الا الحقه الله تعالی بصالحی من مضی وصالحی من بقی و
اجعل لی لسان صدق فی الآخرین الا کتب الله فلان من الصادقین واجعلنی من ورثة
جنة النعیم الا جعل الله له القصور والمنازل فی الجنة قال سمرة سمعته من رسول الله
صلی الله علیه وسلم غیر مرة ولا مرتین ولا ثلثا حتی عد عشرا ولقد سمعته من عمر بن الخطاب
رضی الله عنه وعثمان بن عفان من بعد ابی بکر رضی الله عنه یذکرانه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر مرة
ولا مرتین ولا ثلثا حتی عد عشرا وکان الحسن یعجبه واغفر لوالدی کما ربیانی صغیرا وقال
صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء استوجب رضوان الله الاکبر وعن امامة الباهلی

قال قال رسول الله من توضأ للصلوة فاحسن الوضوء کان من الخطیئة کیوم ولدته امه نکته
واشارت یا ایها الذین آمنوا بدانك هشتاد و هشت جا ایزد تعالی ترا مومن خواند نکته
وعلم آدم الاسماء کلها آدم نام کاسه و سکره بر نهاد و جمیع الاشیاء تا قیامت هر کز آسمان را
زمین نکویند و زمین را آسمان نکویند سپید را سیاه نکویند و سیاه را سپید نکویند تا نام هر کز
بر نخیزد نام که من نهادم بر بندگان اسلام چه کوئی بحیستی برخیزد نام مخلوق که بر جای نهاد
بر نخاست نام خالق مخلوقان که بر تو نهاد کی برخیزد قال هو سماکم المسلمین من
قبل من قبل العرش والکرسی من قبل السماء والارض من قبل الدنیا والعقبی من قبل آدم وحوا
من قبل القبل نام اسلام بر مسلمان نهاد هر کز این نام برنخیزد رابعه عدویه شبی اندر مناجات
گفت ای بار خدایا فردا کم همی بدید کر مرا مومن نخواندی تا از قطع امید کردی کر مسلمان نخواندی تا از
عذاب ملامت ندادی ولیکن ریش و موی سپید ندادی و اکر مومن نخواندی تا آن نور بر
یار خویشتن حرام نکردی ندا آمد بترسی صدقت یا رابعة هر کز کسی را مسلمان نخواندم تا
از عذاب ملامت ندادم هر کز کسی را موی سپید ندادم اندر مسلمانی تا آن نور بر یار خویش حرام کردم
کسی را مومن نخواندم تا از قطع خویش ایمن نکردم یا ایها الذین آمنوا یحیی بن معاذ رازی گوید
هشتاد و هشت جا اندر کتاب مولی همی گوید یا ام ام من ترا بختم از پدر پدر دکر چه مهربان
بود هر کز فرزند هم نام خویش کند من ترا یا عاصی هشتاد و هشت جا هم نام خویش کردم نصر احمد
سیاه عرضه همی کرد زندانی را از زندان بیاوردند که بکشند گفت توجیه نامی ای مرد
گفت که شرم دارم که بگویم گفت بگو گفت هم نام امیرم نصر نام منست امیر نصر احمد گفت نیکو بود

نوهم نام من من با جاه و کلاه تو باد آن و جاه آزاد کردم یا هؤلاء القوم بنزد کرم پادشاه
بکرم حقیقی که ما را بیزار از عذاب آزاد کند یا ایها الذین آمنوا گویند سه نداست ...
یا ایها اشارة الی اسرارهم والذین اشارة الی ارواحهم آمنوا اشارة الی نفوسهم دعاء اسرارهم
الی معرفته وارواحهم الی قربته ونفوسهم الی خدمته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم چرا این چهار عضو را فرمود که بشوی نکته گفته اند بنده را در مجلس عرضه
کنند اندر وقت فروختن این چهار عضو را فرماید دست و روی و سر و پای گویند این چهار
عضو نیکو بود بخرد چنانکه کسی بنده خرد این چهار عضو اندر وقت طهارة بشوی تا اندر وقت
عرض قیامت نیکو باشی و عضوا علی رتبه تما قال صلی الله علیه وسلم امتی غر محجلون من آثار
الوضوء چون اندر قیامت نیکو باشی بنده پادشاه باشی بر حکم ذات ان الله اشتری من المؤمنین
نکته دیگر گفته اند این اعضا فرمود که بشوی که گناه تو چهار لون است گناه شب گناه روز گناه
پنهان گناه آشکارا این چهار عضو بشوی تا این چهار لون گناه بیامرزد نکته حکمت اندرین
اعضا شستن آنست که ابلیس گفت من از چهار جانب درآیم ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم
وعن ایمانهم وعن شمائلهم از پیش و از پس و از راست و از چپ و جمله آدم را از دین بیفکنم
پادشاه گفت تو چهار عضو بشوی تا من ابلیس را از این جانب تو باز دارم نکته اندرین آیت
طهارة مهین فرمود آب و طهارة کهین فرمود خاک و حکمت اندر آن چه بود که به آب و خاک فرمود
جواب داده اند که آتش دنیا بدین دو چیز کشند یا آب کشند یا با خاک گفت اگر معصیت کرده
و خویشتن را بدان آتش گرو کرده بدین دو چیز آن آتش بکش اندر جهانست که روز قیامت که

دوزخ ... عاصیان کند و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا یعنی برزنا واظهرنا
دوزخ را از زمین جهنم بدشت قیامت آرند همی نوره و تو تا آن اندر قیامت فقد ...
واولین ... وبرزت الجحیم لمن یری هر کسی همی گوید دوزخ آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
پیش دوزخ باز شود یک دست به آب دارد و به یک دست خاک دارد بر روی دوزخ باز زند
تبش دوزخ کمتر شود و خلق را حیات بود گفته اند آن چه آب بود و آن چه خاک بود
بعضی گفته اند آب طهارة امت بود و خاک تیمم بدان آتش دوزخ کشته شود و بعضی
گویند خاک سجود امت بود که روی بهشت بر زمین نهاده بودند و آب اشک عاصیان
امت بود یا هؤلاء القوم گر خاک تیمم و آب طهارة ندارید بار چشم و حسرت ندارید بیت
هیچ زاد ندارم که بدان راه کنم ° هیچ وقت ندارم که بدان آه کنم °
ای دل ای دل ترا ای آگاه کنم ° بدبخت شدی چنین گوناه کنم °
الیاقوتات قیل عجبا لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی من المعاصی مخافة النار
اعضا ظاهر همی شوی به آب طهارة باطن خویش را نیز بشوی به آب حسرة وانابت و توبة
شعر الدمع فی خد من عصی حسن ° خط الفتی من ذنوبه حزن ° تو ضعیفی من همی دانی °
دستگیر همه ضعیفانی ° بر ضعیفی من تو رحمت کن ° یا مراد یار در دو جهانی °
خدای عز وجل ما را از جمله تائبان کناد و ثواب تائبان و آئبان و راجعان روزی کناد ١٥
مجلس فی قوله تعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما
عرفوا من الحق تفسیره قال عبد الله بن عباس واذا سمعوا ما انزل الی الرسول یعنی

مجلس ١٦ فی البکاء

قرآءة ما انزل الی الرسول علی لسان جعفر بن ابی طالب تری اعینهم تفیض من الدمع قیل
من الدموع مما عرفوا من الحق یعنی من صفة محمد صلعم مکتوب فی کتاب الانجیل یقولون ربنا آمنا
بک وبکتابک وبرسولک محمد فاکتبنا مع الشاهدین واجعلنا من امة محمد صلی الله علیه وسلم
ترتیب المجلس بدانک گریه ایزد تعالی از ده چیز خبر داد اول گریه آدم بود دویست سال
بگریست بهندوستان تا چندانک آب رود اشک وی همی برفت جمله همه ادویه آن نواحی
با اشک شد هلیله و بلیله و شیراملة ثمرة اشک حسرت معصیتست تا اندر خبرست
که وقتی مرغی بیامد قطرهٔ آب چشم آدم برداشت آدم آن بدید و پیش بگریست گفت ای بار خدای
چندان عز که مرا دادی بدوش فرشتگان بهشت بودم فرشتگان را او سجود من کردی
اندر بهشت بر تخت عز نشاندی اکنون [illegible] حال آدم که مرغی اشک من همی بخورد
ایزد تعالی گفت یا آدم این مرغ نیست که آن عزت آن فرشتهٔ است من فرموده ام
تا اشک چشم تو اندر خزینهٔ لطف نهد که فرزندی خواهد بود ترا خلیل من دشمنی
ویرا بآتش اندازد من فرمایم تا آن قطرهٔ اشک تو بران نار افکند زند عین زندان بروی
بوستان کنم تا همه عالمیان بدانند که اشک عاصی نزدیک من بزرگست دوم گریستن از
نوح خبر داد که گفته اند در تواریخ که وی نام یشکر بود و بعضی گویند یکتب بن لمک بود مولی
نوح خواند چرا که بر کلب قبیح فقال لما اقبح هذا الکلب گفت چون زشت سگی است این آن
سگ با وی بسخن آمد گفت اتعیب علی النقش ام علی النقاش صلم ان ذلک خطا فناح وناح و
بکا حتی سماه الله نوحا اشتق من بکائه ونیاحته سیم گریستن یعقوب خبر کرد وابیضت عیناه

من الحزن

من الحزن فهو کظیم چندان بگریست بر فراق یوسف تا چشمش سپید شد آنگه آه همی کرد و غلبهٔ آه
یعقوب [illegible] چهارم گریستن فرزندان یعقوب خبر کرد وجاؤا اباهم عشاء یبکون
این گریستن بدروغ بود پنجم گریه داود بود علیه السلام چندان بگریست تا همه خلق از وی نفور
شدند [illegible] شد بیابان و کوه و بیشه و دریا خدای تعالی گفت از زلت ایشان
دور شو گفت ای بار خدای با که شوم گفت یا داود تو ندانی که هرکه با ما جنگ کند
هرچه ما راست با وی جنگ کند ششم شعیب علیه السلام که چهل روز اندر یک سجده
همی گریست سه بار تا بینا شد خدای سبحانه وتعالی چشم اورا باز داد آخر گفت از بیم
دوزخ همی گریی این کردم و اگر بامید بهشت همی گریی بنام تو کردم و اگر از خوف قیامت
همی گریی این کردم قال لا ابکی لخوف النار ولا لرجاء الجنة ولا من خوف القیمة بل
ابکی شوقا الی اللقائک قال الله تعالی قوله یا جبریل [illegible] بگرید که این
دردی است که درمان این جز گریستن نیست هفتم گریستن از کوه خبر کرد وان منها
لما یشقق فیخرج منه الماء یا هذا دل تو از سنگ سخت تر نیست از کوه آب همی بیرون آید
از بیم خدای نگاه کن از چشم تو اشک بباید از بیم خدای عز وجل هشتم گریستن نابینا
رسول خبر کرد و ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الی قوله تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا
ما ینفقون نهم گریستن قوم نجاشی خبر کرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق الاخبار والآثار عن انس بن مالک قال قال
رسول الله صلعم عینان لا تمسهما النار عین بکت من خشیة الله و عین باتت تحرس

فی سبیل الله وقال النبی صلعم ما من عمل الا وله وزن وثواب الا الدمعة فانها
تطفی غضب الرب ولو ان واحدا فی امة بکی لرحم الله تلک الامة ببکائه وقال
صلی الله علیه وسلم لما عرج بی الی السماء الرابعة سمعت دویا فقلت یا جبرئیل ما هذا
فقال یا محمد هذا بکاء الکروبیین علی اهل الذنوب من امتک وروی انس
عن النبی صلعم انه قال ما جرع عبد جرعة احب الی الله من جرعة مصیبة محزنة
موجعة ردها بصبر جمیل وما خطا عبد خطوة احب الی الله من خطوة الی الصلوة
الفریضة او خطوة الی ذی رحم یزوره وما قطر من عبد قطرة احب الی الله من قطرة
دمع فی سواد اللیل وقطرة دم فی سبیل الله وروی ابو هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا **النکت والاشارات**
گویند ابو سلیمان دارانی نزدیک رابعة العدویه شد و رابعه همی گریست گفت
چرا همی گری گفت بکیت عشرین سنة فالان ابکی علیه عشرین سنة عن ابی عبد الله
الدامغانی انه قال قال یحیی بن مطهر بت لیلة عند ابی حنیفة فاسمع وقع
دموعه کانه مطر خوفا من الله تعالی استاد ابو منصور مهران رحمة الله علیه گفت مالک
دینار و ثابت البنانی و فرقد السبخی اندر نزدیک رابعة العدویة شدند و لفظ بود
گفتند وی ندبه کند ما را اجت بود وی همی گریست ایشان خوش شدند رابعه
از صومعه بیرون آمد آبی بود عظیم خویشتن بدان آب انداخت چنان نمود که غرق
شد ایشان گفتند بعلی چنین کند ساعتی بود وی از ان آب بیرون آمد و گفت

یا قوم

یبکی

یا قوم برچشمی چنین کند جواب آن باز داد برگرستند یا فلانة چند بن چرا گری گفت
این چشم من از دو بیرون نیست یا وی را خواهد دید یا نخواهد دید اگر نخواهد دید چشمی که
وی را نخواهد دید کور به و اگر وی را خواهد دید هزار چشم چنین فدای دیدار وی باد
سهل بن عبد الله تستری رحمه الله همی گریست آب چشم وی بناودان همی شد کسی آواز
داد که این آب نمازی هست وی گفت نه جامه نشوی که این آب چشم عاصی همی دود
وقیل مکتوب فی التورية عبدی اذا دمعت عیناک فلا تمسحها الا بکفک علی وجهک
فانها رحمة ولا یبکی عبد من خشیتی الا سقیته من رحیق الجنة رحمتی صالح مدنی
گوید من قرآن خوش خواندی تا رسول را صلعم بخواب دیدم که مرا گفت یا صالح هذه
القراءة فاین البکاء نیز بر خوش خواندن قادر نبودم از گریستن اندر حکایت است که کسی
شبلی را دید همی گریست گفت از اندوه همی گری یا از شادی گفت دو شبانه اندوه بود گفت
هل وجدت للعصاة شفاء گفت بلی یا فتی ام شفا گفت چیست گفت قال الله تعالی قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وهو یطلب من الکافر الصلح فلا یطلب من العاصی هذا الشفاء
العاصی **شعر** یا من عدی ثم اعتدی ثم اعترف ثم انثنی ثم ارعوی ثم اعترف
ابشر بقول الله فی آیاته ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف **گفته اند** قوام الدین باربعة اشیاء
بدم الشهداء ومداد العلماء وقطر السماء وعلی الذنوب بکاء این چهار قطره را قیمت
خدای داند بس قطره مداد عالمان قطره باران قطره خون شهیدان قطره اشک چشم
عاصیان اندر آثار است که آسمان شش ماه بگریست و گریستن وی جایز بود و ما الدلیل

قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض مفهوم خطاب آن بود که بر قوم فرعون نگریست بر
مومنان بگرید آن شش جایگی آدم را از بهشت بیرون کردند بروی بگریست دوم ابراهیم را در
آتش انداختند بروی بگریست سیم یوسف را بچاه افگندند بروی بگریست چهارم که رسول
صلعم وفات یافت بروی بگریست پنجم که حسین بن علی را بکشتند بروی بگریست ششم
چون غریب اندر غربت بمیرد بروی بگرید بیت سکین دل من دوش بسی زاری کرد
وین هجر بمن کرد نه کاری کرد وین دیده من زار دلم یاری کرد بر درد دلم چو شمع کاری کرد
ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لایستکبرون چون استکبار نبود سماع حق بجمع حاصل
شود النکات استاد ابو منصور معمر ازینا گفتی هر جاکه آواز گریستن شنوی بدانک
سه چیز یکی است یا عزیزی بغریبستان دارد یا عزیزی بگورستان دارد یا گناهی اندر دیوان دارد ازین
سه بیرون نبود و هیچ کس هست اندر میان ما که ازین سه چیز که آنجا گفت یکی دارد اگر عزیزی داری
بغریبستان جای گریستن است شعر غریبان زود باز آیند چه بود است آنک تو نیائی
تو اندر تنگ دل بودی همی چندین چرا پائی واگر عزیزی بگورستان داری همچنان جای گریستن است که گریستن
سود دارد تا قیامت آن عزیز را وا نیابی اندر مدینه رسم بود که هر کرا ببقیع الفرقد بگور بردندی
اولیا بیت یکسال در بقیع شدندی وخیمه بزدندی تا سالی باخانه نیامدندی وقتی خداوندان
مصیبت سالی تمام کرده بودند باز گشتند از یک جانب گورستان آواز آمد که هل وجدوا ما طلبوا
یافتند آنرا که جستند از دیگر جانب آواز آمد لابل یئسوا فانقلبوا نومید شدند باز گشتند
یا هذا چه سود دارد هر چند ماتم تو کم شده وا نیابی واگر گناهی اندر دیوان داری هم جای

گریستن است

گریستن است آنجا گریستن زان که اندر قیامت گریستن سود ندارد اگر اینجا عذر و اقرار
و گریستن سود دارد قال الله تعالی وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا
عسی الله ان یتوب علیهم واگر اقرار در قیامت کنی فاعترفوا بذنوبهم فسحقا لاصحاب السعیر
دور کنند و بدوزخ برند بیت اما مالموت وهو دا التشوف فافزع الی الله بتزاید الزاد
وبادر لیه قبل یوم البلی وقبل انبعاث من القبور ● فانما الموت بینا نازل
وانما الدنیا متاع الغرور لذلک قال الله عز اسمه الا الی الله تصیر الامور
خدای عز وجل ما را از خواب غفلت بیدار کناد و برحمت و مغفرت شاد کناد بفضله

مجلس فی قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس قال ابن عباس
یا ایها الذین آمنوا اقروا وصدقوا بوحدانیة الله انما الخمر وهو الذی یخامر العقل والمیسر
وهو القمار والانصاب یعنی الاوثان والازلام یعنی الاقداح التی تستقسمون بها فی امورکم
رجس من عمل الشیطان حرام من الله تعالی فاجتنبوه فاترکوه لعلکم تفلحون تنجون من النار
تحقیق الآیة عن ابن عباس انه قال کان المسلمون یشربونها فلما نزلت هذه الآیة امر
رسول الله صلعم منادیا ینادی الا من شرب الشراب فلا یحضر مع رسول الله صلعم فی المسجد
صلوا فی رحالکم تعظیما للجماعة وتوقیرا لرسول الله صلعم فنزلت قوله ویسئلونک عن
الخمر والمیسر الی قوله واثمهما اکبر من نفعهما وکان اصحاب رسول الله صلعم یصلون
علی هذه السیرة حتی صلی واحد من الاصحاب وقرا قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون بغیر لا
فانزل الله تعالی لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری فلما نزلت هذه الآیة کانوا یشربون الخمر

مجلس ١٧ م فی الشرب

یا ایها الذین آمنوا

قبل وقت الصلوة فاذا دخل وقت الصلوة تركوه وحضروا المسجد وكانوا مثل ذلك حتى
وقع بين سعد بن ابي وقاص ورجل من الانصار فقال عمر رضي الله عنه اللهم ارنا رايك في
الخمر فانزل الله هذه وقوله واثمهما اكبر من نفعهما معناه اثمهما بعد التحريم اكبر من
نفعهما قبل التحريم والكلام من اهل الاشارة قال يحيى بن معاذ الدنيا خمر
الشيطان من سكر منها لم يفق الا في عسكر الموتى واعلم ان الخمر حجاب بين القلب وبين العقل
والدنيا حجاب بين العبد وبين الرب وقيل حب الخمر راس الشرور وحب الدنيا راس الذنوب
وشرب الخمر يبعد العبد عن الخدمة والدنيا يبعد العبد عن المخدوم بدانك خداى عز
وجل ده چيز مذموم بده چيز مذموم مقرون كرد غيبت را بمردار مقرون كرد ولا
يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا نفاق را بكفر مقرون كرد ان الله
جامع المنافقين والكافرين في جهنم جميعا معصيت را بآتش مقرون كرد ومن يعص الله
ورسوله يدخله نارا خالدا فيها بخل را بكفر مقرون كرد ولم نك نطعم المسكين وكنا
نكذب بيوم الدين حيوة را بموت مقرون كرد الذي خلق الموت والحيوة زنى را بشرك
مقرون كرد الزانية لا ينكحها الا زان او مشرك آذاى مومنان را بآذاى خويش مقرون
كرد ان الذين يؤذون الله ورسوله والذين يؤذون المومنين خمر را بصنم مقرون كرد
انما الخمر والميسر والانصاب بدانك اندر خمر شدن قيمت است وسقوط عدالت وخوف
عقوبت وترك خدمت است وزيادة آفت ووقوع عداوت وذهاب قيمت بدانك
قيمت مردم بعقل بود سقوط عدالت لا يقبل الله شهادة الخمار وخوف عقوبت اثم كبير

ذهاب

ووقوع

ووقوع عداوت انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء قال
ابو امامة سمعت النبي صلعم انه قال من شرب شربة من مسكر لا يقبل الله منه صلوة اربعين
يوما ومن شرب شربتين لا يقبل الله صلوته ثمانين يوما ومن شرب ثلاث شربات لا يقبل
الله صلوته مائة وعشرين يوما وكان حقا على الله ان يسقيه من صديد النار وقال
صلعم من مات سكرانا مات عطشانا ويدخل النار عطشانا ويقول في وسط النار وا
العطشاه واعطشاه واعطشاه نكته اگر كسى گويند از زن بى نماز نه صعب بود
هر كه مى خورد همچون زن بى نماز بود زن حايض را دستورى نماز نيست وميخواره را
دستورى نماز نيست لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى نكته اگر وا كسى گويند كه
تو بكودكى نا پارسا بودى اين خجلتين صعب بود ميخواره همچون غلام وهم است قال
رسول الله صلعم السكران عروس الشيطان رسول صلعم گفت جمع الشر في بيت وجعل
مفتاحه الخمر تذكرة في التزكية بيت يا رب خدايا تو دوست دارى زارى
الله الله زما مكن بيزارى ○ جز تو كه كند دهند كار زارى ○ معيوب از تو كرده آخر دارى ○
يا رب يا رب من رخ دينارى ○ بر خاك نهم دران شب تارى ○ تا بهر نجايه مكو رحم آرى ○
از من نكنى روز قضا بيزارى ○ جبار توى از سد جبارى ○ قهار توى از سد قهارى ○
مشهور منم بعيب بدكردارى ○ معروف توى بجود و نيكو كارى ○ مجلس في قوله تعالى ١٧
ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا وآخرنا تفسير قال
عبد الله بن عباس مائدة من السماء يعني طعاما تكون لنا عيدا مجمعا لاولنا لاهل زماننا

مجلس ١٨ في العيد

ولنا خلفنا وآية منك علامة منك على قدرتك وارزقنا واعطنا ما سألناك
وانت خير الرازقين افضل المعطين ترتيب مجلس بدانكه اند عيد دوازده اند شش
اندرين جهان وشش اندران جهان شش اندرين جهان عيد الانكسار وعيد الاضطرار
وعيد الافتقار وعيد الافتخار وعيد الاعتذار وعيد الاعتبار عيد الانكسار يوم
الجمعة الجمعة عيد المساكين وقال صلى الله عليه وسلم الجمعة الى الجمعة كفارة لما بينهما وعيد
الاضطرار آن روز بود كه اندر خداى عاصى توبه كند على گفت رضى الله عنه اليوم لى عيد وغدا لى عيد وبعد
غد لى عيد وكل يوم لا اعصى الله فهو لى عيد عيد افتخار روز توفيق طاعت بود
قيل الطاعة عيد الابرار وقال صلعم من اراد غدا على خير فليطع ربه عيد افتقار آن روز
عيد اضحى كه بنده نياز برارد و بى نياز شود بو يزيد گفت بخداى دو چيز كه خداى را
نيست نياز بوى شفيع بر و وى را بوى شفيع بر بنده را نيازست و خداى نيست و خداى را
نياز نيست و خداى نيست عيد اعتذار عيد فطر كه عيد تقصير خدمت در روزه
بخواهى وعيد اعتبار روز لهو وطرب ولا يغرنكم بالله الغرور واما آن شش عيد
اندان جهان عيد النزول وعيد السرور وعيد الزيادة وعيد الضيافة وعيد
التحية وعيد الرؤية عيد نزول آن روز بود كه اندر كوشك نزول كنى احلنا دار المقامة
من فضله وعيد السرور آن روز بود كه گويى الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن عيد
زياده آن روز بود كه بر ايشان ديدار شوند عيد الضيافه آن روز بود كه برخوان خلد
نشينند روز آدينه مهمانى بخداى بود عيد تحيت كه مولا همى گويد تحيتهم يوم يلقونه

سلام آن روز سلام بود روز ديدار علام بود ششم عيد رؤيت بود بيت
يقولون بالله هل كنت عاشقا فقلت وهل يوما خلوت من العشق
شربت بكاس العشق فى المهد شربة حلاوتها حتى القيامة فى الحلق
يقول الله سلام عليكم اوليائى انا الله الباقى وانا لكم الساقى فسجدوا لله فيقال لهم
ليس هذا وقت السجود بل هذا وقت الوجود ليس هذا وقت العبادة بل هذا وقت
الزيادة الخبر عن انس بن مالك عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ابدلكم بيومين يومين يوم
النيروز والمهرجان يوم الفطر والاضحى النكت والاشارات ابو هريره گويد اندر
نزديك عمر شدم روز عيد وى مى گريست گفتم هذا يوم الفرح عمر گفت الفرح للمقبولين
والبكاء للمطرودين ومن ندانم كه از ين دو كيانم صالح الخليل روز عيد بمصلى گام نهاد
بر سر همى كرد و همى گفت لا ادرى امقبول انا ام مردود سفين ثورى را ديدند با آخر صفوف
ايستاده بود گفتند لم لا تتقدم قال صاحب الحاجة لا يتقدم سايل برد گريان بايد بود
روز عيد ارواح بر گورها آيند همى گويند ما پاره با شما بوديم ما را بالقرآن و بدعاى ياد داريد
مالك بن دينار گويد روز عيد جنازه ديدم كنيزكى از پس آن جنازه همى گفت يا من كان
ينتظر فى الفطر عيدها فان عيدها فى القبر مقبور روز عيد مجنون هرون الرشيد را
ديد با جامه‌ها نيكو گفت ليس العيد لمن لبس الجديد انما العيد لمن آمن من الوعيد فصل
آمنت ايها الرشيد فابكاه وابكى الناس معه وسمعت ابا عبد الله الدامغانى
انه قال خرج عمر بن عبد العزيز يوم العيد الى المصلى فقال يا رب انلنى رحمتك فانك

قلت ان رحمة الله قريب من المحسنين وانا المتنعم كان امير المؤمنين فقلت وكان بالمؤمنين
رحيما وان لم اكن انا منهم فانا شيء من الاشياء وقد قلت ورحمتي وسعت كل شيء وان لم اكن
انا اهلا للمغفرة فانت اهل التقوى واهل المغفرة فاغفر لي فانا لم اكن متحققا لشيء من هذه
الاشياء فانا صاحب المصيبة وقد قلت وبشر الصابرين الى قوله اولئك عليهم صلوات
من ربهم ورحمة يا بار خدايا ملام كرمت تا ابا مرهنى وا نكردم **نكته** كافر بعيد
شود بر سر وى تاج خاسران وظلمت بود واندر دل وى تاريكى نكرة بود بر كوش وى ختم
غفلت بود بر چشم وى علامت شهوة بود بر زبان وى مهر شقاوة بود بر ميان وى
زنار فرقت بود مؤمن بعيد شود بر سر وى تاج ولايت بود بر چشم وى علامت عبرت
بود بر كوش وى استماع حكمت بود بر زبان وى توحيد وشهادت بود اندر دل وى
شعاع معرفت بود بر دوش وى رداى خلعت بود بر ميان وى كمر عبوديت بود بر پاى
وى نشان استقامت بود ثم منه التضرع والبكاء ومن المولى الاجابة والعطاء
يا بار خداى ودا عيدست كهتران با مهتران چشمها دارند ومهتران وكهتران جامه
نو پوشند وغاليه كشند ما چشم داريم بتو كه تا از غاليه كرم كنى ولباس معرفت
معرفت پوشى بر طاعت فاسد آمد وآن روزه چندين شاديست مبارك باد اما آن روز
كه همه طاعت فرا آيد قلنا عيد ومهرجان وانت عيدي ومهرجاني تركتني مفردا
وحيدا وحنى من برا في **بيت** عيد آمد وعيد وهر كسى نو پوشيد ما از نو كهنه بايد پوشيد
النياحات اعتبروا يا هؤلاء القوم يوم العيد من يوم القيامة كه روز عيد با جلد اوصاف

باقيات مانند چنانك خلق از خانها بيرون آيند خلق از قبر برآيند يخرجون من الاجداث
سراعا سوار وپياده باشند يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين يكى نيكو بود
يكى زشت يوم تبيض وجوه وتسود وجوه جمع عيد وجمع قيامت وتنذر يوم الجمع علانية
بين وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا چون دست بردارند اندر نماز دست بر
داشتن نامه شدن ياد كن اوتى كتابه بيمينه اوتى كتابه بشماله قيام نماز قيام قيامت
ياد كن فاذا هم قيام ينظرون ركوع كنى ياد كن ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم سجود كنى
سجود قيامت ياد كن يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود بتشهد نشينى ياد كن وترى
كل امة جاثية وچون خطيب بر منبر شود منبر رسول وخطبه وى ياد كن وچون باز
گردند ياد كن كه خلق از دشت قيامت باز گردند وچون هر كسى بكوى ديگر فرو شود ياد كن
فريق في الجنة وفريق في السعير چون هر كسى با خانه ديگر شوند ياد كن ان الابرار
لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم روز عيد هر چه از خداى خواهى بدهد قال الله تعالى
لو بي سلني في يوم العيد ما تحتاج الى السنة **وقال** صلى الله عليه وسلم من
مسح راس اليتيم في يوم العيد فانه برئ من الذنوب **مجلس في قوله تعالى واذا جاءك**
الذين يؤمنون باياتنا وفي الخبر ان من قرا هذه السورة كان له بوزن جميع الانعام خلقها الله
في الدنيا وقال جعفر الصادق من قرا هذه السورة كان في دار الامين في الجنة
وان فيها اسماء الله سبعين موضعا لمن قرا غفر له سبعين مرة وقال كعب
الاحبار فتحة التورية هذه السورة وختمت بالحمد لله الذي لم يتخذ ولدا تفسيره

في السلام
الذين
مجلس ١٨

قال ابن عباس واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا يعني بكتابنا ورسولنا يعني عمر بن
الخطاب فقل يا محمد سلام عليكم وذلك ان رؤساء قريش قالوا لعمر لو كلمت محمدا حتى
يجعل لنا يوما لا يجالسنا هؤلاء الاعبد والعوام ونحضر يوما لا نجالسهم فقال
عمر لرسول الله صلعم فانزل الله تع هذه الآية فجاء عمر واعتذر من مقالته واستغفر الله تعالى
وقال بعضهم نزلت هذه الآية في بلال بن ابي رباح وصهيب بن سنان وعمار بن
ياسر وسلمان الفارسي وعامر بن فهيرة وخباب بن الارت وسالم مولى حذيفة كانوا يأتون
رسول الله صلعم فاذا هم عنده فقال يا محمد لو طردت هؤلاء من عندك لاتاك اشراف قومك
وسمعوا مقالتك وصدقوا برسالتك فانزل الله تعالى واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا
فقل سلام عليكم وانزل ولا تطرد الذين وانزل ولا تعد عيناك عنهم وانزل واصبر نفسك
اندر تو امنكر (كرد) وچشم از درويشان بر مگير ثم صلع للفقراء فيكم المحيا وفيكم الممات اللهم
احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين وروى انس بن مالك عن النبي صلعم
انه قال الا اخبركم بدائكم من دوائكم قلنا بلى يا رسول الله قال كان داءكم الذنوب ودواءكم
الاستغفار واول كلمة سمع عبد الله بن سلام من رسول الله صلعم لما دخل المدينة وقت الهجرة
انه قال افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا جنة ربكم بسلام
وفضل السلام في المصافحة قال من لقي مؤمنا فصافحه لم يتفرقا حتى يغفر لهما النكت
والاشارات گفت بر نوح سلام كرد سلام على نوح في العالمين بر ابرهيم سلام كرد سلام على
ابرهيم بر موسى وهرون (گفت) سلام كرد سلام على موسى وهرون بر مصطفى سلام كرد سلام

عليك

بر آل ياسين سلام كرد

عليك ايها النبي ورحمة الله سلام على آل ياسين بر مؤمنان سلام كرد فقل سلام عليكم بر نوح
سلام كرد نجات از هلاك يافت بر ابرهيم سلام (كرد) محبت وخلت يافت بر موسى وهرون سلام
كرد دم و [illegible] يافت بر مصطفى سلام كرد عطا وخلوة يافت بر مؤمن سلام كرد ثبات ومعرفت
يافت بر نوح سلام كرد از طوفان بهشت غرق اندر ميانه نه بر ابرهيم سلام كرد از آتش بهشت
خوف اندر ميان نه بر موسى سلام كرد از دريا برست هلاك اندر ميان نه بر مصطفى
سلام كرد از زهر برست قتل اندر ميان نه نبي وسيجا بر مؤمن سلام كرد عجب بود كه از
معصيت برهد قطع اندر ميان نه نكته كتب ربكم على نفسه الرحمة كتب عليكم الصيام
كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت اولئك كتب في قلوبهم الايمان كتب ربكم على نفسه
الرحمة آنچ رحمت بود گفت من نبشتم آنچ بلا بود گفت نبشتند نكته آنچ ابر نويسد
دوري نه محابايد لكن آنچ دوير نويسد امر محابايد آنچ ملك معصيت نبشت
ملك رحمت محايد وآنچ ملك نبشت ملك محايد وآنچ ملك نخايد نكته ابليس وعده
كرد گفت لاغوينهم اجمعين من وعده كردم ان الله يغفر الذنوب جميعا ابليس واضعف
خويش وعده خويش راست كرد ولقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه من كرم خويش
چه گويي وعده خويش راست نكنم ومن اصدق من الله قيلا نكته بشارت دادم
راست كردم بشارت دادم ابرهيم را باسحق راست كردم بشارت دادم مريم را بعيسى
بشارة راست كردم واين بشارتها بر زبان فرشتگان بود من ترا خود بشارت دادم
برحمت خود چه گويي راست نكنم المدنيات بداناكه خداى عز وجل ده جا بر مومنان

سلام کرداوکه برزوان نوح یا نوح اهبط بسلامٍ منّا برزوان مصطفی وقل الحمد لله و
سلام علی عباده برزوان جبرئیل من کل امر سلامٌ برزوان ملک الموت یقولون سلام
علیکم برزوان مؤمنان واذا حیّیتم بتحیّةٍ فحیّوا باحسن منها او ردّوها برزوان رضوان
خازن جنان سلام علیکم طبتم برزوان فرشتکان والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم برزوان اهل خوشتان لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما
برزبان پیغمبران تحیّتهم یوم یلقونه سلام بی سلام بی واسطه سلام قولا من رب رحیم
جانا نحاجی انج باز آید هر که اندر نزدیک شود کوید سلام علیک راه وبادیه
جون کذاشتی همچنین مؤمن اندر بهشت سلام کند کوید بنده من کوزتنک وقیامت
دراز ودوزخ تاریک جون کذاشتی لطایف یا هذا مغفرة همی کند بشرط ایمان
ومغفرة با ایمان جهان بری قال الله تعالی ومن یأته مؤمنا قد عمل الصالحات
نمیکوید هرکه ایمان آرد میکوید هرکه با ایمان نزدیک من آرد مغفرت
بر آبکینه ماند کرد کفت فیها مصباح المصباح فی زجاجة ایمان تو آبکینه ماند
روزی کسی خرواری آبکینه همی برد کفتند این چیست کفت اکر خر برآید همی آبکینه
از دو چیز نکاه باید داشت از باد واز سنک باد بوی جهد بشکافد سنک بوی باز
آید بشکند همچنین معرفت از سنک جفا نکاه دار واز باد شقاوة روایت
کنند از جعفر خلدی که فردا مؤمنان به بهشت رسند کویند الیس قد
وعدنا الله تعالی المرور علی النار قالوا نعم قالوا فاین النار قالوا الا انکم وجدتم حرّها

فی الدنیا قال وکیف ذلک قالوا الناس فیها نائمون وانتم قائمون الناس یطلبونه وانتم جائعون
بیت
وذکرا علکم بالخیر والله دائم وشوقی الیکم لا یزال یزید وانی لا رجو قربکم ووصالکم
ولکننی مما ارید بعید اری الدهر بالفراق بینی وبینکم فیا لیت شعری ما الفطنا برید
سلام علیکم لا سلام مودع ولکن سلامٌ لا یزال جدید ° آیا که سلام مهتر آید بانه
از محنت من واسر آید یانه ° آیا که امید من بر آید یانه ° آیا که بشارت تا بدر آید یانه °
آیا که مرا فوا استاند یانه ° وین دین وهدی بمن بماند یانه ° وز داغ قطیعتم رهاند یانه °
آیا که بود منک بعیشم بانه ° فرخنده بود روز پسینم یانه ° آیا که بفرش بر نشینم یانه °
آیا که خدا را برینم یانه ° **مجلس فی قوله تعالی وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها**

مجلس ۱۹ فی الغیب

الا هو تفسیره قال عبد الله بن عباس وعنده خزاین الغیب لا یعلمها الا هو یعنی خزاین المطر
والثمار والنبات ونزول الرحمة ونزول العذاب لا یعلم احد الا هو ویعلم ما فی البر والبحر فی
البر من عدد الحیوانات والسباع والطیور والانعام وفی البحر من اللؤلؤ والمرجان و
الحیتان واختلف اهل التفسیر فی الغیب قال بعضهم علم الغیوب یعلم ما فی القلوب
من الخیر والشر وقال بعضهم الغیب السعادة والشقاوة یعلم التقی والسعید وقال
بعضهم الغیب الرزق وهو یعلم من این یرزق وقال الله تعالی الی موسی اعلم شیئین واجهل
شیئین اعلم انی واحد واجهل الکیفیة واعلم انی رازق واجهل فی مکان الرزق
والقسم جنید قول معروف کفته است برزوان اهل اشارة وعنده مفاتح الغیب مفاتح
القلوب ویعلم ما فی البر والبحر یعنی من النفس من الشهوات والبحر یعنی فی القلب من الخطرات

وما تسقط من ورقة الا يعلمها يعني الخواطر ولا حبة في ظلمات الارض يعني ما لا ما داة
ولا رطب ولا يابس من اختلاف العبارات باللسان والاشارة بالجنان وحكي
عن مامون الخليفة انه راى ملك الموت في المنام فقال له كم بقي من عمري فاشار اليه
ملك الموت بخمس اصابع فلما استيقظ جمع العلماء فسالهم عن ذلك فقال بعضهم عنى
بذلك خمسة ايام وقال بعضهم خمسة اشهر وقال بعضهم خمس سنين وقال
مقاتل بن سليمان معناه خمسة اشياء لا يعلمها الا الله وهو قوله تع ان الله عنده
علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب غدا وما تدري
نفس باي ارض تموت هذه الخمسة لا يعلم احد الا الله وعنده مفاتح الغيب وحكي ان
سليمان عليه السلام امر باحضار مخنث من الجن اليه وقال احفظوا عليه احواله في الطريق
فضحك اربع مرات في الطريق فاحضره سليمان فسئله عنها فقال رايت رجلا يوصي اسكافا باحكام
خفه سبع سنين وهو ميت الى ثلثة ايام والثاني ضحكت من طبيب يامر الناس بالادوية
وكانت له علة قد عجز عن دوائه والثالث ضحكت من منجم يخبر الناس بطالعهم وكانت
تحت مصلاه كنز لم يعلمه والرابع ضحكت من رجل خرج من مجلس الفسق الى مجلس العلم وآخر خرج
من مجلس العلم الى مجلس الفسق فاعطي واحدا الرحمة وواحدا اللعنة وفي الخبر ان الله امر
موسى وهرون بدعوة فرعون فجاعا في الطريق فاكلا الحشيش فقالا يا رب وليا اولاد ياكلون
الحشيش واعداؤك ياكلون الحلو والجريش فاوحى الله تعالى اليهما اعطيت نعيم الدنيا لاعدائي
تمتعوا ومنعتها عن اوليائي ليتضرعوا النكت والاشارات قال الله تعالى

وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ایزد تعالی قسمت کرد مفاتح خزاین خویش مر فریشتگان
داد مفتاح بهشت مر رضوان داد ومفتاح دوزخ مر مالک را داد و کلید دیگر را گفتند فریشتگان
کلید دلها مر کرا دهد پنداشتند مر ایشان خواهد داد مر آدم داد چون آدم را بیافرید گفتی
بدیدند که مر اوی دهد مر آدم نداد که اگر مرا قابیل دادی مر نوح ندادی که اگر ایمان کنعان
دادی مر ابراهیم ندادی که آتش مر آزر دادی مر موسی ندادی که اگر مرا قارون دادی
مر محمد ندادی که اگر مرا ابوطالب دادی گفت انک لا تهدی من احببت خدای عز و جل گفت
کلید دلها مر کسی دهم من دادم آن را خواهم دهم آن را که خواهم وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو اندر حکایت است که چهار صد مرد گبر مهمان ابراهیم آمدند میزبانی
کرد چون طعام بخوردند گفتند مر ابراهیم را بگفت که از ما حاجتی خواه که بسیار ذبح کرد
گفتند یا ابراهیم از ما حاجتی خواه ابراهیم گفت حاجت من آنست که خدای را سجود کنید ایشان
اندر ماندند گفتند زشت بود حاجت روا نکنیم بعد آنک گفتیم کنیم این سجود اگر بکردیم ازین
سجود چهار صد مرد گبر یکبار بر زمین سر نهادند ابراهیم با ایشان سر بر زمین نهاد و گفت یا
بار خدای من آنست که بدرگاه آوردم اگر دانی که بار بایدها دادن ده وآن کلید غیب ذات
و در دلهای ایشان بار کن که گفته وعنده مفاتح الغیب اندر وقت آن چهار صد مرد گبر سر
از سجود برگرفتند و مسلمان شدند بر دلها کافر مهر است و بر دل مومن مهر و فرق بسیار است
میان آن مهر که بر دل دوی مهر بود و میان آنکه بر دل دوی مهر بود چون کلید بهشت مهر بر گرد
ومهر بنهند اندر حکایات است که یکی از بزرگان اندر بادیه هر که بطعام حاجت بودی

اندر وقت بیدار آمدی ز غیب وقتی گرسنه شد طعام بدید از نیامد عجب داشت گفت
چهار دانگ اندر پایوان وی بود ندای شنید اطرح ما فی جیبک یظهر لک ما فی الغیب آنچ
اندر جیب داری بیفکن تا آنک اندر غیب است پدید آید بیفکند طعام پدیدار آمد وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو **واندر حکایتست** که دو مرد بسفر شدند گرسنه شدند یکی
بطلب آب و نان رفت و یکی صبر کرد طلب نکرد زمین بدست همی شورید بدره درم یافت ندا
شنید و نبشته بود بران بدره صبرت لحظة ظفرت ببدرة رسول را صلعم دو فتح
بود یکی فتح ظاهر و یکی فتح باطن فتح ظاهر انا فتحنا لک فتحا مبینا و فتح باطن الم نشرح لک
صدرک و گفته اند فتح قلب مجود بود چنانک حکایت ابرهیم ادهم است که کنیزک فراوی
گفت شربت بکاس کو داد سرورا فاصبحت فی حب مولای مخمورا واختلفوا فی
الغیب فقال بعضهم الغیب علم القلوب وقیل علم الغیب السعادة والشقاوة ویقال الغیب
الرحمة یعنی هو یعلم من یستحق الرحمة ویقال الغیب الرزق وهو یعلم من این یرزق **واندر حکایت است**
که گروهی صوفیان اندر بصره نزدیک بوالقسم جنید آمدند و اندر نزدیک حسن بصری بود
گفتند ایها الشیخ ما را مسئلتی فتاده است جواب گوی وی اشارة کرد بجعفر خلدی گفت از
وی پرسید و جعفر شاگرد بوالقسم جنید بود و بوالقسم شاگرد سری سقطی بود جعفر را گفتند
ایها الشیخ هل نطلب الرزق فقال اذا علمتم ان الرزق فی ای موضع فاطلبوه روزی
جوییم گفت اگر دانید که روزی شما اندر کدام جایگاه است بجویید گفتند هل نسئل الله الرزق
از خدا روزی جوییم گفت اذا علمتم ان الله نسیکم فی وقت القسمة فذکروه گفتند از خدا روزی

خواهیم

خواهیم گفت اگر دانید که اندر روز قسمت روزی شما فراموش کرده است یاد دهید
گفتند هل ندخل البیت ونصبر حتی یاتی الینا الرزق اندر خانه شویم و صبر کنیم تا روزی نزدیک
ما آید گفت اذا اردتم التجربة فجربوه والتجربة والشک واحد والشک والکفر واحد اگر خواهید
که بیازمایید بیازمایید و آزمودن خدا وشک یکی است وشک و کفر یکی است گفتند ما
الحیلة گفت الحیلة ترک الحیلة گفت حیله آنست که دست از حیلت بداری ایشان بوالقسم
جنید را حکایت کردند که شاگرد تو جعفر جواب چه داد بوالقسم برخاست نزدیک جعفر آمد شاگرد
خویش و بوسه بر سر وروی وی داد و گفت یا جعفر اعطاک الله جنة الخلد خدای ترا
جنة خلد دهاد نام خلدی از این بر نهاد بر جعفر اکنون گویند جعفر خلدی واصل این بود که
چنین جواب داد و بعضی گویند که مفتاح الغیب مفتاح الجنة بهشت را دهد که خواهد
وکلید بهشت بدان دهد که خواهد کما قال صلعم مفتاح الجنة لا اله الا الله کلید بهشت آنست که
بنده گوید لا اله الا الله اگر کسی سوال کند گوید منافق نیز این کلید دارد بس چون در بهشت
نیست جواب کلید بدست دو تن بود یا بدست خداوند خانه یا بدست دزد اگر کلید خداوند
خانه دارد خانه وی را و هرچه اندر خانه وی را بود و اگر اندر دست دزد یا وند دست ببرند
وعذاب کنند وعذاب کنند این گفتار کلید مومنست بهشت آن وی بود و هرچ اندر بهشت
آن وی بود که اگر کلید بدست منافق بود وی دزد بود دزد را قطیعت و عقوبت لازم آید قال الله تع
وعنده مفاتح الغیب نکته بدانک کلید دو دست وکلید دو خانه را نزد خدای است
کلیدان نزدیک تو قال صلعم مفتاح الجنة لا اله الا الله وخانه مولی را نزدیک تو آورد

و کلیدان خانه نزدیک خدای تعالی است لله وعنده مفاتح الغیب یعنی مفاتح القلوب
حکایت حسن بصری همی گذشت اندر بصره قومی را دید اندر بیمار پرستیدن کوری همی
شدند و وی نیز اندر شد از موافقت آن کور همی گفت تن گناه کار و دل پر زنگار و دنیای غدار
حسن گفت یا قوم اکتبوه فانه حکمة پس حسن گفت یا دهقان عظنا آن کور گفت یاد کار باش
و نگاه دار باش و ساخته کار باش و بسنده کار باش و برنده کار باش حسن گفت فزدنا یا
دهقان گفت یاد کار باش بر کرانگاه دار باش دین را ساخته کار باش گور را بسنده کار
باش قضا را برنده کار باش نیا را این بگفت و بنالید حسن گفت از چه همی نالی گفت از لای
بار و از سختی کار و از توشه نا بسیار و از خشم ملک جبار حسن روی بر زمین نهاد گفت
بار خدایا اگر قضا کرده با او آشتی کنی آن کلید وی بفرست که گفتی وعنده مفاتح الغیب یک
ساعت دعا کرد آن دهقان گفت یا شیخ زدنی فی الدعاء فقد تحرک القفل حسن
دعایش کرد دهقان مسلمان شد و بر مسلمانی زین جهان بیرون شد وعنده مفاتح الغیب
بیت خلیلی تعلل بهم تما وسمتما بأکرم من مولی تمتی العبدی آتذکر ان غیر وعدک قال
صوتک عن تعلیق قلبک بالوعد العدیات منخدای آفریدگارم روزی ده و پروردگارم
و معیوب از اخرید کارم داننده اعلان و اسرارم واقف زنهار دارم منتقم از غم گسارم
عارف از ارادارم رهاننده از عذاب و نارم آراینده دار قرارم مجازی انبارم عاصی
مرکارم داننده پنهان و آشکارم عطا دهنده دیدارم وعنده مفاتح الغیب
الثیابات اعتداء ولی جل جلاله در غیب بر تو پنهان کرد تا ندانی که وی چه کرد و چه

کند عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا استاد ابو علی دقاق گفتی بترسید از ان خدای که
هر چه با تو کرد بی تو کرد بنده چه داند که باز واچه خواهد تا کین غیب برگشاید
آیا که چه اظهار شود استاد ابو علی دقاق گفتی آن کس که گوسفند همی پرورد بدست
خویش آب و علف همی دهد نواخته همی دارد چون خداوند داند و را آید پیش وی باز دود
پیش تبصبص کند بدان نواختن وی گرد چه داند که اندر غیب وی خداوند چه است کردن
از بهر کشتن است نکته زمستان بود دست و پای وی بر بندد کارد بر حلق وی بمالد
استاد ابو علی دقاق گفتی اگر زبان داردی دو سخن بگویدی یکی گوید اگر چنین خواستی کرد
بدان نیکویی چرا داشتی و دیگر گویدی لکن همه این به پسندم از تو نپسندم بیت
ندانم کار چه بود این گل من ° اندوه و غمان همی بود حاصل من ° خدای تعالی
ما را از عیب دور کناد و گناهان ما مغفور کناد والحمد لله وحده

مجلس فی قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین قال عبد الله بن عباس فی قوله تع
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة معناه ادعوا ربکم علانیة وسرا ویقال تضرعا مستکینا
وخیفة ای خوفا ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها یعنی ولا تعملوا فی الارض بالمعاصی
والدعوة الی غیر الله واصلاح الارض الطاعة والدعوة الی الله وادعوه خوفا وطمعا
ای خوفا من عقابه وطمعا فی ثوابه ان رحمت الله قریب من المحسنین ان رحمة الله قریب
الی الموحدین ویقال الی المحسنین بالقول والفعل وقیل رحمة علی ثلثة اقسام قسم
مشترک بین المومن والکافر کالنعمة فی الدنیا قال الله تعالی خبرا عن ابرهیم علیه السلام

خلق ۴۵ مجلس ۲۰ فی الرحمة

حین قال وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر قال ومن کفر فامتعه
قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وقسم خاص للاولیاء کالجنة کما قال خالصة یوم القیمة
وقیل ان الله تعالی قال للجنة انت رحمتی ارحم بک من شئت وقال للنار انت عذابی
انتقم بک من شئت وقسم فی المشیة یعنی الکرامة فی الدنیا المعرفة والتوفیق
یؤتیهما من یشاء ولکن یکون لهم عاریة کبلعام وبرصیصا ولقوم اصلیة کابی بکر و
عمر رضی الله عنهما قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین بدانک احسان برده
وجه است اول احسان که بنده کند با طریق خدای قال الله تع بلی من اسلم وجهه لله و
هو محسن ای اخلص لله عمله وهو موحد دوم احسان با رسول خدای قال الله تع لقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة اقتدا احسن سیم احسان با کتاب خدای قال الله تعالی
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه چهارم احسان با اصحاب
رسول صلعم قال الله تع والذین اتبعوهم باحسان پنجم احسان با مادر و پدر قال الله تعالی
وبالوالدین احسانا ششم احسان با خلق خدای قال الله تعالی وقولوا للناس حسنا
هفتم احسان با ظالمان قال الله تعالی والعافین عن الناس والله یحب المحسنین هشتم
احسان با درویشان قال الله تع واحسنوا ان الله یحب المحسنین نهم احسان با تن خویش
قال الله تعالی ان احسنتم احسنتم لانفسکم دهم احسان با همسایگان قال الله
تع واحسن کما احسن الله الیک هر که اینها را همه بجای آرد ان رحمة الله قریب من
المحسنین واصل احسان نزد عرب ترک کل بود چنانک اصمعی گوید شاگرد شافعی رحمة الله علیه

بر حج شده بودم بمنا خواستم که گوسپندی خرم قربان را عجوزی گوسپند همی آورد ویرا
گفتم یا عجوزه بکم هذه العنز قالت بدینار قلت لها احسنی الی گفتم نیکوی کن
یعنی از بها چیزی کم کن قال فترکت الشاة ومررت قلت لها یا فلانة جابرفتی تا
بها دهم آن عجوزه گفت نه همی گوی احسنی الی گفت مراد من آن بود که بها بکم کنی گفت
نگفتی ارفقی گفتی احسنی والاحسان عندنا ترک الکل گفت دل من خوش شد گفتم
ای بار خدایا مخلوقی احسان آن همی داند که همه بگذارد وانت محسن علی الحقیقة چه
اگر هر حقی که ترا بر بنده است همه بگذاری وقیل الاحسان احسانان
احسان السید مع العبد واحسان العبد مع السید فاحسان العبد مع السید
ان لا یختار علی خدمت سیده خدمة اخری واحسان السید مع العبد ان
یعتقه من رق العبودیة **الاخبار والآثار** روی عامر بن ربیعة عن النبی صلعم
انه قال اذا مات العبد ویعلم الله منه شرا فیقول الناس خیرا قال الله تعالی
للملائکة قبلت شهادة عبادی علی عبدی وعلمی فیه غفرت له وعن ابی هریرة
عن النبی صلعم انه قال ان لله تعالی مائة رحمة وانما انزل رحمة واحدة بین الانس
والجن والبهائم والهوام فبها یتعاطفون وبها یتراحمون وبها تتعاطف الوحوش علی اولادها
وادخر تسعة وتسعین رحمة لیرحم بها عباده یوم القیمة وقال رسول الله صلعم لما
لاصحابه ما تقولون فی رجل یقتل فی سبیل الله قالوا الله ورسوله اعلم قال صلعم الجنة
ان شاء الله ما تقولون فی رجل مات فقام رجلان وقالا لا نعلم الا خیرا قالوا الله
فی سبیل الله م

ورسوله اعلم قال الجنة ان شاء الله قال ما تقولون في رجل مات فقام رجلان
قالا لا نعلم الا خيرا استغفروا له لوا الشادة لرسول الله صلعم بل عبد مذنب والله غفور
رحيم وقال صلى الله عليه وسلم لعن الله المقنطين ثلثا قيل من هم يا رسول الله
قال الذين يقنطون العباد من رحمة الله وقال صلى الله عليه وسلم لو ان العباد لم
يذنبوا لخلق الله عبادا يذنبون فيغفر لهم **النكت والاشارات** چهار چیز
دریای چهار چیز است تن دریای شهوت است گور دریای ندامت است مرگ دریای
عقوبت است رحمت پادشاه دریای معصیت است شب معراج رسول گفت صلعم هر
آسمان که رسیدم غلغل تسبیح و تهلیل برخاسته بود چون به آسمان هفتم رسیدم اهل
آسمان هفتم خاموش بودند هیچ آواز نیامد گفتم یا جبرئیل ما هذا المکان این چیست بدین
صعبی گفت یا محمد مقام هیبت است این جایگاه است که صد هزار طاعت مطیعان با جنب
این مقام آرزو نیست شود رسول صلعم گفت من از هیبت این مقام بیفتادم اندر وقت
جبرئیل از این مقام حق جل جلاله گفت پادشاه همی گوید چنانک این مقام هیبت که صد
هزار طاعت اندر جنب این مقام نیست شود فردا اندر قیامت بساط رحمت گسترانند
و صد هزار معصیت در جنب این بساط نیست شود **نکته** اندر قیامت علم مطیعان
بدیدار آید اندر زیر آن علم مطیعان روند همچنین متقیان همچنین متوکلان همچنان
شاکران و صابران و زاهدان و علویان و عاملان و عالمان و جمیع الاصناف همی روند
گروهی اندر قیامت بمانند از پیش تاریکی معصیت از پس تاریکی معصیت از راست تاریکی

معصیت

معصیت از چپ تاریکی معصیت پادشاه جل جلاله بهتر داند لکن ایشان را سوال کند
گوید من کیستم ایشان گویند یا رب خدای ما عاصیان توایم عاصیانیم پادشاه جل جلاله
گوید روا بود اگر شما عاصی ترین عاصیان ای من رحیم ترین رحیمان قال کان
الاستاد ابو منصور بن مهران یقول الله تعالی فی وسط الجنة ذهبت شفاعة الشافعین و
شفاعة الانبیاء والمرسلین وشفاعة الملائکة المقربین وبقیت شفاعة ارحم الراحمین
اذهبوا الی الجنة فقد غفرت لکم یا هؤلاء العصاة رحمت جز عاصی را نشاید **خباز دیر**
دکان نو کند نان گرسنه را شاید سیر را نان چه کار طبیب دارو فروشنده رسنگی هیچ
درم داروی وی بیمار را شاید درست را دارو چه کار مولی رحمت افتاد رحمت
عاصی را شاید مطیع را آن چه کار روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال والذی بعثنی
بالحق نبیا ان الله ارحم بعصاة المؤمنین من الوالدة الشفیقة بولدها آن خدای که اصحاب
کهف را ایمان داد بار دادن نبی و دعوة در میان نه مریم را عیسی داد رحمت مقاربت
در میان نه چه عجب معصیت عاصی بیامرزد طاعت اندر میان نه

بیت

زرعت لك المحبة في فؤادي ۰ فلست لها بحاصد حتى الممات ۰ فان تزرع بحصد كل عام
وحبك ليس يحصد في حياتي ۰ **النياحات** يا هذا في الخبر ان النبي صلعم قال من لا يرحم لا
يرحم عليه هر که رحمت نکند بروی رحمت نکنند اگر خواهی که بر تو رحمت کنند تو نیز بر خلق
خدا رحمت کن پس اگر بر خلق رحمت نکنی باری بر بیچاره خویش رحمت کن و بنظر نفس ما دحت
علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم امیر المؤمنین علی هر روزی بوسه دست

خویش برکشید وگفتی یا جلیل یا عظیم یا حلیم کیف تصبر علی نار جهنم یا پوست ضعیف
یا گوشت واستخوان ضعیف کار چنان کن که با عذاب خدا طاقت داری تو انتم چو کریم گفت
امن بر رحمت منه و بیم از نیست عار طمع از خلق بر ده آرزو عز بردار نیز گفته اند امن از
هست بردار بیم از نیست بردار و از دل بردار و ناز از تن بردار و نیاز از خلق بردار و
دست بخدای بردار و رخت از خزینه بردار روز قیامت خدای عز و جل بانده شمار کند
آن بنده مستوجب عقوبت گرده ایزد سبحانه وتعالی فرماید که ویرا بدوزخ برید و زبانیه
اندر وی آویزند که بدوزخ برند اندر قیامت که همی رود اندر راه مصطفی را ببیند ستاده ان
فرشتگان باز کند بر زیر پیش رسول شود صلعم گوید یا شفیع گناهکاران یا ابا لا در قیامتنا یا شفیع
روی زمین یا مقدم بخاک من عاصیم نانه تو شمار بکردم بر من حاصل آمد مستوجب دوزخ
شده ام مرا پادشاه بدوزخ فرستاد مرا بخدای شفاعت کن رسول صلعم اندر وسط قیامت
بنشیند وآن عاصی دست اندر گردن وی آویخته وان زبانیگان ایستاده از پادشاه ندا آید
که آن بنده عاصی را باز گردانید و رسول را بیارید تا عرصات قیامت ندا آید که آن عاصی را
اندر بساط باز دهید و محمد را بر در بساط بدارید بدارند و عاصی را بار دهند جبار
آسمان و زمین گوید یا فلان یاد داری که از خلق گناه بپوشیدی و از من نپوشیدی از
خلق شرم داشتی و از من نداشتی امر من باز داشتی نهی من ارتکاب کردی گناهان بنده
بیاد وی همی دهد و وی همی گوید یاد دارم اندر خبر است که چهار آواز بلند گوید ای بار
خدای یاد دارم خداوند هژده هزار عالم گوید بنده آواز بر مدار که محمد بر در بساط ست

اکنون

اکنون بشنود که تو جه کرده تو از در هم ده تا من همی آمرزم واین غایت رحمت خداوند
سبحانه وتعالی قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین یا هذا کوه گرا شیر با بچه
کند بگرید مادر را رحمت کند شیر دهد ترا نیز رحمت باید بگری تا بچشم سوز گریی بچشم
جان نگاه آن مرد گفت ◦ الشمع یضحک والاحشاء تحترق ◦ وانما ضحکها ذوو محترق
بالفارسیة آویخته جرم و گناهان گشتم ◦ غمم بشد و اسیر تاوان گشتم ◦
یارب ز گنه کنون پشیمان گشتم ◦ انگار که من کنون مسلمان گشتم ◦ یارب ما را ز گناه دور کن
مجلس فی قوله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا تفسیره قال ابن عباس رضی الله لما جاء موسی لمیقاتنا
معناه لمیعادنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک طمع فی رؤیته قال الله تعالی لن ترانی
یعنی لا تقدر ان ترانی فی الدنیا ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فعلمك ترانی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا تجلی النور علی الجبل جعله دکا قطعا قطعا وقرئ دکا یعنی
ملزقا علی وجه الارض وخر موسی صعقا مغشیا علیه فلما افاق من ذلک قال سبحانک تبت
الیک منزه انت رجعت وتبت الیک من مسئلة الرؤیة فی الدنیا وانا اول المؤمنین
المصدقین بانک لا ترى فی دار الدنیا وهذه الآیة من دلائل الدلیل علی جواز رؤیة الله
لما انزل الله تعالی هذه الآیة اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة لم یفعل
احد من الاصحاب ما امر الله من اعطاء الصدقة قبل المناجاة الا علی رضی الله عنه
فقال سئلت رسول الله صلعم عشر مسائل وتصدقت بعشرة دراهم لکل مسئلة درهم قلت
یا رسول الله کیف ادعو الله قال بالصدق والوفاء قلت ما اسئل الله قال العافیة فی

الدارين قلت فما اصنع لنجاتي قال كل حلالا وقل صدقا قلت ما الحيلة قال ترك
الحيلة قلت وما علي قال امر الله ورسوله قلت وما الحق قال الاسلام والقرآن والولاية
حين انتهى اليك وما بعده هو الغلبة قلت فما الراحة قال الجنة قلت فما السرور
قال الرؤية قلت فما الفساد قال اظهار الكفر قلت فما الوفاء قال شهادة ان لا اله الا
الله وسوالات دين ده يكي آن بود كه گفت فما السرور شادي چيست گفت ديدار پادشاه
اثبات كرد در رويت فمن انكر الرؤية فقد خالف موسى ومحمدا عليهما السلم والدليل على رؤية الله
تعالى قوله تعالى للذين احسنوا الحسنى وزيادة قال ابن عباس للذين احسنوا
وحدوا وقالوا لا اله الا الله الحسنى الجنة والزيادة النظر الى الله تعالى بلا كيف وعن صهيب ان النبي
صلعم قرأ للذين احسنوا الحسنى وزيادة قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار
نادى مناد يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا قالوا وما هو الم يبيض وجوهنا وتثقل موازينا
وادخلنا الجنة واجارنا النار فيكشف الحجاب فينظرون الى الله تعالى قال
رسول الله صلعم فوالذي بعثني بالحق نبيا ما اعطاهم الله شيئا هو احب اليهم واقر لاعينهم
من النظر اليه وعن الحسن البصري انه قال لو يعلم العابدون انهم لا يرون ربهم في القيمة
لذابت قلوبهم في الدنيا غما وعن الشبلي وددت ان الخلق كلهم حشروا عميانا فقيل له
ولم ذلك قال لا انظر الى الحبيب وصدري غيرة مني على الحبيب ورأى عطاء السلمي بهلول
المجنون والصبيان يرمونه بالحجارة فقال للصبيان لم تضربونه قالوا لان المجنون يزعم
ان الله يرى جهرة فقال له عطاء ما تقول يا بهلول فقال اما فقدته منذ عرفته ولو

و الزيادة صح

فقدته ما عرفته فقال له انت مجنون وليس هذا كلام المجانين قال انا
مجنون عمن سواه صاحب سر مولاه انا مجنون عن معصيته ما انا مجنون عن معرفته جعفر بن
محمد بن نصر الخلدي يقول رأى بعض الصالحين في المنام انه دخل الجنة فرأى رجلا على مائدة و
ملك يطعمه وملك يسقيه وواحد يقول كل من لم ياكل من اجله والملك الآخر يقول اشرب من
لم يشرب لاجله ورأيت رجلا ينظر نحو العرش قد اشتغل عن حورها وقصورها واشجارها
وثمارها فسألت رضوان من الذي يطعمه ملك ويسقيه ملك فقال ذاك ذو النون المصري مات
جائعا عطشانا فوكل الله تعالى ملكين حتى يقول كل واشرب قلت من الآخر قال ذاك
معروف الكرخي مات مشتاقا الى الله تعالى فاباحه الله تعالى النظر اليه فقد اشتغل به
عمن سواه وقال كيان المجنون رافعا راسه نحو قبلة الدعاء يقول يا حبيب القلوب من لي سواكا
ارحم اليوم زائرا قد اتاكا انت سؤلي ومنيتي ومناي كذب القلب ان يحب سواكا
يا عزيزي وسيدي ورجائي طال شوقي متى يكون لقاكا ليس همي من الجنان لشيء
غير اني اريدها لاراكا خداي عز وجل همه دعاهاي پيغمبران اجابت كرد الا دعاء چهار
رسول اجابت نكرد دعاء نوح اندر فرزندوي كنعان كه گفت ان ابني من اهلي ايزد وي را
نجات ده از غرق انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح معناه انه ليس على دينك لاجرم كنعان را هلاك
كرد دوم دعاء ابرهيم اجابت نكرد اندر حديث پدر وي آزر كه گفت سأستغفر لك
ربي ونيز گفت لاستغفرن لك وي را بر كفر از اين جهان بيرون برد اندر عذاب جاويد بماند
سيم دعاء مصطفى اجابت نكرد اندر هدايت وي عم وي بوطالب كه گفت لا تهدي من احببت

بوطالب گفت النار ولا العار روایت رسول اندر ایمان بوطالب بسیار بود بدان خدای که
گفت مصطفی ما افتخرت علی شیء کتحری علی ابعثنا شیئا، حاتم الطائی فی جوده و نوشروان
فی عدله وامرؤ القیس فی شعره وابوطالب فیره آیة آمد انک لا تهدی من احببت تب
شرکا فی الهدایة انما انت شفیعا فی الجنایة **چهارم** دعاء موسی اجابت نکرد اندر
رویت آن وقت که گفت ارنی انظر الیک قال لن ترانی واین چهار پیغمبر را رد کرد اندر این
چهار دعا تا همه عالم را معلوم شد که کار عنایت دارد نه دعا و عبادت

ترتیب بدانک میقات سه است اندر قرآن یکی میقات سحره فرعون قال الله تع فجمع السحرة
لمیقات یوم روان اندر صعید الاعلی بود و روز نوروز بود یوم الزینة فاجعل بیننا
وبینک موعدا لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی هذا المکان یعنی صعید الاعلی والفضة
بطولها **دوم** میقات موسی علیه السلم قال الله تع ولما جاء موسی لمیقاتنا بر کوه چهل
هزار سخن شنید از پادشاه اندرین میقات و اندر جاه نبوت و حیوة موسی علیه السلم سی و
سه مناجات بوده است موسی را علیه السلم و چندانک خواهی آن قصه وی گوی و
سیم میقات قیامت قال الله تع ان یوم الفصل کان میقاتا آن میقات بود که یوم
ینفخ فی الصور فتأتون افواجا که بصور اندر دمند خلق از گور برآیند فوج فوج زمرة زمرة
آفتاب سیه شده ماه تیره دیده ستارگان ریزیده و آسمان و زمین بدل کرده
دوزخ تافته بهشت آراسته حوران بر کنگرها آمده ملک بر کرسی آتشین نشسته
پشانی از چشم و آه کشیده زندانی که ویران نشود زندان والی که رحمت نکند

گواهان که رشوه نستانند قاضی که میل نکند گواهی همی دهند فرشتگان حکم همی راند
خدای جهان ان ربک یحکم بینهم فیما کانوا فیه یختلفون **الاخبار والآثار** عن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلعم اذا کان یوم القیمة جمع الله الخلائق علی صعید واحد ثم
رفع لکل قوم الهتهم التی کانوا یعبدونها فی الدنیا فیبقی الموحدون عرفنا نفسه فیتجلی
لهم ربهم فیخرون له سجدا فیقال لهم یا اهل التوحید ارفعوا رؤسکم فقد اوجب الله لکم
الجنة وجعل مکان کل واحد منکم یهودیا او نصرانیا فی النار وقال [illegible] مقاتل بن
سلیمان لما سمع موسی کلام ربه اشتاق الی رویته ثم قال قتادة مات موسی یوم تجلی و
کان یوم عرفة ورد الله روحه یوم الجمعة ویوم النحر وقال صلعم حجابه النور لو کشفه
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه وفی روایة صار الجبل اربع قطع
قطعة صارت هباء وقطعة صارت رملا وقطعة صارت تلا وقطعة وقعت حول البحور
وقیل لم یکن الجبال قبل منشققة بل کان ملساء **النکت والاشارات** هیچ شب نبود تا رکن
از آن شب و از سخن گفت وهیچ بامداد نبود نیکوتر از آن بامداد قیل لما لا ترجو
انجاء منک لما ترجو فان موسی خرج للاصطلاء فوجد الاصطفاء قال رب ارنی انظر الیک
قال لن ترانی نتوانی آن مجردات **نکته** لن ترانی چشم فانی تن فانی سر فانی نیکو نبود
که بچشم فانی اندر تن فانی اندر سر فانی بینی خدای باقی تا فردا چشم باقی بود تن باقی بود اندر
سر باقی بود بینی خدای باقی لن ترانی نظر الی نقش الخاتم فرموده بود که بر نقش انگشتری
نبشته لکل شیء وقت اکنون وقت دیدار نیست که انکم لن الحکمت تسبیح بود از بس جلوا سرکه

وزه نکته برد موسی بگذشت که بما اندرین جهان کسی را این اشتیاق هست

اندر موسی ع

یکی ندا می شنید انظر الی الجبل ادباک آوید تا همه کوهها عالم بدید بر سر هر کوهی موسی

ایستاده عصا اندر دست و نعلین اندر پا و کلاهی اندر سر همی گفتند ارنی انظر الیک

تو پنداشتی که مشتاق ما تویی ما را آرزومندان بسیارند که ما خود عزیزانیم قال

النصرابادی ما قطع موسی عن الرؤیة الا نظره الی الجبل وقال الجنید تاب من مباسطته

التی عالم بجملة قلبه لا نفسه ارنی انظر الیک ها انا ذا بین یدیک فاجابه الجبل

لن ترانی الا بدلائلی وبرهانی وشواهدی وبیانی فانک لا تحتمل نور جلالی وسلطانی

ولکن انظر الی الجبل لتری قدرتی وامتنانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع کذلک

صار قلب موسی باربع قطع قطعة سقطت فی بحر الهیبة وقطعة فی روضة المحبة

وقطعة فی وادی القدرة وقطعة فی بستان رؤیته انه صاح بلسان الحیاء سبحانک

تبت الیک ان اسألک المحال فی غیر الوقت والمحال قلت رابعة شوقا الی الجنان لا الی نعیمها

وشرابها ولکن الی زیارة الرحمن واخوف من النیران لا من زقومها ولکن من قطیعة الرحمن

و حکایت کنند که زرارة بن ابی اوفی اندر نزدیک جهودی شد و آن جهود

اندر نزع بود فعرض علیه الاسلام آن جهود گفت اگر مسلمان شوم مرا چه دهد

گفت بهشت گفت نخواهم گفت نجات از دوزخ گفت نخواهم گفت دیدار خویش بدهد

گفت بدین طمع باشم مسلمان شد و بمرد از پس مرگ وی را بخواب دید گفتند ما فعل الله

بک قال قال الله انت الذی آمنت بی شوقا الی لقائی فلک البقاء والعطاء والرضا و

اللقاء

واللقاء قلت فی العبارة عنه تراءت بقا ترا است لقا ترا است عطا ترا است

رضا وفی لفظ آخر هذه جنتی فادخل وهذا وجهی فانظروه لـ النبی صلعم

اسالک الشوق الی لقائک من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اگر کسی گوید اندر رویت

ضراء چه بود قلنا معناه الدهشة کما دهشت النساء فی رؤیة یوسف وقطعن

ایدیهن والفتنة کما فتن قوم موسی عند سؤالهم الرؤیة نکته گویند از رویت

که موسی ع

ازان وا ماند که ذکر نفسه فی الوسط وحال مناجاته مع الله فقال ارنی ولا یجوز

ذکر النفس فی حال ذکر الرب کما قال رسول الله صلعم واذکر ربک اذا نسیت یعنی

اذا نسیت نفسک فاذکر ربک فذکر موسی نفسه عند ذکر العصاة لـ هی عصای تا

خدای عز وجل بسبب خوف وی کرد و بروی بلا شد نکته گفته اند جمله حواس

وی طمع اندر طمع وراحت بود حظ خویش یافتند الا در کلام الله حظ اللسان الکلام

مع الله والید اخذ الالواح والرجل المشی الی الجبل والانف وجد ریح الجنة والقدس

والقلب المعرفة چشم حظ خویش طلب کرد ارنی انظر الیک انکه حکمت اندر منع چشم

آن بود که گوش و زبان موضع تفرد است و موضع شرکت نیست چشم موضع شرکت

اینج موضع تفرید بود حظ خویش یافت اینج موضع شرکت بود از حظ خویش باز ماند شرح

اندر وقت سماع کلام حق کی همی شنوی و او داد ترا تا سخن دیگران بشنوی یشغلک سمع عن

سمع جز کلام حق نتوانی شنید موضع تفرید این بود و زبان که یک سخن همی گویی دیگری

نتوانی گفت اندر یک حال و سخن بر یک زبان روا نبود موضع تفرید این و مثله ایضا

علی الید واما العین موضع الشرکة اگر خواهی اندر یکجای بچشم به بینی بینا چیزها نه
یکچیز ممکن بود این موضع شرکت بود ولما کانت العین موضع الاشتراک منع الله
عنها الرؤیة فقال لن ترانی لانه فرد متفرد واحد احد متوحد لا شریک له لیکون
فرد الفرد قوله ولا یشرک بعبادة ربه احدا اشارات نه هر که چیزی خواست
بیافت بافدهمت موسی که گفته بود واصطنعتک لنفسی بخواست ونیافت قال
لن ترانی نه هر که ره برفت منزل یافت نه هر که رسید مراد وی حاصل شد وعلی هذا
موسی علیه السلام بالمناجاة مع الله ورسالة ارجا اللحمة الآخرها بچشی بغفران
معصیت نگریسته طمع داری که خداوند اینی بیت هر جا که رهی بی تو بود خوار بود
چون با تو بود امیر و سالار بود تا فضل عنایت ترا یار بود از هر که برون تو مرا عار بود
خدای عز وجل ما را خداوند همت کناد واندر دو جهان با قیمت کناد

مجلس فی قوله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم تفسیره

قال عبد الله بن عباس واذ اخذ ربک وقد اخذ ربک یا محمد یوم المیثاق من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم فیه تقدیم وتاخیر معناه اخذ ذریتهم واشهدهم علی انفسهم استنطقهم الست
بربکم قالوا بلی شهدنا علمنا واقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا علیهم وقال لهم اشهدوا بعضکم
علی بعض ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی عن المیثاق قال
السدی کان المیثاق فی السماء وقال بعضهم فی الجنة وقال ابن عباس بین مکة و
الطایف ترتیب المجلس بدانک میثاق وعهد اندر قرآن هفتاست اول میثاق با علما

مجلس ۲۲ فی المیثاق

جهودان

جهودان اند گفتی حق دوم میثاق با بنی اسرائیل اند قبول توریة سیم میثاق مردان از بهر زنان
چهارم میثاق یعقوب با اولاد خویش پنجم میثاق خدای عز وجل با اولاد یعقوب اند اقامت
صلوة واعطا زکوة ششم میثاق خدای عز وجل با جملهٔ انبیا از بهر رسول ما محمد صلعم هفتم
میثاق ذریة فاما میثاق با علما جهودان واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب
لتبیننه للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم وعهد ومیثاق کرد با علما جهودان
الّا حق اظهار کنید ونعت محمد اندر توریة پنهان مکنید قال الله تعالی فنبذوه وراء ظهورهم
وپس پشت کردند وپنهان کردند وبچهار ارش کوتاه کردند وبچهار درم سیم حق باطل کردند نزدیک
خلق بعهد ومیثاق دوم میثاق بنی اسرائیل اند قبول توریة قال الله تعالی واذ اخذنا میثاقکم
ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون موسی از
طور با آیة آمد دوازده سبط قوم وی بود هر سبطی هفتاد هزار مرد همه تنها و هرون و
یوشع بن نون وکالوب بن یوقنا بر منابر شدند وموسی تشدید کنان بر ایشان همی خواند
وکوهی از زمین فلسطین جبرئیل برکنده چندانک لشکرگاه موسی بیاورده بود وبر سر
ایشان بداشته وهمی گفت خذوا ما آتیناکم بقوة یعنی بجد ومواظبة النفس واذکروا ما
فیه واعملوا بما فیه از بیم کوه گفتند سمعنا واطعنا معناه ولولا مخافة الجبل لعصینا
این میثاق قبول توریة بود سیم میثاق مردان از بهر زنان قال الله تعالی وکیف تاخذونه
وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا این عهد جز بود الطلاق مرتان
مرة بعد مرة بالسنة طلاق بست دهید کما قال الله تعالی فطلقوهن لعدتهن یعنی

فی حال الطهر من قبل ان یجامعهن و نیز این عهد چه بود فامساك بمعروف او تسریح باحسان نیکو
نگاه دارید و نیکویی کنید مهر تمام بدهید یا رب امساك بمعروف چگونه بود و عاشروهن
بالمعروف صحبت نیکو کردن تسریح باحسان چگونه بود و آتوا النساء صدقاتهن نحلة
هدیة هبة و دیگر ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن آنکه گفت فان طبن لکم عن شیء منه
نفسا فکلوه هنیئا مریئا چهارم میثاق یعقوب با اولاد خویش از بهر ابن یامین
قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتنني به آنکه این عهد چه بود که
یعقوب بکرد با فرزندان گفت اندر کتب خدای هیچ میثاق صعبتر ازین نیست که گفت
بحق پیغمبر فرستاده آخر زمان خداوند تاج و عمامه و حوض و هراوه و زمزم و سقایه
خداوند حوض مورود و مقام محمود و شفاعت موجود و لواء معقود یعنی این پیغمبر و
امتش آنان که ایشان صفها باشند چون صفها فرشتگان و ایشان را دو یار باشد
چون دو فرشتگان و وزیر یاران اند یکی صدیق اکبر و یکی فاروق الذی یفرق بین الحق و
الباطل و واحد یسمی ذی النورین نور فی الدنیا و نور فی القیمة و واحد یسمی المرتضی ارتضی
فی الدنیا و ارضی فی الآخرة گفت یعنی ایشان لتأتنني به بهم جمیعا همه را بهم بیارید اگر بهم
نیارید فانتم برآء من محمد و امته شما ازین محمد و امة او بیزاری ایشان بدین میثاق و
عهد سوگند خوردند که ابن یامین را باز آریم و انبیا وردند پنجم میثاق خدای عز و جل
با بنی اسرائیل اندر اقامت صلوة و ایتاء زکوة قال الله تع و اذ اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة نظیره

و اذ اخذ الله میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا ششم
میثاق نبوة قال الله تع و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم صد و بیست هزار
و چهار هزار پیغامبر را میثاق کرد بی شمار او را دو لوح ایشان را و گفت لما آتیتکم من کتاب و حکمة
هفتم میثاق ذریة قال الله تع و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و القصة
بطولها فی النکت و الاشارات و قال عمر رضی الله عنه سمعت رسول الله صلعم یقول لما
اخرج الله ذریة آدم من ظهره قال هؤلاء فی الجنة و لا ابالی و هؤلاء فی النار و لا ابالی
فقال رجل یا رسول الله ففیم العمل قال اعملوا فکل میسر لما خلق له و عن سعید بن جبیر
عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال انه رای رجلا فاعجبه وبیص ما بین عینیه فقال
یا رب من هذا قال ذاك ولد من ذریتك اسمه داود قال فکم عمره قال ستین سنة قال
هب له من عمری اربعین سنة فلما انقضی عمر آدم فقال یا رب بقی من عمری اربعین سنة
قال اعطیتها ولدك قال فجحد و جحدت ذریته و نسی و نسیت ذریته فاتم
عمره الف سنة و اتم عمر داود مائة سنة لاجل هذا قال فی کتابنا فاکتبوه و لیکتب بینکم
کاتب بالعدل و قال و استشهدوا شهیدین من رجالکم النکت و الاشارات
منصور بن مهران گفتی ان الله تعالی لما اخرج من صلب آدم مثل الذرة الخفیفة
چون مور سرخ چون همه حاضر شدند گفت دانید که من شما را اینجا حاضر چرا
کردم مرا با شما عهد و میثاقی است گفتند این چیست گفت الست بربکم فقالوا
اجمعین بلی بعضی علی الحقیقة و بعضی علی الموافقة فرشتگان گفتند ای بار خدای

آدم ع

ذریة آدم ع

این همه خلق کجا خواهند بود جبار گفت من این قوم را بر سه گروه کنم بیکبار ندادم
گروهی را اندر اصلاب آباء و ارحام امهات همی دارم و گروهی را بر روی زمین همی دارم
گروهی را اندر زیر زمین همی دارم فریشتگان گفتند ای بار خدای آنکه بر روی زمین
باشند دانند که اندر زیر زمین باید شد گفت دانند گفتند زندگانی چگونه کنند خدای
عز وجل گفت انی اخلق فیهم الغفلة من غفلتی اندر ایشان بیافرینم غفلتی از غفلتها
من که کسی بود از ایشان که پدر را و مادر را و فرزند را اندر زمین زیر کند
و سالی بروی بگذرد که مر او را یاد نکند و هذه الغفلة من الله رحمة بنی صفی
رداء آدم برداشت تا در بهشت روند و صفی برچپ آدم برداشت تا در دوزخ روند
آنگه گفت ای بار خدای این صف اول بدست راست من که اند خدای عز وجل
گفت امة احمد من ایشان را از تو بخریدم آدم گفت ای بار خدای هر که چیزی بخرد
قباله و گواه بود و بها بود و دلال بود این امة احمد را خریدی قباله چیست و گواه کیست
و دلال کیست و بها چیست گفت امة احمد را از تو بخریدم از تو قباله القرآن گواه فریشتگان
دلال المصطفی بها بهشت و خداوند تو خریدار من این نیکو قباله بود شعر

لو کان کل العالمین معاندی ٭ ما ضرنی لو کنت انت مساعدی ٭

یارب چکنم هیچ هنر نیست مرا ٭ آهنگ سفر باد سفر نیست مرا ٭ از روز ازل هیچ خبر نیست مرا ٭
یارب چکنم هیچ وفا نیست مرا ٭ سرتاسر عمر جز جفا نیست مرا ٭ من بنده بد و هیچ بها نیست مرا ٭
دانی که وز خرد روا نیست مرا ٭

مجلس فی قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا

کما

کماء انزلناه من السماء قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه انما مثل الحیوة الدنیا
فی بقائها وفنائها کماء انزلناه من السماء کمطر انزلناه من السحاب فاختلط به نبات الارض
یعنی نبات الارض مما یأکل الناس والانعام الحبوب والثمار والتبن والحشایش حتی اذا
اخذت الارض زخرفها یعنی زینتها وازینت بالاحمر والاصفر والاخضر وظن
اهلها الحارثون انهم قادرون علیها علی غلاتها اتیها امرنا عذابنا لیلا او نهارا
فافسد زروع الزارعین فجعلناها حصیدا کالحصید بالسیف کان لم تغن بالامس لم
یکن بالامس کذلک نفصل الایات هکذا نبین الایات یعنی آیات القرآن فی فناء
الدنیا لقوم یتفکرون فی امر الدنیا والآخرة فان قیل لماذا شبه الدنیا بالماء
قیل لان قلیل الماء ینفع وکثیره یضر کذلک ایضا قلیلها یکفی وکثیرها یطغی بزرگان گفته اند
هرگز بطمع آب قصد بالا نکند آبرا الا قصد شیب کند طمع وی جفا نست
همچنان هر که دنیا قصد بزرگ همت نکند همه قصد خسیسان و ناکسان کند
و ایضا شبه الدنیا بالماء فقال مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء از آن
ماند به آب که آب از یکجانب سرای اندر آید که راه دادهی بدیگر جانب بیرون شود
تا از آن منفعت بود طهارت را و غسل ثیاب را و خوردن را همی آید و همی شود همه
منفعت هیچ مضرت نه لکن اگر از یکجانب همی آید پیش بسته کنی بنام دهی تا دیگر
سو بنه شود آب غلبه کند جمله سرای وی ویران کند همه مضرت هیچ منفعت نه
دنیا به از آن آب مالها اگر جمع بود که از آن منع بود از ین سوی همی گیری بدیگر سوی

نفقه همی کنی منفعت دنیا و دین حاصل آید کما قال صلعم من انفق درهما علی عیاله
کان کمن انفق سبعین درهما فی سبیل الله و اگر دنیا جمع کنی و با جمع منع کنی از یک سوی جمع کنی
و از دیگر سوی دو ایمان ویران کند همچنانک آن آب که سرای ویران کند . وایضا
شبه الدنیا بالماء لان الماء یصلح لزاد البادیة کذلک الدنیا یصلح لزاد العقبة کما قال
عیسی بن مریم الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها وقال یحیی الدنیا حانوت
المؤمنین واللیل والنهار رؤوس اموالهم والاعمال الصالحة بضاعتهم وجنة الخلد
اربا حهم ونار الابد خسرانهم بوبکر صدیق را پرسیدند که از شغل دنیا چیزی بگوی
گفت ما الدنیا الا کرجل رای رؤیا حسنا فاذا استیقظ من نومه لم یکن بیده شیء
علی را رضی الله عنه گفتند از دنیا چیزی بگوی گفت موجز خواهی یا بشرح گفتند
موجز و مختصر اندر معنی نیکو گفت حلالها حساب وحرامها عذاب شافعی را گفتند
از دنیا چیزی بگوی گفت الدنیا دار الممر والعقبی دار المقر فخذوا من ممرکم
لمقرکم وقال وهب بن منبه صحبت راهبا سبعة ایام لا استفید
منه شیئا ثم سئلته عن الدنیا فقال الدنیا کستة اشیاء کالماء الملح وکبرق الشتاء
وکسحاب الصیف وکظل الغمام وکزهرة الربیع قال وهب تفکرت فی هذا فاردت ان
ازید علیه شیئا فما قدرت علی ذلک **ترتیب المجلس [illegible]** ایزد تعالی اندر قرآن
یاد کرده است اندر مذمت دنیا و دنیا داران که ازان بی آستی سزا استی که طالبان
دنیا دست از دنیا کوتاه کنند قد قال الله تعالی من کان یرید العاجلة

عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا
خدای عز و جل گفت هر که دنیا خواهد نگفت بملکها دنیا دارد اندر ارادة
بت نه اندر ملک من کان یرید العاجلة یک حبه ندارد لکن اندر دل و ا بت
آن دارد داخل بود اندر مذمت واین باریک مسئلتی است اگر خواهد عجلنا له
فیها ما نشاء لمن نرید بدهیم ویرا اندر دنیا چیزی نه چندانی که وی خواهد
ونه آن را که خواهد ما نشاء لمن نرید چندانک خواهیم آنرا که خواهیم چون
وادم دنیا بخواست خویش نه بخواست وی آنگه او وی بحکم اندران جهان ثم
جعلنا له جهنم یصلیها مذموما فرا اندر قیامت جای جهنم خواهد بود اندر جهنم
شود مذموما نکوهیده مدحورا مبعدا عن رحمة الله از رحمت دور کرده اگر این یک
من کان نیستی پیش سزا استی بگذاشتن دنیا دوم من کان یرید الحیوة الدنیا
وزینتها نوف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة
الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون گفت هر که دنیا خواهد
هم اندر شتنجت و زینت آن خواهد نقص نکنم لیکن ویرا اندر قیامت
جه بود اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار ویرا اندران جهان
هیچ چیزی نبود مگر آتش دوزخ وحبط ما صنعوا فیها وهر رنج که از بهر
دنیا برده بود حبطه و باطل کنم . مفلس بقیامت آید واندر دوزخ دردمند
سیم من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث

الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب گفت هر كه آن جهان خواهد ما ويرا
توفيق پرورش آن جهان دهيم وطاعت بروى بيشتر كنيم وهر كه دنيا خواهد
نؤته منها بدهيم ويرا از ان دنيا چيزى وليكن بروى خوان كه ويرا اندر قيامت هيچ
بود نخواهد بود وما له في الآخرة من نصيب ويرا از ثواب آن جهان هيچ نصيب نبود
ونه كه هر كسى عطائى يابد وى از همه عطاها بى نصيب بود اندر مذمت دنيا هيچ سخن
توان گفتن تمامتر ازين سه من كان تنبيه آخر بدانك دنيا را ده عيب است
اول خداى عز وجل آن را دشمن دارد قال صلعم ان الله لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بغضا لها
دوم عيب عز آن از ذل آميخته است وملكت وراحت آن با عز وبا محنت آن آميخته است
كما روى انه مكتوب في التوراة مسكين ابن آدم لا يتم له سرور يوم ولا يأمن على روحه
ساعة سيم عيب شركاء دنيا خسيسان اند چون كافران كما قيل لواحد لم تركت الدنيا
قال لخساسة شركائها ولسرعة زوالها وسوء عاقبتها چهارم عيب چندانك ازين
جهان واگيرى از ثواب آن جهان كم شود كما قال الفضيل بن عياض لا يعطى شى من
الدنيا الا وينقص من الآخرة والله لا تأخذ الا من كيل فان شئت فاقلل وان شئت
فاكثر پنجم عيب آنست كه ضد آخرت است وگفت خلاء عمر گويد رضى الله عنه ما
ازددت الدنيا الا ضررت بالآخرة ورسول صلعم گويد ما مثل الدنيا والآخرة الا ككفتى
الميزان چندانك يك پله بگران ديگر سبك شود ششم عيب آنست كه گفته اند الدنيا
نافرة عن الاولياء ومائلة الى الاعداء كما روى ان الله تعالى قال اذا احببت عبدا

زويت الدنيا عنه
هفتم عيب اعلم ان داعيها الشيطان وداعى الآخرة الرحمن يدعو حزبه يعنى الى الدنيا
والله يدعو الى دار السلام هشتم عيب الدنيا دنية فانية كما قال ما عندكم
ينفد وما عند الله باق وسميت الدنيا لدناءتها والتاسع حلالها حساب وحرامها عذاب
والعاشر طالبها بدان جهان ذليل وطالب الآخرة عزيز جليل اين ده عيب ازدك گفته شد
قال سع انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء استاد ابو سهيل صعلوكى گويد
رحمة الله عليه كه روزى عيسى عليه السلام بر كسى بگذشت اكر خفته بود دست و پا
دراز كرده وخويشتن را برده پاى بر خفته زد گفت انتبه واخدم ربك فقام ذلك
الرجل وقال يا عيسى قد فرغت من العبادة عيسى عليه السلام گفت كيف يكون هذا از عبادت كى
فارغ شده گفت يا روح الله اعتزلت عن اذاء الخلق وتركت الدنيا لاهلها دست از
رنج خلق برداشتم ودنيا با اهل دنيا بگذاشتم عيسى گفت خوش بخسب كه پرداخته از عبادة

بيت

ازين نيكوتر طاعت نبود كه تو كردى ° گر دوست منى تن در بلا ده °
با درد منت دهم رضا ده ° من در غم و دوست فرد خواهم ° عيار منى وتو مه تقاده °

الاخبار والآثار روى ابو هريرة عن النبى صلعم انه قال غزوة فى سبيل الله او روحة
خير من الدنيا وما فيها وروى عن النبى صلعم انه قال ما عبد الله افضل من الزهد فى الدنيا
وقيل يا رسول الله من ازهد الناس قال من لم ينس المقابر والبلى وترك فضل الدنيا وآثر
ما يبقى على ما يفنى ولم يعد من ايامه غدا وعد نفسه فى الموتى وقال النبى عليه السلام
انه قال ما ادرك النبوة والرسالة نبى ورسول الا بالزهد فى الدنيا وجاء رجل الى النبى

صلعم فقال دلني على عمل يحبني الله ويحبني الناس فقال ازهد في الدنيا يحبك الله وازهد
فيما في ايدي الناس يحبك الناس وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليس الزهد في الدنيا
تحريم الحلال ولا اضاعة المال لكن الزهد في الدنيا الرضا بالقضاء والصبر على المصايب
والياس من الناس وقال صلعم خياركم عند الله ازهدكم في الدنيا وارغبكم في الاخرة وقال
صلعم لا تنالون الاجر الا بترك الدنيا وقال صلى الله عليه وسلم اوصيكم عباد الله ان
تحبوا ما احب الله وتبغضوا ما ابغض الله وان الله لا يحب الدنيا وزهدنا فيها ورغبنا الاخرة
ورغبنا فيها وقال امير المومنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه طوبى للزاهدين في الدنيا
والراغبين في الاخرة اولئك قوم اتخذوا مساجد الله بساطا وترابها فراشا وماؤها
طهورا والقرآن شعارا والدعاء دثارا وقال عيسى بن مريم صلوات الله عليه مثل طالب
الدنيا كمثل شارب من البحر كلما ازداد شربا ازداد عطشا حتى تقتله وقيل الدنيا دار هم
والاخرة دار فرح خذوا من ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم عند من
لا يعرف اقداركم واوحى الله الى داود صلوات الله عليه وقال ان كنت تحبني فاخرج حب
الدنيا من قلبك فان حبها وحبي لا يجتمعان في قلب قال الاستاد احمد الثعلبي
رحمه الله دخل رسول الله صلعم الدنيا وعاش في الدنيا ثلث وستين سنة وخرج
من الدنيا وما فعل ثلثة ما تقهقه وما دخل الحمام وما وضع لبنة على لبنة من
زهده في الدنيا وقيل لواحد لم لا تعب الدنيا وهي لك فقال وما اصنع بام تربني
صغيرا وتقتلني كبيرا وسئل يوسف بن اسباط عن الزهد في الدنيا قال الزهد

فيما

فيما احل الله فاما ما حرم الله فان ارتكبته عذبك **النكت والاشارات** قيل مر عيسى بن
مريم ببعض خرابات الدنيا زني را ديد پر با جمال تمام والقصة معروفة بدانك سراي دوست
الدنيا والجنة سراي آن جهان بهشت دلال مجاهدات وبها توحيدات وبدل
نفس ومال وفروشنده مولى است وخرنده مومنان وسراي دنيا را دلال ابليس است و
لازينن لهم وشترى دنيا راغبان اندوبها آن ترك دنيست قال الله تع منكم من يريد
الدنيا ومنكم من يريد الاخرة شيخ شبلي اين آية بشنيد كفتي از دنيا هيچ كله كنند همي كويد
از شما بعضي است كه دنيا خواهد وبعضي است كه عقبى خواهد هيچ كس نيست كه مرا خواهد
بوبكر صديق را كفتند بم يافتي ما يافتي قال دخلت الاسلام فوجدت الخلق صنفين
صنف طالب الدنيا وصنف طالب العقبى فاخترت من بينهما المولى بزرك همت باش علي را
كفتند بم يافتي ما يافتي قال كنت على باب قلبي فما اذنت ان يدخل قلبي شيئا سوى الله آن مرد
بزرك كويد اي بار خداي دنيا را بدنيا جويان ده وعقبى را بعقبى جويان ده تا همه
عالم را معلوم شود كه من ترا همي خواهم **نكته** كفته اند دنيا تا نجويي نيابي وبود كه بجويي و
نيابي وعقبى را تا نجويي نيابي وبود كه بجويي ونيابي اما مولى را تا نيابي نجويي هركز
قيل مريد الدنيا دني ومريد العقبى سني ومريد المولى علي مريد الدنيا منصوب ومريد
العقبى منعوب ومريد المولى محبوب حبيب مريد الدنيا مريب ومريد العقبى قريب ومريد المولى
مريد الدنيا اسير ومريد العقبى اجير ومريد المولى امير مريد الدنيا مغرور ومريد العقبى مغفور
ومريد المولى مسرور مريد الدنيا عددي ومريد العقبى مردي ومريد المولى ابدي طالب الدنيا

صاحب النعمة وطالب العقبى صاحب الجنة وطالب المولى صاحب الهمة کسی را گفتند
اگر خدای ترا دنیا دهد چه کنی گفت بر درویشان نفقه کنم احمد حرب را گفتند
اگر دنیا یابی چه کنی گفت بر علما و متعلمان نفقه کنم کسی دیگر را گفتند اگر دنیا یابی چه
کنی گفت اجعلها الله واضعها في ثم کان وقال ان الدنيا بغيض الله والجاه بغيض الله ادع
البغيض للبغيض يبقى الحبيب مع الحبيب الياحات يا هذا دنيا را طلاق ده پیش از آن
که وی ترا طلاق دهد زوجه عایشه رضی الله عنها رسول صلعم آن بود که همی گفت وا
ويلتاه وامصيبتاه وابلقساه يا من لم ينم على السرير ابن لم يشبع من خبز الشعير ابن لم
يلبس من الحرير دنیا را طلاق داده بود عیسی علیه السلم روزی میگذشت باران اندر ایستاد
تعالی را دید که همی گریخت از باران بسوی خانه اندر شد وی گفت لابن آوی ماوی و لیس لابن
مريم ماوی این همه عشق حیث آخرت رخوان فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس
هفتاد سال اندر سرای کدخدایی کرده چون روی از دنیا دیگر روز کسی بدان سرای تو
برگذرد چنان نماید که گویی هرگز کسی اندرین سرای کدخدای بوده است بیت
انما الدنيا كظل زائل • او كضيف نال ثم ارتحل او كنوم قد اهاحالما فاذا ما ذهب النوم بطل
آخر حقيق بالتواضع من يموت وحسب المرء من دنياه قوت فيا هذا سترحل عن قريب
الى قوم كلامهم السكوت مجلس في قوله تعالى والله يدعوا الى دار السلام تفسيره
قال عبد الله بن عباس السلام الله تعالى يدعو عباده الى الجنة وقيل الى دار
السلام يعني الى دار السلامة ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم الى دين قايم برضاه

في دار السلام

وهو الاسلام

وهو الاسلام للذين احسنوا يعني وحدوا الحسنى يعني الجنة وزيادة يعني النظر
الى وجه الله وقيل الزيادة في الثواب ولا يرهق وجوههم يعني ولا يعلوا وجوههم
قتر سواد ولا كسوف ولا ذلة ولا كآبة اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون لا
يموتون ولا يخرجون ابدا تحقيق الآية معنى الآية انه يدعوك الى عمل الجنة وقال
بعض اهل التحقيق الله يدعو الى دين الاسلام لان الجنة دار اهل الاسلام فان كنت
في الدنيا من اهل الاسلام تكون في الآخرة من اهل دار السلام وقال بعضهم
يدعوك الى الجنة وسماها سلاما لانهم اذا دخلوا يسلم بعضهم لبعض كما قال الله تعالى لا
يسمعون فيها لغوا ولا تأثيما الا قيلا سلاما سلاما وقال بعضهم يدعوك الى
دار السلامة من دخل فيها يسلم من الآفات وقال بعضهم دار السلام لانهم يسلمون من
الآفات والعاهات والامراض والاوجاع والاحزان والتعب والنصب وخوف
الخاتمة لاجل هذا سماها دار السلام وقال بعضهم يسلمون من بلية وجوده ووسوسة
وقال بعضهم يسلمون من شر النفس وسوء الطبيعة ومزاج السوء قال الله تعالى لا يسمعون فيها
لغوا حلفا كاذبا ولا كلاما باطلا وقال بعضهم يسلمون من عناء العبودية وصاروا
احرارا ملوكا ناعمين قال الله تعالى واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا ثم قال ويهدي من
يشاء قيل چهار چیز عامست اندر جنب آن چهار چیز خاص امر عامست توفیق اندر
جنب آن خاص نهی عامست عصمت اندر جنب آن خاص تخلیق عامست اختیار اندر جنب آن
خاص دعوة عامست هدایت اندر جنب آن خاص گفت همه را طاعت فرمودم لکن

نه هر کرا طاعت فرمودم توفیق دادم همه را طاعت همی فرمایم لکن توفیق آنرا دادم که خواهم
همه را نهی کردم از معصیت نه هر کرا گفتم معصیت مکن نگاه داشتم تا نکند همه را
گفتم معصیت مکنید لکن عصمت آنرا دادم که خواهم همه را من آفریدم نه هر کرا بیافریدم برگزیدم
همه را من آفریدم لکن آنرا فرزندی خویش آنرا گزینم که خواهم همه را بجهت خوانم نه هر کرا می
خوانم ره بوی نمایم بلکه همه را بجز آنم راه بجنت بدان نمایم که خواهم قال الله تعالی یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم وقال للذین احسنوا الحسنی وزیادة اختلفوا فی هذه الزیادة قال
بعضهم هی التضعیف لما شاء الله قال الله والله یضاعف لمن یشاء اختلفوا الی ما شاء الله و
قال بعضهم الثناء الحسن فی الجنة کما سأل ابرهیم الله تعالی وقال واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین یعنی الثناء الحسن وقال جعفر بن محمد الصادق الزیادة مغفرة الله ورضوانه
قال الله تع ورضوان من الله اکبر لان الرؤیة فی الجنة اکبر من الجنة سلام الله فی الجنة اکبر
من الجنة رضاء الله فی الجنة اکبر من الجنة الخلود فی الجنة اکبر من الجنة لقاء الله فی الجنة
اکبر من الجنة وقال بعضهم الزیادة تبدیل السیئة بالحسنة کما قال فاولئک یبدل الله
سیاتهم حسنات حتی لا یبقی العبد من الذنب شی من علی قلبه حتی یخطر ببالها انه لم یعص الله قط
وقال بعضهم الزیادة درجة فی الجنة من لؤلؤة بیضاء وقال بعضهم الزیادة سحاب یمطر
علیهم الحواری والغلمان وروی عشرة نفر من الصحابة منهم ابو بکر وعمر وعلی وحذیفة انها الرؤیة
والنظر الی وجه ربنا العزة وقال بعضهم الحسنی اسم الجنة والسوای اسم النار قال الله تعالی
فی شان المؤمنین للذین احسنوا الحسنی وفی شان الکافرین الذین اساؤا السوای قیل

سئل ابو احمد العیاضی هل یری المؤمنون معبودهم فی الآخرة قال یا هذا لم تری فی الدنیا فالم تره
والمعتق فمن یعبد وقال ابرهیم بن ادهم بیت هجرت الخلق طرا فی هواکا
وایتمت العیال لکی اراکا فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا
قیل الدعاة اربعة الخلیل داع الی بیت الحرمة والحبیب داع الی التوحید والملة والمؤذن
داع الی العبادة والخدمة والرب داع الی الضیافة والجنة بالفارسیة ابرهیم همی خواند
بیت الحرام رسول همی خواند با توحید و اسلام موذن همی خواند با خدمت رب الانام مولی همی خواند
بدار السلام قال الله تع والله یدعو الی دار السلام قیل النفس یدعوک الی المهلکات والشیطان
یدعوک الی الخطیئات والدنیا یشغلک عن رب السموات فعزوا الی الله عن هذه الاشیاء حتی تنجو
من الدرکات وتصلوا الی الدرجات بعبادة رب الارض والسموات وقال یحیی بن معاذ
انظر من دعاک ومن این دعاک وبای شی دعاک وبای طریق دعاک والی این دعاک ولماذا دعاک
الله دعاک من دار الظلام الی دار السلام دعاک من دار اولها بکاء واوسطها عناء وآخرها فناء
الی دار اولها بقاء واوسطها رضاء وآخرها لقاء وبسبیل دعاک وعلی طریق الاسلام دعاک و
بزاد التقوی دعاک والی الجنة دعاک وللزیارة والنظر الیه دعاک وقال یحیی بن
معاذ لم یرض من نفسه لعباده حتی من النار الجحیم ولم یرض بذلک حتی الی الجنة آواهم ولم یرض
بذلک حتی الرؤیة ادناهم الاخبار والآثار روی مقداد بن شریح عن ابیه عن جده قال
قلت یا رسول الله دلنی علی عمل یدخلنی الجنة قال اطعم الطعام وافش السلام وروی ابو موسی الاشعری
عن النبی صلعم انه قال الجنان اربعة جنتان من ذهب وجنتان من ورق وجنة الفردوس فی وسطها

حوض منه تنفجر انهار الجنة وقال صلى الله عليه وسلم ان في الجنة حوراً
يقال لها لعبة خلقت من اربعة اشياء من المسك والكافور والعنبر والزعفران
وعجن طينتها بماء الحيوان جميع الحور لها عشاق لو بزقت في البحر بزقة لعذب ماء
البحر من طعم ريقها مكتوب على صدرها من احب ان يكون له مثلي فليعمل بطاعة ربي
وقال صلعم ان الله اذا حكم اهل الجنة لاهل الجنة دعا وليا له فيقول له كيف
وجدت مقيلك فيقول يا رب خير مقيل فيقول انا حي لا اموت وغني لا افتقر وملك
لا زوال لي وجبار يكون ما اريد واعطيتك كذلك والجميع اوليائي سلوني اعطكم ولدي
مزيد وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صفة الجنة كيف يدخلونها فقال
ان زمرة الاول يدخلونها على صورة القمر ليلة البدر ثم الذين يلونهم على صورة النجوم
وان اهل الجنة لا يتغوطون ولا يبولون ولا ينزفون ويكونون على صورة ابيهم ادم
ستون ذراعا وان الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين ما بين السماء والارض
اعلاها الفردوس ومن فوقها يكون العرش ومنها تنفجر انهار الجنة الاربعة فاذا
سألتم الجنة فسلوا الجنة الفردوس وان حوضي ما بين مقامي هذا الى عمان وشرابه
ابيض من اللبن واحلى من العسل وان في الجنة لسوقا ما فيها شيء يشترى ولا يباع و
ان فيها لمجمع الحور العين يرفعن باصواتهن لم يسمع الخلائق مثلها يقلن
نحن الناعمات فلا نبؤس ونحن الراضيات فلا نسخط ونحن المقيمات فلا نظعن ابدا
طوبى لمن كان له وكان لنا **النكت والاشارات** يحيى بن معاذ رازی گوید دنیا

خواندن نکوتر از [illegible] آمدی اکنون که بهشت همی خواند بیای بنه شوی **نکته**
گفت ایزد تعالی با فرشتگان مباهات کند از بهر حاجیان گوید ملائکتی بدان
حاجیان نگرید سر برهنه پای برهنه لبیک زده محرم شده جاوو شعثا غبرا گرد آلود
امروز ابراهیم واسکی همی خواند چنین همی آیند فردا که من بهشت و دیدار خوانم
چون آیند امروز همی آیند از بادیه و بلا پاک نه فردا که من بهشت خوانم همی آیند
از دوزخ و عذاب پاک نه علی بن ابی طالب گوید رضی الله عنه هل لا دعوتنا الی النیران حتی
ارینا صفوة الاجابة الیک تداعیات اگر ما را بدوزخ خواندی واجب بودی بیامدن
فکیف وقد دعوتنا الی الجنة ما را خوانده توی سر دمان بپای آیند ما برآییم والله یدعو
الی دار السلام دعاک من دار الحبس الی دار الانس دعاک من دار الغرور الی دار السرور
دعاک من دار الغربة الی دار القربة دعاک من دار الفناء الی دار البقاء دعاک من دار اولها
محنة واوسطها فتنة وآخرها حسرة الی دار اولها سلامة واوسطها كرامة وآخرها
زيادة **نکته دعا و اجابت** رسول بایمان خواند و مؤمنان اجابت هر که رسول را
اجابت کرد بایمان از شمشیر برست هر که مولا را اجابت کرد از قطع برست **بیت**
فلو بیدی الحبیب سقیت سما لکان الموت من یده بطیب کسی کسرای خرد شرط آنست که
بپرسد که این سرای کجاست و نیز بپرسد که برگ هست و نیز بپرسد که آب اندر است و نیز بپرسد که
همسایه کیست و نیز بپرسد که خوشست و نیز بپرسد که اما اندر آن سرای که باشد اگر بپرسد
که بها چند است همچنین پادشاه سرای بهشت همی بفروشد ای بار خدای این سرای کجاست

گفت عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى اى بارخداى بركت هست گفت لا يذوقون
فيها الموت اى بارخداى بدين سراى جنت بهشت است گفت فيها انهار من ماء غير آسن
اى بارخداى اندر هما بكيست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر لهم دار السلام عند
ربهم اى بارخداى خوش است ومساكن طيبة اى بارخداى بامن اندر سراى كه باشد
گفت مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين اى بارخداى بها چند است فاثابهم الله
بما قالوا جنات بكلمة طيبة بقول لا اله الا الله مع التصديق بقول خريدم قلت كوني فكانت
بقولى فروختم وآن قول لا اله الا الله است باخلاص وقولوا قولا سديدا **حكايت**
ذو النون مصرى را بخواب ديدند پس از مرگ وى گفتند خداى با تو چه كرد وى گفت به
حاجت از خدا خواسته بودم اندر دار دنيا هر سه روا كرد گفتند آن چه بود
گفت سألته ان يتولى قبض روحي ولا يكلني الى ملك الموت ويدخلني الجنة ولا يكلني الى
رضوان وليلهم روحي حتى يذكره بين الارواح ثم انشاء يقول **شعر**
بشر احبائي ان الموت راحتهم والموت وصلهم والموت تقريب ما يصنعون بدار غيرنا باقية
ما يصنعون بدار فيه تعذيب والله يدعو الى دار السلام له والله يدعو الى بر وترحيب
آن دار قرار دوستان را دادم * شمشير فراق دشمنان را دادم * آن خشم عذاب كافران را دادم *
آن رحمت خويش عاصيان را دادم * **العدويات** هر كه دنيا را جواب كند امير شود وهر كه
نفس را جواب كند ذليل شود وهر كه هوا را جواب كند غريق گردد وهر كه شيطان را جواب كند
حريق گردد وهر كه خلق را جواب كند حقير گردد وهر كه خداى را جواب كند عتيق

گردد والله يدعو الى دار السلام **البانحات** طوبى آن را كه بدان دعوت آيد واى بر آن كه از آن
دعوت باز ماند يا هذا اگر گويند اندر شهر اندر خانهٔ فلان دعوتى ساخته‌اند از چنين
وچنين خادمان چنين قاريان چنين پيروان چنين نيكو وصف كند گر تو بر آن خوان
نباشى تا از آن چه راحت بود يا هذا بهشت جاى خوش است ونعيم آن بسيار است
وعطاء آن بسيار است وعطاء ملك اندران سر بشمار است اگر تو آنجا نباشى تا از آن چه
راحت بود جهد كن تا از آن مهمانى خانه وامانى كه كه از آن وامانى اندر دوزخ
ليس بين الجنة والنار دار منزله كه از آن نعمة وا ماند اندران عقوبت در ماند

مجلس ٣ في الفرح

مجلس في قوله تعالى قل بفضل الله وبرحمته في تفسيره قال

عبد الله بن عباس رضي الله عنه قل يا محمد لاصحابك حتى يقولون بفضل الله بالقرآن الذى اكرمهم به
وبرحمته الاسلام الذى رزقهم له فبذلك فليفرحوا هو خير يعني القرآن ودين الاسلام
خير مما يجمعون مما يجمع اليهود والنصارى والمشركون من الاموال نزلت هذه الآية في اصحاب
رسول الله صلعم حين راوا قافلة الكفار فتمنوها فنهاهم الله بما عندهم من القرآن والاسلام
قال الكلبي فضل الله القرآن ورحمته عليكم ان جعلكم من اهل القرآن وقال صلعم
لا حسد الا في اثنين رجل آتيه الله مالا فهو ينفق آناء الليل وآناء النهار ورجل
آتيه الله القرآن فهو يتلوه آناء الليل والنهار قل بفضل الله بالقرآن وبرحمته ان جعلكم من اهل
القرآن ثم قال فبذلك فليفرحوا قال اهل الحقائق هذه الآية دلت على ان الايمان له
حقيقة ولا يبلغ عبد الايمان عند النزع فبذلك فليفرحوا امرنا بالفرح في اعطاء

الایمان ونهانا عن الفرح بالدنیا قال الله تع ولا تفرحوا بما آتیکم لان الدنیا عاریة یوم
لنا ویوم لغیرنا والایمان حقیقة فی الدنیا معنا وفی القبر معنا وفی القیمة معنا
وفی الجنة معنا کما قیل کل طاعة یرفع عن المؤمنین الا المعرفة بالله والحمد لله الفرح فی
جمیع القرآن مذموم الا فی موضعین فی صفة الشهداء قال الله تعالی ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله
والثانی فی هذه الآیة فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون ایضا الضحک مذموم فی
جمیع القرآن الا فی موضعین قوله تعالی فضحکت فبشرناها باسحق والثانی قوله وانه اضحک
وابکی معناه اضحک الارض بالنبات وابکی السماء بالمطر ده گروه بده چیز شادی کردند
رایشان وبال گشت اول منافقان چون شمارا نکبتی و شوکتی و بلیتی رسید اندر جنگ هزیمت
شدی بدان شادی کردندی ان تصبک حسنة تسؤهم وان تصبک سیئة یفرحوا بها لاجرم
بدان شادی از شادی اهل اسلام وا ماندند قال الله تع ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا
تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله وماتوا وهم کافرون دوم طالبان دنیا و عاشقان
دنیا شادی کردند بدنیا اذا فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة
آنگاه که بگرفتیم ایشان را نومید شدند از رحمة خدای عز وجل سیم اندر غزاء تبوک بهانه ساختند
چون جد بن قیس که دستوری خواست بعذر دروغ ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی عذاب
دوزخ حاصل آمد الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین چهارم
اهل کشتی اندر کشتی بپای خود شدند همی از آنکه شادی کردند ومارا نشناختند عذاب

وقطع

وقطع حاصل کردند و فرحوا بها جاءتها ریح عاصف پنجم وفرحوا بالحیوة الدنیا آن قوم
که بدنیا شادی کردند آن جهان بدین جهان بفروختند اشتروا الحیوة الدنیا
بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولاهم ینصرون لاجرم یک ساعت عذاب ایشان سبک
نشد وکس ایشانرا یاری نکرد ششم آن گروه که ازما راحتی یابند باز هنگام سال فراخ
سال واذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها گوید نعمة الدین دین محمد ونعمة النبی
محمد ونعمة لا اله الا الله محمد رسول الله وچون سال تنگ بود و باران نیاید گوید بئس الدین دین محمد
شادی ایشان همه بنعمت بود هیچ بخدای نبود هفتم قوله تعالی واذا اذقنا الناس
منا رحمة فرحوا بها همه شادی ایشان بزیادة نعمة بود لاجرم بسبب دنیا از خدا باز
ماندند هشتم قوله تعالی فرحوا بما عندهم من العلم آن جهودان بدان علم جهودی
شادی کردند گفتند قلوبنا اوعیة العلم یا محمد مارا علم مگوی که ما علم تو
نشنویم بدان سبب از ایمان بازماندند نهم قوله تعالی ولا تحسبن الذین یفرحون
بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا آن گروهان که ایشان را ستایند بدروغ ثنای
کنند ودوست دارند که ایشانرا زاهد گویند قال الله تع فلا تحسبنهم بمفازة
من العذاب لاجرم عذاب ایزد حاصل کردند برای خود دهم فرح قال الله
تعالی قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا شادی بدان کنید که برمیان زنار
ندارید بر دوش غل ندارید اندر دل زنگار ندارید اندر پیش بت ندارید چون
مسلمانان این شادی ممدوح است که بر سر تاج معرفت دارید بر میان کمر خدمت دارید

اندر سر محنة ذاید لا جرم فردا دیدار و رب ذاید قال الله تعالی قل بفضل الله و
رحمته فبذلک فلیفرحوا بدانک خدای عز و جل مومنان را فرموده است تا خلاف
کنند کافران را اندر قول و فعل بهمه چیزی چنانک اندر خبر است که ایزد تعالی وحی
کرد بمعنی پیغمبران خویش قل لقومک لا یدخلوا مداخل الاعداء و لا یسکنوا مساکن
الاعداء وچنانک امیر المومنین علی رضی الله عنه اندر کوفه زرهی از آن خویش اندر دست
جهودی بدید شریح قاضی بود شاگرد علی بمقام مدعی بنشست آن جهود فراز آمد علی فرا
همچنان آن جهود فراز همی آید علی گفت یا فلان برابر من منشین که روا نباید که اندر
برابر تو نشینم که رسول صلعم مرا گفته است لا تساووا فی جمعهم المجلس آن جهود آن بشنید
از برکت آنک علی رضی الله عنه حفظ شریعت و قول رسول خویش نگاه داشت مسلمان شد
فان عز الاعداء ذل الدین والملل یجب ان یکون عز الاولیاء بالاسلام والوصال
بدانک ایزد تعالی سه چیز بر مومنان منت نهاده است بایمان قل لا تمنوا علی اسلامکم
بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان دوم برسالت رسول لقد من الله علی المومنین
اذ بعث فیهم رسولا منهم سیم بقرآن قوله تعالی قل بفضل الله و برحمته کعب الاحبار
گوید که الله تعالی بخفرلی ولم یجعلنی من هذه الامة گفتند چرا گفت زیرا که انی
وجدت فی التوریة ان امة محمد مرحومة و رب غفور ولم یکن نبی الا و قد تمنی ان
یکون من امة محمد علیه السلام فلم یعطهم واعطاک ایها المومن من غیر سوال گفته اند
الایمان ما اوجب الامان الایمان ما اوصلک الی الجنان الایمان ما آمنک من

النیران الایمان ما اوصلک الی الرضوان الایمان ما اوجب لک رحمة الرحمن
الاخبار و الاثار قال النبی صلعم فضل القرآن علی سایر الکتب کفضل الله علی خلقه
وقال رسول الله صلعم من اکرم بالقرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه الا انه لا یوحی
الیه وقال النبی صلی الله علیه وسلم من اعطی القرآن وظن ان احدا اعطی افضل مما
اعطی فقد صغر ما اعظم الله وقالت امراة لعیسی علیه السلام طوبی لبطن حملتک وثدی
ارضعتک قال طوبی لمن قرا القرآن وعمل بما فیه وقال عثمان بن عفان
رضی الله عنه ما اکلت بصلا ولا ثوما منذ تعلمت القرآن لحرمته وقال
کعب علیکم بالقرآن فان فیه ینابیع العلم وقال ابن عباس تعلموا القرآن فانه کجراب
المسک ان فتحته فتحته طیبا وان اوکیته اوکیته طیبا وروی ابو موسی الاشعری
عن النبی صلعم انه قال مثل المومن الذی یقرا القرآن کالاترجة ریحها طیب
وطعمها طیب ومثل المومن الذی لا یقرا القرآن کالریحان ریحها طیب وطعمها
مر ومثل الفاجر الذی لا یقرا القرآن کالحنظلة لا ریح فیها وطعمها مر و
قیل لرابعة تری فی خاطرک ذلة قالت انسیت الاسلام وهو العز الذی لا ذل
معه والغناء الذی لا فقر معه والانس الذی لا وحشة معه قال [illegible]
قل بفضل الله و برحمته فضل الله الاسلام و رحمته القرآن النکت والاشارة
هفت اندام تو غرقه فضل خدایست نکته گفت هو خیر مما یجمعون بنده
نه ترا بهتر از هر چه اندر جهان خلق است واندر و ما در و فرزند و خواجه

ورا بس وا میر چرا زیرا که اگر چه پدر مهربان بود هرگز فرزند را همنام خویش
نکند دریغ دارد که نام خویش بر فرزند نهد من ترا بهتر از پدر و مادرم هشتاد و هشت
جا من ترا همنام خویش خواندم السلام المؤمن هو سمیکم المسلمین یا ایها الذین آمنوا من سلام
و تو مسلمان من مؤمن و تو مؤمن هو خیر مما یجمعون دیگر من ترا بهترم از همگنان پدر
ترا جای آن وقت سازد که تو از عدم بوجود آیی و بزرگ شوی تا معدوم باشی
جای سازد من ترا خانه آن وقت ساختم که تو معدوم بودی تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا الآیة وقال اعدت للمتقین
دیگر پدر و مادر ترا اندر کودکی و بزرگی بالایق ما خرد هند من ترا تا بلاغت نرسی
بالایق ما نخرد هم هرچه در کودکی بدان مالش نکنم تا آن وقت که تحت تکلیف
اندرآیی هو خیر مما یجمعون دیگر من ترا بهترم از پدر و مادر پدر و مادر ترا بر سر گور
آیند اندر گور نیابند باز گردند من اندر همه حال با تو باشم و هو معکم اینما کنتم اندر
حال نزع با توام بشنوانیدن بشارة اندر گور با توام بدادن روضه اندر قیامة
با توام با آمرزیدن معصیت اندر شمارگاه با توام با آمرزیدن معصیت و تیسیر
محاسبه اندر ترازو با توام بثقلت و بر صراط با توام بجواز جنت اندر جنة با توام
بلقا و رویت قال الله تع و هو معکم اینما کنتم هو خیر مما یجمعون نکته فضل
خدای عز و جل بیما فست دلیل بر آنکه ایمان مؤمن بما نه که خدای عز و جل
گفت حبب الیکم الایمان وقال النبی صلعم المرء مع من احب گر ایمان

دوست داری هرگز از ایمان جدا نباشی و از خدای عز و جل نه سزد که محب را از محبوب
جدا کند نکته مرد باز نجفت دست بیمان اندر میان عطا ترا با جان جفت ایمان در بیان
عطا گفت و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا چون زن از مرد جدا شود دست بیمان
عطای وا ستانی نیابد است که چون جان از تن جدا کند ایمان عطای وا نستانم گفته اند
الفضل اعطاء القوت فی الدنیا والرحمة رفع الحساب عنه فی الآخرة نیز گفته اند فضل الله
ان یبهرک عند الطاعة والرحمة ان یسترک عند المعصیة و گفته اند بعضی از عارفان خدای
فناق اندر وقت شرب خمر یکدیگر را گویند شاد باش و نوش خور پادشاه جل جلاله شادبان
محبت را همی گوید یا عارف شاد باش و نوش خور فبذلک فلیفرحوا نوش خور هو خیر اندر
دنیا گفت شاد باش فبذلک فلیفرحوا اندر عقبی گوید کلوا واشربوا هنیئا نوش خور قال الله
تعالی قل بفضل الله وبرحمته شادی اگر بنده را شب و روز خواب و قرار نیستی از شادی
پادشاه گوید شاد باش گفت فضل خدا آن بود که اندر دنیا شادت کند بتوحید و معرفت
و اندر عقبی شادت کند بدیدار و رویت وقال بعض العارفین کیف یکون للنوم قرار فی عین
من لیس فی قلبه قرار وکیف یکون للقلب قرار وفیه من المحبة نار القلب قد خالف الوداد
والحب قد فارق المهاد القلب فی خوف والنفس فی قلق والعین فی ارق قلبه للخشوع ونفسه
للخضوع وعینه للدموع فما له والهجوع لاجرم ان من ترک النوم لاجل مناجاة الملک
القدوس فقال له فی القبر نم کنوم العروس فلیس علیک خوف ولا بؤس ایها الخائف
یا هذا فضل و رحمة با تو است لکن ظن تو مخوف است و اندر راه در دست بر حذر باش که ایمان

بازان سوی او بردن قال الله تعالی لرسوله وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و
اعوذ بک رب ان یحضرون قال فی التفسیر ان یحضرون عند الصلوة وعند النزع گفت
یا رسول من از من واز شیطان پناه داشتن خواه وبگو ابلیس را اندر دو وقت نزدیک من حاضر
مکن وقت نماز کردن و وقت جان کندن استاد ابو منصور مهران گفت رسول گوید
ابلیس اندر حال مرگ هفتاد نوع کفر عرضه بران مسکین کند یک نوع گویم چون بنده مست شود
گوید رفتی آبی خ دانشمندان همی گفتند ملک الموت بود دروغ بود و سوال و قیامت تو شد
این هیچ چیز نخواهد بود نعوذ بالله اگر شاه پادشاه نبود تنگی بدلان مسکین اندر آید چون
شد آمد یقین و ایمان شد ایمان و کفر و اخلاص و شک بهم نبود این بود یک نوع ازین هفتاد
نوع عرضه کند راه بر خطرات نیهار همی باید خواست که گوید الجنة
دار الابرار ولکن مرها علی النار فینبغی ان تکون بین خوف ورجاء حتی تدخل دار القرار وقال
القائل یا صاحب الذنب یا صاحب الذنب لا تقنطن فان الله رؤف رؤف لا تقنطن فان الله
رؤف رؤف ولا ترحلن بلا عدة فان الطریق مخوف مخوف شعر
گر فضل کنی مرا (دل) شاد کنی • گر عدل کنی مرا بفریاد کنی • ای الله خراب آباد کنی • معروف تو بی کنی بنده آزاد کنی
خدای عز وجل ما را از اهل فضل کناد اندر دنیا از اهل رحمت کناد اندر عقبی وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

مجلس فی قوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها وقال رسول الله صلعم

من قرا سورة هود اعطی من الاجر بعدد من صدق نوحا وهودا وصالحا ولوطا وشعیبا وموسی وهرون
وبعدد کل من کذب بهم وقال جعفر الصادق رضی الله عنه من قرا سورة هود بعثه الله

فی الرزق

یوم القیمة

یوم القیمة فی زمرة الانبیاء ولما تفسیره قال عبد الله بن عباس وما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها معناه ما الا الله المتکفل برزقها ویعلم مستقرها حیث یاوی باللیل
ومستودعها حیث تموت کل فی کتاب مبین یعنی فی اللوح المحفوظ بین معلوم مقدر
بدانک دو چیز بشرط دو چیز است روزی بشرط جان و رحمت بشرط ایمان گفت تا جان داری
روزی بر من تا ایمان داری رحمت بر من خدای عز وجل کافر را روزی دهد بی ایمان و یاد کند
قصه ابرهیم علیه السلام که گفت اهل مکه را (دعا) وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله قال الله
تعالی ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار فاما روزی روی بازبنه کبریم
بکفر که روزی نه از شرط ایمان است که روزی از شرط جان است تا زاکه جان دارد
روزی دهم از سبیل ثابته آنرا که ایمان دارد بیامرزم از صغیره تا کبیره واما الاخبار
والآثار قال صلعم لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا
وقال صلعم لو ان عبدا سال ربه ان لا یرزقه لرزقه علی رغم انفه وان الرزق لا یزید
للذی یسل ویطلب ولا ینقص للذی لا یسل ولا یطلب وقال النبی صلی الله علیه
وسلم الرزق اطلب لصاحبه من صاحبه للرزق وقال عبد الله بن عباس مکتوب علی ظهر الحبوب و
النوی هذا رزق فلان بن فلان فلا یطلبه بحرص لا جهلا وقال عبد الله بن عباس فی قوله تعالی
سواء للسائلین یعنی سواء لمن سال ولمن لا یسل وانا الا اسال الله الرزق ومن یسل من الله
الرزق فهو منه جهل وقال ذو النون رایت جاریة فی طریق مکة وتقول یا قرة
بک فاستانست ای قربک فقلت این طعامک فقالت اما علمت ان الذی خلق الرحی

یا ایّها الطّمین النکت والاشارات بدانک گفته اند الرزق مقسوم والحریص محروم والعاص
مغموم والحاسد مذموم خدای عزّ وجل اندر قصهٔ لقمان گوید که وی پند داد
فرزند خویش را واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان
الشرک لظلم عظیم یا بنی اقم الصلوة انکه گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر گفت ای پسر
بجستن روزی مشغول مشو که اگر روزی تو یک سپندان بود اندر زیر هفت زمین
اندر میان صخرة یا اندر آسمانها یا اندر زمینها بوقت خوردن آن بدهن تو آرد وان روزی
تو رسد اگر جویی و اگر نه شقیق بلخی گوید روزی این خبر همی خواندم الرزق اطلب لصاحبه
من صاحبه الرزق با خود اندیشه همی کردم که روزی خداوند خویش را چون
جوید انگور همی خوردم یکدانه اندر دندان من گرفت بیرون نیامد من قصد حج کردم
بمسجد حرام رسیدم آن دانه از دندان من بیفتاد اندر مسجد حرام کبوتری بیامد آن برگرفت
ندای حق بمن آمد که یا شقیق روزی صاحب خویش را چنین جوید که بدندان برگرفتی اینجا
آوردی تا آنک روزی او بود بخورد بوالقسم حکیم گوید آنکه روزی تو اوست کریم است
تو جنبانا انکار کسان آید هست بویزید رحمة الله علیه گوید الرزق فی الضمان و
الایمان فی الامان روزی تو در امان خدا است و ایمان تو در امان خدا است عزّ وجل
لقمهٔ نان ضمان کرد کریم را تو قصد کنی که بخوری فرشته فرستد تا دست تو بجنباند تا آن
لقمه از دهان و از دست بیوفتد آن کره بخورد چنانستی که گفتی لقمهٔ نان کریم را در ضمان

من بود

بود نپسندیدم که از وی فرا ستانم فرا تو دهم اما نخست بپسندم که از تو
بستانم فا شیطان دهم بدانک خدای عزّ وجل روزی تو پدیدار کرده است و روزی روزی
تو پدیدار کرده است و ذلک للحیوان رزقک والنبات رزق الحیوان والمطر رزق النبات
فسبحانه ما اعظم شأنه اللطائف گفته اند ما اکثر ذنوب الناس من حب الدنیا وتهمة
الرزق اندر حکایت است که یکی از بزرگان گفت هزار گور بشمردم از ان زهاد و زنان بیش
روی بقبله ندیدم بویزید بگریست وقال مساکین اولئک تهمة الرزق حولت وجوههم
عن القبلة وقال اعرابی للاصمعی حین قرأ وفی السماء رزقکم قال ومن اغضب الجلیل
حتی حلف ثم کررها ثلثا حسن بصری گوید لعن الله اقواما اقسم لهم ربهم ثم لم یصدقوا وسئل جعفر الصادق
علی ای شیء بنیت عملک قال علی اربعة بدانستم که روزی من کسی دیگر نخورد ایمن شدم و بدانستم
که کار من کسی دیگر نکند بطاعت مشغول شدم و بدانستم که مرگ من آید باستعداد آن
مشغول شدم و بدانستم که خدای عزّ وجل مرا همی بیند از وی شرم داشتم وصلی الله

مجلس فی قوله تعالی لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین وروی عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرأ هذه السورة هون علیه سکرات الموت وعافاه من الحزن
والحسد وکان له بوزن کل رقیق فی الدنیا مائة الف حسنة ویکون فی جوار یوسف
فی الجنة وقال رسول الله صلعم تعلموها وعلموها تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله
لقد کان فی یوسف وخبر اخوته آیات دلائل وحجج للسائلین عن خبرهم احسن القصص زانت
که گوینده قصص احسن الخالقین است و گزارندهٔ این قصه وی احسن الخلق است و انکه این قصه

قال الله تعالی فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا وعنبا وقضبا الی قوله متاعا لکم ولانعامکم

مجلس ۲ فی العاقبة

مرا او را گفته اذ احسن الخلق انت وانت لعلی خلق عظیم بیا شور اکا قصه اندر
دلها افکنده است یعقوب را بمحنة افکند یوسف را بغربت افکند را در از اعلامت
افکند زلیخا را بصحبت افکند کافر را بعقوبت افکند جهود را بلعنت افکند ترسا را
بجزیت افکند تا مومن را بصحبت افکند الاخبار والاثار عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه وسلم ان رجلا اتاه فقال انا ابن اشیاخ الاکرام فقال الکریم یوسف بن
یعقوب وقیل لجبریل علیه السلام هل اعییت قط قال نعم فی ثلثة مواضع حین القی
ابرهیم فی النار قال الله تعالی ادرک عبدی فضربت الجناح واخذته وحین وضع ابرهیم
السکین علی حلق اسمعیل فقال الله تع ادرک عبدی فضربت الجناح وقلبت السکین علی
حلق اسمعیل وحین القی یوسف فی البیر فقال ادرک عبدی فضربت الجناح واخذته قبل
ان بلغ الی اسفلها وقرا رسول الله صلعم هذه الایة رب السجن احب الی فقال
رحم الله اخی یوسف هلا قال العافیة احب الی وقرا قوله اذکرنی عند ربک فقال لولا
کلمته یوسف لما لبث فی السجن طول ما لبث ویقال لما قال اذکرنی عند ربک رای جبریل فی
السجن فقال یا اخ المنذرین اراک بین الخاطئین فقال جبریل یا طاهر الطاهرین یقریک
السلام رب العالمین ویقول اما استحییت اذ استشفعت بالادمیین فوعزتی وجلالی
لالبثنک فی السجن بضع سنین وروی انه لما رجع البشیر الی یعقوب بیوسف قال علی
ای دین ترکته قال علی الاسلام قال الان تمت النعمة النکت والاشارات گفته اند یوسف
علیه السلام هرگز اندر محنت بخندید مگر سه وقت یکی آن وقت کاندر چاه افکندند

بخندید

بخندید و گفت من لعب فی خدمة مولیه ضیاته الجب له مأویه دوم آن وقت که غل بر نهادند
بخندید و گفت من لم یخدم مولاه مطلقا قید مغلقا سیم آن وقت که منادی ندا بیع
همی کرد بخندید وقال من لم یرض بمولاه نادی علیه مولی سواه و گفت سه جا با خود نگریست اول
اندر آینه نگریست خود را نکو دید گفت لو کنت عبدا لکان ثمنی غالیا خدای عز وجل تقدیر کرد
تا او را بهشت درم بفروختند دوم روزی با مهر خویش نگریست گفت چون من با در کسی ام
من خدای عز وجل وی را بزندان مبتلا کرد قال اذکرنی عند ربک سیم بار بقوة خویش نگریست
گفت لا اطیع النساء فابتلاه الله بالهمة قال الله تع وهم بها نکته چهار زن پیغمبر را
دوست داشتند معرفت یافتند زلیخا یوسف را دوست داشت معرفت یافت آسیه
موسی را دوست داشت معرفت یافت بلقیس سلیمان را دوست داشت معرفت یافت
خدیجه مصطفی را دوست داشت معرفت یافت حبه کوبی هفتاد سال تا خدا را
دوست داری قطیعت وفرقت یابی قیل النظارة الفی الف والمشتری واحد دو بار
هزار هزار نظاره بود بر یوسف اندر وقت بیع لکن خریدار یکی بود نه هر که بجلق
خریدار حق بود از صد هزار نظاره خریدار یکی بود فلما ان جاء البشیر نکته یعقوب
بشارت از آن ده برادر یافت از جهان چیز یافت از وآنان هذا القرآن یهدی للتی هی
اقوم ویبشر المومنین از رسول بشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا فبشر
عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از فریشتگان ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة از خدای جهان بی واسطه یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات

من يبشر جبريل لاسمعيل لا اسرافيل لا عزرائيل لا خليل وحبيب لا رب الجليل قال
يبشرهم ربهم نكته بشارة ابرهيم باسحق بود فبشرنه بغلام حليم وبشارة زكريا بيحيى بود
يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى وبشارة مريم بعيسى بود يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح
عيسى بن مريم بشارة يعقوب بيوسف بود فلما ان جاء البشير بشارة تو يا مومن
عند الموت بتهوين السكرة وفي الاخرة بالنجاة من السخطة وفي الجنة باللقاء والروية
الى يا حافظ بدانك چون كارهاى يوسف همه تمام شد با پدر رسيد پس از چهل سال
فراق بندگى و چاه و زندان و منت برست و ملكت مصر يافت و عز و جاه و زينت يافت
لما تم امره وجمع له شمله تمنى الموت ولم يتمن نبي غيره فقال توفني مسلما يا هذا اصل و
صلاح و عفت و نبوة يوسف را مرد بترسيد تو با اين همه بتوليدى كى ترسى قال
الاستاد اسمعيل الصابونى نعوذ بالله من تبديل الحال في وقت الارتحال قال انه نعم فنزل
قدم بعد ثبوتها لا امن في الدنيا لابهام العاقبة وليس خوف اشد من خوف الخاتمة
فان العاقبة تبدو ما جرى في السابقة مجلس في قوله تعالى الم تر كيف ضرب الله
مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة وروى ان من قرا هذه السورة اعطى بعدد من عبد الاصنام
مدينة في الجنة لون لبها شل ياجوج وماجوج لا اوسعهم وحرم عليه سرابيل القطران
ولا يغشى النار وجهه وكان مع ابرهيم في قباب الجنان واعطى بعدد اولاد ابرهيم
حسنات ودرجات وعن جعفر الصادق انه قال من قرا هذه السورة يزاحم ابرهيم
في قبته تفسيره قال عبد الله بن عباس في تفسير هذه الآية الم تر الم تخبر

في التشبيه

يا محمد

يا محمد كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة يعنى كيف بين الله صفة كلمة طيبة
وهو لا اله الا الله كشجرة طيبة وهي المومن اصلها ثابت يقول قلب المومن المخلص ثابتة
بلا اله الا الله وفرعها في السماء يعنى عمل المومن المخلص تؤتي اكلها كل حين يعنى عمل
المومن المخلص طاعة باذن ربها يعنى بامر ربها يعنى صفة كلمة طيبة في النفع والمدح كشجرة
طيبة وهي النخلة كذلك المومن اصلها ثابت اصل الشجرة ثابت في الارض بعروقها فكذلك
المومن ثابت بالحجة والبرهان وفروعها في السماء اغصان النخلة ترتفع نحو السماء
كذلك عمل المومن المخلص يرفع الى السماء تؤتي اكلها كل حين يخرج ثمرها كل ستة اشهر
باذن ربها وحين ههنا ستة اشهر وحسن الشجرة بالثمرة كذلك حسن المومن بالعمل استاد
ابو عبد الله الدامغاني گويد معرفت اندر دل مومن بحقيقت چيز ماند بباد ماند بخاك ماند باب
بزبان ماند
ماند بآتش ماند بسمع ماند ببصر ماند بعنبر ماند بكافور ماند بزنجبيل ماند بنبيا ماند بشمس ماند
بقمر ماند ببحر ماند بكواكب ماند بملك ماند بخرما ماند بباد ماند بميغ برد بخاك ماند بكوه او همى
ره وا دهد باب ماند پليد پاك كند بآتش ماند خار بسوزاند بسمع ماند بدو شنود ز دوست
ببصر ماند بدو نگرند بدوست بزبان ماند بدو گويند ز دوست بياقوت ماند بدرخشد
بگوهر ماند قيمت دارد بزر ماند غش نپذيرد بسيم ماند همه چيز بدو يابند بمشك ماند بوى
بعنبر ماند اصل همه طيبها وى بود بكافور ماند كفر اندر دل سرد كند بزنجبيل ماند توحيد
اندر دل گرم كند بنبيا ماند دست خلق بدو نرسد بخرما ماند شيرين حالى بود بملك ماند پيغام
حق آرد بمعراج ماند دوست را بدوست رساند ترتيب المجلس بدانك اين نجاره اشت درخت

محنت درخت برکت درخت معجزة درخت بیعت درخت دلالت درخت عقوبت درخت
نکرة درخت شفا و راحت درخت خدمت درخت معرفت فاما درخت محنت درخت
آدم ولا تقربا هذه الشجرة نظیره فلما ذاقا الشجرة نظیره الم انهکما عن تلکما الشجرة نظیره ما نهیکما
ربکما عن هذه الشجرة واما درخت برکت موسی را فی البقعة المبارکة من الشجرة ان
یا موسی واما شجرة معجزة یونس را بود وانبتنا علیه شجرة من یقطین واما درخت بیعت
اصحاب رسول صلعم لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فاما درخت دلالت
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاما درخت عقوبت ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
نظیره انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم فاما درخت نکرة ومثل کلمة خبیثة کشجرة واما
درخت شفا و راحت توقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة فاما درخت
خدمت والنجم والشجر یسجدان فاما درخت معرفت قال الله تع ومثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة وآن ده را ثمرات بود درخت محنت آدم را ندامت ثمرة بار آورد درخت برکت
موسی را قربت بار آورد درخت معجزة یونس را راحت بار آورد درخت بیعت اصحاب رسول صلعم
رضا بار آورد درخت دلالت توحید را اندر توحید زیادة بار آورد درخت عقوبت کافر را
قطیعت بار آورد درخت نکرة منکر را الا نکرة بار آورد درخت راحت مومن را شفا و
برکت بار آورد درخت ایمان و معرفت عارف را دیدار و رویت بار آورد وروی عن انس
بن مالك انه قال قال رسول الله صلعم مثل المؤمن کالنخلة ان اکلت اکلت طیبا وان وضعت
وضعت طیبا وروی ان المومن تمری والکافر خمری النکت والاشارات گفته اند

مثل مومن با درخت خرما چرا ماننده کرد از بهر آنک خرما هرجا نروید بهر زمین نباشد
همچنین معرفت اندر هر دل نباشد از هزار دل یکدل بود که مکان معرفت را شاید نکته
خرما چرا ماننده کرد از بهر آنک همه چیزی را خرما بکار آید اصلش ستون را برگش مروحه را
شاید پوستش رسن را شاید میوه اش خوردن را شاید استه علف ستور را شاید چنان باید که
مومن نیز زبانش نیز شهادة را شاید تنش مجاهدت را شاید گوشش شنیدن علم و حکمت را شاید
شاید چشمش گریستن و عبرت شاید پایش رفتن جماعت را شاید دلش مکان معرفت را شاید
سرش محبت را شاید تا فردا اندر دار بقا دیدار و رویت را شاید نکته مثل مومن با درخت بار
دار ماند و مثل کافر با درخت خشک بی بار ماند آن آن درخت با بار سنگ بروی اندازند
کودکان لکن هرگز نبرند و آن درخت خشک بی بار سنگ اندر وی نیندازند لکن ببرند همچون
کافر با درخت خشک ماند سنگ وسوسه ابلیس را بوی راه نه لکن قطع را بوی راه هست
نکته اندر باغ کسی درخت سبز بود شاخی از درخت دیگر واکند از وی اندر آویزد بوی
و اگر زده روز سبزی همی کند انگاه آفتاب اندر وی تابد روی خشک شود از وی بریزد
و درخت برجای بماند درخت معرفت پادشاه بکشت ابلیس بیامد شاخی زد درخت
معصیت از وی اندر آویخت آفتاب ولایت از برج عنایت بر شاخ معصیت تابد خشک
شود معصیت بریزد از وی جدا شود و درخت معرفت بماند برجای نکته کسی را اندر
باغ درختی بود وقت زمستان بروی بار نه بنود برای آنک بروی بار نبود درخت ازین نکند
بنود کرا کنون بار نیست چون باد بهار بجهد بار گیرد امید بار برد اگر بر درخت مومن بار طاعت

من آن از بن نکنم امید از که اکر اکنون نیست چون بر شود توبه کند و طاعت بکند
درخت معرفت بر جای بدارم **نکته** خداوند بستان بستان را آب دهد و خار بکند
پادشاه دل عارف را بستان خود خواند اندوی درخت معرفت بنشاند اید ست که آب
عنایت دهد و خار معصیت بکند **بیت** درخت دوستی کشتم میان باغ وصل اندر
همه طوبی از مارم که روزی باد وصل اندر ° مکر از باد وصل تو ز قرب تو فشان آرد °
که تا بخود شوم یکدم ز بوی یار اصل اندر ° الصبر الا عنك محمود ° والوصل الا بك منكود °
ویوم تاتی غانما سالما ° یوم علی الاحباب مسعود ° ان شجرة الزقوم طعام الاثیم ° یعنی
ابوجهل واقرانه ° روزی رسول صلعم ابا ذوی ابوجهل کرفت و برا جنبانید کفت احذر یا باجهل
ثم احذر اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی بوجهل کفت یا محمد بماذا تخوفنی قال
بالزقوم بوجهل کفت نحن نسمی الزقوم لمثلی یقال عندا انا اعز هذا الوادی واکرمه و عرب
بخرما اندر شك افکند ° زقوم کویند آن شب قریش را مهمان کرد بخرما اندر مسکه افکنده
و کفت یا قوم کلوا فان محمدا یخوفنا بهذا و بهم خوردند و استهزا کردند از خدای عز وجل آیة
آمد ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم انها شجرة تخرج فی
اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین این درخت درخت خرما است والشجرة الملعونة
وهی الجحود بالله وعروقها النکرة وفروعها القطعة وثمارها الخذلان والاهانة
وریحها ریح الشقاوة وسحابه سحاب الفرقة ومطره مطر اللعنة نعوذ بالله منه
بنکر تا اندر خویشتن علامت شقاوت همی بینی یا علامت سعادت وصلواته علی محمد وآله اجمعین

فی الظلم مجلس

مجلس فی قوله تعالی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون قال عبد الله بن
عباس فی قوله عز وجل ولا تحسبن الله ولا تظنن الله غافلا ساهیا تارکا عقوبة ما یعمله
المشرکون والظلم فی هذه الآیة بمعنی الشرك انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
یعنی الیوم تشخص فیها الابصار الکفار و یوم القیمة مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد
مسرعین قامزین ناظرین الی الداعی و یقال رافعین رؤسهم لا یرتد الیهم
طرفهم معناه لا یرجع الیهم طرفهم ابصارهم من الفزع والهول وافئدتهم هواء خالیة
من کل خیر **شش چیز را** خدای عز وجل اندر قرآن خبر داده است بنده و سپید است اول
کفت وما یعزب عن ربك من مثقال ذرة فی السموات هیچ چیز اندر ولایت پادشاه بمقدار
یکذره پوشیده نیست بروی **دوم** کفت فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ° **سیم** کفت ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره یکذره از خیر بنده پنهان نماند و یکذره از شروی پنهان نماند هر دو را
بیند حسین فضل بجلی رحمه الله نیکو کوید اندرین آیت مرجوا قال الحسین بن الفضل
معناه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره مقبولا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مغفورا بنده
تا اعطا تا مثقال ذره خیر خویش بیند بپذیرفته و تا مثقال ذره شر خویش بیند آمرزیده
چهارم ذره خردل یاد کفت اندر حدیث روزی در قصه لقمان قال الله خبرا
عن لقمان انه قال لابنه یعظه یا بنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او
فی السموات او فی الارض یأت بها الله یا پسر اندر روزی بر کرک سپیدانه روزی تو
اندر میان صخره بود زیر هفتم زمین بر کاو نهاده یا اندر آسمان هفتم و ششم و پنجم و چهارم

ویم وددم ودنیا بود بی رنج وطلب تو خدای عز وجل نزدیک تو آرد که رازق جز
خدای نیست اعلم ان الله تعالی وکل عشرة من خلقه علی عشرة ونفختها بیده
نقش بنده بدست اندر رحم بدست ملک ارحامست وخالق خدای والهام دلها بدست
ملهم ومعرف خدای دعوة بدست پیغامبران وهادی خدای ونصیحت بدست
واعظان ومؤلف قلوب خدای وقبض ارواح بدست عزرائیل ومیرنده خدای و
سؤال منکر ونکیر بدست وملقن خدای وبصور اندر دمیدن بدست اسرافیل وباعث خدای
وروزی بکیل میکائیل ورازق خدای ووحی آوردن بجبرئیل ومعلم خدای وشفاعت
بدست رسول وآمرزنده خدای قال الله تع یا ایها الله **بجز خردلی ذره** یاد کفتار اندر
میزان قال الله تع ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیا وان کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین چون ترازوی عدل بنهیم کردار بسنجیم اندر
ترازوی سپندان دانا ندبود اگر یک سپندان چیز بود بران ثواب دهم وان مقدار
بسنجم **مثقال ذره** یاد کفتار اندر نفی ظلم از خویشتن قال الله تع ان الله لا یظلم
مثقال ذرة بدانک اندر قیامت بمثقال یک ذره از ما ظلم نبود بر خلق چرا وما انا بظلام
للعبید که من ستمکار نیم بر بندکان **الاخبار والاثار** روی ابن عمر
قال قال رسول صلعم اتقوا الظلم یا ایها الناس فانه ظلمات یوم القیمة وقال صلعم اتقوا دعوة
الیتیم ودعوة المظلوم وقال صلعم اتقوا دعوة المظلوم ولو کان کافرا وقال صلعم
اتقوا دعوة من لا ناصر له الا الله وقال علی رضی الله عنه من مات من ضرب سلطان

ظالم فهو شهید وقال الثوری من تبسم فی وجه ظالم او وسع له فی
مجلسه او نال من عطایه فقد قطع عن نفسه حبل الاسلام وفی الخبر عن الله تعالی
انه قال اذا عصانی من یعرفنی سلط علیه من لا یعرفنی **النکت والاشارات** از استاد
ابو منصور معمر حکایت کنند که امیر ابو الحسن بسلام عبد الله بستی آمد امیری بود بزرگ
واین زاهدی بود کور وی اندر نابینا بود از سر کوی سبب جو اندر شد عبد الله
بستی روی بکردانید امیر کفت ایها الشیخ با امیدی نزدیک تو آمده ام مرا پندی ده
عبد الله البستی کفت یا عبد الله قرآن دانی کفت دانم کفت مفصل دانی کفت دانم کفت
ویل للمطففین دانی کفت دانم کفت دانی که معنی این چه بود کفت نه کفت
خدای عز وجل وعده کرده است آنرا که چیزی وی را از کسی فرا باید ستد زیادة فرا
ستاند کسی را که زیادة بستاند ویل بود آنکس را که چیزی بکسی نبود بستاند چه بود
کفت امیر ابو الحسن از آن زار بکریست عبد الله البستی بانک بروی زد کفت از نزدیک من
بیرون شو ماتم بازنجانه برکه عروسی کرده وی خوابیرون آمد از پیش وی و
کفت ای بار خدای دانی که این تواضع مرا ورا از بهر تو کردم واین خواری وبر من از
بهر تو کرد بکشیدم بر من رحمت کن عبد الله بستی را کفتند که وی همی چه کوید وی را از دیک
خویش خواند ونیز پند داد از وی صد هزار دینار با خداوندان داد وعادل شد که مثل
عدل وی اندر جهان معروف کشت **نکته** کافر ظالم است وا خدا وخدا عادلست
با وی کافر ظلم کند خدا با وی عدل کند امیدست که مؤمن اندر ایمان عدل کند خدای عز وجل.

باوی فضل کند اگر جزای ظلم عدل آمد جزای عدل فضل آید نکته قال رسول الله صلعم
ولدت فی زمان الملك العادل وقال وما تحرك علی شی کتحرکی علی اربعة نوشروان از ظلم اصلی
بود و عدل فرعی بود و عدل توحید اصلی بود حجت کوی سزای عطا و رضا و لقا و بقا نکردد
یا هو لا القوم هیچ کس هست که بر تن خویش ظلم کرده است با ظلم کفتند الظالم نادم اکر ظالمی نیامت
و احسرتا کو اندر توریة است حکم کن از غم رستی با اربد منشین از بلا رستی زبان نگاه
دار از غم رستی خدا را میازار از دوزخ رستی اوحی الله تعالی الی موسی فقال یا موسی اگر از کسی زری
از من زر شو که قوی ام اگر از کسی حاجت خواهی از من خواه که غنیام اگر با کسی وفا
کنی با من کن که وفا ام و اگر کسی را دوست داری مرا دوست که از در دوستی ام ای بار خدای
امید ملجز بعفو تو نیست تکیه بر طاعت کند مطیعان بر توکل کند متوکلان و عزة ما عاصیان
و ظالمان تکیه بر عفو تو کردیم چنانک آن پسر کفت تعاظمنی ذنبی فلما قرنته
بعفوك كان عفوك اعظما بدانک ظلم و نعمت دنیا و دین زیر و زبر کند نعمت دنیا فتلك
بیوتهم خاویة بما ظلموا و علیه حکایة الجعفر برمکی که ان زن کفت شتت الله ملکك کما شتت وقتی

مجلس فی قوله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین

وقال جعفر الصادق من قرا
هذه السورة لا یصیبه عطش القیمة و من قراها فی رکعتین کل جمعة لم یصبه فقر ابدا و لا جنون
و لا بلوی تفسیره قوله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین یعنی ممر الخلق علیها لها سبعة ابواب
بعضها اسفل من بعض اعلاها جهنم و اسفلها الهاویة و قیل اعلاها سعیر و اسفلها لظی
لکل باب منهم جزء مقسوم حظ معلوم از ورود الخلق علی النار کما قال الله تعالی وان منکم الا

فی العذاب

واردها ای داخلها الدخول فی النار حق والخروج منها شك زندان از زندان دوزخ کویند
لکن بسیار کس بود نه دزده که آنجا افتد همچنین دوزخ را سرای بیکانکان کویند لکن بسیار
کس بود که در آنجا افتد کا فرونه بیکانه استاد ابو علی دقاق کوید آن دوزخ بدان صعبی هزار
سال تافته تا سرخ شد و هزار سال تافته تا سپید شد و هزار سال تافته تا سیه شده
فالعلم فهی سوداء مظلمة دوزخ بدان صعبی نه بر قدر قوة تست که تا یک نیکی و بس مستهم نفحة من
عذاب ربك لیقولن یا ویلنا و آن بهشت با چندان نعمة نه اندر خورد قیمت تست هر چه
پادشاها زا بود در خورد ایشان بود قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین وقال یحیی بن
معاذ الرازی والله ما خلق النار الا تکرما قیل و کیف یکون ذلك قال کسی مهمان سرای سازد
و در خوانی نکو و خادمان بپای کند و خلق را آنجا دعوة کند برابر آن زندان سازد با غل و بند و معذبان
و کوید هر که مرا بدین دعوة اجابت کند خانه آن وی است و هر که اجابت نکند
وی را اندر زندان کنم نه آن زندان از کرم بود ملك جل جلاله مهمانخانه چون بهشت با نعیم آن
بساخت و خلق را دعوة کرد اعدت للمتقین والله یدعوا الی دار السلام انکه در برابر آن دوزخ
بدان صعبی بساخت اعدت للکافرین و کفت هر که مرا با یمان اجابت کند بهشت آن وی است و هر که
بدان سرای مهمان رغبت نکند وی را اندرین زندان کنم معلوم شد لم یخلق الا کرما دوزخ بیاوردند مکر
از کرم وان جهنم لموعدهم اجمعین پیری کوید عجب دارم از کسی که بهشت از زر سرخ همی
آرایند و دوزخ اندر زیر قدم همی تابند وی را اندر دنیا نه هر دو خواب و ارد الاخبار و الاثار
اعلم ان من عرف الله بالقلب و یقول باللسان لا اله الا الله محمد رسول الله فهو ینجو من النار

والدليل عليه ما روى انس عن رسول الله صلعم انه قال من قال لا اله الا الله دخل الجنة وايضا
من اراد ان ينجو من النار فعليه بالصوم والصدقة وعيادة المريض وتشييع الجنازة روى انس بن
مالك قال سال رسول الله صلعم اصحابه من اصبح صائما اليوم قال عمر انا قال من تصدق اليوم قال عمر انا
قال من عاد مريضا قال عمر انا قال من تشيع الجنازة قال عمر انا قال وجبت لك وجبت لك
يعني الجنة وقال جبريل عليه السلم ما رايت مثل الجنة نام طالبها ولا مثل النار نام هاربها
وفي الخبر ان فاطمة قالت يا رسول الله اخبرني عن ابواب النار قال رسول الله صلعم اهون باب
منها فيه سبعون الف جبل من النار في كل جبل سبعون الف الف واد في كل واد سبعون الف
الف شعب في كل شعب سبعون الف الف مدينة في كل مدينة سبعون الف الف قصر في
كل قصر سبعون الف الف دار في كل دار سبعون الف الف بيت في كل بيت
سبعون الف الف صندوق في كل صندوق سبعون الف الف لون من العذاب فما قطعت فاطمة
وقالت اول من دخل النار فسمعه ابو بكر فقال يا ليتني كنت طايرا في القفار آكل من الثمار واشرب
من الانهار وآوي الى اغصان الاشجار ولم اسمع بذكر النار وقال عمر يا ليتني كنت كبشا
لاهلي فاكلوا لحمي وجروا عظامي ولم اسمع بذكر جهنم يا ليت كانت ام عمر عاقرا ولم تحمل بعمر وقال
علي يا ليت امي لم تلدني ويا ليت السباع مزقت لحمي ولم اسمع بذكر جهنم **نکته والاشارة**
وعده کرد قوم لوط را ان موعدهم الصبح آن وعده وفا کرد وعده کرد قوم صالح را بعذاب فقال
تمتعوا في داركم ثلثة ايام ذلك وعد غير مكذوب آن وعده وفا کرد وعده کرد اهل روم را از ظفر
پارسی في بضع سنين وعد الله لا يخلف الله وعده آن وعده وفا کرد وعده کرد

وقال عثمان ج

ولم اسمع بذكر النار

موسی را

موسی را وفا داد موسی را باعطاء توریة آن وعده وفا کرده وعده کرد مومن را بدخول جنة
وعد الله المومنين والمومنات جنات چه گویی این وعده وفا نکند لکن ان الله لا يخلف
الميعاد **نکته** چون خدای عز وجل گفت لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين دوزخ
گفت والله لا انقص من اعدائه ایزد تعالی گفت من این رقم کردام روز قیامت مومن بر صراط
بگذرد نور دل وی بر آتش افتد عین آتش نیست کند جُز یا مومن فان نورك اطفا لهبي یا مومن
زودتر بگذر که نور دل تو زبانه من بنشاند ایزد جل جلاله گوید مرا همی گوید تو بای با مومن عاصی را
عذاب کنی من ترا بمومن عاصی عذاب کنم چنانکه آن پیر گفت بالنار یخوفني قوم فقلت
النار رحم من في قلبه نار مرا آتش بترسانی بیهوده آتش خود رحم کند بر کسی که آتشی دارد
مالک با ملک کرد دوستان را سوزم ٭ آتش پاک کرد نه شب نه روز زم
بدل اندر زده **بیت**
آتش پاک کرد دوستان را جا نیست زیرا که عذاب آتش مهر یکیست آن مار قرار دوستان را دارد
تمثیه نواق و تمنا را دارد او خشم عذاب کافران را دارد او رحمت خویش عاصیان را دارد
گویند اندر دوزخ پنج چیز هست بتر از دوزخ سخط الله ومقارنة الشيطان والخلود
فيها وقطيعة الله تعالى والطرد عن الجنة **لطيفة** یا هند اگر فرقت نبودی از
حرقت باکی نبودی آن صوفی را پای بسته کردند بیایید برید که دیگر سیاه شود گفت هیچ درمان
دیگر بود کشتند بود بباید سوخت آن صوفی یک نعره بزد گفت ان لم یکن فرقة فلا بأس من حرقة
چنانکه شبلی گوید ای بار خدای گر قضا چیزی دیگر است تو این بگوی هزار سال اندر دوزخ
وا نار دوم مرا گوی چون این هزار سال بگذرد با تو آشتی کنم چون آن هزار سال آخر رسد

بگو تا هزار سال دیگر همچنین هزار هزار همی گوی تا من زود کار باید که از دم یک شوی و ما مهجور
مکن که بنده را طاقت نیست فراق بیت فراقلنكت اخی فافترقنا فمن فارقت بعد لا نبالی
آن را که زد و سی سه نفس باشد ⚬ چه باک بود اگر در آتش باشد خوابی عیر جل آتش رها حرام کاد

مجلس في قوله تعالى نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم تفسيره قال

عبد الله بن عباس معناه اخبر عبادي فاني انا الغفور المتجاوز لمن تاب عن الشرك والفواحش الرحيم
لمن مات على الايمان والتوبة وان عذابي هو العذاب الاليم المولم الموجع الذي يخلص وجعه
الى قلوبهم من لم يتب ومات على الكفر وسبب نزول هذه الاية ان النبي صلى الله عليه وسلم
دخل باب بني شيبة فراى الشبان يضحكون فقال القيمة واهوالها اما تمرون على الصراط
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا فخرجوا وبكوا فنزل جبرئيل بهذه الاية
فقال السلام يقريك السلام ويقول نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم فرجع اليهم وقرا
عليهم هذه الاية قال ــــــــ سمعت الاستاذ ابا عبد الله الدامغاني انه قال اخبر الله
بان قال يوسف لابن يامين اني انا اخوك ذالت الحشمة بين الرعايا والملوك ووقع الانبساط
فالمولى لما قال اني انا الغفور الرحيم زالت الحشمة التي تكون بين العصاة وبين الرب ووقع
الانبساط والوصلة فلو لم يكن لامة محمد بشارة سوى هذا الحرف لكان واحدا
الياء حيث اضافهم الى نفسه فقال عبادي فكما انه ليس بين الدال والياء حجاب
فكذلك ليس بين هذه الامة وبين الرب حجاب وذكر الله تعالى في هذه الاية اني انا
الغفور الرحيم معناه انا الغفور حقا والرحيم حقا فلما انتهى الى العذاب لم يقل انا

في الرجاء
مجلس ۲۱

التي تكون م

المعذب حتى ابى وصف الله عذابه وقال وان عذابي هو العذاب الاليم وهذا هو غاية الكرم
نظيره قوله تعالى قال عذابي اصيب به من اشاء ولم يقل عذابي لكل فلما انتهى الى الرحمة قال و
رحمتي وسعت كل شيء ليعلم فضله وكرمه وعن سفيان بن عيينة يقول لما نزل قوله ورحمتي
وسعت كل شيء طمع الابليس في الرحمة فقال انا شيء من الاشياء فنزلت هذه الاية فساكتبها
للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم باياتنا يؤمنون فطمعت اليهود والنصارى فقالوا
نحن نتقي ونؤتي الزكوة ونؤمن بالايات فنزلت الذين يتبعون الرسول النبي الامي الى قوله هم
المفلحون فصارت الرحمة لامة محمد خاصة قال ــــــــ شيخ الاسلام روى ابو هريرة عن
النبي صلعم انه قال ان رجلا اذنب ذنبا فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفره لي فقال الله تعالى
عمل ذنبا فعلم ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت ذنبه ثم عمل ذنبا اخر فقال يا رب
اني عملت ذنبا فاغفره لي فقال الله تعالى علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت
لعبدي ثم عمل ذنبا اخر فقال يا رب اني عملت ذنبا اخر فاغفره لي فقال الله تعالى عبدي ان له
ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت لعبدي فليعمل ما شاء نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم
بعضی از اهل تفسیر همی گویند این آیه اندر شان بهلول نباش آمد وکان بالمدينة نباش
يقال له بهلول ولم يكن احد يعرفه اذا امرأة من خيار النصارى فرضت المرأة فارسلت
الى بهلول وقالت لك من مالي ربعماية درهم گور من نبش مکن وی گفت بعد آن که تو از حال
من آگاه شدی توبه کردم هرگز نبش نکنم باید که هتک ستر من نکنی آن دختر بمرد ویرا کفن با
قیمت کردند و دفن کردند ابلیس بهلول را وسوسه کرد تا گور وی نبش کرد و آن کفن از وی

علم

بازکرد و بر سر کور آورد فقال له ابلیس ویحک بهذا الحسن والجمال وهم یختم بها الاجتماع معها
فهم بجماعها فابت المرأة بیدها الیمنی و بپوشید فرج خویش فتناول قطع یدها بالسکین
بدست چپ و برا منع کرد و فرج بپوشید دست چپ نیز برید وجامعها فلما فرغ قالت
المرأة فضحک الله کما فضحتنی فی عسکر الموتی فصاح الرجل صیحة وهرب الی الجبال
و ناح و بکی مدة ثم اتی ابا بکر رضی الله عنه فاخبره بصنیعه فقال تنح عنی
حتی لا یجی نار یحرقنی و ایای فاتی ابا عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم وقالوا له مثل ما قال
ابو بکر فاتی باب النبی صلعم فطرده فخرج الی الجبال یصیح اربعین یوما و یقول آه النار النار
فجاء جبرئیل علیه السلام الی محمد صلعم بهذه الایة نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم الطلبة
و بشره بمغفرتی و رحمتی و خبره بانی غفور رحیم **ترتیب المجلس** خدای عز و جل با پنج پیغامبر
از بهر عاصیان عتاب کرد اول … با نوح عتاب کرد که قوم را عذاب خواست
کفت دعوة علیهم لا اتلهم لکن خالقهم ورازقهم انکه عقوبت کرد بفراق فرزند **دوم**
با ابرهیم عتاب کرد که با آسمان بود عاصی را کفت اللهم اهلکه هلاک کرد همچنان بار چهارم کفت
اللهم اهلکه خدای عز و جل کفت و نداء او وندا یا ابرهیم اکر تو انجا بما آنجا را بنده نماند
اکر هر که وی معصیتی کند من او را عذاب کنم مرا اندر عالم هیچ کس نبودی که خدای کویدی
ثم ابتلیه بذبح ابنه اسمعیل علیه السلام **سیم با جبرئیل** عتاب کرد از بهر فرعون که کفت
آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین جبرئیل لوثی اندر دهن
وی افکند کفت الآن وقد عصیت قبل کفت چه خواستی ازوی کفت ترسیدم از کرم تو کفت

بعزة من اکر تمام بکفتی آن جا نصیب آن را دعوی خدایی علو کردی و با موسی اندر بهشت
بریک تخت بنشاندی با ایشان دیکر کرامت کردی **چهارم** عتاب کرد با موسی از بهر قارون
کفت پسر عم تو هفتاد بار زنهار خواست نه دادی بعزة من اکر یکبار فرا من کفتی زنهار نجات
دادمی با وی آشتی کردمی **پنجم** با رسول ما صلعم سه بار عتاب کرد از بهر عاصیان یکی جا ولا
تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی والقصه **دوم جا** عبس و تولی والقصة **سیم جا**
نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم **الاخبار والآثار** و روی انس قال قال رسول الله
صلعم مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره و روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال اذا
مات العبد و یعلم الله منه شرا فیقول الناس خیرا قال الله تعالی لملائکته قبلت شهادة
عبادی علی عبدی غفرت له علمی فیه هذا غایة الکرم من رب الکریم و قال صلعم
ان الفاجر الراجی لرحمة الله اقرب الی الله تعالی من العابد القانط المقنط و قال صلی الله علیه و سلم
ما من حافظین رفعا الی الله تعالی ما حفظ من عمل العبد فیری الله تعالی اول الصحیفة
خیرا و آخره خیرا الا قال الله للملائکة اشهدوا ملائکتی انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی
الصحیفة **النکت والاشارات** عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال لو ان الله تعالی یقول لک
فی القیمة عبدی فقد افلحت وان قال یا ابن آدم فقد هلکت فان اضافک الی نفسه
فطوبی لک وان اضافک الی ابیک فویل لک اکر اندر قیامت ندای شنوی یا فرزند آدم بدانکه کار
بر خطر است و اکر کوید بنده من بدانکه رستی و جستی و در زندان بشکستی و اندر بهشت
بنشستی کسی از اهل اشارة کوید لولا واحد لسعدت ثلث برب کافی و رسول وافی و کتاب شافی

ولا قلبك جا في نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم غفور رو ستاد بود بوالقسم
جنيد روزی بدر سرای خليفه بگذشت پرده دید نيکو از در سرای خليفه آويخته
گفت هذا ستر حسن ولكن ستر الله احسن من هذا اندر قصهٔ ابرهيم هل اتيك حديث
ضيف ابرهيم المكرمين ابرهيم مهمان که نداشت کرامی کرد وحکویی من مومن را که مرا دادند
مهمان آید بکرم کرامی کنم گفت نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم ابليس اندر آتش دعوی
کرد انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين قارون اندر زمين دعوی کرد اوتيته
على علم عندي فرعون اندر آب دعوی کرد اليس لي ملك مصر وهذه الانهار تجري من تحتي
مولی اندر بندهٔ عاصی دعوی کرد نبئ عبادي ابليس اندر آتش دعوی کرد عاقبتش آتش
کردم گفتم اينت آتش واينت تو هم چنين من اندر بندهٔ عاصی مومن دعوی کرده ام جمال
از چشم وی بر دارم گویم اينت تو واينت لطف الله اللطائف يا هذا مح النسبة ثم
ثم خذ الميراث مح العبودية ثم خذ الجنة استاد ابو علي دقاق گويد بندگی فرمان برداريست
وخداوندی کامکاری اندر حکايتست که جاء آواز رودی همی آمد کسی از مشايخ
فرا آن در خانه شد گفت خداوند این خانه بنده است گفتند آزاد است گفت
دانستم که بنده چنين نکند سه تن بدين سخن توبه کردند اگر بنده بشرط بندگان باشي
واگر مقصري اندر بندگی آن بيت بگوی که ابو العتاهيه گفت الهي لا تعذبني فانی
مقر بالذي هو كان مني فكم من زلة لي في الخطايا وانت علي ذو فضل ومن
اذا فكرت في ندمي عليها عضضت انا ملي وقطعت سني فظن الناس بي خيرا واني

لشر الخلق ان لم تعف عني ٭ وما لي حيلة الا رجائي عفوك ان عفوت وحسن ظني

مجلس في قوله تعالى واوحى ربك الى النحل تفسيره قال

عبد الله بن عباس واوحى ربك الى النحل يعني الهمهم ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا
مسكنا ومن الشجر وعلى ابن الاشجار ومما يعرشون يبنون ثم كلي من كل الثمرات يعني من
بعض الثمرات والوان الثمرات اخترته كما قال الله تع لابرهيم عليه السلم ثم اجعل على كل جبل منهن
جزءا يعني على اربعة من الجبال فاسلكي سبل ربك ذللا اماه خلي طرق ربك مسخر منذللا متواضعا
يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه احمر واصفر وابيض فيه شفاء للناس من الداء
ويقال فيه شفاء للناس في القرآن بيان للناس ان في ذلك لآية لعلامة وعبرة لقوم يتفكرون
فيما خلقت قال علي رضي الله عنه انه قال من اصابه علة فليأخذ من امراته ثلثة
دراهم من مهرها ويشتري بها عسلا ثم يكتب به سورة يس بماء المطر ويشربه فيشفيه الله
تع لان الله تع قال للمهر فكلوه هنيئا مريئا وللمطر مباركا كما قال ونزلنا من السماء ماء
مباركا وللعسل فيه شفاء للناس اجتمع له الهنيء والمريء والشفاء والمبارك
وكتب ملك الروم الى معوية ابن ابي سفيان فسأله عن الشيء وعن لا شيء وعن الذي لا يقبل الله
عنه وعن مفتاح الصلوة وعن اربعة لم يكونوا في اصلاب الرجال ولا في ارحام النساء
وفيهم الروح وعن الرجل الذي لا اب له وعن البقعة التي طلعت عليها الشمس ثم لم تطلع
بعدها وعن الشجرة التي نبتت من غير ماء وعن الشيء الذي يتنفس من غير روح وعن رسول
لا من الجن ولا من الانس وعن قبر سارت بصاحبها وعن اثنين لا ثالث لهما وعن

سورة خالية عن سبعة احرف وعن شيئين تكلما ولا روح فيهما وعن شيئين
يزيدان وينقصان وعن شيء اوحى الله اليه لا من الجن ولا من الانس ولا من الملائكة فكتب
معاوية هذه المسائل الى ابن عباس وسأله عن ذلك فاجابه وقال اما الشيء فالماء
قال الله تعالى وجعلنا من الماء كل شيء حي ولا شيء فالدنيا تبيد والذي لا يقبل الله غيره
شهادة ان لا اله الا الله ومفتاح الصلوة التكبير واما الاربعة الذين لم يكونوا
في اصلاب الآباء ولا في ارحام الامهات وفيهم الروح فادم وحوا وعصى موسى وكبش
اسمعيل واما الرجل الذي لا اب له فعيسى واما البقعة التي طلعت عليه الشمس
ثم لم تطلع بعدها فالبحر حين انفلق لموسى عم والشجرة التي نبتت من غير ماء فاليقطين
لهو يونس عليه السلم واما الشيء الذي تنفس من غير روح فالصبح قال الله تعالى والصبح اذا
تنفس واما الرسول لا من الجن ولا من الانس فالغراب فبعث الله غرابا واما القبر الذي
سار بصاحبه فحوت يونس عليه السلم واما الاثنين الذي لا ثالث لهما فالشمس والقمر
واما السورة الخالية عن سبعة احرف فاتحة الكتاب واما شيئان تكلما ولا
روح فيهما فالسماء والارض قالتا اتينا طائعين واما الشيئان يزيدان وينقصان
فالليل والنهار واما الذي اوحى الله اليه لا من الجن ولا من الانس ولا من الملائكة
فالنحل قال الله تعالى واوحى ربك الى النحل فبعث جواب هذه المسائل الى قيصر الروم
فقال لا يعلم هذا الا نبي او رجل من اهل بيت النبوة **النكت والاشارات**
بدانک ایزد تعالی ده چیز خطیر اندر ده چیز حقیر نهاد اندر ره اظهار شد

سیم وزر

سیم وزر خطیر اندر سنگ حقیر نهاد ابریشم خطیر اندر دود حقیر نهاد مشک
خطیر نهاد اندر ظبی حقیر نهاد عنبر خطیر اندر کاو حقیر نهاد لؤلؤ خطیر اندر صدف
حقیر نهاد و روح خطیر اندر نفس حقیر نهاد ذکر خطیر اندر لسان حقیر نهاد معرفت
خطیر اندر دل حقیر نهاد انگبین خطیر اندر نحل حقیر نهاد لیعیش العبد بین الافتخار
والافتقار لا بین العجب والاستکبار آنکه پادشاه جل جلاله بدان صدف بی قیمت
نکرد بدان لؤلؤ با قیمت نکرد بدان آهوی بی قیمت نکرد بدان مشک با قیمت نکرد بدان
منج بی قیمت نکرد بدان انگبین با قیمت نکرد وجمیعه همچنین بدان دل بی غفلت نکرد
بدان معرفت با قیمت نکرد **نکته** گفته اند طیور اندر دنیا بسیار است چرا آن نحل را
این هدیه داد گفت لاجل تواضعه تا عبرت بگیری متواضع باشی من تواضع لله
رفعه ومن تکبر وضعه الله ونیز گفته لاجل اکله حلالا تا عبرت بگیری حلال خوری
که احمد حرب گوید انگوید دانی آن خور که داری چنان نما که باشی **نکته اندر**
نحل آثار قدرت نمی ازوی زهر نمی نوی شفا و باز هر حاجزی میان آن نه تا زهر
با انگبین بیامیزد وانگبین با زهر همچنین تن دریای معصیت دل دریای معرفت
حاجزی میان آن نه تا معصیت با معرفت بیامیزد و معرفت با معصیت به
چیز فرمود نحل را این ادب مذکور است مسکن کرد ان اتخذی من الجبال بیوتا **دوم خورد**
پاک ثم کلی من کل الثمرات از آن خور که آن بری بود از حدث دوم باش **سیم تواضع** فرمود
فاسلکی سبل ربک ذللا متواضعا متواضع باش گفت اگر مسکن پاک داری و طعمه پاک

داری وبتواضع باشی که هرچه از دهان تو بیرون آید شفاء خلق بود فیه
شفاء للناس چنانستی که کفتی یا واعظ کر سخن پاک داری وطعمه حلال خوری وبا
خلق متواضع باشی آن کفت که از زبان بیاید شفای خلق بود الکلام اذا خرج عن القلب وقع
فی القلب لنیاحات بدانک نحل را طلب معدن فرمود ترا نیز طلب معدن و مستقر فرمود
خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما ساءت مستقرا ومقاما ولتنظر نفس ما قدمت
لغد ومومن را دنیا معدن ومقام نیست فانها دار نقلة وزوال فلا ینبغی الرکون
الیها بل ینبغی الاستعداد لدار الاخرة چنانک عمر بن عبد العزیز کفت العمل الیوم لغد فان
الیوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل برخیز کار کن که پیش روز کار نیست آنجا که
روز کار فراخت کار نیست یا هذا اندر جوانی مستی اندر پیری سستی خدای را کی پرستی
بازای بازای که آرزومندمنی در معرفت شهادت بندمنی تو مومن عارف خردمند منی
تو معیوب ولکن زپسندیدمنی مجلس فی قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و
بالوالدین احسانا تفسیره قال عبد الله بن عباس وقضی ربک یعنی امر ربک ووصی ربک
الا تعبدوا الا ایاه الا توحدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا برا بهما اما یبلغن عندک الکبر
احدهما احد الابوین او کلاهما کلا الابوین فلا تقل لهما اف کلاما ردیا ولا تنهرهما ولا
تغلظهما فی الکلام وقل لهما قولا کریما حسنا واخفض لهما جناح الذل من الرحمة کن
بهما رحیما وقل رب ارحمهما ان کانا مسلمین کما ربیانی صغیرا عالجانی فی الصغر فلا تقل
لهما اف قیل الاف الکلام البارد وقیل القذر والکلام القبیح وقل رب ارحمهما

ان کانا مسلمین زیرا که روا نبود کافر را دعا کردن چون مصطفی صلی الله علیه وسلم از مدینه
بمکه آمد روز فتح یاران کفتند پسر کور دیدان و مادران روم دعا کنیم ایشان را مصطفی
صلعم دستوری داد وی خواست که استغفار کند آباء خویش را آیت آمد ما کان للنبی و
الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین روا نبود رسول ومومن را که استغفار ودعا
کند آباء مشرک را ایشان حجت کردند کفتند چرا روا بود ابراهیم را علیه السلام که آزر پدر مشرک را
وعده استغفار کرد قال سلام علیک سأستغفر لک ربی اندر جواب ایشان آیت آمد وما
کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه یعنی ان آمن فلما تبین له انه
عدو لله تبرأ منه ونیز آیة آمد بهمه چیزی که ابراهیم کرد اقتدا کنید الا بدین یک چیز
قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم [crossed out] انا
برآء منکم ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابدا
حتی تؤمنوا بالله وحده الا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن لک بدین یک آیت اقتدا مکنید
بوی الاخبار والآثار روی عن انس قال قال رسول الله صلعم فلیعمل البار ما شاء ان یعمل فلن
یدخل النار ولیعمل العاق ما شاء ان یعمل فلن یدخل الجنة وقال صلی الله علیه وسلم رضی الله
فی رضی الوالدین وسخط الله فی سخط الوالدین وروی ان موسی قال یا رب این صدیقی فلان
الشهید قال هو فی النار قال یا رب الیس قد وعدت للشهداء الجنة قال بلی ولکن کان مصرا فی
عقوق الوالدین وانا لا اقبل مع العقوق عملا وروی عن النبی صلعم انه قال ــــــ
النظر فی خمسة عبادة النظر فی المصحف عبادة والنظر فی السماء عبادة والنظر الی الکعبة

عبادة والنظر الى وجه الوالدين عبادة وقال صلعم من سلم على والديه رضا الله عليه عشرا
وعن عايشة رضى الله عنها ان النبى صلعم قال دخلت الجنة فسمعت صوت انسان فقلت من
هذا قالوا حارثة بن النعمان الانصارى كان بارا بوالديه فصار من اهل الدرجات
العلى وقال صلعم ان لله ملكين ينادى احدهما وهو يقول اللهم احفظ البارين بعصمتك والاخر يقول
اللهم اهلك العاقين والحقهم بغضبك وقال علی بن ابو طالب البار يطير مع الكرام
البررة وان ملك الموت يتبسم فى وجه البار ويكلح فى وجه العاق قال صلعم افضل الكسب
الكسب على الوالدين وافضل الخدمة خدمتهما وافضل الصدقة الصدقة عليهما وافضل
النوم النوم بجنبيهما وقيل من نعمة الله شر سليمان عن الهدهد لانه كان بارا بوالديه وقال
صلعم من اذى ابويه فقد اذانى ومن اذانى فقد اذى الله ومن اذى الله فهو ملعون فى التورية
والانجيل **النكت والاشارات** بدانك لقمان پسر را ده وصيت كرد واذ قال
لقمان لابنه وهو يعظه الى آخرها واين وصيت از بهر خداى عز وجل كرد از بركت آن ايزد تعالى
ده جا فرزندان را نيكو داشت پدران وصيت كرد واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين
احسانا وقال واذ اخذ الله ميثاق بنى اسرائيل لا تعبدون الا الله وبالوالدين احسانا وگفت
قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وقال ووصينا
الانسان بوالديه احسانا فى ثلث مواضع وقال ان اشكر لى ولوالديك الى المصير
يك آيت وقضى ربك بده چيز وصيت كرد فرزندان را از بهر پدران ومادران اين بركه فرمود
يكى است كمال ولا نه ضد ونه مثال ونه فنا ونه زوال جز كه بر اعمال بدن قايم بذكر اوست

البررة

دربهايم

در بهايم نظر مهر اوست قيمتم در شتر اوست نگاه كن در قدرتش در آن لطيف حكمتش در
جود وفضلش ورحمتش دل ز خون بيافريد باب تربيه پروريد بدو بفضل بگزيد مهر
دين در درون نهاد كل محبة بنگفيد بفضله برد سپيد ملك برآن بنگزيد عصمتش حصار داد
رحمتش نثار داد سوى عليين بار داده كه چنين ز شوق بر پريد آنكه بدو در رسيد واز و بيار سيد
دل كه او چنين بود نشان آن اين بود سيرتش عليين بود وبر بساط دين بود لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوا احد **الثلمات** يا هذا اگر تقصيرى كرده اندر حقوق مادر و پدر عذرى بخواه اگر
زنده اند تا خشنود شوند واگر مرده اند آن كن كه خداى عز وجل همى گويد قيل ما احسن البكاء
لمن عصى وما احسن العذر لمن تعدى وروى عن الاستاد ابى عبد الله الداغانى انه قال
دخل رجل على فضيل بن عياض وقال له عظنى موعظة قال ما تولد لك قال بلى قد ولد لك
قال بلى قال له انت لا تتعظ بالمعاينة فكيف تتعظ بالموعظة خداى عز وجل ما را از
خواب غفلت بيدار كناد ورحمت خويش نثار كناد بفضله ومنه ○

مجلس فى قوله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك تفسيره قال عبد الله بن عباس

الليل فتهجد يعنى بقراءة القرآن والتهجد بعد النوم نافلة لك لا زيادة وخاصة لك
عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا يعنى مقام الشفاعة يحمده الاولون والآخرون اعلم
ان صلوة الليل فريضة على رسول الله صلعم وكان محمودا على امته ايضا ثم عفى عن امته
قال الله تعالى يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا ثم بين القليل وقال نصفه يعنى نصف النوم
ونصف السهر ثم قال او انقص منه قليلا يعنى من النوم او زد فى السهر او زد عليه يعنى

مجلس ٢٢

على النوم انت يا محمد مخير فى قيام الليل من النصف والثلث والثلثان فقام رسول الله
صلعم من اول الليل الى آخر الليل وقال رفعت القصة قال الله تعالى طه ما انزلنا
عليك القرآن لتشقى يعنى لتتعب بصلوة الليل وقد صلى لله حتى تورمت قدماه وقال افلا اكون
عبدا شكورا ثم ورتل القرآن ترتيلا يعنى آية بعد آية وسورة بعد سورة بالتانى والتفكر
انا سنلقى عليك قولا ثقيلا يعنى العمل به ثقيلا ان ناشئة الليل هى اشد وطأ يعنى نشاطا
واقوم قيلا وابين قراءة ان لك فى النهار سبحا طويلا يعنى شغلا كثيرا واذكر اسم ربك وتبتل
اليه تبتيلا واخلص له اخلاصا ثم رفع الله تعالى الصلوة عن امته قال الله تعالى ان ربك يعلم انك
تقوم ادنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه وطائفة من الذين معك ترتيب اخر
بدانك ليالى بزرك دوازده است سه رسولانرا وجهار رسولانرا وپنج امت محمد را
فاما آن رسولان شب نجاة لوط را نجيناهم بسحر والقصة بطولها دوم شب هدايت
ابرهيم را فلما جن عليه الليل رأى كوكبا والقصة بطولها وسيم شب بشارة موسى را فلما اتيها
نودى يا موسى انى انا ربك فاخلع نعليك القصة بطولها وازجهار شب مصطفى را ليلة
المعراج سبحان الذى اسرى بعبده وشب ظهار دعوة ليلة الجن قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن
وليلة الغار ثانى اثنين اذ هما فى الغار وشب دلالت ومعجزة اقتربت الساعة وانشق
القمر وآن پنج شب محمد شب آدينه قال الله تعالى سوف استغفر لكم ربى اخر الاستغفار الى
يوم الجمعة وشب عرفه والليل اذا يسر وشب جايزه وآن آخر شب بود از ماه رمضان
قال الله تعالى والليل وما وسق وشب جك انا انزلناه فى ليلة مباركة وشب قدر انا انزلناه

شب برات

وليلة

فى ليلة القدر قال الله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك النكت والاشارات يا هذا
قيل صلوة النهار خدمة وصلوة الليل نزهة نخواهى كه اندر نزهت باشى پادشاه
جل جلاله كويا بود شب خلق را همى شنوند اندر سراى ايشان بنده من خلق او كيست كه حزين بادى
كه حاضر باشدى تا به بيندى آن راز من با تو وآن نياز تو بر من اندر نماز شب وقال
على رضى الله عنه الليل طويل فلا تقصر بمنامك والنهار نقى فلا تغشه بآثامك بنشتم
جون بنده شبى توفيق يابد كه برخيزد نماز كند فرشتكان كويند اى بار خداى اين بنده چه
بوده است وى برآمده است سلطانى ورا كرفته است اندوهى رسيده است كه بدركاه
آمده است ايزد تعالى كويد بنده من كناه كرده است كه وى دانست ومن دانستم
همى خواهد كه عذر خواهد كه وى داند ومن دانم ديكر شب توفيق بايد برخيزد فرشتكان طرين
بكويند وخداى عز وجل همچنين جواب كند شب سيم كه بنده برخيزد پيش از آنكه فرشتكان
سخن كويند خداى عز وجل كويد فرشتكان من بنده من با من خوى فراكرده است يا هذا
دريغ باشد كه شب ضايع كذارى عن شيخ الاسلام انه قال كه شب همى كذرد ندا آيد از
آسمان ايها العابدون قوموا جون دو بهره بكذرد ندا آيد كه ايها المحبون قوموا جون
بسحركاه رسد ندا آيد كه ايها المشتاقون قوموا جون صبح برآيد ندا آيد كه ايها الغافلون قوموا
جون روشن شود ندا آيد كه ايها العاصون قوموا يا قوم شما خويش بنكريد تا شما
از ايشان كدام ايد از عارفان يا از محبان يا از مشتاقان يا از غافلان يا از عاصيان
هم يا الذر كدام وادى كرفتار شديد روى ابو منصور بن مهران انه قال قال رسول الله

صلعم اشراف امتی الذین یقومون باللیل اندر آثار است که پادشاه جل جلاله فرا شب
خیز گوید همه را بخوابانیدیم و ترا بر انگیختیم اگر از کسی گله است بگوی و اگر آزاری است
بگوی اندر حکایات است که درویشی شبی برخاست طهارت کرد سرد یافت بنالید
ندای شنید از خدا تعالی نمناهم واقمناک و تبکی علینا همه را بخوابانیدیم و ترا برانگیختیم بر ما
همی گریی کسی بود از زهاد بسی سال تا روز نماز همی کرد و بامداد بسوی صبح نگرستی
تا ر صبح آمدی آنگه گفتی یا صبح کجا باشی من ترا منتظر بودم نه تو مرا کسی پرسیدند
هل للشقاوة علامات قال جیفة باللیل بطال بالنهار هر که شب مردار بود و بروز بطال
بود علامت شقاوة بود رابعة العدویة شبی برخاستی و گفتی پادشاهان دنیا
درها اندر بستند و پردها فروگذاشتند و دوستان با دوستان بخلوة بنشستند و
دوست من تویی نعره همی زدی تا از هوش بشدی روایت کرده اند که رابعة العدویة بهشت را
بخواب دید گفت خادمان بهشت دیدم که جامها بخور کردندی گفتم این جامها کراست
گفتند جامه شب خیزانست گفتم رابعه را هیچ جامه بخور نکنید گفت آن جامه باز آن خادم
آن ویست و مجمر اندر دست دارد بخور همی نکند گفتم چرا گفتند از بهر آنک وی بخفته است
بیدار شد تا روز مرگ نخفت نیز وقیل من عرف ما یطلب هان علیه ما یبذل ومن تعنی
ادرک ما تمنی وقد قیل قد تعدی من تمنی ان یساوی من تعنی وقال علی
رضی الله عنه لا تطمع فی ثلثة مع ثلثة اندر بیداری شب طمع مکن با خوردن بسیار
و اندر نور روی طمع مکن با خواب همه شب و اندر بردن ایمان ازین جهان طمع مکن

با صحبت فاسقان الیاخات احمد حرب گوید بزمستان شب دراز آن شب گور یاد کن
بامداد آن قیامت بود و بتابستان روز دراز روز قیامت را یاد کن پنجاه هزار سال
و چون گرم بود اندر سرای فراخ خواب نیابی تا بر بام شوی تا باد صبا وزد تو جهد آن
تنگی گور و محنت یاد کن و ظلمت و چون آب خوری تا یخ نبود نتوانی خوردن آن تشنگی
دوزخیان یاد کن وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب یا هذا
عبرة بسیار است معتبر اندک یاد کن آنچه احمد حرب گفت مگر از گاه سیر شوی و شب
بسیار مخسب که گفته اند هر که را شب خواب بیشتر بروز غفلت بیشتر و هر که را بروز
غفلت بیشتر اندر گور حسرت بیشتر و هر که را اندر گور حسرت بیشتر اندر قیامت حسرت
بیشتر و هر که را اندر قیامت حسرت بیشتر اندر دوزخ عقوبت بیشتر جمله همه بلاها
از خواب شب آید اکنون اگر بروز غفلت داری و شب خواب بکنی آن عذری بود بیت
از گل بودم ز گل بود منزل من ای [illegible] نیست ای گل من ندانم ز چه بود این گل من
اندوه و غمان و محنت بود حاصل من مجلس فی قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا تفسیره قال عبد الله بن عباس ام حسبت اظننت یا محمد
ان اصحاب الکهف وهو الجبل الذی فیه الغار والرقیم وهو اللوح فیه اسماء اصحاب
الکهف الفتیة وقصتهم وقیل الرقیم الوادی الذی فیه الکهف وقیل الرقیم مدینة
بقرب الکهف کانوا من آیاتنا عجبا والشمس والقمر والنجوم والسماء والارض والبحار والجبال
اعجب من ذلک وقیل لونهم کالثلج وقال بعضهم لونهم من شدة حمرته یضرب

الی الصفرة وقیل لونه لون الحجر وقال صلعم یحیی الله تعالی اصحاب الکهف فی آخر الزمان
حتی یکونوا من امتی لیرجع الی ثلثة من المسائل اول سوال کرده اند که آن ماهی که در شکم
یونس بود نر بود یا ماده گفتند نر بود دلیله قال الله تعالی للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ذکر بالتذکیر
لا بالتانیث ولم یقل فی بطنها دلیل کند که نر بود دوم سؤالت وشروه بثمن بخس دراهم معدودة
بعضی همی گویند بیست و نه درم بعضی همی گویند بیست و چهار درم بو القسم حبیب شاد همی گوید
زیر ده درم بود دلیله قال الله تعالی وشروه بثمن بخس دراهم معدودة اندر شمار محاسبان هرچه
زیر ده درم بود دراهم گویند که بر ده بود درهم گویند چون بصد رسد صد درهم گویند از تع
گفت دراهم معدودة و گفت دراهم معدودة زیر ده درم بوده است بهای وی سیم
مسئله گویند که در دوزخ هفت است و در بهشت هشت دلیل که در دوزخ مذکور است
قوله تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم چه دلیل که در بهشت هشت است
استاد ابو القسم حبیب گوید دلیل را انک در بهشت هشت است خدای عز و جل قصه
دوزخیان همی یاد کرد و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاؤها گفت فتحت ابوابها
بغیر الواو و چون قصه بهشتیان یاد کرد گفت و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا
حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها ذکر مع الواو وقیل هذا واو الثمانیة سنت یاد شان است
که هرجا که عدد یاد کند چون بهشت رسد عدد واو یاد کند کما قال الله تع مسلمات مؤمنات
قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات وابکارا نظیره سیقولون ثلثة رابعهم
کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم چون

ثامن رسید واو یاد کرد در دوزخ فتحت ابوابها هفت بود لها سبعة ابواب و در بهشت
بقوله تع وفتحت ابوابها مع الواو وبهذا الدلیل هشت بود عدد اصحاب الکهف قال انا من القلیل
الذی کانوا سبعة ترتیب المجلس بدانک اندرین قصه بیست فایده است یکی فایده صحت نبوة
رسول آشکار اشد با قرار خصمان و جهودان بمکیان گفتند سلوه عن مسائل اگر همه را جواب کند نبی نبود
اگر همه را جواب نکند نه نبی بود اگر یکی جواب کند و جواب نکند نه نبی بود اگر دو جواب کند یکی جواب نکند
آنگاه نبی بود که اندر توریة این مذکور است قصه ذو القرنین و قصه اصحاب کهف و کیفیت روح
ایشان همه به پرسیدند آیت آمد و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی این یکی جواب نکرد
چنانک جهودان گفته بودند با قرار خصمان نبوة وی آشکار اشد بسبب این قصه و نیز
فایده اندرین قصه مدح جوانمردان است انهم فتیة آمنوا بربهم ایمان از ایشان آوردند که جوانمردان
بودند تا تو بدانی که هر که مؤمن بود جوانمرد بود و خدای تعالی پیغمبران را جوانمرد خوانده است ابرهیم اسمعنا
فتی یذکرهم یقال له ابرهیم و قصه دوم یوسف را علیه السلم امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه
سیم خازنان یوسف را و والد ریان را و قال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم
چهارم یار موسی را اندر سفر یوشع بن نون واذ قال موسی لفتیه پنجم اصحاب کهف انهم فتیة
آمنوا بربهم و ایضا فیه فضیلة ابو بکر رضی الله عنه اگر آن سگ مرتبه یافت بصحبت ایشان اندر
غار اولیتر که صدیق مرتبه یافت بصحبت وی یار رسول اندرین غار و نیز فایده اندرین قصه
آنست که بدانک هر که با اهل صلاح صحبت کند وی را به پرورانند سگی با اصحاب کهف صحبت کرد بقا
ابدی یافت کسی که با کسان خدا صحبت کند چه گویی دولت احد نیابد مقاتل اندر تفسیر آورده است

عشرة من الحیوانات فی الجنة ناقة صالح وعجل ابرهیم وکبش اسمعیل وبقرة موسی وحوت
یونس وحمار عزیر ونمل سلیمان وهدهد بلقیس وناقة رسول وکلب اصحاب کهف و نیز فایده
اندرین قصه آنست بدانک هرکه عطای یافت اندر کوه یافت آدم توبه بر جبل
سرندیب یافت وقیل رجل عرفات نوح نجاة بر جودی یافت واستوت علی الجودی وابرهیم
اجابة دعا بر کوه یافت ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا وموسی کلام بر کوه یافت ونادیناه من
جانب الطور الایمن وداود کرامت بر طور یافت یا جبال اوبی معه وصدیق لباس بها از طور
یافت ثانی اثنین اذ هما فی الغار واصحاب کهف موافقت با حق اندر طور یافتند اصحاب الکهف
والرقیم اصحاب غار از ان راعی کفتند که سک دا بران که وی شفاعت کند وی کفت هشت سالست
تا با منست شرم دارم که برانم اکر شبانی سکی را از بهر حرمت هشت ساله او نیفکند مولی بنده را از
بهر حرمت خدمت هشتاد ساله نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که هرکه از خدای ترسد
همه کس از وی ترسد من خاف الله خاف منه کل شیء وقال الله لرسوله لو اطلعت علیهم لولیت
منهم فرارا ولملئت منهم رعبا یا محمد اسمانها با هیبت آن نتوانستی دیدن وطاقت داشتی
و دوزخ با عقوبت شب معراج بتوانستی دیدن وطاقت داشتی وجمله اهل ولایت را بتوانستی
دیدن چون رویت واسماعیل وفرشتکان عظیم بتوانستی دیدن وطاقت داشتی لو اطلعت علیهم
لولیت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا اکر چشم تو بدان جوانمردان کهف افتادی نتوانستی دیدن
و بیم آن بودی که زهره بچکیدی از بس هیبت که من بر ایشان افکنده بودم یازدهم فایده آنست که
بدانی که امیدست که هر که مؤمن را خدای با کافران نماید اندر دوزخ همچنان که اصحاب را

سیصد ونه سال از همه سباع نکاه داشت نیکت اصحاب کهف نهان کرد از سباع آنست
که مؤمن را دور کند از چشم کافران بدوزخ وانداز د نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که
عزلت از خلق نیکست عز لتهم سیصد ونه سال از خلق عزلت کردند با کیا وکرامت یافتند
وهرکه عزلت کرد هم چنان وقال موسی ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما
وجد نبوة بالعزلة عن الخلق وقال لابرهیم فلما اعتزلهم وما یعبدون من دون الله ووهبنا له
اسحق ویعقوب وجد ولدا مثل اسحق وحفدة مثل یعقوب بالعزلة عن الخلق وقیل السلامة
عشرة تسعة منها فی الصمت وواحد فی العزلة نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که امید
مؤمن را اندر کور نکاه دارد تا باز یزد مسکین بن آدم خلق للبلاء والبلاء مسکین بچه آدم اکر بزید
خوشی نیابد واکر بمیرد بپوسد همچنان که اصحاب کهف را نکاه داشت تا باز یزیند والدلیل
علیه ما قال رسول الله صلعم ثمانیة لا یبلون فی قبورهم الانبیاء والعلماء والشهداء وحملة
القرآن والامام العادل والمؤذن والقائم باللیل والحاج کما بقی اصحاب الکهف نیز
فایده اندرین قصه آنست که دلیل بعثست ایشانرا زنده کرد ترا فردا زنده کند وخدای
عز وجل یازده کروه را زنده کرده است پس از مرک سا دریق و سام بن نوح وجرجیس و
سبعین رجلا من قوم موسی وثمانیة آلاف من قوم حزقیل قال الله وهم الوف حذر
الموت وعاقل وابنة العاشر ولد العجوز والعزیر بدعا عیسی والطیور من وقت ابرهیم وحوت
موسی وحمار عزیر واصحاب الکهف وکلبهم نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که هرکه
صحبت وی با خدا بود عمر طویل ویرا قصیر آید قال الله لبثنا یوما او بعض یوم وقولهم لم یلبثوا

الاساعة من نهار وقال لم يلبثوا الا عشية او ضحيها ونيز فايده اندرين قصه
طعام حلال جستن است قال الله تعالى في هذه القصة ايها ازكى طعاما يعنى
طعاما حلالا چون حلال خورند علم عالم گشت نيز فايده اندرين قصه آنست كه
كمال قدرة آشكارا شد وجميل صنع وى با اوليا فاة الخليل وجد في وسط النار البرد
والسلامة ويوسف وجد في البير الحفظ والبشارة والكليم وجد في التيه المن و
السلوى ويونس وجد في بطن الحوت الاجابة والنجاة والصديق وجد في الغار
الموافقة والنصرة واصحاب الكهف وجدوا فيها الولاية والمعرفة نيز فايده اندرين
قصه آنست كه بدانى كه اندر همه كارى تلطف نيكوست وتلطف بايد كرد كما قال الله تع
في هذه القصة وليتلطف چنانك موسى را گفت فقولا له قولا لينا وقال ادفع
بالتي هي احسن وقال صلى الله عليه وسلم ما دخل الرفق في شيء الا زانه
وما دخل العنف في شيء الا شانه روى عن ابن عباس رض قال ادعى الربوبية
خمسة نفر نمرود وفرعون وهرادوس بن ملكان ودقيانوس وكان له بلد فيلوس
فيقال لبلد الافسوس وكان له مال كثير وكل بلد قصدها اخربها حتى صار طاغيا
وللد وادعى الربوبية واستانس بستة نفر من اولاد الملوك واستعينهم فوجدهم
مع العقل والادب فكان يجلس ثلثة عن يمينه وثلثة عن يساره وكان كل واحد
منهم نوبة الخدمة اين دقياس دعوى خدايى كرد ويرا بستان بود اندران بستان
تختى زرين نهاده وى بران تخت نشسته چهار مرغ بطلسم ساخته اندر

شكم يكى مشك واندر شكم يكى عنبر واندر شكم يكى كافور واندر شكم يكى زعفران هر چهار
بر تاج وى نشستندى ومشك وكافور وعنبر وزعفران بر تاج وى همى ريختندى واين
شش تن خواص وى بودند روزى دست همى شست يكى از يشان آب بر دست وى همى
ريخت مگسى به پيش وى فراز آمد ودقيانوس از آن مگس بترسيد بلرزيد اندر دل اين جوانمرد افتاد كه اگر
اين خداى بودى از مگس نترسيدى همچنين هفتا تن اندر دل افتاده بود برفتند وخداى را
جستند قال الله تع اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض والقصة بطولها
بدانك بنده را روى نوميدى نيست انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون اصحاب
كهف يكى ويرا خداى گفتند وخدا را بنده وعمر نگاه كرده رنجها كشيده گفتند ربنا آتنا من
لدنك رحمة برحمت رسيدند چنانك سحره فرعون بيك ايمان بى نماز وبى طاعت جايگاه
ايمان آوردند نماز پيشين بجا آوردند ايشان نيز گفتند انا نطمع ان يغفر لنا ربنا خطايانا
اگر ايشان را برحمة طمع بودى بحق خدمت تو هفتاد سال خدمت كرده ترا طمع نبودى
پادشاه جل جلاله بر بنده رحمت پيشتر ان وقت بود چون وضع في الجدول كرامه غيب قد
جفاه الاهلون وانى عنا لا يرتون عزتي وجلالي لارحمن به **بيت**
او را دام كاو كى بعتاست . سبحان الله عزيز ذا نكجاست . ايا خدا آن عزيز وجبار
ايا كرد آن بازين يار گراست . هر چند مرا سستى گناهست وخطا . نوميد نيم كه سلطان
برجاست . **مجلس في قوله تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة**
والعشى يريدون وجهه تفسيره قال عبد الله بن عباس واصبر نفسك معناه واحبس

نفسك لان الصبر هو حبس النفس عن الشهوة مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يعني مع فقراء الصحابة مثل سلمان الفارسي وصهيب الرومي وبلال الحبشي ومقداد غدوة
وعشيا يريدون وجهه يريدون بذلك وجه الله ورضاه فلا تعد عيناك عنهم
تريد زينة الحيوة الدنيا يعني زينتها وزهرتها ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا
يعني ابوجهل بن هشام وعتبة بن ربيعة وشيبة بن ربيعة وعاص بن وائل السهمي
واسود بن عبد يغوث وابي بن خلف وامية بن خلف الجمحي ونبية ومنبة ورؤساء
قريش قالوا لا نطعهم فيما قالوا يوما نسك لاصنامنا وشهرا منا وشهرا نسك وسنة
منا نزلت هذه الاية وعيينة بن حصن الفزاري وعتبة وشيبة وهؤلاء الذين
ذكرنا اساميهم قالوا لعمر بن الخطاب رضي الله عنه قل لمحمد حتى يجعل المجلس مجلسين واحدا
لنا وواحدا للفقراء لانا رؤساء مكة وقريش ومضر ومخزومي وزهرة وما يمنعنا
عن متابعتك الا هؤلاء الفقراء فاطردهم عنك واتخذهم مجلسا فاراد النبي ان يفعل
ذلك حرصا على ايمان الائمة فنزل جبريل بهذه الاية ولا تطرد الذين يدعون ربهم
بالغداة والعشي يريدون وجهه ونزل واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي   يا هذا چه گویی کسی که خدا را جوید یابد آنکه بجست یافت آنکه بجست
نیافت کار نه بجستن است کار بیافتن است الامر بالجد لا بالجد کار به بخت است نه بکوشش
آب حیوة ذوالقرنین جست خضر یافت یوسف را یعقوب جست بیار یافت نه ما را آن
باید که ما را خواهد ما را آن باید که ما وی را خواهیم   بدانکه ده گروه ده چیز جستند

ده دیگر یافتند ابرهیم از غار بیرون آمد بطلب کوکب یافت معرفت اسمعیل بیامد
از بهر قربان بیافت فدای نشان یوسف بیامد از بهر لعب بیافت ملک و طرب
موسی اصطلا جست اصطفی یافت سحرهٔ فرعون بیامدند از بهر غلبهٔ موسی طلبیدند دنیا
معرفت مولی یافتند بلقیس بیامد از بهر نظارهٔ سلیمان هدایت رحمان یافت طالوت
حمار جست جبار یافت مصطفی صلعم بیرون آمد بکوه حرا از بهر دعا وحی یافت ازاله سما
عمر بیرون آمد از بهر قتل نبی و مؤمنین بیافت رحمة ارحم الراحمین   درویش را الفقر بس
که مولی گفت لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا و نیز گفت
ولا تعد عيناك عنهم گفت ای محمد دنیا داران مگر که را کند و چشم از درویشان برمگیر
یک ساعت فرق بسیار بود میان ایشان   و از سه کس جز با این صفت ابوبکر صدیق
الا ابتغاء وجه ربه الاعلى وقصته و از علی انما نطعمكم لوجه الله و از فقراء اصحاب
صفه يريدون وجهه علی گفت انما نطعمكم لوجه الله و این دعوی بود گفت این طعام
از بهر خدای عز و جل دادم و ابوبکر را گفت الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ابوبکر آنچ داد از
بهر مزد داد يريدون وجهه سلمان و مقداد و بلال و صهیب آنچ کردند از بهر ما کردند
الاخبار روى عبد الله بن عمر ان رسول الله قال لا حسد الا على اثنين على رجل علمه الله
القرآن فهو يقوم به اناء الليل واناء النهار ورجل اعطاه الله مالا فهو ينفق منه
اناء الليل واناء النهار وعن انس قال النبي صلعم كم من ضعيف متضعف ذي طمرين لا يؤبه
به لو اقسم على الله لابره   وعن ابن عباس ان الله ليبتلي عبده المؤمن بالفقر شوقا الى

دعایه وقال صلعم فضل الفقراء علی الاغنیاء کفضل الله علی خلقه و وصف خوضه
تم قال اول وارد به فقراء المسلمین وقال صلعم احب الخلق الی الله الفقراء لان احب
الخلق الیه الانبیاء ابتلاهم بالفقر وقال کعب قال الله لموسی اذا رایت الغنی
مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته واذا رایت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین
وقال صلعم ایاکم ومجالسة الموتی قالوا ومن الموتی قال الاغنیاء وقال صلعم
من احبنی فارزقه الکفاف والعفاف ومن ابغضنی فاکثر ماله وولده وقال صلعم حرمة
المومن الفقیر اعظم عند الله من سبع سموات وسبع ارضین والملائکة والجبال وما
فیها وقال الله تعالی من مات ولم یترک دینارا ولا درهما لم یدخل الجنة اغنی منه
النکتة والاشارات صبر کن تا کسی که ویرا با تما صبر بود و هرکرا با تما صبر نیست چشم
ازیشان برگیر کیاعت که ایشان چشم رعایت ما برگیرند کیاعت فرق بسیارست
میان توانگران ودرویشان توانگر وام دار خدایست وخدای عز وجل وام دار
درویشان توانگر تا از دویست درم پنج درم بندهد واز بیست دینار نیم دینار
از وام ملک بیرون نیاید وخدای عز وجل وام دار درویشانست که اندر قیامت گوید
ما زویت الدنیا عنکم لاجل هو انکم علی لکن آن خواستم که هرکه انجا بود انجا بود بو علی
دقاق رحمة الله علیه گفت فردا توانگر را با درویش اندر مقام سوال بپای کنند و
با هر دو خطاب کند گوید با توانگر چه کردی با مالت با درویش گوید چون گذاشتی حالت
توانگران با درویشان ملجا کنند بدعا بوقت محنت همچنانکه رعیت با ملک توکل

کند بخواص ملک درویشان بر درگاه خواص سلطان اند هرکه بحال مرگ رسد درویش
تمنی کند نه غنا چنانک ابوذر غفاری گوید یاتی علی الاغنیاء زمان یتمنون انهم
بمنزلتنا ولا یاتی علینا زمان نتمنی ان نکون بمنزلتهم درویشان فردا از پیش توانگران
به پانصد سال اندر بهشت شوند کما قال صلعم یدخل فقراء امتی الجنة قبل الاغنیاء بنصف
یوم وهو خمسمایة سنة خدای عز وجل گوید با درویشان مدتی توانگران در دنیا بیافتند
بی شما شما نیز نعمت بهشت بنوشید بی ایشان توانگر چون نعمت بیند اید انجا با نعمت
کند و درویش انجا با منعم کند فردا توانگر گوید اندر وقت قحط چکنی گوید مال و نعمت و
ضیاع دارم درویش گوید خدای دارم بشنیده ام از شیخ الاسلام که گفت درویشان
رسول را صلعم پیغام فرستادند که توانگران این جهان نیز بردند و آن جهان نیز بردند که حج
وحج توانند کرد صدقه توانند داد مسجد و رباط و اعمال خیر توانند کرد فما خطنا
چون رسول ایشان نزدیک پیغامبر آمد صلی الله علیه وسلم گفت مرحبا بک وبهم جئت
من قوم یحبهم الله ورسوله لماذا جئت فقص علیه القصص رسول صلعم
گفت درویشان را بگوی شما را سه چیزست که ایشان را نیست اول یدخل فقراء امتی
الجنة الخبر ودوم توانگر حج کند بمال و نعمة و مشقت بود که بپذیرند و بود که نپذیرند
و درویش اندوهی بدل بر آرد آهی بکند گوید اگر مرا استطاعت بودی حج کنمی ایزد تعالی
ویرا حجی پذیرفته اندر دیوان او ثابت کند سیم درویش گوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و توانگر هم این بگوید و هزار درم باز بدرویش دهد هم

اگر ثواب با درویش برابر نبود درویشان شاد شدند
بیشتر بود توانگران دولت
فرعون و بوجهل ان فرعون علا فی الارض وکلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
و بیش رود درویشان دوستان است موسی و محمد صلوات الله علیهما ربّ انی لما انزلت
الیّ من خیر فقیر اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا اندر خبرست که رسول صلعم گفت الید
العلیا خیر من الید السفلی این دلیل کند که توانگری فاضلتر از درویشی که صدقه برد
درویش نهاد قصد درویشی کرد از مال چیزی همی کمتر شود و آن درویش که آن صدقه
فاستاند قصد توانگری همی کند از جهت دست زبرین از دست زیرین بهتر که قصد
درویشی کرده است تا بنده خود را بفقر نه خدا و نه خود را بغنا و نیاز نه داند
قال رسول الله صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه من عرف نفسه بالعبودیة فقد عرف
ربه بالربوبیة من عرف نفسه بالجفا فقد عرف ربه بالوفا من عرف نفسه بالفناء
فقد عرف ربه بالبقاء من عرف نفسه بالزوال فقد عرف ربه بالکمال من عرف نفسه
بالذنوب فقد عرف ربه بغفران الذنوب من عرف نفسه بالعیوب فقد عرف ربه
بعلام الغیوب من عرف نفسه بالنهایة عرف ربه بالکفایة من عرف نفسه بالعداوة
عرف ربه بالولایة من عرف نفسه بالجنایة عرف ربه بالعنایة من عرف نفسه
بالذلة عرف ربه بالعزة من عرف نفسه بالغوایة عرف ربه بالهدایة من عرف نفسه
بالنقصان عرف ربه بالاحسان **النیاحات** یا درویشان پس نباید که بی نماند
یا توانگران پس نباید که بی نماند رسول صلعم از درویشی چنان بود که عایشه

روایت

روایت کند رضی الله عنها او که علی جو تا النبی صلعم شهرا و شهرا و ما دا ینا دخانا دیگر خبر
عایشه رضی الله عنها که با رسول طعام همی خورد یک پاره گوشت داشتند گفت من از وی
همی کشیدم و وی از من همی کشید گفتند چراغی فرا کردی گفت اگر کان دهن لاکلنا
اگر روغن داشتمی بخوردیمی موسی صلوات الله علیه هفت روز هیچ چیز نخورده بود بنالید
از درویشی و آن عز فرعون همی دید موسی گفت تریدان ابدل خواهی تا بدل کنم توانگری فرعون
با دعوی خدای با سوی تو نهم و درویشی تو با نبوة با سوی وی نهم گفتا یا رب لا ارید البدل
درویشی خوش بود چون قناعت هر کسی را کسی بود درویش را جز خدای نبود دوستی وی توانگری
درویشانست حال درویشان خوش خواهد بود فردا اندر دار قرار با ملک جبار از شیخ
اسلام اسمعیل الصابونی قال قال محمد بن خزیمة الاسکندرانی رایت احمد بن حنبل فی المنام
وعلی راسه تاج و فی رجله نعلان من ذهب و هو یمشی بالتبختر فقلت ای مشیة هو قال
هذه مشیة الخدام فی دار السلام فقلت ما فعل بک ربک قال غفر لی و اکرمنی
والبسنی النعلین وقال هذا بقولک القرآن کلام الله غیر مخلوق قلنا ما حال عبد الوهاب
الوراق قال فی غرفة من نور و بیا دیه الی الملک الغفور فقلت فما حال البشر الحافی قال بخ
بخ ومن مثل بشر نصب له مائدة فی الجنة والجلیل مقبل علیه و یقول کل یا من لم یاکل واشرب
یا من لم یشرب قلت فما حال الثوری قال رایت فی الجنة وقد اعطاه جناحان
یطیر بهما من شجرة الی شجرة و یقول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن الحمد لله الذی صدقنا وعده **بیت**
هر چند بی هنر ندارم * من جز تو کسی دگر ندارم * یا چاره کار من تو سازی * من چاره و کار کر ندارم

مجلس ٤٣

یا رب بنظری بکن بکارم • من طمع بجز نظر ندارم • مجلس فی قوله تعالی المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا تفسیره قال
عبد الله بن عباس المال والبنون زینة الحیوة الدنیا فلا یبقی والباقیات الصالحات یعنی
الصلوات الخمس یبقی ثوابه والباقیات الصالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر خیر عند ربک ثوابا وخیر املا وخیر العبادة من اعمالهم الصلوة والباقیات
الصالحات ثواب الطاعات لان الطاعة عرض والعرض لا یبقی وقیل الباقیات الصالحات
الاعمال الصالحة الخالصة وقیل الباقیات الصالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر وفی الخبر من قالها مخلصا یکون له من الثواب بعدد تسبیح الخلق کلهم
والمسلمین وتهلیلهم وتکبیرهم قال الحسن البصری من قال هذه الکلمات فکانه
قرأ التوریة والانجیل والزبور والفرقان واعطاه الله ثواب مائة نبی وقال صلعم هی
کلمات الایمان قیل یا رسول الله وکیف هی قال هی ایمان الملائکة الاربعة یعنی جبرئیل و
میکائیل واسرافیل وعزرائیل وقال نوح لبنیه عند موته علیکم بهذه الکلمات فان بها
قامت السموات والارضون وقال رسول الله صلعم هذه الکلمات خیر من عشر رقاب یعتقها
وعشر بدنات ینحرها وخیر من مائة فرس یحمل علیها فی سبیل الله وقیل الباقیات الصالحات
البنات وقال صلعم من کان له ابنتین او ثلثا کان معی فی الجنة وقال صلعم برکة النساء
بالبنات ومع البنات برکة ویمن من المکرمات اندر خبرست که کسی نزدیک ابا بکر صدیق آمد
بر کسی دعوی کرد هزار درم این مدعی علیه گفت یا خلیفه رسول الله مرا این مال بوی همی باید

داد شفاعت کن تا صبر کند و مهلت دهد که مرا باری اندر راه هست آن زاد اندر رسد
من این حق وی را بدهم آن مدعی گفت وی را هیچ بار اندر راه نیست ابوبکر الصدیق گفت همی گوید هیچ بار
اندر راه ندارد وی گفت یا خلیفه رسول الله عیال من بار دارد اگر دختری آید من این وام بدهم ابوبکر الصدیق
رضی الله عنه گفت از کجا همی گویی گفت از رسول خدا شنیدم هر کرا وامی بود چون دختری آید
وی را آن وام گزارده شود و اگر اندوهی بود آن اندوه بشود و اگر درویش بود توانگر گردد ابوبکر
الصدیق رضی الله عنه کسی را گفت شو و دو هزار درم بیار بیاورد فرا وی داد گفت فرا وام ده
و این هزار دیگر بکار بر که من این خبر از رسول صلعم شنیده بودم زیاد بگذاشته بودم تو یاد
دادی این سیم ترا وی آن هزار درم فرا آن وام خواه داد وی گفت قبول کردم از جهت این وام
لیکن وا در کار تو کردم که من این خبر از رسول صلعم شنیده بودم زیاد بشده بود یاد دادی
وام گزارده شد و دو هزار درم اندر دست توانگر شد با خانه شد بقضاء ایزد
وی را دختری آمده بود دل وی خوش شد گفت صدق رسول الله فیما قال هر چه رسول گفت همه
راست بود هم وام گزارده شد و هم توانگر شدم و فی الحدیث عن وهب بن منبه انه قال قال ابلیس
لا ابالی ما مات صالح من امة محمد قال لا ادعوهم الی الدنیا حتی یکون الدنیا اشهی عندهم من شهادة
ان لا اله الا الله وقال الدارمی من نظر الی قصر او بستان او غیره واستحسنه من عقله کما
استحسن قیل لحکیم ان فلانا جمع مالا کثیرا فقال اهل عدد الحیوة علی قدر المال قیل لا قال فلم
یجمع شیئا المال والاشار بدانکه ایزد تعالی چهار جا بیاراست آسمان بیاراست
زمین بیاراست بهشت بیاراست دل عارف بیاراست آسمان بیاراست ولقد زینا

السماء الدنیا بمصابیح زمین بیارات انا جعلنا ما علی الارض زینة لها بهشت
بیارات ومساکن طیبة دل عارف بیارات وزینه فی قلوبکم آسمان بیاراست
نکاه بانش فرشتکان زمین بیاراست نکاهبانش سلطانان بهشت بیاراست
نکاه بانش رضوان دل عارف بیاراست نکاه بانش رحمان **نکته** آسمان بیارات
بدوازده برج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
زمین بیارات بدوازده بقعه مکه مدینه طور سینا طور زیتا قاف جبل جابوقبیس
بقعه مبارک بیت المقدس مقام مولود عیسی جمیع ما فی الدنیا ارض میراث انبیا علیهم السلم
بهشت بیارات بدوازده چیز آب شیر خمر انگبین مشک عنبر کافور زنجبیل زعفران انوار ولذتها
دیدار جبار دل عارف بیارات بدوازده خصلت فهم وهم محبة معرفة شوق ذوق خوف
رجا توکل تفویض تسلیم شرح حیوة حیا قال الله تع وزینه فی قلوبکم **نکته**
آسمان بیارات تا بدانجا نکری دل بیارات تا وی بدانجا نکرد آسمان نظاره کاه تو
کرد دل نظاره کاه خود کرد بدانکه هرکه بآرایش این جهان مشغول شود از
آرایش آن جهان باز ماند ودریغ بود که آن جهان بفروشی این جهان فاستاني یشرون
الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون هرکه این پند
قبول کرد از دنیا رسته شد با عقبی آرمیده شد از دعوی بریده شد بمعنی رسیده شد
دیدار مولی دیده شد **بیت** دنیا چکنی طلب کن عقبی را دنیا چکنی درشکن معنی را
سلوی چکنی سلام کن بلوی را ملکی تو تا دیدن مولی را دنیا ... بهر وجود مولی

دوست دار که بدنیا مولی توان یافتن چنانکه مجنون کفت امر علی جدار دیار لیلی
اقبل ذا الجدار وذا الجدارا وما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا
دنیا زینت ناکسانست وعقبی زینت کسانست ومولی زینت دوستانست یا رب ما را دل ما را
آراسته کن وتن پیراسته کن بطاعت شایسته کن بفضلک وکرمک والسلام

مجلس فی قوله تعالی وهزی الیک بجذع النخلة وقال

رسول الله صلعم من قرأ هذه السورة اعطی بعدد من صدق بیحیی ورسوله ذکر فی هذه السورة و
بعدد من کذب بهن وله بکل آیة منها حسنات ودرجات کل درجة منها ما بین السماء والارض
الف الف مرة وحشر یوم القیمة مع المتقین و اول نفر السابقین وقال جعفر
الصادق من قرأ هذه السورة لا یموت ولا یخرج من الدنیا حتی یری مکانه فی الجنة وکان فی
الآخرة من اصحاب عیسی بن مریم واعطی فی الآخرة ملک سلیمان بن داود علیهما السلام تفسیر
وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا غضا طریا فکلی من الرطب واشربی
من النهر وقری عینا طیبی نفسا بولادة عیسی فاما ترین من البشر احدا یعنی من الآدمیین
احدا بعد هذا الیوم فقولی انی نذرت للرحمن صوما یعنی صمتا وهزی الیک بجذع النخلة
ان الله تعالی یرزق الخلق بالسبب وغیر السبب کما رزق مریم فی اول حالها بغیر سبب ویوم ولادتها
بالسبب والهز فاما اولا کان قبل من غیر سبب قال زکریا لها یا مریم انی لک هذا قالت هو من
عند الله هذا کان من غیر سبب واما ما کان بسبب قال الله تع وهزی الیک بجذع النخلة
چون عیسی پدیدار آمد واسطه بود میان مریم ومیان خدای عز وجل وزی بی واسطه

بر دو چون از پیش واسطه نبود روزی بر بی واسطه بود دو قیل امرها بالحق لکون لطا کرامة
فی بیعها کما جعل معجزات بعض الانبیاء من کلام ابی بکر البخاری پادشاه رنج بندگان ضایع نکذ
رنج تن را از رنج دستی عطا داد خاما عطا آن دست ابرهیم دست رنجه کرد بشکستن اصنام
فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون ابرهیما دست رنجه کردی خارج آن دست ضایع
نکنم آن دست را خلعت دادیم فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک الی قوله ثم ادعهن یأتینک سعیا
اندر دست چهار مرغ کشته و خلط کرده زنده کردانیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم دوم
یا موسی دست رنجه کردی بر روی فرعون بازوی اندکودکی ما حرکت دست تو ضایع نکنیم
آن دست را خلعتی دهیم ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری دست را
خلعت ضیا دادیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم یا داود دست رنجه کردی سنک اندر جالوت
جزوی انداختی وألنا له الحدید مر آهن بدست تو نرم کردانیدیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع
نکنیم یا محمد دست رنجه کردی شتی ریک روز بدر بمشرکان انداختی وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی من رنج حرکت آن ضایع نکنم از رنج انکشت تو اندر آن رنج چشمه آب
کشاده کردم تا چندان خلق از آن آب خوردند تا بدانی که رنج کس ضایع نکنم همچنین یا مریم
رنج برداشتی دست بدعا بر من برداشتی من رنج آن دست ضایع نکنم وهزی الیک بجذع
النخلة خلعتی دهیم درخت بجنان تا خرما تر بیار آنیم تا بدانی که من رنج کس ضایع
نکنم یا مؤمن تو نیز بهر عضوی که طاعت کردی آن عضو را خلعتی دهم فردا کوش را سلام
قولا من رب رحیم زبان را قولوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض

دست داود را وقد کتابه بیمینه پای را ثم ننجی الذین اتقوا دل را ولقیهم نضرة وسرورا
چشم را وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة النکت والاشارات قال
الاستاد ابو عبد الله المغازلی دوازده چیز بوده است اندر عالم که مثل آن نبوده است
بنائی و نبیی و سفری و عروسی و امیری و سواری و بیعی و خالی و درختی و مرکبی
و دعوتی و مذهبی و روزی و ضیافتی فاما بنائی بوده است اندر عالم که چنان
نبوده است و نبود و آن کعبه است استاد خلیل شاکرد اسمعیل مهندس جبرئیل آمر
خدای جلیل و اما نبیی فی نسب یوسف صدیق الله بن یعقوب بن اسرائیل الله بن
اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله و اما سفری سفر موسی ذهبها والوصول نصبا والرجوع
طلبا والوجود طربا و اما عروسی فاطمة الزهرا داماد علی مرتضی خسر و محمد مصطفی نثار کننده
درخت طوبی خطبه کننده و دهنده خدا و اما امیری چون ابو بکر الصدیق امیر صاحب الغار
و وزیر عمر سید الابرار و ندیم عثمان صاحب الانوار و مشیر علی البار الکرار و جند او مهاجرین
وانصار و اما سواری سوار محمد مختار ستور براق راهوار جبرئیل رکابدار میکائیل غاشیه دار
حدیث حدیث بنده کنه کار و اما بیعی بیع ان الله اشتری من المؤمنین دلال محمد مختار جبرئیل
سمسار و خریدار بنده کنه کار خریدار مالک جبار بها جنة و او برام دیدار و اما خالی خال
عارفه در دل او دل در پوشش تن در کوشش زبان در خواهش محبة در جوشش عارفه دار تن
مولا در بخشش و اما درخت درخت معرفت شاخش هدایت و آبش عنایت و برکش قربت و ثمرش
لقا و رویت و اما مرکبی مرکب سپه سالار محمد سید البشر و از دست راست ابو بکر و عمر و از دست چپ

عثمان وحید زوار سوی قفا شیر ومیتروار سوی پیش جوش کوثر واما دعوة دعوت بهشت ضیافت
در قصور مرتفع حور اندر پیش نوفا اندر مدل سرور میزبان ملک غفور واما مذهب مقدم مذهب
دین الاسلام وبوبکر وزیر سید الانام واما عزیز کلام وایمان تصدیق تمام وشافعی مطلبی امام واما
ضیافتی ضیافت مریم امة الله وخانهٔ ضیافت المسجد بیت الله ومتعهد زکریا نبی الله وشغلها
عبادة الله ووکیلها جبرئیل امین الله وطعامها من جنة الله وابنها روح الله ومبشرها
ملائکة الله وقبلها الله فتقبلها ربها بقبول حسن واندر مریم بده چیز ستوده بعفت وتصدیق
وامانت وقبول وطاعت بخویشتن داری وبکارت ورجوع واستعاذت بصدیق وامانت بتوکل
وقناعت بعبادت وخدمت بصمت واشارة بسخا وفتوت بعفت احصنت فرجها تصدیق
وامانت وصدقت بکلمات ربها بقنوت وطاعت وکانت من القانتین بخویشتن داری
وبکارة ثبات وبکارا رجوع واستعاذت انی اعوذ بالرحمن منک بصدق وامانت وامه
صدیقة بتوکل وقناعت قالت هو من عند الله بعبادة وخدمت واسجدی وارکعی
بصمت واشارت انی نذرت للرحمن صوما بسخاوت وفتوت یا لیتنی مت قبل هذا **حکایت**
یا هذا الذین همه بزرگی مریم را بود رسول صلعم گفت سیدة نساء عالم آسیة بنت مزاحم و
خدیجه بنت خویلد ومریم بنت عمران وفاطمه بنت آخر بود اندر غربت عیسی علیه السلم بطلب گیاه شده
بود تا شبانگاه مریم روزه گشاده بایذ بجود بود ملک الموت بیامد وجان وی برگرفت عیسی
علیه السلام باز آمد آنگاه بر دست پنداشت که مادر خفته است خود مرده بود تا بامداد
همی بود ندای شنید مات امک وی بگریست فرشتگان آسمان با وی بگریستند وکوهها

ودرختان

ودرختان عالم با وی بگریستند هرگز نبود که غریبی بمیرد هفت آسمان برو نگرید احمد
حرب گوید چهار چیز زارست وچهار چیز ازو زار تر مرگ همه کسی زارست مرگ جوانان زار تر غریبی
همه جا زارست غریبی گورستان زار تر مفلسی همه چیزی زارست مفلسی قیامت زار تر زندانی
همه کسی زارست زندانی دوزخ زار تر **بیت** غریبان زود باز آیند چه باشد که تو هم نایی
تو اندر تنگ دل بودی همه چندان چرا آیی **بیت** اندوه غریبان فراید روزی
در کار غریبان نظر آید روزی خدای عز وجل فرشتگان را فرستاد تا ویرا جهاز کردند وبروی
نماز کردند اندران غریبی ودفن کردند عیسی تنها ماند ودلتنگ شد بگور مادر آمد گفت یا اماه
کلمینی قد بقیت وحیدا فریدا وهذا الجبانة مادر جواب داد یا ولدی ویا قرة عینی چه خواهی از
من مرا از خواب خوش بیدار کردی گفت بگو تا حال چگونه است گفت اکرمنی ربی وذهب بروحی الی الجنة
جلست علی مائدة الجنة فقال یا اماه هل تریدین ان ترجعی الی الدنیا مع هذه النعم قالت لی گفت خواهم
تا نماز شب کنم بسرما وروزه دارم بگرما آخر گفت یا بنی ثمره اندر طاعت خوشتر کرده یا بنی فان الطریق
مخوف یا هذا تو نیز عبرت گیر ازین قصه ودین دنیای غدار فریفته مشو چنانک آن بزرگ گوید
یا من یؤمل فی دنیاه عافیة اخلادها ما انت فی دار لمعافاة ودنیاک تعز ومکر منها علی حذر
والتغر منسوبی مخافات وآفات **بیت** پناه بخدای عز وجل ازین دنیای غدار انکه آن بزرگ گوید
کیف السبیل الی مرضات من غضبا من غیر جرم ولم اعرف له سببا از بیچاره همانکه گوید
آن درویش گفت اندر حد خویش اما یکفیک انک تملکینی وان الناس کلهم عبیدی
وانک لو قطعت یدی ورجلی لقلت من الرضا احسنت زیدی خدای عز وجل مارا

از خواب غفلت بيدار كناد و رحمت و مغفرت شاد كرداناد بفضله ومنته

مجلس ٣٩

مجلس في قوله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة قال

رسول الله صلعم من قرا هذه السورة حاسبه الله حسابا يسيرا وصافحه وسلم عليه كل نبي ذكر اسمه في هذه السورة ومن [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرا سورة الانبياء اعطي يوم القيمة ثواب المهاجرين وقال صلعم اكثر ما يقرا في الجنة هذه السورة تفسيره قال عبد الله بن عباس في قوله تع ونضع الموازين القسط ليوم القيمة قال العدل يوم القيمة وقال ميزان لها كفتان وميزان لا يوزن فيها غير الحسنات والسيات فلا تظلم نفس شيئا يعني لا ينقص من ثواب حسنة ولا يزاد على عقاب سيئة وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين حافظين عالمين تحقيق الجدل اعلم ان الميزان حق والدليل عليه قول الله تع ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فمن ثقلت موازينه واما من خفت موازينه واما من ثقلت موازينه والخبر ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم رواه ابو هريرة ان رسول الله صلعم قال كلمتان حبيبتان الى الرحمن خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده وعن ابي هريرة ان النبي صلعم انه قال التسبيح نصف الميزان والتكبير يملا السموت والارض ولا اله الا الله ليس دونها ستر ولا حجاب حتى يصل الى ربها وعن سعد بن ابي وقاص عن رسول الله صلعم انه قال ايمنع احدكم ان يكبر في دبر كل صلوة عشرا ويسبح عشرا ويحمد عشرا فذلك في خمس صلوات مائة وخمسون باللسان والف وخمسمائة في الميزان واذا اوى الى فراشه كبر اربعا وثلثين وحمد الله ثلثا وثلثين وسبح ثلثا وثلثين فذلك مائة باللسان

والف في الميزان ثم قال ايكم يعمل في يومه وليلته الفين وخمسمائة سيئة وعن ابي الدرداء عن النبي صلعم انه قال ما من عمل اثقل في الميزان من حسن الخلق والذي نفس محمد بيده ان الرجل ليدرك بالخلق الحسن درجة الصوم والصلوة وعن ابي حفص الحداد انه قال اذا اقامني ربي تع في القيمة عند الميزان فيقول لعبدي زن ما عملت من الطاعات فاسكت فيقول لعبدي ما معك من الطاعات فاقول يا رب لا شيء معي من الطاعات انا مفلس من الحسنات ليس لي شيء الا انت كنت لي في الدنيا وانت في العقبى فكما انت في الدارين انت فاصنع بي ما شئت وفي الحكايات ان الثوري دخل على شقيق فقال له جئت اليك بجامع فيه اربعة الاف حديث فقال له شقيق لي جامع فيه اربع ايات من كتاب الله تع شغلتني عن كل حديث فلا حاجة لي في جامعك فقال سفيان الثوري هات جامعك فقال في جامعي قول الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا والثاني قل يتوفيكم ملك الموت الذي وكل بكم ثم الى ربكم ترجعون والثالث فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا والرابع قوله فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية فبكى بكاء شديدا وقال كنت محتاجا الى معلم مثلك وفي الخبر قال رسول الله صلعم ان العبد ينظر في الصلوة الى يمينه وشماله فيقول الله تع انظر الى احد هو خير لك مني فلو التفت ثانيا وثالثا فيضرب الى وجهه كالثوب الخلق روى ابو هريرة عن النبي صلعم انه قال من كان يومن بالله واليوم الاخر فلا يوذي جاره وقال من كان يومن بالله واليوم الاخر فليكرم ضيفه ومن كان يومن بالله واليوم الاخر فليقل خيرا او ليصمت وعن النضر بن انس عن ابيه قال قلت يا رسول الله اين اطلبك قال على الصراط قال فان لم اجدك عند الصراط قال فاطلبني عند الميزان قال

فانم اجدك عند المیزان قال فاطلبنی عند الحوض فانی لا اخطی فی هذه الثلثة وكان
فی دعائه صلعم اللهم لا تخزنا یوم القیمة ولا تفضحنا یوم تبلی السرائر ویوضع المیزان وقال صلعم
انه المیزان له کفتان کل کفة بعرض السما والارض وطول لسانها بین المشرق الی
المغرب وخیطها من نور العرش وحولها اربعة املاك جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل
فجبرئیل یکتب من یجاوز من هلك ومیکائیل یقیم الکفة واسرافیل یرفع المیزان وعزرائیل
یضع الاعمال فیها وقال کعب الاحبار سئل داود فقال یا رب ارنی المیزان فاراه فاذا هی
بین المشرق والمغرب فقال یا رب کیف یقدر عبد ان یملاها قال اما تعلم یا داود
انی اذا رضیت عن عبد ملاتها بنصف تمرة **النکت والاشارات** خاتم اصم گوید
چهار چیز چهار جای روانه جواب گور روانه وراحت صراط روانه ووقت ترازو روانه وآرزوی
بهشت روانه زلیخا در بیت قیطوم گفت یا یوسف ما احسن وجهك یوسف گفت حسن وجهی
یکون بعد العرض والحساب والمیزان یا زلیخا روی من نیکو آن وقت باشد که از عرض و ترازو
وشمارگاه بگذرم داود طائی از تراز بوحنیفه بوده است شبی بر بام خویش همی خوانده است
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة صاحب وجد شد بیهوش شد از بام بسرای همسایه افتاد
گفتند دست پیش سلطان ببرید چون وی را بدید سلطان گفت سید زمانه خویش است
فقال سبلة یا هذا چرا ترا از شنیدن این هیچ پدار نیست پنداری دل مرده است یا
سیه شده است العقل اذا فنی لا یبالی اذا عصی یا هذا دل این تن تست و کدخدای
تن است ده تن اندر سرای بمیرند در سرا سیه کند چون کدخدا بمیرد در سوا سیه کند

اگر هفت اندام بمیرند که طاعت نکند فردا روی سیه نبود لکن اگر دل بمیرد فردا روی سیه
بود اندر حکایت که درویشی خواست که از بغداد به بصره شود بکشتی بالشتی بان گفت مرا
اندرین کشتی نشان گفت این کشتی مرا نیست آن آن شیخ است که گرا میخواهد آن خواجه گفت وی را
اندر نشان که انخواهم از وی کنا اندر نشست چون وقت خوردن بود بطعام خواند آن خواجه
وی را الحاح کرد و اشد طعام بخورد پس کنیزک را گفت ما را شراب آر بیاورد وی بر خاست گفت
تو بنشین و مخور بنشست گفت غنینا چیزی بر گوی بر گفت کنیزک فا این درویش گفت هیچ
چیزی دانی که بر گوی گفت دانم گفت بر گوی وی بر خواند بسم الله الرحمن الرحیم قل متاع الدنیا
قلیل آن خواجه قدح بینداخت و خوش شد گفت چیزی دیگر بر خوان بر خواند وقل الحق من ربکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر خواجه آن عود بشکست گفت چیزی دیگر بر خوان بر خواند
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة خواجه از هوش بشد گفت چیزی دیگر بر خوان بر خواند
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله نعره بزد خواجه برد آن کنیزک
چهل دو زن بزیست و هر شبی این آیت همی خواندی شبی همی خواند اضطرب و مات اهل
اشارت گفتند اندر هر که خواهد که ترازوی وی گران بود باید که خویشتن را بدو ترازو بسنجد
الاول الکتاب والسنة والثانی العقل والحکمة یک پله میزان عقل حفظ است و دیگر
پله فهم است و رسته میزان فکرت است و عمود ترازو وجد اندر طاعات و زبانه ترازو
صحت ارادت است و تختی آن بسکینت است هر که اعمال خویش بدین دو ترازو بسنجد امید
بود که اندر قیامت ترازوی وی گران بود **العددیات** ونضع الموازین القسط

بیاوردیم عبادت را روزی دادیم عنایت را بمیرانم اظهار مقدرت را دوده‌ام فرستم
لطافت را رسول فرستم اجابت را برانگیزانم قیامت را جلوه کنم کرامت را شمار کنم به
تیسیر محاسبت را عمل سنجم اظهار هیبت را تاج بر نهم علامت را مصطفی بخشم شفاعت را
نامه فرا دست دهم قرائت را عفو کنم جنایت را بهشت رسانم ولایت را حجاب بردارم
دیدار رویت را ○ نوع آخر ○ بیاوردیم تا ثنا بینی روزی دهم تا نوا بینی بمیرانم تا بلا بینی
برانگیزانم تا عنا بینی نامه دهم تا جفا بینی کردار سنجم تا عطا بینی به بهشت آرم تا رضا
بینی حجاب بردارم تا مرا بینی ○ شادی بنده ○ اندرین جهان واندران جهان دیدار است
لا راحة للمؤمن دون لقاء الله   فوالله ما طلعت الشمس ولا غربت   الا وانت منى قلبي
ووسواسي   ولا جلست الى قوم احادثهم   الا وانت حديثي بين جلاسي
ولا هممت بشرب الماء من عطش   الا رأيت خيالا منك في الكاس ○ [illegible]
قال الله تع قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا بدانک کردار همگان بسنجند اگر گروهی باشند که
کردار ایشان نسنجند که آن نکنند قال الله تع فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا آن گروه باشند
که کسی که روز کار خویش اندر شغل دنیا کرده باشد تفسیر آیه باید گفت قل هل ننبئكم بالاخسرين
اعمالا الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين
كفروا بآيات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا والوزن يومئذ
الحق اندر صحیح است که مردی نزد یک رسول الله صلعم و گفت ان لی عبادا یوذوننی ویخونونی
فاضربهم واخوفهم واشتمهم فكيف يكون حالي معهم فقال رسول الله صلعم يؤتى بات و

بهم یوم

بهم يوم القيمة روز قیامت تو او ایشان را حاضر کنند اگر عقوبت تو بیش بود از گناه ایشان
را مایشان از تو بستانند و اگر گناه ایشان بیش بود خدای عز وجل ترا ثواب دهد
فبكى ذلك الرجل فقال رسول الله صلعم ما لهذا الرجل اما سمع قول الله تعالى ونضع الموازين
القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل فقال ذلك الرجل
اشهد يا رسول الله انهم احرار كرمن دو قصاص قیامت طاقت ندارم   عبد الله
مبارک گوید از وی من اندر دنیا سه چیز است یک لقمه آنکه بخورم که کسی بدان بر من منت
ننهد واندر قیامت از پس من بدان لقمه خصمی از پس من نه همی آید   دوم دوستی که عیبی بیند
بر من بپوشد فاش نگوید   سیم آنک یک عمل من اندر قیامت قبول کند چون یک قبول کرد
هیچ کس رد نکند هر که فرا نماز شود فرشته فرستد تا همه گناه او کردن وی بر گیرد چون
سلام باز دهد فرشته گوید این گناه بر گردن وی نهم حق جل جلاله گوید فاین الکرم مردی
نماز بی بگره کمی ور اگفت نقد بیگاه و از دی گفت انا قد کرم جنانا اندر خوردن
و پوشیدن بکمترین و بدترین قناعت کنی اندر طاعت کردن به بدترین قناعت مکن طاعت
نیکو کن تا اندر ترازو گران بود بیت ارضيت ان تبكي ودمعك ماء   كلا ودمعك مع المذنبين دماء
حل المدامع والدماء تجريها   فالذنب داء والبكاء دواء   وكا دين تدين دنيا واجبا
ولكل دين في الحساب قضاء   فالامر فيك فانظر ماذا ترى   فاليوم فعل والغداة جزاء
خدای عز وجل ما را از خواب غفلت بیدار کناد و رحمت شاد کناد بفضله ومنه
مجلس في قوله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا تفسیره قال عبد الله بن عباس

علی عم

واذکر یا محمد قصة ذا النون صاحب الحوت یونس بن متی اذ ذهب مغاضبا یعنی علی الملک
فظن ان لن نقدر علیه ان لن نضیق علیه وقیل ان لن نقدر علیه العقوبة فنادی فی الظلمات
ظلمة البحر وظلمة الحوت ان لا اله الا انت یعنی لا اله فی السماء ولا اله فی الارض ولا اله بین
السماء والارض ولا اله فوق العلی ولا اله تحت الثری الا هو سبحانک منزها انت عن الولد
والشریک انی کنت من الظالمین علی نفسی واختلفوا فی مکث یونس فی بطن الحوت فقال بعضهم
یوما ولیلة وقال السدی ثلثة ایام ولیالیهن وقال عطاء وابن عباس اربعین یوما
وقال الضحاک کان یصلی کل یوم ولیلة مائة وعشرین رکعة واندر اثارست که حجاج
یوسف شبی قرآن همی خواند چند آیت بروی مشکل شد یکی حتی اذا استیأس الرسل والیاس
من رحمة الله کفر دیگر وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته ومن هیچ جهود را ندیدم
که مسلمان شد اندر حال مرگ دیگر قصه یونس ظن ان لن نقدر علیه روا نبود که پیغامبری
پندارد که خدای قادر نیست از علما کس جواب نداد شهر خوشب جواب داد حتی اذا استیأس
الرسل من ایمان القوم لا من رحمة الله ودیگر لیؤمنن به قبل موته معناه قبل موت عیسی دیگر
ان لن نقدر علیه نضیق علیه حجاج ده هزار درم بخشید شهر خوشب را بجواب این
مسئلها آنگه گفت ممن اخذت هذا قال من علی بن الحسین بن علی قال اخذت من بیت صافی
خدای عز وجل شش تن را عقوبت کرد بسبب شش نوح را عقوبت کرد بهلاک فرزند
از بهر دعا هلاک دوم ابرهیم را عقوبت کرد بذبح فرزند وی اسحق واسمعیل لاجل انه
دعا علی العصاة وقال اللهم اهلکه وسیم یعقوب را عقوبت کرد بفراق یوسف لاجل

ذبح الشاة بین یدی امه وچهارم داود را عقوبت کرد بحدیث بتشایع ب اکد
گفتی اللهم عذب العصاة قبل ان وقع له ذلک پنجم ایوب را عقوبت کرد ببلای سائل وهب له
مال کله ششم ذوالنون را عقوبت کرد ببطن حوت لما دعا علی قومه بالهلاک النکت
والاشارات ظن یونس ان لن نضیق علیه ظن وی بخدای نیکو بود گفت مرا چنان کرد کما قال صلعم
احسنوا الظن بالله وقال الجنید فظن یونس علیه السلم ان الازیة قد ضیق نفسه
فی غضب علی عباد الله نکته یونس چهل روز با ماهی صحبت کرد نام آن ماهی بروی نهاد هر کی
از وی بنخاست چه گوئی بنده پنجاه سال با خدای نفس زند و بر در وی خدمت کند
با طاعت و ایمان صحبت کند آن نام از وی برخیزد نکته انبساط کرد با خدای عز وجل
یونس گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گفته اند پیران و صوفیان ما تقدم
الی البساط وایاک والانبساط کی لا تضرب بالسیاط وکسی از اهل لقمه استکن فی اوامر الله
کانک قتلت الناس جمیعا نکته وی خویشتن را نکوهید وحق را بستود انی کنت من الظالمین
لا اله الا انت سبحانک چون وی خویشتن نکوهید مولی ویرا بستود فلولا انه کان من المسبحین
همچنین مومن خود را نکوهید گفت ربنا اغفر لنا ذنوبنا خدای عز وجل ویرا بستود گفت
التائبون العابدون الحامدون عبدالله بن مسعود گفت ابا جهل را من کشتم از دعوی گفت علم
تقتلوهم ولکن الله قتلهم تو نکشتی من کشتم داود جالوت را بکشت گفت من کشتم مولی گفت و
کشتی وقتل داود جالوت هر که خود را چیزی اثبات کند خدای عز وجل از وی نفی کند
و هر که از خود نفی کند خدای عز وجل ویرا اثبات کند یحیی گفت انا عبد حقیر مولی گفت

وسيدا وحصورا ونبيا رسول صلعم خود را بستود گفت انا سيد ولد آدم ولا فخر خداى عز
وجل در جا اندر قرآن ورا عبد خواند ولما انزلنا على عبدنا تبارك الذى نزل الفرقان على
عبده الحمد لله الذى انزل على عبده فاوحى الى عبده ما اوحى عبدا اذا صلى سبحان الذى اسرى بعبده
هو الذى ينزل على عبده **نكته** ولا تكن كصاحب الحوت يعنى احمد رحيم دل باش وز داشفاعت
كن وزمان بر دادم همى گويد مرا آزاد كن يا امت من هرچه خواهى كن الى آخر رسول همى گويد
امت را آزاد كن با من هرچه خواهى كن **نكته** ماهى ويرا چون خون خويش بر يز فرود داد
بيكبار كه وى نگاه داشت ز قطع برست هزار هزار آدم كه داشت چه كو بى قطع حرام كند
وآن پير صوفيان گويد من زلات الله فى القنوت اعانه الله فى الكروب قيل استدراج عام بخطوه
بود واستدراج خاص بخطره نه بينى كه يونس عليه السلم بدان مقدار ادب كردند آن
پير صوفيان وصيت كرد چون جان از وى برآيد ويرا اندر خاك نهند وقوالى را گويند تا اين بيت را
برخواند ○ دست من گير برابر بريد ○ آنجا بنهيد ودست بفرياد بريد ○ بو القاسم نصرآبادى دست
اندر حلقه كعبه همى گويد بيچاره بدر آمده ام بارم ده ○ ز نهار همى خواهم زنهارم ده ○

مجلس فى قوله تعالى وايوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر تفسيره قال

عبد الله بن عباس فى قوله وايوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر واذكر يا محمد قصة ايوب النبى
صلوات الله عليه حين دعا ربه انى مسنى الضر يعنى اصابنى الضر فارحمنى ونجنى وانت ارحم
الراحمين ان ترحم على من لا يرحم على نفسه فاستجبنا له الدعا فكشفنا ورفعنا ما به من ضر
من شدة وبلاء وآتيناه اهله فى الجنة الذين هلكوا فى الدنيا ومثلهم معهم ولده

فالدنيا

فى الدنيا نسل ما هلكوا فى الدنيا رحمة من عندنا وذكرى للعابدين يعنى عظة للمؤمنين
تحقيق المجلس اعلم ان هذا سؤال التعريض لا سؤال التصريح والتعريض فى السؤال اصوب
من التصريح كما قال آدم وحوا قالا ربنا ظلمنا انفسنا ولم يقولا اغفر لنا مرحبا قال
الاستاد ابو عبد الله الدامغانى الاعراض عليه خطأ والاعراض عنه جفاء والتعريض
له دعاء والوقوف على بابه وفاء ولم يعلم العبد صلاح نفسه فى دعائه قال الله ويدع الانسان
بالشر دعاءه بالخير يعنى كدعائه بالخير بسيار بود كه بنده چيزى همى خواهد وهمى نداند
كه صلاح وى اندر آنست چون بحقيقت بنگرد فساد وى اندر آن بود زيرا كه بدايت و
نهايت كارها نداند وسمعت الاستاد ابا منصور بن مهران قال سمعت ابا بكر الخديقى
الاسفرائنى فى قوله تعالى ادعونى استجب لكم قال انظر خيرا لكم ان كان دعاؤكم خيرا لكم اجبتكم وان
كان دعاؤكم شرا لكم امنع عنكم فكان منعى عنكم عطاء لكم واصل اجابت دعا اندر مشيت است
قال بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان شاء گفت اگر خواهم اجابت كنم جمله
كارها بمشيت تعلق دارد يضل من يشاء ويهدى من يشاء تؤتى الملك من تشاء وتنزع
الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور
ترتيب المجلس فى قوله تعالى وايوب اذ نادى ربه ندا اندر قرآن برده وجه است اول ندا ملامت
دوم نداء اجابت سيم نداء فرح وراحت چهارم نداء مناجات وقربت پنجم نداء افتقار وندامت
ششم نداء رجا وهيبت هفتم نداء بشارت وكرامت هشتم نداء منت ورحمت نهم نداء ايمان
وكرامت دهم نداء صلوة وخدمت ونداء محنت وضرورة فاما نداء ملامت آدم وحوا را بود

مجلس ١٤

ونادينا بهما الم الهكا وندآ نجاة نوح را بود ولقد نادينا نوح فلنعم المجيبون وندآ فرح ودا
براهيم را بود وناديناه ان يا ابرهيم وندآء مناجات وقربت موسى را بود وناديناه من جانب
الطور الايمن وندآء افتقار وذلت يونس را بود فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانك وندآء رجا وهيبت زكريا را بود اذ نادى ربه نداء خفيا وندآء بشارت وكرامت
مريم را بود فناديها من تحتها الا تحزني وندآ ايمان وشهادة مومنان را بود ربنا اننا
سمعنا مناديا ينادي للايمان وندآ صلوة وخدمت مصليان را بود واذا ناديتم الى الصلوة
وندآ محنت وضرورة ايوب بود وايوب اذ نادى ربه اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين
آدم بندا مغفرة يافت ربنا ظلمنا انفسنا نوح بندا سلام وبركت يافت يا نوح اهبط
بسلام منا وبركات وابرهيم بندا فدا وسلامت يافت وفديناه بذبح عظيم وموسى بندا
كلام ورسالت يافت اني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي ويونس بندا فرج و
راحت يافت ونجيناه من الغم وزكريا بندا فرزند وعطيت يافت فاستجبنا له ووهبنا
له يحيى ومريم بندا امن وطهارة يافت يا مريم ان الله اصطفيك وطهرك وامت
محمد بندا رحمت ومغفرة يافت اذ ناديناه ولكن رحمة من ربك ومصليان بندا فلاح
وسعادت يافت قد افلح المومنون وايوب بندا شفا وصحت يافت فكشفنا ما به من ضر

الاخبار والآثار روى ابو هريرة ان رسول الله صلعم قال اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد
ثم قال اكثروا الدعا، وقال صلعم ان مع الدعاء اجابة ومع الصبر فرج وقال صلعم من اكثر
الاستغفار جعل الله له فرجا ومخرجا وقال صلعم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم دواء

من تسعة

من تسعة وتسعين داء ايسرها الهم وقالت اسماء بنت عميس علمني رسول الله صلعم في الكرب
ان اقول لا اله الا الله ربي لا اشرك به شيئا لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم وعلم ملك الموت عليه السلم يعقوب عليه السلم
يا كثير الخير يا دائم المعروف يا ذا المعروف الذي لا ينقطع ابدا ولا يحصيه غيرك فما طلع
الفجر حتى اتى بخبر يوسف قال ـــــ وعلمه جبرئيل قال قل يا من لا يعلم كيف هو الا هو ويا من
لا يبلغ قدرته فرج عني فاتاه البشير من الغد وعلم جبرئيل يوسف عليهما السلم
في السجن قال قل يا شاهدا غير غائب ويا قريبا غير بعيد ويا غالبا غير مغلوب اجعل لي من امري
فرجا ومخرجا وروى ابو بكر الصديق عن النبي صلعم ان دعاء الفرج اللهم رحمتك ارجو
فلا تكلني الى نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت ودعاء غياث
يا من ليس كمثله شيء يا كافي من كل شيء يا من لا يكفي منه شيء اكفني كل شيء واصرف عني كل شيء
حتى تضرني شيء وانت قادر على كل شيء بيدك الخير انك على كل شيء قدير ودعاء
الحسن البصري حين طلبه الحجاج يا غياثي عند دعوتي يا عدتي في ملماتي ويا ربي في كربتي
ويا صاحبي في شدتي ويا وليي في نعمتي يا الهي واله ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط
وموسى وعيسى ويا رب النبيين اجمعين ويا رب كهيعص وطه ويس والقران الحكيم
صلى الله على محمد وآله اجمعين وارزقني محبة الحجاج وعزه واصرف عني شره واذيته
ففرج الله عنه النكت والاشارات ايوب عليه السلام كفت اني مسني الضر
وانت ارحم الراحمين قبل استغاثة بالبلاء ما ايوب اكثر من استغاثة ايوب من البلاء

قال ایوب بقیت بین ثلثة اشیاء ان قلت اصبر فهو تجلد وان قلت لا اصبر فهو جزع وان قلت ارفع عنی فهو حکم ولا وجه لهذه الثلثة فسنی الضر بین هذه الاحوال وسئل عن رسول الله صلعم ما معنی مسنی الضر قال واقع ما تشکا فقراز ذنب ولکه کان فی بلائه سنین فاراد ان یصلی لیلة قائما فلم یطق فقال مسنی الضر مما منعتنی خدمتک قال ابو المعالی اوحی الله تع الیه وقال ان هذا البلاء قد اختار سبعین نبیا قبلک فما اختره الا لک فلما اراد کشفه قال آه مسنی الضر وکفته اذهبت ایام وی زمان بخورد ندمکر زبان ودل چون قصد زبان کردند که محل ذکر بود وقصد دل کردند که محل معرفت بود گفت مسنی الضر بالفارسیة یاد تو ای دوست زبانم خو کرد با صحبت تو جان روانم خو کرد از خدمت تو مرا چنین بد خو کرد با هیچ کسی همی ندانم خو کرد النیاحات زاراکه ندا قیامت خواهد بود یکی الا ان فلان بن فلان احب لقرض علی از حمن دیگر الا ان فلان بن فلان سعد سعادة لا یشقی بعدها ابدا یا اهل الجنة خلود فلا موت ویا اهل النار خلود فلا موت دیگر یا عباد لا خوف علیکم الیوم دیگر تبقیتم معناه ونفیتم عنا نکته من گفتم من غفارم و تو گفته بنده ام اگر همه عمر اندر معصیت داشتی اند بندگی خلل آمدی واگر همه عمر بطاعت داشتی اند ر غفاری خلل آمدی بعضی از عمر بطاعت دادم تا بنده‌ئی بندگی خلل نه و بعضی در معصیت تا در غفاری من خلل نه نکته رضوان آواز غازیان دوست دارد فرشتگان آواز مطیعان دوست دارند حوریان آواز متقیان دوست دارند جبریل لبیک حاجیان

دوست دارد میکائیل تکبیر نمازیان دوست دارد اسرافیل بانگ عالمان دوست دارد عزرائیل آواز قرآن خوانان دوست دارد مولی ناله عاصیان دوست دارد نکته فردا اندر قیامت بهشت گوید مرا ضیق نیست دوزخ گوید مرا راحت نیست مالک گوید مرا رحمت نیست مریم گوید مرا مرد نیست یحیی گوید مرا خصم نیست مولی گوید مرا بخل نیست نکته آب دریا تلخ بود نتوان خورد میغ بر دارد بهوا برد فلک بوی نگرد آب تا خوش خوش شود همچنین معصیت ناخوش است یک نظر فلکی بر آب افتاد تا خوش بود خوش شد سیصد و شصت نظر ملکوتی لی اوفتد چه عجب که معصیت طاعت شود و مخالفت موافقت شود نکته مهر گوهر اندر دل بوطالب نهاد و مهر معرفت اندر دل مومن نهاد انک لا تهدی من احببت بهترین خلق شفاعت که مهری از دل کافری بر دارد بدترین خلق تو انکه مهر از دل مومن برگیرد

چون ابلیس **مجلس فی قوله تعالی واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا**

مجلس ۴۳

وفی الخبر عن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرا سورة الحج اعطی من الاجر بعدد من حج واعتمر فیمن مضی وفیمن بقی ویکتب له بعدد کل واحد منهم حجة وعمرة تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله تع واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا یعنی نادذریتک بالحج یاتوک رجالا حتی یجی الیک رجالا علی ارجلهم وعلی کل ضامر رکبانا علی کل ابل کما قیل ما به ضامرة یاتین من کل فج عمیق یجئن من کل ارض بعید ثم قال ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق والتفث التقصیر حلق رؤسهم ولیوفوا نذورهم ما نذروا فی الطریق فیوفون ذلک ولیطوفوا بالبیت العتیق یعنی ولیطوفوا بالبیت الذی

اعتق من ايدى الجبابرة كما اعتق من ايدى ازهر با لصناح وقع الاكبر ويعتق ايضا
من الدجال وياجوج وماجوج ممتنع ومكين كلهم يقصدون على تخريب بيت الله تعالى
يعتق البيت عن ايديهم وقيل الدعاة اربعة الخليل داع الى بيت الحرام والحبيب
داع الى التوحيد والملة والموذن داع الى العبادة والخدمت والرب داع الى المغفرة
والرحمة خوانده چهار است ابرهيم خواند با بيت الحرام ومحمد خواند با توحيد و
اسلام وموذن داعيست با خدمت رب الانام ومولى داعيست با سراى سلام في
دعوة الخليل واذن في الناس بالحج وفي دعوة الحبيب ادع الى سبيل ربك بالحكمة و
الموعظة الحسنة وفي دعوة الموذن ومن احسن قولا ممن دعا الى الله والله يدعو
الى دار السلام يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم وقال في هذه الاية ياتوك رجالا وعلى
كل ضامر اول پيادكان را ياد كفت انكه سواران را جواب داده اند از بهر آن
ياد كفت كه پيادكان درويشان باشند وسواران توانكران باشند
فقدم بالذكر الفقراء على الاغنياء فان قيل الفقير طفيلي والغني مدعو
قلنا المضيف اذا كان كريما يكون احسانه الى الطفيلي اكثر منه الى الضيف وسنة
پادشاه جل جلاله اينست كه هرجا كه چيزى ياد كويد اندر ذكر ضعيفان را پيش دارد الا ترى
ان الله تعالى قال فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله
قدم الظالم على المقتصد والسابق لكرمه وايضا قال التائبون العابدون الحامدون
الى آخره قدم التائب على العابد والحامد والسائح والراكع والساجد لكرمه

وايضا قال يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور قدم الاناث على الذكور لكرمه
فكذا ههنا قدم الراجل على الراكب لفضله وكرمه از بهر آنك مطيع قوى دل بود تكيه
بر طاعت عاصى ضعيف دل بود خواست كه دل ايشان خوش كند فقدمهم في الذكر جان
روز قيامت مصلى تكيه بر صلوة كند اندر بهشت شود صايم تكيه بر صوم كند اندر بهشت
شود غازى تكيه بر غزا كند عالم بر علم زاهد بر زهد عاصى مفلس ماند پادشاه
جل جلاله كويد اكر مطيع تكيه بر طاعت كرد اندر آمد يا عاصى تو نيز تكيه بر رحمت كن اندرآ
ادخلوها بسلام آمنين ذلك يوم الخلود اختلاف كرده اند تا استطاعت چه بود
بعضى كويند بر مال بود وبعضى خداوندان قلوب كويند بر همت بود اندر شريعت بر مال
بود وقوت واندر حقيقت بر همت بود اندر حكايتست كه وقتى حجاج از خراسان
بحج شدند ببسطام رسيدند بايزيد را زيارت كردند كفتند زيارة ابي يزيد تعدل حجا
اندر زند يكروى شدند كسى كفت حاجيان خراسان را راه وادهيد بويزيد
يك نعره بزد كفت چنين كوى سفلكان خراسان را راه وادهيد كفتند ايها الشيخ
حاجيان را چرا سفلكان خواندى كفت اكر سفله نبودندى مال وانهادندى تا بحج
واجب نشدى هم چنانكه كسى بويزيد را كفت يا شيخ زكوة از دويست درم چند
بايد داد كفت زكوة تو يا زكوة من اكفت كفت يا شيخ زكوة بر دو لونست كفت بلى زكوة
شرعيست وزكوة حقيقتيست زكوة شرعى از دويست درم پنج درم وزكوة
حقيقتى از دويست درم دويست و پنج درم خالد وستان چنين بود همچنانك

شیخ بوسعید بوالخیر قصد حج کرد بخرقان رسید از نواحی بسطام نزدیک شیخ ابو الحسن
خرقانی و برا زیارت کرد سه روز مقام کرد پس گفت بروم که نیت سفر دارم شیخ بوالحسن
گفت یا باسعید چرا چنان نباشی که کعبه نزدیک تو آید و گرد تو طواف کند بوسعید
بوالخیر گفت چنین تواند بود گفت بلی بود محلی زیانکنید نیت اقامت کرد و نیت سفر
نقض کرد مدتی نزدیک وی همی بود روزی درویشان بر سفره طعام همی خوردند و شیخ
بوالحسن بر سر ایشان ایستاده بود و نرم نرم بابوسعید گفت یا باسعید واپس نگر واپس
نگریست عین کعبه دید بر سر شیخ ابوالحرقانی ایستاده گرد سر وی طواف همی کرد از
حال بشد خواست که بانگی کند نهی کرد شیخ وی را از حال اظهار کردن که از شرط معجزه انبیا
اظهار معجزت است و از شرط کرامات اولیا کتمان کرامات است یا هذا حال چنین است
فئتان ما بین قوم و قوم قوم یزورون البیت الحرام و قوم یزورهم البیت الحرام قال الله
تعالی واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا بدانک که اذان اندر قرآن برده وجه است
اول اذان عقوبت دوم اذان رحمت سیم اذان لعنت چهارم اذان شریعت فاما اذان
عقوبت آنست که خدای عز و جل گفت واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله
بریء من المشرکین ورسوله واذکر فیه تا میر ابی بکر الصدیق که بفرستاد وی را بمکه تا عهدها
مشرکان باز دهد وی را امیر کرد و علی رضی الله عنه که آواز علی بلند بود و هفت آیت از سوره
براءة تا بر مشرکان خواند قصه دراز است نتوان گفت نکته یاد دار اندرین آیت
مشرکان را گفت ان الله بری من المشرکین مؤمن را هم درین سوره گفت ان الله اشتری من

المؤمنین پارسی چنین باشد که خدای عز و جل از مشرکان بری دو مؤمنان را بخرید فرق
بسیار بود میان این و آن و اذان رحمت آنست خدای عز و جل اندر قصه یوسف یاد کرد ثم
اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون یوسف علیه السلام صاع اندر بار ابن یامین نهاد
و برادران از امره سم تا برفتند چون یک منزل برفتند و برگشتند با قوم از پس ایشان بشد آنکه
با ایشان رسید سندم آذان گفتا رتوم یوسف کما قال الله تع ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون
گفت کاروانیان نماد زدانید القصة بطولها حتی قال الله تع فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه
ثم استخرجها من وعاء اخیه آنکه یوسف بری کرد از همه عیوب گفت کذلک کدنا لیوسف
ما از مودیم یوسف را که چنین کن **نکته** چون آن صاع اندر بار وی نهاده بود باز یافت وی را
با خانه برد از خواص خویش کرد و ابن یامین نعمت و احتیاط یافت همچنین روز قیامت آید اگر
آن معرفت که اندر دل تو نهاده ماست اندر دل بود تو نیز بهشت و نعمت یابی و عطا و خلعت یابی
و دیدار و رؤیت یابی **سیم** اذان لعنت قال الله فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین
ظالمان را وزد لعنت بود اندر قیامت نصرة نبود وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله
یعلمه وما للظالمین من انصار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار
همی گوید من ظالمان را یاری نکنم زیرا که حظ ایشان گفته بود نصرة نه ان لعنة الله علی الظالمین
و مؤمنان را نصرة بود وکان حقا علینا نصر المؤمنین انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
و یوم یقوم الاشهاد **چهارم** اذان شریعتست واذن فی الناس بالحج حج کلیات از ارکان
شریعت و ارکان شریعت پنج است الاسلام والصلوة والزکوة والحج وهر کجا کلامی نهاد
والصوم م

اسلام را کرامت سلامت و امن نهاد قال الله تع قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابرهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم
لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون اسلام این بود و هر که این کوید فقد اهتدی الی
طریق الاسلام واهتدی الی دار السلام وکرامت صلوة اذهاب سیئات نهاد واقم الصلوة
طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات نماز کن که نماز همه معصیت را
ببرد [دیوان] تر بنده از کناه مکفر کند و دیوان از کناه مطهر کند وکرامت روزه جنة نهاد
قال صلعم الصوم جنة من النار وکرامت زکوة طهارة نهاد خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم وتزکیهم بها وکرامت حج فضیلت نهاد کا قال صلعم افضل الاعمال ثلثة
ایمان لا شک فیه وغزو لا غلول فیه وحج مبرور **فی الاخبار** روی عبد الرحمن بن سابط
عن النبی صلعم من مات ولم یحج حجة الاسلام ولم یمنعه حاجة ظاهرة او مرض حابس
او سلطان جائر فلیمت علی ای حال شاء ان شاء یهودیا او نصرانیا و روت عایشة
رضی الله عنها ان رسول الله صلعم قال من خرج فی هذا الوجه فی حجة او عمرة فمات لم یعرض ولم یحاسب
وقیل له ادخل الجنة وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله من ترک الحج فقد کفر
فقال لا ولکن من کفر بالحج فقد کفر وعن ابن عباس انه قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالی
ینزل فی کل یوم ولیلة مایة وعشرون رحمة فستون منها للطایفین واربعون منها للعاکفین
وعشرون منها للناظرین وقال النبی صلی الله علیه وسلم من مات ولم یحج لم یحضر الملائکة
جنازته وقال صلعم من زار قبری حلت له شفاعتی ومن زار فی حیاتی فکانما زارنی **النکتة**

والاشارات بدانکه اندر حج پنج چیز بود که آن پنج فعل دیوانکان بود بدویدن میان صفا و
مروه و با لبیک کفتن تلبیه وسنک انداختن و جامه دوخته بیفکندن محرم شوند و ناخن نچینند
و موی سر نتراشند و تن پاک نکنند و این همه پنج فعل مجانین بود و دیوانه همین کند اشارة اندرین آنست
چنانکه مو قلم از دیوانکان برکرفته است همچنین قلم از حاجیان برکیرد تا بر ایشان معاصی نویسند
قال الله تع فیه آیات بینات این آیات بینات حج بود **نکته** کفته اند یکی آن بود که آنچندان
سنک که اندر منی بینداختند و انداخته اند بایدی که آنجا کوهها استی از سنک آنجا هیچ سنک نیابند
چرا هر سنکی که حاجی بیندازد فرشته برکیرد تا فردا اندر ترازوی وی نهد تا کران شود آیات بینات
نکته انکه آب زمزم خود اهل مکه را کفایت نبود چون حجاج عالم آنجا حاضر شوند با اهل مکه
از آن آب بخورند و جامه بدان آب بشویند و چاه پر آب بود پادشاه جل جلاله همه
آبهای عالم را بسلام چاه زمزم فرستد تا از آب پر شود اندر وقت حاج آیات بینات **نکته**
اهل مکه اندر مسجد حرام شوند نه وقت حاج اندر آن مسجد نکنجند چون حاجیان شام و حجاز
و یمن و خراسان و عراق و اطراف عالم آنجا حاضر شوند و اندر آن شوند یکی اینجا شوند و یکی آنجا
چرا همه مسجدهای عالم را اندر وقت حج خدای تعالی بسلام مسجد حرام فرستد تا حاجیان را
جای بود واذن فی الناس بالحج **نکته** خدای عز وجل مومنان را دو امان داده است یکی
توحید و دوم حج قال رسول الله صلعم سمعت جبرئیل قال سمعت الله تعالی یقول لا اله الا الله حصنی
فمن قال لا اله الا الله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی هر که لا اله الا الله
بکفت ایمن شد و اندر حصار خدای عز وجل شد همچنین قال الله تع ومن دخله کان آمنا

قال علیه السلام من مات فی طریق مکة ... احد ... [illegible] کان آمنا من الذنوب التی کتبها ... من حج وزاد ...

هركه بحج آيد وانذر شدادنلا اين شد يعني ومن دخله مؤمنا كان آمنا من عذاب الله قال
وسمعت الاستاد ابا علي الدقاق انه قال بادشاه كويد يا ملايكتي انظروا الى وفدي ابرهيم
ايشانرا بجانه من خواند چنين همي آيند وذاكه من بديدار خواهم خود جون آيند امروز
ابرهيم بجانه مسكين خواند همي آيند وذاكه انبادية پربلا باكرنه فرداكه من بديدار خوانم
همي آيند از قيامت وعتاب الاتنه هذا دعوة الخليل فكيف دعوة الجليل

من غذا المصنف سمعت يقول من يكون عنه تايب وهو مغفور فات الرجل اذا جلس غافلا مستقبل
القبلة عند الحاجة ثم تذكر وتحول وجهه قبلا لا يريد الا الله ومنه سمعت ان علي بن ابي طالب
رضي الله عنه راى ابليس لعنه الله بين يدي رسول الله صلعم فخرج واخذ بيده فهز هزة
فقال الحل سبيلي فاني مهزول ضعيف من غضب ثلثة اشياء احدها من وقوع اصوات
المؤذنين عند اوقات الصلوة والثاني اذا انفق من اللناس درهما من وجه على عياله و
اهله كما قال عليه السلام من انفق درهما على عياله واولاده فهو افضل من سبعين
درهما ينفق في سبيل الله والثالث اذا ادى واحد من المسلمين صلوة الفجر ثم يصير
مستقبل القبلة الى طلوع الشمس دعا دفع همه بلاها بسم الله الرحمن الرحيم
ارقاش قاعين رقاش استطعاف استظاف خطوف خطاف تتغداس و
فرداس الله رب العزة باطهلوه شبوح ارغ شبوح ارموحيثا القديم

مجلس ٤٣

الازل الابد ان الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم
عذاب الحريق وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا

مجلس في قوله تعالى ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ... الآية

حدثنا الشيخ الامام الاجل الاستاد فخر الائمة غياث الامة شمس الشريعة قامع
البدعة محيي السنة زين المذكرين تاج المفسرين ابو العلا حامد بن ادريس القاضي البلخاري
قدس الله روحه وعمره بالراحة والرحمة ضريحه قال حدثنا الشيخ الامام الاجل استاد
سيف الحق الحسام الدين ابو المعين ميمون بن محمد المكحولي النسفي رحمه الله باسناده عن
عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم ان خلق احدكم يجمع في بطن امه اربعين يوما
نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يبعث الله تع اليه ملكا
فيكتب رزقه وعمله واجله وشقي وسعيد وان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون
بينه وبين الجنة غير ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها و
ان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبين النار غير ذراع فيسبق عليه الكتاب
فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها قال الفقيه رضي الله عنه مثل العبد الذي يحسب
الناس انه من اهل النار كمثل المحدث والمريض او من به سلس البول فيحسبه من رآه بعيدا
من الصلوة والطواف وقراءة القرآن وسجدة التلاوة ولا يعلم ما يؤول امره اليه الا
الله عز وجل ثم يراه من رآه زايلا عنه مجددا الطهارة مستديما عافيته قاضيا
حاجته فكذلك يرى الصحيح من رآه صحيحا ثم تحدث به من المرض والدرب وسلس البول

والدود والاغتمام عليه بما يمنعه عن كثير من الخير وكذلك يرى الصحيح السليم لقوته الذي يطول
امله ويقضي اجله فيموت من ساعته كذلك المذنب قد يكثر ذنبه حتى يتوهم العارف
انه من الهالكين ثم يوفق الله للصلاح فيكون احد الصالحين بانتقاله من حال الى حال وقد يكون
متمسكا بالتقوى والورع يتوهم انه من اهل الجنة ثم يخرج الى الفسق والفساد فيصير من الهالكين
في الدنيا والآخرة وذلك كله بعلم الله وفيه كالسماء تظلكم والارض تقلكم وعن سهل بن
سعد رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلعم يوم احد ما رايت احدا اشد قتالا ولقد والناس
وما هو قال عليه السلام من هو فوصف له بصفته فلم يعرفه النبي عليه السلام حتى اطلع الرجل
بعينه قال هذا يا رسول الله قال اما انه من اهل النار فاشتد ذلك على المسلمين قالوا فاينا من اهل
الجنة اذا كان هو من اهل النار قال انظروه فوالذي نفسي بيده لا يموت على مثل الذي اصبح عليه
وكان الرجل يشتد معه اذا اشتد ويرجع اذا رجع ونظروا بابصارهم اليه حتى اصابه جرح اذفعه
فلم يصبر فاستعجل الموت فوضع قائمة سيفه بالارض وذبابته بين ثدييه ثم تحامل على
سيفه حتى خرج من ظهره فاشتد ذلك على المسلمين فقال النبي عليه السلام ان الرجل ليعمل بعمل اهل
الجنة الى آخر الخبر فاسئل الله تع خاتمة الخير ونعوذ به من خاتمة السوء والله تعالى اذا
اذا اراد بعبده المسلم خيرا وقد علم منه اجتنابه الكبائر وقدمه عليه يفعل برضاه منه
خيرا له بصلاح عمله حتى يختم له بذلك فيرفع الله له الدرجات ويمحو عنه السيئات كما قال الله تع
ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه اعاذنا الله واياكم من سوء العاقبة اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم ثم الحكمة في التعوذ الاستيذان والقرع لان من اتى باب الملك من الملوك لا يدخل

عليه الا

عليه الا باذنه كذلك من اراد قراءة القرآن انما يريد الدخول في المناجاة مع الحبيب فيحتاج
الى الطهارة اللسان لانه قد تنجس بفضول الكلام والبهتان فيطهره بالتعوذ ثم ان الله عز وجل حكى
التعوذ عن الاولياء والانبياء وامرنا بذلك قال نوح عليه السلام ربنا اني اعوذ بك ان اسالك ما
ليس لي به علم فوهب الله له خلعتين خلعة السلام وخلعة البركات يقول الله يا نوح اهبط
بسلام منا وبركات عليك وقال موسى عليه السلام اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين فقضى له حاجتين
احياء عاميل واظهر قاتله وفرج عن كربته وقال يوسف عليه السلام معاذ الله انه ربي احسن
مثواي حين دعته زليخا الى نفسها اعطيه الله خلعتين لقوله كذلك لنصرف عنه السوء و
الفحشاء وقالت امرأة عمران ام مريم واسمها حنة واني سميتها مريم واني اعيذها
بك وذريتها من الشيطان الرجيم فاكرمها بكرامتين لقوله فتقبلها ربها بقبول حسن
وقالت مريم اني اعوذ بالرحمن منك فاكرمها بولد مثل عيسى عليه السلام ودفع التهمة عنها قال اني عبد الله
قال محمد عليه السلام وقل رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك
رب ان يحضرون فاسلم شيطانه وامر لامر خالقه بسم الله الرحمن الرحيم من صان نفسه عن
الشهوات وحرس قلبه عند الخطرات وذكر الله تع في الملا والخلوات فله النجاة من النيران
والدركات والفوز بالجنان والدرجات وفي الاخبار ان لله ملائكة سياحين في الارض
يتبعون مجالس اهل الذكر فاذا وجدوها نادى بعضهم بعضا فيحفون بهم الى السماء الدنيا
فاذا فرغوا صعدوا الى الله عز وجل فيقول لهم وهو اعلم بهم من اين جئتم فيقولون من
عند عبادك في الارض يذكرونك ويسبحونك فيقول الله تع ماذا يسألون قالوا يسألو

الجنة ويتعوذون به من النار فيقول هل راوها فيقولون لا والله ما راوها فيقول كيف لو
راوها ثم يقول الله قد اعطيتهم ما سالوا واجرتهم مما استجاروا وغفرت لهم فيقولون يا ربنا
ان فيهم فلانا كان يمر في الطريق فسمع الذكر فيقول الله تع هم القوم لا يشقى بهم جليسهم الاشارة
اذا كان لا يشقى جليس المخلوق فكيف يشقى جليس الخالق وفي الخبر اوحى الله تع الى موسى عليه السلام
فقال يا موسى انا جليس من ذكرني وحبيب من احبني ومتى طالبني عبدي وجدني اعلم ان سبعة
من الانبياء تكلموا بسبع كلمات فاورثهم سبعة تكلم ادم عليه السلام بالحمد لله فاورثه
الرحمة حيث قال يرحمك ربك يا ادم وقال نوح بسم الله مجريها فاورثه النجاة من الغرق واستوت
سفينته على الجودي وقال ابرهيم عليه السلام حسبي الله فاورثه النجاة من الحرق قلنا يا نار كوني
بردا وسلاما على ابرهيم وقال اسمعيل عليه السلام ستجدني ان شاء الله من الصابرين فاورثه الشرف
الفداء وفديناه بذبح عظيم وقال يوسف عليه السلام ان ربي لطيف لما يشاء وقال
موسى عليه السلام لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فاورثه حفظ التورية خذها بقوة
وقال سليمان انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم فاورثه تمام الملك فرجي للمؤمن
اذا واظب على الذكر ان يورثه ما اورثهم في الدنيا والاخرة اخواني اكثروا ذكر ربكم
فاستغفروا من ذنوبكم فانه خلقكم من ماء مهين وخلق اباكم ادم عليه السلام من سلالة
من طين كما قال الله تع ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين واراد بالانسان ادم
عليه السلام والسلالة اذا عصر الطين انسل الطين والماء من بين اصابعه وسلالة الرجل
النطفة تسيل من صلب الرجل وترائب المراة وقال علماء الراسخين يدل على النطفة

من التراب

من التراب الذي يدفن فيها وقال ـــــ خلقه من تراب وقال في موضع اخر من
حماء مسنون وقال في موضع اخر من صلصال كالفخار اراد بجعلت الطين لازبا والطين بلالة
والسلالة حماء مسنون والحماء المسنون صلصالا كالفخار ومن الصلصال ادم ومنا النطفة
اولاده الاشارة خلق الجبار من صلصال كالفخار واسجد له الملائكة الاخيار الابرار واباح
له الجنان والقصور والانهار والفواكه والثمار ونهاه عن شجرة من الاشجار فلم يجد
عن اكلها الا الفرار حتى خرج من دار الابرار الى دار البوار فبكى على خطيئته بالليل و
النهار والعشي والابكار فرحمه الله الملك الغفار وتاب عليه الواحد القهار فكانه يقول
ان نظرت الى ادم فهو من طين وماء وان نظرت اليه من حيث الاضافة فهو من خلقته
بيدي واسجدت له ملائكتي وزوجته حواء امتي وان نظرت الى الكعبة فهو حجر على حجر
وان نظرت من حيث النسبة فهو بيتي وموضع حج عبادي وان نظرت الى محمد صلعم فهو
ابن عبد الله واجير خديجة وان نظرت من حيثنا فهو المصطفى والمجتبى ورسول الورى
ومن اسري به الى العلى الاعلى وان نظرت الى نفسك فانت النطفة والعلقة وان نظرت
من حيث النسبة فانت عبدي ومنظوري فما لكل الك ولاجلك وانا لك فذلك
قوله تع وانا ربكم فاعبدون الاشارة خلقه من تراب تطاه الاقدام وتقذره الانام
والطين لا حيوة فيه ولا نسام فخلقه ذو الجلال والاكرام وصوره صورة تعجز
عن وصفه الاقلام والافهام وجعل فيه السمع والبصر والكلام ثم رفعه على عواتق
الملائكة الكرام عن ذكره الى دار السلام فسبحان من رفع هذا المقام وكيف بلغ هذا

الانعام **الاشارة** خلقت الملائكة من النور والجن من النار وحوى من الضلع والسماء من الدخان
والارض من الزبد والجبال من الموج والجنة من الفرح والناقة من الحجر وعيسى من الريح والجنة
من الرضا والنار من السخط والعرش من النور والحي من الميت والميت من الحي وبنو آدم من النطفة
وآدم من التراب كما قال الله تعالى من سلالة من طين وقوله ثم جعلناه نطفة في قرار مكين وحرز
حصين وهو الرحم والمشيمة ثم خلقنا النطفة اي حولنا النطفة البيضاء علقة
حمراء وقال قتادة وهو انبات الشعر وقال الضحاك هو الاسنان ويقال ولد
الضحاك من امه بعد سنتين فضحك فسمي ضحاكا وقد نبتت له سنانه وقال
مقاتل والحسن رضي الله عنهما هو نفخ الروح ويقال اظهار الجوارح ويقال اعطاء الفهم
ليأخذ ثدي امه ويبكي اذا تضرر بشيء فتبارك الله احسن الخالقين اي المقدرين ومعنى تبارك
دام نعمه على خلقه وهو من البركة وهو اليمن قال ابن عباس رضي الله عنه
كان عبد الله بن سعد بن ابي سرح كاتب الوحي يكتب الوحي فلما انتهى الى قوله خلقا آخر عجب
من خلق الانسان قال فتبارك الله احسن الخالقين من احسن الخالقين فقال النبي صلعم
اكتب هكذا نزلت فشك عبد الله وقال ان كان محمد صادقا فيما يقول انه يوحى
اليه فقد اوحي الي كما يوحى اليه وان كان قاله من تلقاء نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر
بالله فعلم بهذا ان الهادي هو الله عز وجل قال المفسرون ان الله عز وجل لما
اراد ان يخلق آدم عليه السلام اوحى الله الى الارض اني خالق منك خلقا منهم من يعصيني
ومنهم من يطيعني من اطاعني ادخله الجنة ومن عصاني ادخله النار ثم بعث اليها
اطاعني

جبرئيل

جبرئيل عليه السلام ليأتيه بقبضة فلما اتى جبرئيل عليه السلام فقالت الارض
اعوذ بعزة الله الذي ارسلك الي ان لا تأخذ مني شيئا فاني لا اقدر على نار جهنم فرجع
جبرئيل الى ربه ولم يأخذ شيئا وقال يا رب استعاذت بك فامر ميكائيل عليه السلام ان يأتي
الارض فاستعاذت منه فرجع الى ربه فامر اسرافيل ان يأتي الارض فاستعاذت منه
فرجع ولم يأخذ شيئا منها فقال يا رب استعاذت بك فبعث الله ملك الموت فاتى الارض
فاستعاذت بالله منه فقال ملك الموت وانا اعوذ بالله ان اعصي له امرا حتى قبض قبضة
من زوايا الارض من سبخها وطيبها واحمرها واسودها وابيضها واسهلها و
وحزنها وكذلك كان ذرية آدم الطيب والخبيث والصالح والطالح والقبيح والجميل
ثم صعد بها ملك الموت الى الله عز وجل فصاحت الارض وقالت اتغصبني يا
ملك الموت قال الله تعالى يا ارض لا تغتمي فاني اردها اليك باحسن مما اخذه ملك
الموت الا ترى اذا مات الانسان فانه يغسل ويكفن ويعطر كالعروس ثم يدفن ثم
امر الله عز وجل ان يجعلها طينا ويعجنها بالماء المر والملح والعذب حتى جعلها طينا ثم
امر جبرئيل بالقبضة البيضاء التي هي قلب الارض ونورها ليخلق منها محمدا عليه السلام
وذهب جبرئيل مع سبعين الفا من الملائكة فقبض من موضع قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي يومئذ بيضاء نقية فعجنت بماء التسنيم والرحيق والسلسبيل ثم غمست
في انهار الجنة وطيف بها في السموات والارض والبحار فعرفت الملائكة
محمدا قبل ان يعرفوا آدم ثم عجنها بطين آدم ثم تركها اربعين سنة حتى صار صلصالا لا

كالفخار والطين اللازب الذي اذا مزجته بيدك صلصالا صورة فان الطين اللازب لا يتاتى تصويره
ثم جعله جسدا فالقيه على طريق الملائكة التي تصعد اربعين سنة فذلك قوله تعالى هل اتى على
الانسان حين من الدهر والحين اربعون سنة وكان آدم جسدا ملقا بين مكة وطائف قال ابن عباس
رضي الله عنه خلق الله راس آدم عليه السلم من تراب بيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه
من تراب الكوثر ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى من تراب فارس ورجليه من تراب الهند و
عظمه من تراب الجبل وعورته من تراب بابل وظهره من تراب العراق وقلبه من تراب الفردوس و
لسانه من تراب الطائف وعينيه من حوض الكوثر ولما كان راسه من بيت المقدس لاجرم
صار موضع العقل والفطنة ولما كان وجهه من الجنة صار موضع الزينة ولما كان عينيه
من الحوض صار موضع الملاحة ولما كان اسنانه من الكوثر صار موضع الحلاوة ولما كان يده
اليمنى من الكعبة صار موضع المعونة ولما كان يده اليسرى من الفارس صار موضع الاهانة
ولما كان ظهره من العراق صار موضع القوة ولما كان عورته من البابل صار موضع الشهوة
ولما كان عظمه من الجبل صار موضع الصلابة ولما كان قلبه من الفردوس صار موضع الايمان
ولما كان لسانه من الطائف صار موضع الشهادة قال الفقيه رضي الله عنه
اختص الباري عز وجل في الازلية بالقدم ثم ابدع العالم كما شاء من العدم وبث فيه
الخلائق والامم وهيا لهم الاسباب والنعم ولم يعتره فيما صنع تعب ولا الم اذا
ابدعه بلا معالجة يد ولا قدم حتى قال كن فكان كما اراد وحكم وقضى كما شاء واجرى
القلم فسبحانه ذو الجلال والاكرام ما اعظم لطفه بالعبيد والخدم وفي الخبر المجيد

آدم عليه السلم كان ملقا اربعين سنة يمطر عليه مطر الحزن تسعا وثلثين سنة ثم امطرت عليه مطر
السرور سنة واحدة فلذلك كثرت الهموم في بني آدم ويصير عاقبتهما الى الفرج والراحة وقال
لما اراد الله عز وجل ان ينفخ الروح في آدم امر الروح ان يدخل فيه قالت مظلم حتى قالها ثلث مرات و
اجابت كالاول ثم قال في الرابعة ادخلي كرها واخرجي كرها دخلت الروح من رجليه ويقال
من دماغه دخلت فاستدارت فيه مقدار مائة عام ثم نزلت في عينيه فالحكمة فيه اراد الله
ان ينظر آدم الى بدو خلقته واصله حتى اذا تتابعت عليه الكرامات لا يدخل الزهو والعجب ثم
نزلت الى خياشمه فعطس قبل ان يفرغ من عطاسه نزلت الروح الى فيه ولسانه فلقنه الله الحمد لله
وذلك اول ما جرى على لسانه فاجابه ربه يرحمك ربك يا آدم ثم نزلت الى صدره وتراقيه
فعاجل القيام فلم يمكنه وذلك قوله تعالى وكان الانسان عجولا فلما وصلت الى جوفه
اشتهى الطعام فهو اول الحرص دخل في جسده ثم انتشرت الروح في جسده كله فصار لحما و
دما وعروقا وعصبا ثم كساه لباسا من ظفر يزداد كل يوم حسنا فلما اقترف الذنب بدل
هذا الظفر الجلد ابقيت منه بقية انامله ليتذكر بذلك اول حاله ولذلك اذا ضحك انسان
نظر الى ظفره نبي الضحك فلما اتم الله تعالى خلق آدم ونفخ فيه الروح وقرطه وشنفه وسوده
والبسه من لباس الجنة وزينه بانواع الزينة تخرج من ثناياه نور كشعاع الشمس ونور
محمد عليه السلم يلمع من جبينه كالقمر ليلة البدر ثم رفعه على سرير وحمله على اعناق الملائكة فقال
لهم طوفوا في سموات ليرى عجائبها وما فيها فيزداد يقينا فقالت الملائكة لبيك ربنا
سمعنا واطعنا فحملت الملائكة على اعناقها وطافت به في السموات مقدار مائة عام حتى وقفوا

على كل شيء من آياتها وعجايبها ثم خلق لها من شاحن المسك الاذفر فقال لها ميمونة ولها جناحان
من الدر والمرجان فركبها آدم عليه السلم وجبريل اخذ لجامها وميكاييل عن يمينه واسرافيل عن
يساره فطافوا بها في السموات كلها وهو يسلم على الملايكة فيقول السلام عليكم فيقولون وعليك
السلام فقال الله تعالى يا آدم هذه تحيتك وتحية المؤمنين من ذريتك فيما بينهم الى يوم
القيمة ويقال خلق الله تعالى يوم الاحد السماء والارض ويوم الاثنين خلق
الشمس والقمر والنجوم ويوم الثلثاء خلق البر والبحر والطيور ويوم الاربعاء خلق
الانهار والبحار وانبت الاشجار وقسم الارزاق ويوم الخميس خلق الجنة والنار ويوم الجمعة
خلق آدم وزوجته قال المفسرون لما اسكن الله آدم الجنة كان يمشي فيها وحشيا
لم يكن له من يونسه ويجالسه فالقى الله عليه النوم فنام فاخذ ضلعا من اضلاعه
عن شقه الايسر يقال له القصيرى فخلق منها حواء عليها السلام من غير ان احس آدم
بذلك ولا وجد به الما فلو وجد آدم الما بذلك لما عطف رجل على المراة قط
ثم البسها لباسا من الجنة واجلسها عند راسه فلما انتبه آدم من نومه رآها قاعدة
عند راسه فقالت الملايكة من هذه قال امراتي وقالت ما اسمها قال حوا قالوا ولم سميت
حواء قال لانها خلقت من الحي قالت ولماذا خلقها قال حتى تسكن الي واسكن اليها
فذلك قوله هو الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها ليسكن اليها ويقال
الحكمة في ان الرجل يزداد في مرور الايام والاعوام حسنا وجمالا لانهم خلقوا من التراب
والطين يزداد كل يوم خصالا والنساء مع مرور الايام يكن قبيحة تزدادون

قبيحة

قبيحة لانهن مخلوقين من العظم واللحم والعظم على مرور الايام ينفسد ثم ان آدم لما
راى حوا مد يده اليها قالت الملايكة مه فقال لم وقد خلقها الله تعالى لي قالوا حتى تؤدي مهرها
قال وما مهرها قالوا ان تصلي على محمد ثلث مرات قال ومن محمد قالوا آخر الانبياء
من اولادك فلولاه ما خلقت الاشياء وفي الاخبار ان آدم عليه السلام لما تاب الله
ربه ويحك ربك يا آدم رفع يده ووضعها على ام راسه فقال آوه فقيل له ما لك يا آدم
قال اني اذنبت ذنبا ثقيلا ومن اين علمت قال لان الرحمة للمذنبين فصارت ذلك سنة
لاولاده اذا اصابتهم مصيبة او محنة وضعوا ايديهم على رؤسهم وتاوهوا ويقال
ان الله تعالى ملكا يقال له ملك الارحام يامره ان يرفع قبضة من موضع قبره التراب
فيخلطها مع النطفة فايما يدور فيموت ويدفن في ذلك الموضع ثم ينادي يا رب
اصورة حسنا او قبيحا طويلا او قصيرا ذكرا ام انثى شقيا ام سعيدا فيامره كما يشاء
ويقال مكتوب في جبهة كل انسان بالسريانية هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومنكم مومن
ويخلق الله الجنين في بطن امه قايما منتصبا راسه مما يلي راس امه ورجلاه مما يلي رجل
امه وساير الخلق يكون منكوسا واذا جاء وقت الخروج اوحى الله الى الرحم ان افتحي الباب فتفتح
بابها فيدخلها الملك فيكنس الولد ويخرج الولد باكيا لانه يقع في الدنيا بلا واسطة والصبي
اذا ولدته امه كانت اصابع يديه مقبوضة وذلك اشارة الى امساك الدنيا فاذا حضر
الوفات كانت مبسوطة وذلك اشارة الى ترك الدنيا ويقال انما يبكي لانه يقال له اخرجت
من بطن امك طاهرا فاجتهد حتى تخرج من الدنيا طاهرا كذلك ويقال بكاوه الى الجنة

اشهد بشهادة ان لا اله الا الله والى اربعة اشهر ان محمدا رسول الله والى ستة اشهر ما
انزل على محمد حق والى ثمانية اشهر يدعو لوالديه بالمغفرة ويقال انما يبكي لانه
يصيبه يد الشيطان ويقال انه ما من احد من بني آدم الا طعنه ابليس سوى عيسى بن مريم فصاح
الولد من ذلك وذلك ان الشيطان لما دنى ولادة مريم خرجت من مسجد بيت المقدس فقالت لها ام يحيى
من زكريا ويقول لها زوجها من اين لك هذا الولد فخرجت هاربة وكان في الشتاء
فمضت حتى انتهت الى نخلة يابسة منذ سبعين سنة كما قال فاجاءها المخاض الى جذع
النخلة قالت كيف اصنع في الشتاء في الصحراء وليس لي ستر وانا استحيي من ربي ومن الملائكة
فبعث الله ملائكة مع السور حتى قاموا وزموا اجنحتهم مثل جدار حتى لم يرها احد
حتى ولدت فاتيها ابليس فلم يقدر عليها الا اتيان الى عيسى لفعل جناح الملائكة فهبط
الى الارض السابعة فاذا اقدامهم على الصخرة نحو السماء فصعد فاذا رؤوسهم تحت العرش
ولم يصل الى الطعنة فذلك قوله والسلام علي يوم ولدت السلامة من الطعنة يوم
الولادة ويقال ان تركيب الافلاك والبروج مثل تركيب الانسان كما ان الافلاك سبع
كذلك الاعضاء سبع والفلك مقسوم باثني عشر برجا وفي الجسد اثنا عشر ثقبا عينان و
اذنان ومنخران وسبيلان وثديان وفم وسرة وستة من البروج جنوبية وستة
شمالية وكذلك ستة ثقب من جنب اليمين وستة من جنب الشمال ذلك تقدير العزيز
العليم وفي الفلك سبعة انجم وفي الجسد سبعة زلج سامعة وباصرة وذائقة العليم
وشامة وناطقة وعاقلة ولامسة وفي الفلك عقدتين وهو راس وذنب وفي الانسان خفي

الذات

الذات ولكن تاثيرها ظاهرة وفي جسدك شيئان خفيان وتاثيرهما ظاهر وهو صحة المزاج
وسوء المزاج وحركاتك مثل حركات الكواكب وولادتك مثل طلوع الكواكب وموتك مثل غروب
الكواكب هذه الاعتبارات في العالم العلوي فالسفلي جسدك كالارض وعظمك كالجبال و
مخك كالمعادن وعروقك كالجداول ولحمك كالتراب وشعرك كالنبات ووجهك كالشرق وظهرك
كالغرب ويمينك كالجنوب وشمالك كالشمال ونفسك كالريح وكلامك كالرعد وضحكك كالبرق وبكاؤك
كالمطر وغضبك كالسحاب وغفلتك كالليل ونومك كالموت وسهرك كالحياة وايام صباك كالربيع
وشبابك كالصيف وكهولتك كالخريف وشيخوختك كالشتاء فتبارك الله احسن الخالقين حيث
جعل في الكف خمسة وثلثين عظما وفي الساعد اثنين وفي العضد واحد وفي الرجلين خمسة وثلثين
وفي الساق اثنين وفي الفخذ ثلثة وفي الصلب ثمانية عشر وفي الجنب تسعة عشر اضلاعا وفي المنكب
ثمانية وفي الراس اربعة وفي الفم اثنين وثلثين فتبارك الله احسن الخالقين خلق جبهته تصلح للسجدة
ويدا تصلح للسخاوة ورجلا تصلح للخدمة واذنا تصلح للحكمة وعينا تصلح للعبرة وقلبا تصلح
للمعرفة ولسانا تصلح للشهادة فتبارك الله احسن الخالقين **اشارة** كان الله تعالى يقول لعبدي لما
اردت عرضك على ابويك زينتك في بطن امك وما كان من القبائح سترته في بطن امك وما كان من
المحاسن اظهرته على وجهك كذلك ازينك وقت قرائتك يوم العرض على النبي عليه السلم وقوله ثم انكم بعد
ذلك لميتون اي بعد تمام خلق الانسان لميتون اخواني اين ابونا آدم واين الخليل ابرهيم واين الكليم موسى
واين الحبيب محمد صلعم **وفاة آدم** عليه السلام عن وهب رضي الله عنه لما انقضى اجل آدم عليه السلم
اوحى الله اليه يا آدم اني قابض روحك يوم الجمعة فاوص الخير ولدك ان يؤمن بالله وانبيائه احد

الذي يكون في آخر الزمان فان الجنة محرمة على من لقيني يوم القيمة لا يومن بي وبرسولي احمد
قال فدخل آدم باكيا على حواء فبكاوه كبكاء يوم اخرج من الجنة فقالت له حواء ما لك يا ادم فقال
قد جاء نعي الموت يوم كذا قالت كيف ذلك يا ادم فوصف لها حال الموت وقال يا حواء انا
الذين هم اصفياء الله اشد عليهم من الطبخ في القدور ونشر بالمناشير فقالت آوه يا ادم انقطع
حياتنا من الدنيا فاخرجنا من الجنة فاذا مت فالى اين تذهب قال الى التراب فصاحت حواء
صيحة شديدة لم يبق في الجبل ولا في البر سبع الا اجتمع اليهما فقال آدم يا حواء اسكتي عن البكاء
فان الموت كان لا بد لنا ولجميع اولادنا منه فدعا ادم عليه السلام ابنه واوصيه ثم قال يا بني
اذا مت فلا تدخل علي ساعة فانه اول من يدخل علي جبريل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل
عليهم السلم فلما كان قبل موته بثلثة ايام آتاه ملك الموت وقال يا ادم جئتك لاقبض روحك
قال يا ملك الموت وعدني ربي يوم الجمعة وجئتني يوم الاربعاء فرجع وجاء يوم الخميس قال آدم
يا ملك الموت جئتني يوم واحد قبل الموت فقال ملك الموت يا ادم وما ترجو الحيوة من يوم
واحد وانك عشت كذا وكذا سنة وقال آدم يا ملك الموت اني لا اجزع من الموت
ولكن خطيئتي عظيم واستحيي من ربي فذهب ملك الموت فرجع يوم الجمعة وقال آدم يا ملك
الموت ارفق بروحي فانه لا اصبر مرارة الموت قال فيقوم ادم مرة ويقعد مرة اخرى ويقول يا ملك
الموت دعني حتى ادخل على حواء وابكي معها ساعة فدخل عليها فبكى معها وقال يا حواء اورثتني
هذا الموت واخرجتني من دار الخلد فلما طال بكاؤهما اتاه ملك الموت فقال يا ادم اما قرأت
هذه الآية فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون به ساعة ولا يستاخرون فشهق ادم شهقة

لوسمع

لو سمع الخلائق لماتوا وله غرغرة في صدره كالرعد فقال يا ملك الموت تقبض اولادي هكذا
ارحمهم او خصصتني لاجل خطيئتي فقال يا آدم ان الله تعالى هون عليك سبعين ضعفا
فرفع آدم رأسه الى السماء فقال يا رب خفف على اولادي المؤمنين سكرات الموت فما اشد
كربة فقبض يوم الجمعة قبل الزوال بساعة وغسلته الملائكة جعلنا الله واياكم من القارين

مجلس في قوله تعالى فمن شرح صدره للاسلام فهو على نور من ربه

حدثنا الشيخ الامام الاجل حامد بن ادريس رحمه الله قال حدثنا الشيخ الامام الاجل
سيف الحق حسام الدين ابو المعين رحمه الله باسناده عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان
رسول الله صلعم قال لا تتمنوا الموت فان هول المطلع شديد وان من السعادة ان يطول
عمر الرجل وان يرزقه الله الانابة قال الفقيه رضي الله عنه لو تامل المتامل ما يحصل
في اربع ركعات من الصلوة من تسبيح وتكبير وقراءة القرآن لعلم ما للمؤمن فيها من الخيرات
ومن كتابة الحسنات فكيف اذا دام على مثل ذلك كثيرا من الايام والسنين والاعوام
الا ترى كيف يعد الرجل بخدمته الطويلة وفي المدة الطويلة اذا خدم ملكا من الملوك
يصير محترما عنده وهو مخلوق فكيف اذا طالت خدمته للخالق وفي تمني الموت امر قطعه
والخوف بالمداولة وفيه فرار من خدمة الله عز وجل والامر حقيق ان تغبط طول عمره
وحسن اعماله حتى تغبط الا ترى عن محمد بن عبد الله بن شداد قال جاء
ثلثة رهط من بني عذرة الى رسول الله عليه السلم فاسلموا فقال عليه السلم من يكفيني هؤلاء قال طلحة
فقلت انا وكانوا عندي فضرب على الناس بعث فخرج احدهم فاستشهد ثم ماتوا ماتا

علس ٤٥

ثم ضرب بعث اخرى فخرج فيه الثالث فاستشهد الثاني ثم لقي الثالث حتى مات مريضا
على فراشه قال طلحة فرأيت في النوم كأني دخلت الجنة ورأيتهم اعرفهم بأسمائهم
فاذا الذي مات على فراشه دخل اولهم والثاني على اثره والاول آخرهم قال فدخلني من ذلك
ما شاء الله فاتينا النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال ليس احد افضل عند الله يوم
القيمة من مؤمن يعمر الله في الاسلام لتكبيره وتحميده وتسبيحه وتهليله وفي الخبر
قال رسول الله صلعم اذا بلغ الرجل اربعين سنة امنه الله من البلايا الثلثة الجنون والجذام
والبرص فاذا بلغ خمسين سنة خفف الله عنه الحساب واذا بلغ ستين سنة رزقه الله
الانابة واذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء واذا بلغ ثمانين سنة كتب الله له الحسنات
ومحى عنه السيئات واذا بلغ تسعين سنة غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر وسمته
اهل السماء اسير الله في الارض **وفي الخبر** قال رسول الله صلعم من شاب شيبة في الاسلام
كانت له نورا يوم القيمة لان الشيب نذير الله في الدنيا ورسول الموت فكان يعقوب عليه
السلام مواخيا لملك الموت عليه السلام وزاره فقال له يا ملك الموت ازائرا جئت ام لتقبض
روحي قال بل زائرا قال فاني سئلتك حاجة قال وما هي قال ان تعلمني اذا جاء اجلي
واردت قبض روحي قال نعم ارسل اليك رسولين او ثلثة قال فقد فعلت بياض شعرك بعد سواده
وانحناء الجسم بعد استقامته هذه رسولي يا يعقوب الى بني آدم قبل الموت **شعر**

عيني هلا تبكيان على عمر ... تناثر عمري من يدي فلا ادري
اذ كنت قد جاوزت ستين حجة ... ولم اتأهب للمعاد فاعذري
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

وعن ابن عباس

وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان عابدا في بني اسرائيل عبد الله ثلثين سنة فبينما هو في متعبده
اذا هي امرأة جميلة فجعل يقول في نفسه اوقع في الخطيئة بعد العبادة فتمثل له الشيطان
في صورة شيخ فقال العابد يا عبد الله من انت قال انا ملك من ملائكة سماء الدنيا فقال افهل
عندك علم من امري قال نعم عبدت الله ثلثين سنة وبقي من اجلك ستون سنة فوقع هذه المرأة
فتلذذ من الدنيا ثلثين سنة وتعبد ثلثين سنة حتى تلقى الله بعبادة ستين سنة
ولا يعذبك الله بالقليل فنزل اليها فواقعها ثلثة ايام وولى اليها فاذهب الله يديه و
رجليه وبصره وبقي مقعدا مكفوفا فمر به رجل فاطعمه خبز شعير فكسر نصفين واعطاه مسكينين
فاكلا وحمدا الله ومات العابد مكانه فادخله الجنة ببركة رغيف الشعير الذي اطعمه المسكينين
بسم الله الرحمن الرحيم ۝ يا قلبا قلب يا مشؤم ۝ ابتلاك عن اللوم ۝ تريد هذا تريد هذا الثان
في قلب لا يدوم ۝ **وحكي** ان الشبلي رأى في سياحته فتى يكثر ذكر الله ويقول الله تعالى
فقال الشبلي لا ينفعك قولك الله الله دون العمل لان اليهود والنصارى على
سواء بقوله ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله وقال الفتى عشر مرات الله الله حتى خر
مغشيا عليه فمات على تلك الحالة فجاء الشبلي فرأى صدره قد انشق واذا على كبده
مكتوب الله الله فنادى مناد وقال يا شبلي هذا من المحبين قيل ولما اخرج آدم من
الجنة قال ابليس عليه اللعنة اخرجته من الجنة بالوسوسة فما افعل به الآن فذهب
الى السباع والوحوش فاخبرهم بخبر آدم وما يولد منه حتى قالت الوحوش والسباع ما التدبير
في ذلك قال ينبغي ان تقتلوه وقتل واحد اسهل من قتل الف ويزيدون واقتلوا

الى آدم وابليس امامهم فلما رأى آدم لحقا السباع اقبلن اليه من كل جانب رفع يديه الى السماء
وتضرع الى الله عز وجل وذكر اسماء الحسنى قال الله يا آدم امسح بيدك على رأس الكلب الملعون حتى
ترى العجائب فمسح آدم بيده على رأسه جاء الكلب الى آدم باذن الله وكرّ على السباع والوحوش
حتى هزمهم ومن ذلك صار الكلب عدو السباع والوحوش وكذلك اذا قال المؤمن بسم الله الرحمن
الرحيم على الصراط تباعد عن النار مقدار خمسمائة عام ببركة بسم الله الرحمن الرحيم **لطيفه**
قال ابرهيم ان معى ربى وقال نوح ان ربى لغفور رحيم وقال موسى رب ارنى وقال يوسف
ان ربى لطيف لما يشاء وقال محمد قل لى ربى والعصاة ما يجاسروا على مثل ذلك قال الله
تعالى وانا ربكم فاعبدون **نكته** انجيت ابرهيم من نار نمرود ونوحا من طوفان ويوسف
من الجب وموسى من البحر ومحمدا من لهبها وقلت انا ربكم افلا انجيكم من النار **لطيفه** آدم
جدك مع كل محنة وابرهيم ابوك مع كل ملة وعائشة امك مع كل قيمة ومحمد رسولك مع كل شفاعة
والجنة مأويك مع كل نعمة وانت عبد مع كل معصية وانا ربك مع كل رحمة
وقلت لك يوم الميثاق الست بربكم قلتم بلى وقلت ابتليتك بجميع المحن قلت بلى قلت اميتك
وادخلك في ظلمة القبر قلت بلى ولما اصابك شىء من هذا البلاء ولم تعرض عنى فكيف اعرض
عنك ولما رضيت بقضائى وصبرت على بلائى شرحت صدرك للاسلام ونورت قلبك
بالايمان كما قلت افمن شرح الله صدره للاسلام قال مقاتل وسع الله قلبه من
للتوحيد فهو على نور من ربه اى على نور معرفته اياه من عند ربه ويقال نور الله قلبه
ولسانه بنور الاسلام ووسعه حتى وجد المعرفة فيه مفيدا لمن ضيق قلبه حتى لا

تجد

تجد المعرفة فيه مفيدا كما قال ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا
كابى طالب وابى جهل فويل للقاسية قلوبهم فويل للجاهلة الجاحدة قلوبهم من ذكر الله
اولئك فى ضلال مبين يعنى اولئك الجاحدون فى خطاء بين وقيل فى آية اخرى افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو على نور من ربه قال مشروح القلب على قلبه نور وهى المعرفة
وعلى لسانه نور وهو الشهادة وعلى اعضائه نور وهو الخدمة وفى ماله نور وهو الصدقة
وفى بيته نور وهو الثبات على الايمان ومدخله نور ومخرجه نور ومصيره نور يوم القيمة
الى النور قال الله تع يهدى الله لنوره من يشاء ويقال شرح الله اى زين الله كما قال كتب فى قلوبهم
الايمان وزينه فى قلوبهم الايمان وزينه فى قلوبكم ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح
نكته كان الله يقول عبدى زينت السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوما
للشياطين وزينت قلبك بالايمان وهو موضع نظرى فلا احفظها عن الشيطان **نكته**
وهو ان العروس اذا كانت حسناء ثم زينتها الماشطة ازدادت حسنا والله خلق قلوب العارفين
وزينه بنور المعرفة فهو على نور من ربه ثم ان الله ينظرها كل يوم وليلة بثلثمائة وستين نظرة
ولولا نظره لم يثبت المعرفة فى قلوب العارفين فذلك قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت اى بالنظر الى القلوب **يا اخى** اذا اردت ان لا يموت قلبك فضع عندك الحى الذى لا يموت
كما قال وتوكل على الحى الذى لا يموت ولا تضع عند الميت وهو الدنيا وعد حى يموت
وهو المخلوق ويقال العلامة قلب المشروح ان يكون عالما جاهلا بصيرا اعمى معافا عالما
بالله جاهلا بخلق الله بصيرا بعيوب نفسه اعمى عن عيوب غيره **وفى الخبر** ان موسى عليه السلام

كان له صديق يأتي به فقال له ذات يوم يا موسى ادع الله ان يعرفني نفسه حق معرفته فدعا
موسى فاستجاب له فلحق صاحبه بالجبال مع الوحوش وفقده موسى فقال يا رب اين اخي وموسى قد
فقدته قيل له يا موسى من عرفني حق معرفتي لا يصحب مخلوقا ابدا ويقال علامة قلب
المشروح ان يكون بدنه ارضيا وقلبه عرشيا لانه مالم يرم ما دون العرش لا ينظر ما فوق العرش
كما جاء في الحكاية ان يحيى وعيسى عليهما السلام كانا يمشيان في السوق فصدمت امراة يحيى فقال
عيسى اصبت ذنبا قال ما هو قال صدمتك امراة فقال والله ما شعرت به فقال عيسى سبحان الله
بدنك معي واين قلبك قال يا ابن خالتي لو اطمأن قلبي الى جبريل طرفة عين لظننت اني ما
عرفت الله ويقال صدق المعرفة ان يطلق الدنيا والعقبى ويتجرد للمولى ان يسكر بشراب المحبة فلا
تصحو الا عند الرؤية فهو على نور من ربه فالجنة خزانة المؤمن والقلب خزانة المولى فلا
يقدر احد على تخريب خزانة المؤمن فكيف يقدر ابليس على خزانة المولى لطيفة فهو على نور من ربه
اي على نور معرفة اياه من ربه كان يقول اجعلت عقد النكاح مع المهر زوجا والطعام الذي
بينهما عطاء فكذلك جعلت الجسد مع الروح زوجا والايمان بينهما عطاء ولو طلق امراة لا يأخذ
الطعام الذي بينهما فكذلك اذا وقت وحل من جسدك لا آخذ الايمان الذي بينهما لانه
عطائي وحكي ان ابا يزيد [illegible] بكى بكاء شديدا ثم صاح وغشي عليه فلما افاق قيل له
في ذلك فقال خطر ببالي ان نقش مخلوق لا يقدر احد على محوه فكيف يقدر ابليس محو نقش الخالق
وهو قوله كتب في قلوبهم الايمان لطيفة الملك لا يملكها اذا لم يقدر بحفظ خزائنه
مفتاح الجنة لرضوان ومفتاح النار لمالك ومفتاح الكعبة لبني شيبة ولم اعط

مفتاح الايمان ومفتاح قلب العارف لاحد وذلك قوله وعنده مفاتح الغيب وفي
الخبر يقول الله الشيب نوري فلا احرق نوري بناري كذلك المعرفة نوره فلا يحرق نوره بالنار
كما روي في الاخبار ان النبي صلعم كان جالسا يوما اذ اقبل شيخ قد سقط حاجباه من الكبر
على عينيه فسلم على النبي صلعم ورد عليه السلام ثم قال [illegible] ابشرك في شيبتك هذه
قال بلى يا رسول الله قال اذا كان يوم القيمة وبعث الخلائق من القبور وجيء برجل من امتي قد كان
بلغ شيبا ووقف بين يدي الله عز وجل فيامر الله الى الجنة ثم يدفع الى الملك صحيفة ويقول
للملك لا تدفع اليه حتى تصل الى باب الجنة وان فيها اعماله واني استحيي من شاخ في
الاسلام من امة محمد ان اوقفه في النار على ذنبه فينطلق به الملك حتى اذا سار بباب
الجنة دفع اليه الصحيفة ورجع الملك يقول قف حتى اقرأ ما في الصحيفة فيقول الملك
ليس لي اذن بالقيام فيكسر الختم وينظر فيه فاذا ذنوبه اكثر فيستحيي ويجحد ويقول في نفسه
كيف ادخل الجنة مع هذه الذنوب فيهب الريح ويسلب الكتاب من يده ويهب ريح
الرحمة على قلبه فيسلب من قلبه ذكر الذنوب حتى تطيب له الجنة ويقال
من اعطى الله نور الاسلام ياخذه بيده في اربع مواضع عند سكرات الموت بالرفق والاحسان
وقوله الا تخافوا ولا تحزنوا وفي ظلمة القبر برسل الله مبشرا ونذيرا وفي القيمة يسعى نورهم
بين ايديهم والرابع على الصراط ثم ننجي الذين اتقوا فان قيل لم وضع الله تعالى العطايا
في ادنى الاعضاء وهو القلب قلنا ليعلم ان الايمان لا يوجد بالشفاعة ولا بالاصل
بل بالعناية الازلية كما قال الله تع لحبيبه محمد صلعم انك لا تهدي من احببت ولكن الله

يبدى من يشاء فانه قال يا محمد انت شفيعى فى الجنايات لا شريك فى الهدايات ويقال
ان المعرفة قالت يا رب امضى على الدنيا ام على السماء ام على الارض والجبال او
البحار قال لا قالت امضى على اللوح او القلم قال لا قالت امضى على العرش والكرسى قال
لا قالت على ما لا امضى قال على قلوب المؤمنين قالت يا رب ان القلوب ضعيفة قال ذلك
تقدير ان قدرت ذلك وهو موضع نظرى فذلك قوله ذلك تقدير العزيز العليم كانه
قال ايها العارف نهيت المعرفة ان تمضى على احد دون قلبك كذلك نهيتك ان تحب
احدا دونى وتسجد احدا دونى وهو قوله لا تسجدوا للشمس ولا للقمر لطيفه ادعى
خمسة فى خمسة الاشياء فى النفوس والملوك فى البلاد والمنجمون فى الكواكب وموسى
فى العصا والمولى فى العبيد كما ثم قال عبدى امتنا النفوس ليبطل دعوى
الطبيب واخرب البلاد ليبطل دعوى الملوك وانتثر الكواكب ليبطل دعوى المنجمين واغير
العصا ليبطل دعوى موسى وانا ادعيت فيك بالعبودية فلم يسلب ابليس معرفتك ليبطل
دعواى بل احفظه ليصح دعواى فذلك قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت
ثم النور ثلثة نور الدعوى ونور المعنى ونور البلوى فنور الدعوى كان لابليس عليه
اللعنة قوله انا خير منه ولم يتفكر الملعون ان جوهر الطين افضل من جوهر النار لان
الطين او التراب يطفئ النار فنور المعنى نور كان لمحمد عليه السلم وكان وجهه كالقمر ليلة
البدر ونور البلوى كان ليوسف عليه السلام اصابه ما اصابه من المحن والابتلاء والجب
ثم فى العبودية والسجن كما قال الله تع وقال نسوة فى المدينة امرأة العزيز تراود فتيها

عن نفسه فلامها النساء ويقال كانت اربعين نسوة فاتخذت زليخا ضيافة
واحضرتهن فقالت العشرة منهن قطع الله قلبها وهى تراود فتيها وقالت عشرة
اخرى ان زليخا لعذرت مع مثلها وقالت عشرة صارت مجنونة حيث عشقت فتيها
وقالت عشرة سلوا الله العافية فانه ربما يكون لان القلب ليس بيد صاحب القلب
فلما راته العشرة التى قالت قطع الله قلبها قطعن جميعا واما العشرة التى قالت لعذرت
زليخا اجرن زانيا واما العشرة التى قالت مجنونة فلما نظرن صرن مجنونة واما
العشرة التى قالت سلوا الله العافية لما نظرن الى يوسف آمنهن الله عز وجل صفة
نور يوسف عليه السلم يقال ان نور يوسف اذا اكل الطعام كان يرى من خلفه الى امعايه
ومن نظر الى يوسف يرى وجهه كما يرى فى المرآة ولما وقع يوسف على ارض مصر خرج
اربعة آلاف فارس وفيهم عزيز مصر ليسئلوا عن ذلك النور فاتوا الى اخوة يوسف فنادى لهم
فقالوا هذا انسى ام جنى ام ملك قال هو عبد مملوك اريد بيعه غدا على باب الملوك
فلما كان الغد امر الملك حشمه وغلمانه ان يلبسوا ثيابا الوانا فامر اربعة آلاف فارس
لبسوا ديباجا خضراء واربعة آلاف ديباجا صفراء واربعة آلاف استبرق خضر
وكان مرادهم ان يغيض نور يوسف وكان ذلك اليوم غيم وقد قضى الله ذلك ليعلم
له اهل مصر آية نور يوسف عليه السلم فنظر القوم الى نور يوسف ووضع اصواتهم نحو
عين الشمس فظنوا انها قد طلعت من وجهه فاذا نور يوسف فلما توسط
يوسف الصفوف وهم ستة عشر الاف غلام عليهم ثياب استبرق وديباج خضر

فلما قرب يوسف غلب عليهم نوره فلو نظرت امرأة نظرت اليه كانت زليخا من السقف
امتلأ حبا ومات في ذلك اليوم احدى عشر الفا لكثرة ازدحامهم في القراءة وقال الله عز وجل
الم نشرح لك صدرك يا محمد الم نطهر لك قلبك من وسوسة الشيطان وقال
ما من مؤمن الا يمسه ابليس لعنه الله عند ولادته فاورد صياح المولود منه سوى محمد وعيسى بن
مريم فذكرت هذا بتمامه في المجلس الاول من ذلك الكتاب نكتة كان الله يقول يا محمد
الذي ذكر قبل هذا بمجلس وصفه
طهرت قلبك حتى لم تنظر الى غيري ان ابوك آدم نظر الى الجنة ونوح الى السفينة ويوسف الى
العزيز مصر ويونس الى اليقطين وموسى الى الطور فانا نظرت اليك وانت تنظر الي
فذلك قوله ما زاغ البصر وما طغى فلما نزلت هذه السورة قال يا جبريل
هذا لي ام لامتي قال جبريل يا محمد ان الله اعطى لامتك بكل ما اعطاك الا ترى قال
رسول الله ما كان على النبي من حرج وللامة لكي لا يكون على المؤمنين حرج وقال لرسوله
وينصرك الله نصرا عزيزا وقال للامة وكان حقا علينا نصر المؤمنين وقال وانزل الله
سكينته على رسوله وعلى المؤمنين هو الذي انزل السكينة وجئنا بك شهيدا على
هؤلاء لتكونوا شهداء على الناس ولسوف يعطيك ربك فترضى الا ابتغاء وجه
ربه الاعلى ولسوف يرضى وان لك لاجرا غير ممنون لهم اجر غير ممنون انا كفيناك
المستهزئين وكفى الله المؤمنين القتال فانما يسرناه بلسانك ولقد يسرنا
القرآن ونيسرك لليسرى يريد الله بكم اليسر الم نشرح لك صدرك فمن شرح الله
صدره للاسلام ووضعنا عنك وزرك ويضع عنهم اصرهم ورفعنا لك ذكرك

يرفع الله الذين آمنوا القلب المجروح الذي فيه خوف الفراق لما روي ان الله عز وجل
اوحى الى موسى عليه السلام خمس كلمات قال يا موسى قل لقومك ما لم تستيقنوا بزوال الملك فلا
تقنطوا من رحمتي وما لم تستيقنوا بان ابليس قد مات فلا تامنوا منه وما لم تدخلوا الجنة فلا تامنوا
من مكري وما لم تستيقنوا بالمغفرة فلا تعيروا الخاطئين وما لم تستيقنوا بان خزائني قد نفدت
فلا تهتموا للرزق واخواني لا تغتروا بصفوة المكان دون الجهد والعمل واعتبروا
بآدم لم ينفعه صفوة المكان وهي الجنة ولا بكثرة الركوع والسجود واعتبروا بابليس
فانه عبد الله ثمانين الف سنة ولا باجابة الدعوة واعتبروا ببلعم وكان مستجاب
الدعوة قال الله تعالى فمثله كمثل الكلب اذا ترك الجوهر بين يديه فلا ينظر اليه واذا وجد
عظما مال اليه فكذلك بلعم كرمه الله بالجوهر وهي المعرفة والاسم الاعظم فلا يحترم لهما
فلما وجد الدنيا مال اليها كما قال الله تعالى ولكنه اخلد الى الارض لذلك نزع المعرفة عنه
فالحذر الحذر فان الامر على الخطر ولا تغترن بصحبة الصالحين دون الاقتداء بهم
فاعتبروا بابي طالب وعبد الله بن ابي لم ينفعهما صحبة الرسول قال الله تعالى ان المنافقين
في الدرك الاسفل من النار وعليك يا اخي بكثرة التوبة وكثرة البكاء بين يدي الله في
الخلوات وحفظ الجماعات والجمعات كما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه ان شابا في زمن
الرسول عليه السلام يلازم المسجد ويصلي بالليل واخبر النبي باجتهاده فخرج في جوف
الليل ودخل المسجد فراقبه الرسول ورآه يصلي ثم جلس يناجيه فلما ركع قال في ركوعه
الهي لك خليت فراشي وعطلت على وعلى اولادي فارحمني فلما سجد قال الهي لك عفرت

وجهي فاعتقني من النار فان لم تعتقني فاجعلني فداء لامة محمد عليه السلام فتبسم النبي
عليه السلام من ودكه وسلم وقال من هذا فقال الرسول السلام عليك يا ولي الله انا رسول الله
ابشر لما بلغ من شفقتك على امتي الجنة فشهق الغني وخر ميتا من السرور فقبله
النبي عليه السلام وغسله وكفنه ودخل اللحد وكان يقول انت انت له سبعين مرة
ثم خرج من القبر واذا هو مشقوق فسالناه فقال نزلت الحور العين فبادرن
فاصلحت بينهن من غضب على اكثر ممن رضيت على والله ونفعنا الله واياكم
قال النبي عليه السلام لعلي رضي الله عنه اي شي احب اليك ستة الاف غنم
او ستة الاف دينار او ستة كلمات جامعة فقال علي رضي الله عنه الكلمات
قال اذا اشتغل الناس بالفضائل فاشتغل بالفرائض واذا اشتغلوا بكثرة الاعمال فاشتغل
بالاخلاص واذا اشتغلوا بزينة اللباس فاشتغل بزينة الدين واذا اشتغلوا بعمارة
الدنيا فاشتغل بعمارة القلب فاذا اشتغلوا بعيوب الناس فاشتغل بعيوب نفسك
واذا اشتغلوا بوسائل المخلوقين فاشتغل بوسيلة الحق ويقال اوفوا باجتناب
المحارم اوف بعهدكم اي اعطيكم الجنة كما قال وبشر الذين امنوا وعملوا الصالحات ان لهم
جنات ان الله في البشارة عزوجل وهو قوله التائبون العابدون ثم اعلم
ان هذه الشرايط فيشق عليهم فجعل الى اربع شرايط وقال وبشر المخبتين ثم ذكر الصبر والصلوة
والصدقة ثم علم انه تذهب لذة البشارة بهذه الاية فجعل البشارة بثلث شرايط
فقال وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله ثم علم ان منهم من لا يقدر على

هذه

هذه الشرايط فقبلوا البشارة بالايمان فقال وبشر الذين امنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم اي سعادة قايمة في اللوح ويرحم على العاصي ويدخل في ظل عرشه صفة عصا
موسى كان لعصا موسى شعبتان كالشمس من النور وسنان من حديد واسفلها و
كان موسى اذا دخل مفازة وعوده لما ادلاها في بير فتحمل قيل على مقدار حفر البير
ويصير به الدلو ويسقي بها واذا احتاج الى الطعام ضرب الارض بعصاه فيخرج ما ياكل
يومه واذا اشتهى فاكهة غرزها في الارض نبتت واثمرت من ساعته باذن الله فاذا
قاتل عدوه يظهر على شعبتها تنينان يتناضلان وكان يضرب على الجبل والحجر فيتفجر له
فاذا اراد عبور نهر بلا سفينة فانفلق وكان الطريق وكان يضرب من احدى الشعبتين اللبن
ومن الاخرى العسل فاذا اعيى في طريقه يركبها فتحمله الى موضع شاء من غير ركض ولا تحريك
رجل وكانت تدله على الطريق واذا كان في طريقه لصوص كلمته وتقول جاء كذا و
كذا وكان يهش على غنمه ويدفع السباع والحشرات واذا سافر وضع عليها طعامه وشرابه
ومحلاته فذلك قوله ولي فيها مارب اخرى وفي الخبر لما جاء موسى الى شعيب وصار
له اجيرا امر شعيب ان يدخل البيت وياخذ منه العصا وكان في البيت عصا كثيرة وكان
في جملتها عصا ادم جاء بها جبريل عليه السلام من الجنة اسمها ماذا فلما دخل موسى نادته
عصا ادم وقالت خذني يا موسى فاني لك فاخذها موسى فقال شعيب يا موسى دعها وخذ
عصا اخرى ثم دخل موسى البيت فوضعها واراد ان ياخذ عصا اخرى نادت تلك
خذني فاني لك ففعل ذلك ثلاث مرات ووقعت المنازعة بينهما وشعيب ما علم ان موسى

عليه السلام وكان جبريل اخبر شعيب ان هذه العصا لموسى فلما وقعت بينهما المنازعة
امر الله ملكا حتى حكم بينهما فجاء الملك فاخذ العصا فغرزها قدر ثلث اصابع فقال
ايكم يقدر على قلعها فالعصا له واجتهد شعيب بكل الجهد لم يقدر على قلعها وموسى لما
اخذها انقلعت العصا فعلم شعيب ان موسى عليه السلام **الاشارة** كان الله يقول عبدي
لم يقدر شعيب على قلع العصا التي غرزها الملك فكيف يقدر ابليس ان يقلع المعرفة
التي اثبتها الله في قلبك ولما قالت العصا انا لا يقدر احد ان ياخذها من موسى
وقلت انا ربكم ذلكم الله ربكم فكيف يقدر الملعون ان يسلبها منك وانا قلت يثبت الله
الذين آمنوا بالقول الثابت **ويقال** ان جبريل عليه السلام هو الذي اتى بتلك العصا حين
توجه موسى من مصر الى مدين وكانت من آس وكان قد ظهر لهم في تلك المغارة ثعبان
عظيم فلا يقدر احد ان يرعى مواشيه تلك الناحية مخافة الثعبان وكان في تلك
المغارة كلأ كثير فقيل لموسى ان في المغارة بناحية كذا ثعبانا واياك ان ترعى غنمك في
تلك الناحية فخرج موسى من دار شعيب توجه نحو تلك المغارة ومر على وجهه و
كانت بنت شعيب قاعدة سطحها انا انظر الى موسى لئلا يتوجه نحو تلك المغارة فذهب
موسى فنظر الى موسى ذلك الكلأ والخصب فيها فساق اغنامه اليها فقالت الابنة يقتل
الرجل والاغنام معه فسرح موسى اغنامه في الكلأ وغرز موسى عليه عصاه في الارض
وكان له زج يغرز في الارض وكان لها شعب يعلق عليها المطهرة فغرز موسى عصاه في
الارض وعلق عليها مطهرة والقى عليها ثوبه ونام في ظله والابنة تنظر اليه وقد

اقبل

اقبل الثعبان كانه شعلة النار وموسى عليه السلام نائم لا يشعر فلما دنى منه انخفض العصا
وصار ثعبانا على ذلك الثعبان فاهلكه ثم انصرف الى موسى ودخل تحت ثيابه ورفع المطهرة
واستقر قائما وصارت عصا كما كانت فقالت بنت شعيب ان لهذا الرجل لشانا عظيما
وقصت عليه القصة فجعلوا يكرمونه ويعظمونه فزوجه ابنته صافورا **في الاخبار**
ان موسى وهرون عليهما السلام لما انصرفا من عند فرعون اصابهما المطر في الطريق فاتيا على
عجوزة من قرابتهما ووجه فرعون الطلب على اثرهما فلما دخل عليهما الليل ناما في دارها
وجاءت الطلب الى باب العجوزة والعجوزة منتبهة فلما احست بهم خافت عليهما وخرجت
العصا من صير الباب والعجوزة تنظر فقاتلهم حتى قتلت منهم ستة انفس ثم دخلت الدار
فلما انتبه موسى عليه السلام اخبرته العجوزة بما رأت وقد صدقتهما **ثم ان الاحجار اربعة**
حجر آدم وهو الحجر الاسود وقد اودعه في قوله تع واذ اخذ ربك وحجر موسى الذي سلب ثوبه
حين اغتسل وذلك ان موسى عليه السلام كان اذا اغتسل اعتزل فقالت بنو اسرائيل انه آدر
فبينما هو ذات يوم يغتسل وقد وضع ثيابه على حجر فذهب الحجر بثيابه واتبع موسى عليه السلام
فلما نظر اليه بنو اسرائيل متجردا علموا انه ليس كما قالوا فذلك قوله فبرأه الله مما قالوا والثالث
حجر داود والرابع حجر صالح **واما** حجر داود الذي قتل به داود جالوت وذلك ان جالوت
ارسل الى طالوت انا ابرز اليك وتبرز الي ان قتلتني فلك ملكي وان قتلتك فلي ملكك فشق ذلك
على طالوت فنادى في عسكره من قتل جالوت زوجته بنتي فلم يجبه احد فشكا الى نبيهم اشمويل
النبي عليه السلام فدعا الله فيه واتاه بقرن منه دهن وشبه بنور من حديد فقال له ان

الذي يقتل جالوت هو الذي يوضع القرن على رأسه وتغلي الدهن على رأسه فلا يسيل
على وجهه ويدخل في هذا التنور ولا يتقلقل فدعا طالوت اشداء بني اسرائيل فلم يوافقه
منهم احد فاوحى الله الى اشمويل ان من ولد ايشا يقتل جالوت وهو راعي غنم فعرض
ايشا بنيه على طالوت فلم يوجد فقيل هل بقي لك ولد غيرهم قال لا فقال اشمويل يا رب
انه زعم انه لا ولد له غيرهم قال الله تع كذب ايشا فاخبر اشمويل بما قال الله تع قال ايشا
صدق الله يا نبي الله لي ابنا صغيرا يقال له داود استحييت ان يراه الناس لحقارته في
شعب كذا يرعى الغنم وكان داود عليه السلام رجلا قصيرا مسقاما مصفارا
فخرج اليه فوجده يرعى الغنم فوضع القرن على رأسه فغلى ولم يسل على وجهه فقال
له طالوت هل لك ان تقتل جالوت وازوجك ابنتي قال نعم قال وهل جربت من نفسك
شيئا تقوى على قتله قال نعم انا ارعى الغنم فيجيئ الاسود والذئاب فياخذ شاة واقدم
عليه وافتح لحييه واخرقهما الى قفاه فمر به الى طالوت عسكره فمر داود في الطريق
فاذا بحجر فناديه احملني ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجر موسى الذي قتل به كذا ملك كذا
فاخذه فوضع في مخلاته ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجر هرون الذي قتل به ابن
ملك كذا وكذا فاخذه ووضع في مخلاته ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجرك الذي تقتلني
بجالوت فوضعه في مخلاته فلما تصافوا للقتال برز جالوت وسأل للقتال المبارزة
فابتدأ له داود فاعطاه طالوت فرسا وسلاحا فركبه فسار قريبا ثم رجع سريعا
فظن الناس انه قد خيف وقال داود الله ينصرني فطرح السلاح واخذ

مخلاة

مخلاته ومقلاعه ومضى نحو جالوت وكان جالوت من اشد الناس واقواهم وكان له
بيضة فيها ثلثمائة رطل حديد فلما نظر جالوت الى داود فقال له انت تبرز لي قال
نعم قال باي سلاح تقاتلني قال بحجر لانك كلب والكلب يرمى بالحجارة ثم قال
داود بسم الله اله ابرهيم واخرج حجرا من مخلاته ثم اخرج آخر وقال باسم اله يعقوب ووضعه
في مقلاعه ثم اخرج آخر وقال باسم اله اسحق ووضعه في مقلاعه فصارت الاحجار
كلها حجرا واحدا ودور المقلاع ورماه فسخر الله له الريح حتى اصاب الحجر باذن حتى عمت
جنود جالوت فلم يبق احد منهم الا وقد اصابته فلقة وخر جالوت قتيلا فاسرع وحز
رأسه وانتزع من يده خاتمه وجره حتى القيه بين يدي طالوت ففرح المسلمون فرحا
شديدا وانصرفوا الى مدينتهم سالمين غانمين **واما حجر صالح** النبي عليه السلام وان صالح
لما الح على قومه بالدعاء والتبليغ والتخويف سألوه ان يريهم آية قال صالح اي
آية تريدون قالوا اخرج لنا من هذه الصخرة ناقة وكانت صخرة عظيمة كالجبل
اسود اللون لا صدع فيها نريد ان تخرج لنا من هذه ناقة عشراء احمر الشعر
اسود العينين ذات عشرة اشهر وان يكون في بطنها فصيل على شبهها ولونها و
قامتها فلما سمع ذلك صالح منهم تحير فنزل جبريل عليه السلام وقال
الرب يقرئك السلام ويقول لك لماذا تحيرت فاني قد علمت في علم غيبي ان هذا القوم
يطلبون منك هذه الآية خلقت في هذه الصخرة ناقة على ما وصفوا قبل
ان خلقتهم باربعين الف سنة

قوله تعالی ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره ذکر الاماتة والاقبار فی النعم لان الاماتة
وصلة فی الجملة الی الحیوة الابدیة واللذات الخالصة والامر بالقبر تکرمة وصیانة عن
السباع وفی اذا شاء اشعار بان وقت النشور غیر معین فی نفسه وانما هو موکول
الی مشیئته تعالی تفسیر قاضی خدا از بنده بشود را

والطور اقسم الله عز وجل بالجبل الذی کلم موسی علیه السلام وهو جبل بمدین اسمه زبیر فی تفسیر

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما زان الله عبدا بزینة افضل
من عفاف فی دینه وبدنه صدق نبی الله

این کلمه چند است که آن عارف اسرار ربانی و عالم حقایق قرآنی آن مکاشف انوار
صمدانی مولانا سعد الدین خراسانی که خاتم الاولیاست از برای فواید مومنان
در قلم آورد این کلمات مصدر است بدین دو بیت ز آیک پند بس در هر دو عالم
رجانت برنیاید بی خدا دم * اگر تو این داری ای برادر * بسلطانی رسانند تا زمان
سخن خواجگان است هوش در دم نظر در قدم خلوت در انجمن
سفر در وطن هوش در دم یعنی در انتقال از نفسی بنفسی میباید که از سر غفلت نباشد
ونظر در قدم یعنی سالک در رفتن وآمدن نظر او در پشت پای باشد تا که نظر پراکنده
نشود و بجایی که نمی باید نیفتد وخلوت در انجمن یعنی میباید که در میان خلق باشد
بظاهر و بباطن با حق تعالی باشد تا خلق از احوال او واقف نشوند و احوال او را
عبارت نرخ وسفر در وطن یعنی سفر او میباید که در طبیعت بشری باشد بصفات
ملکی و از صفات ذمیمه بصفات حمیده انتقال نماید شخص خبیث بهر جا که
انتقال کند خباثت از وی زایل نشود تا منتقل نشود از صفات خبیثه وبنای
شغل ایشان برین کلمات است که میگویند یادکرد بازگشت نگه داشت
یادداشت یادکرد عبارت از آنست تکرار کند ذکری که از درویشی باو رسیده باشد
وبازگشت عبارت است از آنکه در عقب هر ذکری بگوید خداوندا مقصود من از ذکر
رضای تست ونگه داشت عبارت است از آنکه درویش دل خود را نگه دارد از
خطور اغیار میباید که یک ساعت یا دو ساعت و زیاده از دو ساعت آن مقدار

که میسر شود خاطر خود را نگه دارد از انکه غیر در خاطر بگذرد   و یاد داشت
عبارتست از انکه دل خود را با آن جناب دارد مجرد از لباس صوت و حرف
و عربی و فارسی و مجرد از جمیع جهات بعضی این معنی را مشاهده میگویند
و طریق یاد کرد آنست که نفس خود را درون کشد و زبان را بکام چسپاند و بدل
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله سه کرت یا زیاده ازین همچنین زیاده
میکند آن مقدار که تواند   والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
خدای تعالی آن بنده را که باین علم سخنها عمل کند و این فقیر را آمرزش خواهد
بیامرزاد   و طریق توجه ایشان آنست که دل خود را با آن جناب مقدس باری تعالی حاضر میدارند
مجرد از لباس صوت و عربی و فارسی و مجرد از جمیع جهات و دل خود را که محل اوست
قلب صنوبری است دور نمیدارند چه مقصود مجرد از جهات هم آنجاست که و
نحن اقرب الیه من حبل الورید   ای کمان تیرها بر ساخته ° صید نزدیک و تو دور انداخته
هر که دور انداز تر او دور تر ° از چنین صیدست او مهجور تر ° اما بواسطه
ضعف که بصیرت را است دریافت این معنی تمام میسر نشود و لیکن بتدریج این معنی
پرتو می اندازد و چنان میشود که غیر این معنی در نظر بصیرت چیزی نمی ماند هر چند
خواهد که از خود تعبیر کند نتواند مانند کسی که تا گردن فرو رفته باشد
و چشم بغیر بحر نمی افتد و بتدریج چنان میشود که اینها در نظر او آید لیکن
همچون آن شخص ضعیف که از دور مرئی میشود و درین توجه که مذکور شد

تعبری باشد این معنی را با آن اسم الله که اسم ذاتست بدل خود تازه میکند
و مراقبه این معنی میباشد مانند کسی که بر چیزی گذشته است و می بیند
و از دیدن بتعقل نمی پردازد   والله اعلم   امر دیگر هست که بعضی زیاده
میکنند و آن آنست که یک سر الف لا را از ناف اعتبار میکنند و کرسی لا را
به پستان راست و یک سر لا را بر قلب صنوبری و اله را متصل کرسی لا که
به پستان راست واقع شده است   و الا الله   و محمد رسول الله را متصل
قلب اعتبار میکنند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه فایدة جلیلة و موعظة بلیغة و هی اربعون سورة منتخب من التوریة التی کلم الله مع موسی
بن عمران   ترجمان السورة الاولی   عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح ° و عجبت لمن ایقن
بالحساب کیف یجمع المال ° و عجبت لمن ایقن بالقبر کیف یضحک ° و عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا
کیف یطمئن الیها ° و عجبت لمن ایقن ببقاء الآخرة و نعیمها کیف یستریح ° و عجبت لمن هو عالم
باللسان جاهل بالقلب ° و عجبت لمن هو یطهر بالماء غیر طاهر القلب ° و عجبت لمن اشتغل بعیوب
الناس و هو غافل عن عیوب نفسه ° و عجبت لمن یعلم ان الله مطلع علیه کیف یعصیه ° و عجبت
لمن یعلم انه یموت و یدخل فی القبر وحده و یحاسب وحده کیف یستانس بالناس لا اله الا الله حقا

حقا محمد رسول الله السورة الثانية شهدت نفسي لنفسي ان لا اله الا انا وحدي لا
شريك لي محمد عبدي ورسولي من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي ولم
يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي ومن اصبح حزينا على الدنيا فكانما اصبح ساخطا علي
ومن شكى مصيبة فقد شكاني ومن دخل على غني فتواضع لاجل غناه ذهب ثلث دينه
ومن لطم وجهه على ميت فكانما اخذ رمحا يحاربني به ومن كسر عودا على قبر فكانما
هدم كعبتي بيده ومن لم يبال من اين اكل لم ابال من اين باب ادخله في جهنم ومن لم يكن في
الزيادة في دينه فهو في نقصان ومن كان في نقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم زدته
علما الى علمه السورة الثالثة يا ابن ادم من قنع استغنى ومن ترك الحسد استراح ومن
اجتنب الحرام خلص دينه ومن ترك الغيبة ظهرت محبته ومن اعتزل الناس سلم منهم
ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل فقد وثق بالله عز وجل ومن رضي من الله بالقليل
من الرزق رضي الله عنه بالقليل من العمل يا ابن ادم انت بما تعلم لا تعمل فكيف تطلب ما لا تعلم
يا ابن ادم اذا افنيت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة السورة الرابعة يا ابن ادم من
اصبح حريصا على الدنيا لم يزدد من الله الا بعدا وفي الدنيا الا كدا وفي الاخرة الا جهدا
والزم الله قلبه هما لا ينقطع عنه ابدا وشغلا لا يفرغ عنه ابدا وفقرا لا ينال غناه
ابدا واملا لا يبلغ منتهاه ابدا يا ابن ادم كل يوم ينقص من عمرك وانت لا تدري وتاتي
كل يوم رزقك وانت لا تحمد فلا تقنع بالقليل ولا بالكثير تشبع يا ابن ادم ما من يوم
جديد الا وياتيك من عندي رزقك وما من ليلة جديدة الا وياتيني الملائكة من عندك

من قنع استغنى

وثق

بعمل قبيح

بعمل قبيح تاكل رزقي وتعصيني وانت تدعوني فاستجيب لك خيري اليك نازل وشرك الي صاعد
نعم المولى انا وبئس العبد انت تسالني فاعطيك واستر عليك سوءة بعد سوءة وفضيحة
بعد فضيحة واستحيي منك ولا تستحيي مني وتنساني وتذكر غيري وتخاف الناس وتامن مني
وتخاف مقتهم وتامن من غضبي السورة الخامسة يا ابن ادم لا تكن ممن يطوي التوبة بطول
الامل ويرجو الاخرة بغير العمل يقول بقول الزاهدين ويعمل عمل المنافقين ان اعطي لم يقنع وان منع
لم يصبر يامر بالخير ولا يفعل وينهى عن الشر ولا ينتهي يحب الصالحين وليس منهم ويبغض المذنبين
وهو منهم يا ابن ادم ما من يوم جديد الا والارض تخاطبك وتقول يا ابن ادم انا بيت الحزن
انا بيت الوحشة وانا بيت الظلمة وانا بيت الدود وانا بيت العقارب والحيات فاعمرني
ولا تخربني السورة السادسة يا ابن ادم ما خلقتكم لاستكثر بكم من قلة ولا لاستانس بكم
من وحشة ولا لاستعين بكم على امر عجزت عنه ولا لجلب منفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدوني
طويلا وتشكروني كثيرا وتسبحوني بكرة واصيلا ولو ان اولكم واخركم وحيكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم
وعبدكم وانسكم وجنكم اجتمعتم على طاعتي لما زاد في ملكي مثقال ذرة ولو ان اولكم واخركم
وحيكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم وانسكم وجنكم اجتمعتم على معصيتي ما نقص
في ملكي مثقال ذرة ومن جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين السورة
السابعة يا عبيد الدنانير والدراهم اني ما خلقت لكم الدنيا الا لتاكلوا فيها رزقي
وتلبسوا فيها ثيابي وتغرسوا فيها عملي فاخذتم كتابي فجعلتموه تحت اقدامكم واخذتم الدنيا
فجعلتموها فوق رؤوسكم فرفعتم بيوتكم وخفضتم بيوتي وانستم ببيوتكم واوحشتم بيوتي

معصيتي

فلا انتم عبيد احرار ولا انتم احرار ابرار يا عبيد الدنيا انما مثلكم كالقبور المجصصة
يرى ظاهرها مليحا وباطنها قبيحا يا ابن آدم كما لا تغني المصباح فوق بيت عن ظلمة
داخله فكذلك كلامكم مع افعالكم الردية **السورة الثامنة** يا ابن آدم اني لم اخلقكم عبثا
كما قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا ولا اجعلكم سدى ولا انا بغافل عما تعملون وانكم
لن تنالوا ما عندي الا بالصبر على ما تكرهون في طلب رضائي والصبر على طاعتي ايسر عليكم
من حر النار وعذاب الدنيا ايسر عليكم من عذاب الآخرة يا ابن آدم كلكم ضال الا من
هديته وكلكم مريض الا من شفيته وكلكم فقير الا من اغنيته وكلكم مسيء الا من عصمته
فتوبوا الي ارحمكم ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه اسراركم **السورة التاسعة**
يا ابن آدم لا تلعنوا المخلوقين فيرجع اللعنة عليكم يا ابن آدم ما استقامت سمواتي في الهواء
بلا عمد الا باسم من اسمائي ولا تستقر قلوبكم بالف موعظة من كتابي يا ايها الناس كما لا
يلين الحجر في الماء كذلك لا تغني الموعظة للقلوب القاسية يا ابن آدم كيف لا تجتنبوا
الحرام ولا اكتساب الآثام ولا تخافوا النيران ولا تتقوا غضب الرحمن فلولا مشايخ
ركع واطفال رضع وبهائم رتع وشبان خشع لجعلت فوقكم حديدا والارض صفصفا
والتراب رمادا ولولا انزلت عليكم من السماء قطرة ولا انبتكم في الارض حبة ولصببت
عليكم العذاب صبا **السورة العاشرة** يا ابن آدم قد جاءكم الحق من ربكم الله فان لم تحسنوا
الى من احسن اليكم ولا تصلوا الا من وصلكم ولا تكلموا الا من كلمكم ولا تطعموا الا من
اطعمكم ولا تكرموا الا من اكرمكم فليس لاحد على احد فضل انما المؤمنون الذين

آمنوا بالله والذين يحسنون الى من اساء اليهم ويصلون الى من قطعهم ويعطون من
حرمهم وانصفوا من خانهم وكلموا من هاجرهم واكرموا من اهانهم **السورة الحادي
عشر** يا ايها الناس انما الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له ولها يجمع من لا عقل
له وبها يفرح من لا يقين له وعليها يحرص من لا توكل له ويطلب شهواتها من لا معرفة له
فمن اخذ نعمة زائلة وحيوة منقطعة وشهوة فانية فقد ظلم نفسه وعصى ربه
ونسي آخرته وغرته حيوته **السورة الثانية عشر** يا ابن آدم اذكروا نعمتي التي انعمت
عليكم فكما لا تهتدون السبيل الا بالدليل فكذلك لا تهتدون طريق الجنة الا
بالعمل وكما لا تجمعون المال الا بالتعب كذلك لا تدخلون الجنة الا بالصبر على العبادة
فتقربوا الي بالنوافل واطلبوا رضائي برضا المساكين يا موسى اسمع ما اقول والحق
اقول ان من تكبر على مسكين حشرته يوم القيمة على صورة الذر تحت اقدام الناس ومن تواضع
لعالم رفعته في الدارين ومن تعرض لهتك مسلم هتكت ستره سبعين مرة ومن اهان
مؤمنا بارزني بالمحاربة ومن احب مؤمنا صافحته الملائكة في الدنيا سرا وفي الآخرة جهرا
السورة الثالثة عشر يا ابن آدم اطيعوني بقدر حوائجكم الي واعصوني بقدر صبركم على النار
وتزودوا للدنيا بقدر سكونكم فيها وتزودوا للآخرة بقدر مكثكم فيها ولا تنظروا الى
الساخرة وارزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستورة فكل شيء هالك الا وجهي
ولو خفتم من النار كما خفتم من الفقر لاغنيتكم من حيث لا تحتسبون ولو رغبتم في الجنة
كما رغبون في الدنيا لاسعدتكم في الدارين ولا تحبوا حب الدنيا فرقوا لها قرب

السورة الرابعة عشر يا ابن آدم كم من سراج اطفأته الريح وكم من عابد افسده العجب وكم من
فقير افسده الفقر وكم من غني قد افسده الغنى وكم من صحيح قد افسده العافية
وكم من عالم افسده العلم يا ابن آدم ادعوني وارجوني وعاملوني واسلفوني اربحكم عندي
ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ولا تنفد خزائني ولا تنقص ملكي
انا الوهاب السورة الخامسة عشر يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون يا ابن
آدم دينك لحمك ودمك فان صلح دينك صلح لحمك ودمك وان فسد دينك فسد دمك ولحمك
فلا تكن كالمصباح تضيء للناس وتحرق نفسها واخرج حب الدنيا عن قلبك فاني لا اجمع
حبي وحب الدنيا في قلب واحد ابدا كما لا يجتمع النار والماء في اناء ابدا وارفق بنفسك
في جميع الرزق فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والنعمة لا يدوم و
الاجل معلوم والحق معدوم وخير الحكمة خشية الله وخير الغنى القناعة وخير الزاد
التقوى وشر ما حكم الكذب وشر النصيحة النميمة وما ربك بظلام للعبيد ٥
السورة السادسة عشر يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون وكم تنهون عما لا تنتهون
وكم تامرون بما لا تعملون وكم تجمعون ما لا تاكلون وكم التوبة يوما بعد يوم تؤخرون وعاما
بعد عام تنتظرون اكم من الموت امان ام بايديكم براءة من النار ام تحققتم الفوز بالجنان
ابطرتكم النعمة وغركم من الله طول الآمال فلا يغرنكم الصحة والسلامة فان ايامكم معلومة
وانفاسكم معدودة واسراركم مكشوفة واستاركم مهتوكة فاتقوا الله يا اولي
الالباب وقدموا فيما في ايديكم لما بين يديكم يا ابن آدم تقدم على عملك فانك في هدم عمرك

من يوم خرجت من بطن امك وتدنو كل يوم من قبرك فلا تكن كالحطب الذي يحرق
بالنار لغيره لا اله الا الله حقا حقا محمد عبدي ورسولي السورة السابعة عشر
يا ابن آدم انا ملك لا ازول اطعني فيما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك ملكا لا تزول
يا ابن آدم انا حي لا اموت اطعني فيما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لا تموت
يا ابن آدم انا اذا قلت لشيء كن فيكون يا ابن آدم اذا كان قولك مليحا وعملك قبيحا فانت
راس المنافقين واذا كان ظاهرك مليحا وباطنك قبيحا فانت من الهالكين يا ابن آدم لا
يدخل جنتي الا من تواضع لعظمتي وقطع نهاره بذكري وكف نفسه عن الشهوات من اجلي
ويواخي الغريب ويواسي الفقير ويرحم المصاب ويكرم اليتيم ويكون له كالاب الرحيم
وللارامل كالزوج الشفيق فمن كان هذه صفته ان دعاني لبيته وان سالني اعطيته
السورة الثامنة عشر يا ابن آدم الى كم تشكوني الى كم تسبني والى متى تكفرني ولسانك
بكلامي والى متى تجحد نعمتي ورزقك ياتيك كل يوم والى متى تجحد ربوبيتي وليس لك رب
غيري والى متى تجفوني ولم اجفك واذا طلبت الطبيب فمن يشفيك من ذنوبك فقد شكوت
وسخطت قضائي لي رضائي فيك اذا لم يجد احدكم قوت ثلثة ايام قال انا
بشر ولست بخير فقد جحد نعمتي ومن منع زكوة من ماله فقد استخف بكتابي واذا علم وقت
الصلوة ولم يفرغ لها فقد غفل عني واذا قال ان الخير من عندي والشر من عند ابليس
فقد جحد ربوبيتي وجعل ابليس شريكا لي السورة التاسعة عشر يا ابن آدم اصبر وتواضع ارفعك
واشكر لي ازدك واستغفر لي اغفر لك وادعني استجب لك واسألني اعطك وتصدق ابارك

لك في رزقك وصل رحمك تجد في اجلك واطلب حتى العافية بطول الصمت والسلامة
في الوحدة والاخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم والغنى في
القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في الخوف من الله مع خوف الفقر وكيف تطمع في الورع
مع الحرص على الدنيا وكيف تطمع في حب الله مع حب الدنيا وكيف تطمع في مرضات الله مع
احتقار الفقراء والمساكين السورة العشرون يا ايها الناس لا دين لا عقل كالتدبير
ولا ورع كالكف عن الاذى ولا حسب ارفع من الادب ولا شفيع كالتوبة ولا عبادة كالعلم
ولا صلوة كالخشية ولا مع فقر الا بالصبر لا عبادة كالتوفيق ولا قرين ازين من العقل
ولا رفيق اشر من الجهل يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ قلبك غنى ويديك صاحب رزقا
وجسمك راحة ولا تغفل عن ذكري فاملأ قلبك فقرا وبدنك تعبا وصدرك هما وغما و
جسمك سقما ودنياك عسرا السورة الحادي والعشرون يا ابن آدم الموت يكشف اسرارك
والقيمة تتلو اخبارك والكتاب يهتك استارك فاذا اذنبت ذنبا صغيرا فلا تنظر
الى صغره ولكن انظر الى من عصيته واذا رزقت رزقا لا تنظر الى قلته فانظر من رزقك
اياه يا ابن آدم لا تأمن بمكري فان مكري اخفى عليكم من دبيب النمل على الصفا في الليلة
المظلمة يا ابن آدم هل اديتم فرائضي كما امرتكم وهل واسيتم المساكين باموالكم وهل احسنتم
الى من اساء اليكم وهل عفوتم عن ظلمكم وهل وصلتم من قطعكم وهل انصفتم من خانكم و
هل كلمتم من هجركم وهل ادبتم اولادكم وهل سألتم العلماء عن امر دينكم ودنياكم فاني لا انظر
الى صوركم ولا الى محاسنكم ولكن انظر الى قلوبكم وارضى بهذه الخصال السورة الثانية والعشرون

يا ابن آدم انظر الى نفسك والى جميع خلقي فان وجدت احدا اعز عليك من نفسك فاصرف
كرامتك اليه والا فاكرم نفسك بالتوبة والعمل الصالح ان كانت عليك عزيزة يا ايها الذين آمنوا
اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله قبل يوم القيمة ويوم الواقعة ويوم التغابن ويوم الحاقة ويوم
كان مقداره خمسين الف سنة ويوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون ويوم الطامة
ويوم الصاخة ويوما كان عبوسا قمطريرا ويوم لا تملك نفس لنفس شيئا ويوم الدمدمة
ويوم الزلزلة ويوم القارعة فاتقوا الله مواقع الخيل قبل الصيحة والزلازل
التي تشاب من هولها الاطفال ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا السورة الثالثة
والعشرون يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا يا موسى بن عمران صاحب البيان
اسمع كلامي لاني انا الله انا الله الملك الديان ليس بيني وبينك ترجمان بشر آكل الربوا والعاق
بغضب الرحمن ومقطعات النيران يا ابن آدم اذا وجدت قساوة في قلبك وسقما في
بدنك وحرمانا في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يعنيك يا ابن آدم لا يستقيم دينك حتى
يستقيم لسانك ولا يستقيم لسانك حتى تستحيي من ربك اذا نظرت في عيوب الناس ونسيت عيوبك
فقد ارضيت الشيطان واغضبت الرحمن يا ابن آدم لسانك اسد ان اطلقته اكلك واهلكك
فاحفظ لسانك السورة الرابعة والعشرون يا ابن آدم ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه
عدوا فاعلموا اليوم الذي تحشرون فيه الى الله فوجا فوجا وتقفون بين يدي الله صفا
صفا وتقرؤن الكتاب حرفا حرفا وتسئلون عما عملتم ثم وجهتم ثم يساق المتقون الى الجنان
وفدا وفدا والمجرمون الى جهنم وردا وردا كفاكم من الله وعدا وعدا فاني انا الرب

فاعرفوني انا المنعم فاشكروني وانا الغفار فاستغفروني فانا المقصود فاقصدوني انا العالم الرزاق فاحذروني **السورة الخامسة والعشرون** شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام بشر كل محسن بالجنة والمسيئ هالك ومن عرف الله فاطاعه نجا ومن عرف الشيطان فعصاه سلم ومن عرف الحق فاتبعه امن ومن عرف الباطل فاتقاه فاز ومن عرف الدنيا ورفضها اخلص ومن عرف الاخرة فطلبها وصل وان الله يهدي من يشاء واليه تقلبون يا ابن ادم اذا كان الله تعالى قد تكفل لك بالرزق فطول اهتمامك لماذا وان كان الحساب والمرور على الصراط حقا فالجمع لماذا وان كان الخلف مني حقا فالبخل لماذا وان كان الابليس عدوا فالغفلة لماذا وان كان عقاب الله بالنار حقا فالمعصية لماذا وان كان ثواب الجنة حقا فالاستراحة لماذا وان كان كل شي بقضائي وقدري فالجزع لماذا لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما اتيكم **السورة السادسة والعشرون** يا ابن ادم اكثر من الزاد فان الطريق بعيد بعيد وجدد السفينة للعبادة فان البحر عميق عميق وخفف الحمل فان الصراط دقيق دقيق واخلص العمل فان الناقد بصير بصير واخر نومك الى القبر وفخرك الى الميزان وشهوتك الى الجنة وراحتك الى الاخرة ولذتك الى الحور العين وكن لي اكن لك وتقرب باستهانة الدنيا تبعد عن النار ببغض الفجار وحب الابرار فان الله لا يضيع اجر المحسنين **السورة السابعة والعشرون** يا ابن ادم كيف تعصوني وانتم تجزعون من حر الشمس والرمضاء وان جهنم لها سبع طبقات فيها نيران ياكل بعضها بعضا وفي كل منها

طبقة

كان ع

قد ع

من النار

سبعون الف واد في كل واد سبعون الف شعب من النار وفي كل شعب سبعون الف مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر من النار وفي كل قصر سبعون الف دار من النار في كل دار سبعون الف بيت من النار من النار وفي كل بيت سبعون الف بئر من النار وفي كل بئر سبعون الف تابوت من النار وفي كل تابوت سبعون الف شجرة من النار تحت كل شجرة سبعون الف عقرب من النار وعلى كل تابوت سبعون الف وتد من النار مع كل وتد سبعون الف سلسلة من النار وسبعون الف ثعبان من النار طول كل ثعبان سبعون الف ذراع وفي جوف كل ثعبان بحر من سم الاسود وكل عقرب سبعون الف ذنب من النار طول كل ذنب سبعون ذراعا وفي كل ذنب الف فقار وفي كل فقار سبعون الف رطل من سم الاحمر فبنفسي حلفت وبالطور وكتاب مسطور في رق منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور يا ابن ادم ما خلقت هذا النيران الا لكل كافر وبخيل ونمام والعاق لوالديه والمدامن ومانع الزكوة والزاني وجامع الحرام وتارك القرآن ومؤذي الجيران الا من تاب وامن وعمل صالحا فارحموا انفسكم يا عبيدي فان الابدان ضعيف والسفر بعيد والحمل ثقيل والصراط دقيق والمنادي اسرافيل والنار تلظى والقاضي رب العالمين **السورة الثامنة والعشرون** يا ايها الناس كيف رغبتم في دنيا فانية ونعيم زائلة وحيوة منقطعة فان عندي للمطيعين الجنان بابوابها الثمانية في كل جنة لها سبعون الف روضة من الزعفران في كل روضة سبعون الف مدينة من اللؤلؤ والمرجان في كل مدينة سبعون الف قصر من الياقوت في كل قصر

[illegible]

سبعون الف دار من الزبرجد في كل دار سبعون الف بيت من الذهب في كل بيت
سبعون الف دكان من الفضة على كل دكان سبعون الف مائدة على كل مائدة
سبعون الف صحيفة من الجوهر في كل صحيفة سبعون الف لون من الطعام وعلى حول
كل دكان سبعون الف سرير من الذهب الاحمر وعلى كل سرير الف فراش من الحرير والديباج
والاستبرق وعلى حول كل سرير سبعون الف نهر من ماء الحيوان واللبن والخمر والعسل المصفى
وفي وسط كل نهر سبعون الف لون من ثمار كذلك وفي كل بيت سبعون الف خيمة من الارجوان
على كل فراش حور من الحور العين بين يديها سبعون الف وصيفة كانهن بيض مكنون
على راس كل قصر من تلك القصور سبعون الف قبة من الكافور وفي كل قبة سبعون الف
هدية ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وفاكهة مما يتخيرون و
لحم طير مما يشتهون وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون لا يموتون
ولا يهرمون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتعبدون ولا يمرضون ولا يسقمون ولا يبولون
ولا يتغوطون وما هم منها بمخرجين فمن طلب رضائي ودار كرامتي وجواري فليطلب
بالصدق والاستهانة بالدنيا والقناعة بالقليل شهدت نفسي ان لا اله الا
انا عيسى وعزير عبدان من عبادي ورسولان من رسلي **السورة التاسعة والعشرون**
يا ابن آدم المال مالي وانت عبدي وما لك من مالك الا ما اكلت فافنيت او تصدقت
فابقيت وانما انت على ثلثة اقسام واحد لي وواحد لك وواحد بيني وبينك
فاما الذي لي فروحك واما الذي لك فعملك واما الذي بيني وبينك فمنك

الدعاء ومني الاجابة **يا ابن آدم تفرغ** تعرفني وتجوع تراني واعبدني تصلني واطلبني تجدني
يا ابن آدم اذا كانت امراؤكم يدخلون النار بالجور والعرب بالعصبية والعلماء بالحسد
والفقراء بالكذب والتجار بالخيانة والحراث والعباد بالريا والاغنياء بالكبر فاين
من يطلب الجنة **السورة الثلثون** يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا
تموتن الا وانتم مسلمون يا ابن آدم مثل العلم بلا عمل كمثل الرعد والبرق بلا مطر ومثل
العمل بلا علم كمثل الشجرة بلا ثمرة ومثل العلم والعمل بلا زكوة المال
كمثل من يزرع الملح على الصفا ومثل العلم عند احمق كمثل الدر والياقوت عند البهائم
ومثل الموعظة عند من لا يرغب فيها كمثل المزمار عند المقبور ومثل الصدقة الحرام
كمثل من يغسل القذر ببوله ومثل الصلوة بلا زكوة كمثل جسد بلا روح ومثل
العمل بلا توبة كمثل البنيان بلا اساس افامنوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم
الخاسرون **السورة الحادي والثلثون** يا ابن آدم بقدر ما تميل قلبك الى الدنيا
اخرج محبتي عن قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا في قلب واحد ابدا تجرد
لعبادتي تصلني واخلص من رايا عملك اليك محبتي اقبل الي وتفرغ لذكري
اذكرك عند ملائكتي يا ابن آدم اذكرني بتذلل اذكرك بتفضل اذكرني بمجاهدة
اذكرك بمشاهدة اذكرني فوق الارض اذكرك تحت الارض اذكرني في الصحة والنعمة
اذكرك في الوحدة والشدة اذكرني بالطاعة اذكرك بالمغفرة اذكرني في الصحة
والغناء اذكرك في الفقر والعناء اذكرني بالصدق والصفا اذكرك في الملأ الاعلى

تجوع تراني تجرد تصل [illegible]

اذكرني بالاحسان على الفقراء اذكرك بالجنة المأوى اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية
اذكرني بالتضرع اذكرك بالكرم اذكرني بالتلفظ اذكرك بالتلطف اذكرني بترك الدنيا
اذكرك بنعيم الآخرة اذكرني في الشدة الحالكة اذكرك بالنجاة الكاملة يا ابن آدم ادعوني
استجب لكم ادعوني بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة ادعوني بالقلوب الخالية استجب لكم
بالدرجات العالية ادعوني بشفاه ذابلة استجب لكم بكرامة كاملة ادعوني بالاخلاص
والتقوى استجب لكم بالجنة المأوى ادعوني بالخوف والرجا اجعل لكم من كل غم وهم فرجا
ومخرجا ادعوني بالاسماء استجب لكم ببلوغ الطلب الاسنى ادعوني في دار الخراب
والفناء استجب لكم في دار الثواب والبقاء يا ابن آدم كم تقول الله الله وفي قلبك
غير الله وتذنب ولا تستغفر الله فان الاستغفار مع الاصرار توبة الكذابين وما
ربك بظلام للعبيد السورة الثانية والثلثون يا ابن آدم اجلك يضحك
بآمالك وقضائي يضحك من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك وآخرتي تضحك
من دنياك وقسمتي تضحك من حرصك فاحتل فان رزقك موزون معروف
مكنون مخزون فبادر الموت بعملك فان رزقك لا تأكله غيرك نحن قسمنا بينهم
معيشتهم في الحيوة الدنيا على اوليائي لكي يحبوا لقائي ويحلوا على عذابي لكي يكرهوا
لقائي يا ابن آدم الموت نازل بك ان كرهت واصبر لحكم ربك فانك بأعيننا
السورة الثالثة والثلثون يا ابن آدم تريد واريد ولا يكون الا ما اريد من
قصدني عرفني ومن عرفني ارادني ومن ارادني طلبني ومن طلبني وجدني

ومن وجدني خدمني ومن خدمني ذكرني ومن ذكرني ذكرته يا ابن آدم لا يخلص عملك
حتى تذوق اربع اموات موت الاحمر وموت الاصفر وموت الابيض وموت الاسود
فموت الاحمر احتمال الجفاء وكف الاذى وموت الاصفر الجوع والاعتبار وموت الابيض
العزلة وموت الاسود مخالفة النفس والهوى ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله
السورة الرابعة والاربعون يا ابن آدم ملائكتي يتعاقبون الليل والنهار ليكتبوا
عليك ما تقول وتفعل من قليل وكثير فالسماء تشهد بما رأت منك والارض تشهد
عليك بما عملت على ظهرها والشمس والقمر يشهدان عليك بما تفعل وتقول وانا مطلع
عليك محصيا خطرات قلبك فلا تغفل عن نفسك فان لك في الموت شغلا وعن قليل
انت راحل وكل ما قدمته من الخير والشر حاصل بلا زيادة ولا نقصان وستوفى
غدا ما كنت فاعلا يا ابن آدم ان الحلال ليس يأتيك الا قطرة قطرة والحرام يأتيك
كالسيل فمن صفى عيشه صفى دينه السورة الخامسة والاربعون يا ابن آدم
لا تفرح بالغنى فليس بمخلد ولا تجزع من الفقر فليس عليك بحتم واجب ولا تقنط
بالبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء وان الغني عزيز في الدنيا ذليل
في الآخرة والفقير ذليل في الدنيا عزيز في الآخرة وعزيز الآخرة ابقى واشهر يا ابن آدم
اذا رايت الضيف عندك محبوسا اكثر من تسعة ايام فقل اعوذ بالله من غضب الله يا
ابن آدم المال مالي وانت فيه عبدي والضيف رسولي فاذا منعت مالي من رسولي فلا
تطمع من جنتي ونعمتي يا ابن آدم ثلث واجبات عليك زكوة مالك وصلة رحمك

وَقوا ضيفك واذا لم تعطهن فاني اصرعك صرعة اجعلك نكالا للعالمين يا ابن آدم
اذا لم ترحم جارك كما ترى حق عيالك لم انظر اليك ولم اقبل عملك ولم استجب دعائك
يا ابن آدم لا تتكبر على شكلك فان اولك نطفة مذرة من مني مذرة من زوج خرجت من
مخرج البول من بين الصلب والترائب يا ابن آدم اذكر موقفك غدا بين يدي فاني لم
اغفل من مراكز طرفة عين واني عليم بذات الصدور السورة السادسة والثلثون
يا ابن آدم كن سخيا فان السخا من حسن اليقين والسخا من الايمان والايمان من الجنة
يا ابن آدم اياك والبخل فان البخل من الكفر والكفر من النار يا ابن آدم اتق دعوة المظلوم
فانها لا يحجبها شي عني ولولا اني احب الصفح والمغفرة لما ابتليت اباك آدم بالذنوب
ثم رددته الى الجنة يا ابن آدم لولا ان العفو احب شي عندي لما ابتليت احدا بالذنب يا ابن
آدم اعطيتك الايمان والمعرفة من غير سوال وتضرع فكيف ابخل عليك بالجنة مع سوالك
وتضرعك علي يا ابن آدم لا تدع صلوة الضحى فان تصليها يعدله ما طلعت عليه الشمس
يا ابن آدم ضيعت امري وركبت معصيتي فمن الذي يمنعك من عذابي يوم القيمة يا ابن آدم
حسن خلقك مع الناس احبك واحببك في قلوب الصالحين واغفر ذنبك يا ابن آدم
ضع يدك على صدرك فما تحب لنفسك فاحبه للمسلمين يا ابن آدم لا تحزن على ما فاتك من الدنيا
ولا تفرح بما اوتيت منها فان الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك يا ابن آدم اطلب الاخرة ودع
الدنيا فان شبرا من الاخرة خير من الدنيا وما فيها يا ابن آدم انت في طلب الدنيا والاخرة
في طلبك يا ابن آدم انت في طلب الحيوة والموت في طلبك يا ابن آدم فهيئ نفسك للموت قبل

وردك لو تركت الدنيا لاحد من عبادي لتركتها للانبياء حتى تدعو عبادي الى
طاعتي يا ابن آدم كم من غني قد جعله الموت فقيرا وكم من ضاحك صار بالموت باكيا وكم من
عبد بسطت له الدنيا فطغى وترك طاعتي حتى مات عليه فيدخل النار وكم من عبد قترت
عليه الدنيا فصبر ومات فدخل الجنة السورة السابعة والثلثون يا ابن آدم اجعل
قلبك موافقا للسانك ولسانك موافقا للعمل وعملك خالصا من غيري فانا لا اقبل
الا خالصا فان قلب المنافق مخالف للسانه ولسانه مخالف لعمله وعمله لغيري يا ابن آدم ما
تكلمت كلمة ولا نظرت نظرة ولا خطوت خطوة الا ومعك ملكان يكتبان لك او عليك
يا ابن آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضها الى بعض بل خلقتكم لتعبدوني ذليلا وتشكروني
جزيلا وتسبحوني بكرة واصيلا فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود
مهموم والنعمة لا تدوم وانا الله حي قيوم السورة الثامنة والثلثون يا ابن آدم اخدمني
فاني احب من يخدمني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف وانا رب جليل قادر قوي يا ابن آدم لو
ان اخراكم وجدوا ريح ذنوبكم لما جالسوكم فذنوبك كل يوم في الزيادة وعمرك في النقصان ولا
تهدم عمرك في الباطل والغفلة وان اردت الزهد فاصحب ارباب القلوب واحذر ابناء
الدنيا وخالط المساكين يا ابن آدم ليس من انكسر مركبه وبقي على لوح من خشب في وسط البحر ما يكون
باعظم مصيبة منك لانك من ذنوبك على يقين ومن عملك على خطر يا ابن آدم اني اتقرب
اليك بالعافية والستر على ذنوبك وانت تتبغض الي بالمعاصي وعمارتك الدنيا وخرابك
الاخرة يا ابن آدم اذا تجالس فاتقع بامر موسى بن عمران اسمع ما اقول

والحق اقول انه ما آمن بالله عبد حتى يأمن الناس من شره يعني من ظلمه وكيده
وغيبته وحسده وبغيه في غيبته وحضرته وسره وعلانيته وقال يا موسى لظلمة لا يذكرون
فاني لا اذكرهم فان ذكري لهم ان العنهم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر السورة الثامنة
والثلثون يا ابن آدم انك اصبحت بين نعمتين عظيمتين لا تدري ايهما اعظم عندك ذنوبك
المستورة عن الناس والثناء الحسن عليك من الناس ولو علم الناس منها اعلم ما سلم عليك احد
من خلقي واخلص عملك من الرياء والسمعة فانك عبد ذليل ان تحليل مأمور لامره وتزود
فانك مسافر ولا بد لكل مسافر من الزاد يا ابن آدم خزائني لا تنفد ابدا ويميني مبسوطة
ابدا بالعطايا وبقدر ما تنفق انفق عليك وبقدر ما تمسك امسك عليك يا ابن آدم خوف
الفقر من سوء الظن بالله تعالى ومن قلة اليقين تجمل على المساكين يا ابن آدم من اهتم للرزق
فقد شك في كتابي ولم تصدق انبيائي ومن كذب نبيا في فقد جحد ربوبيتي ومن جحد
ربوبيتي اكبه في النار على وجهه السورة الاربعون يا ابن آدم لا تعصيني ولا
تسئل المغفرة يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املا قلبك غنى والا املا قلبك فقرا
ويديك سعيا وبدنك تعبا وصدرك هما واحبب غيرك واجعل دنياك عسرة
ورزقك قليلا يا ابن آدم انا راض بصلوتك يوما بيوم فارض عني برزقك يوما بيوم
لا تطالبني برزق غد كما انا لا اطالبك بصلوة غد يا ابن آدم مهلا فان الرزق
مقسوم والحريص محروم والحرب مذموم والنعمة لا تدوم يا ابن آدم احكم
السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان العقبة كؤد يا موسى ان العبد يعمل في الدنيا حتى

يدركه

يدركه الموت فيندم ما سلف من الذنوب والخطايا ويسئل الرجعة الى الدنيا
ليعمل عملا صالحا فوعزتي وجلالي لا ارده احدا ابدا يا موسى من آمن بي واتقى فله اعطيته
الجنة يا موسى ان الدنيا لعب ولهو وزينة وليس للمؤمن فيها حظ الا العبادة والهم
والغم وفي الآخرة الجنة يا موسى ان القيمة يوم شديد لا يغني والد عن ولده ولا مولود
هو جاز عن والده شيئا كم من فقير قد ترك فقره في الدنيا وخرج منها الى الآخرة
وهو مسرور مشكور وكم من غني قد ترك ماله في الدنيا وخرج منها الى الآخرة
وهو فقير حقير وحيد من ماله نادم على عمله وجميع ماله لوارثه وكان اشد الناس
عذابا يوم القيمة زدناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا يفسدون تمت الكتاب

سيبقى الخط في القرطاس دهرا ● وكاتبه رميم في التراب ●

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه رسالة من صنفت آداب الصوفية من تصنيف الشيخ الكبير سلطان
الطريقة برهان الحقيقة امام الشريعة مرشد السالكين ومفضل المحدثين وسيد
العارفين وشرف المتصوفين وزين العابدين وملاذ المحققين محمود العالمين نجم الملة و
الدين المعروف بكبرى قدس الله روحه ونور ضريحه وصنف هذه الآداب على بستة ابواب

الباب الاول في تحرير الخرقة هركه ارادة تا اين راه پيدا يد

وخواهد که خرقه پوشد باید که از دست پیری پوشد که او را علم طریقت و شریعت و حقیقت
باشد و عالم باشد باصول دین و عارف بود بآداب شریعت و واقف بود بر اسرار طریقت
و حقیقت که تا چون مرید را اشکالی افتد در شریعت بعلم خویش بیان کند و چون در طریقت
واقعه پیش آید بمعرفت خویش روشن کند **و چون** در حقیقت سری پیدا شود ببصیرت خویش
تحقیق آن باز نماید **و مرید** باید که آنگاه خرقه پوشد که داند که بر آن استقامت تواند کرد
و بر عنا و مشقت و رنج طریقت و مجاهدت و ریاضت اهل طریقت حقیقت صبر تواند کرد و از عهده
آن تمامی بدر تواند آمد زیرا که خرقه پوشیدن خویشتن را بر کسی ما تقدم نمودن است و این دعوت
اگر معنی نباشد جمله مشایخ روز قیامت خصم او باشند و دعوی او را بی معنی روز قیامت سیاه
روا شد و اگر معنی بجای آرد جمله شفیع او باشند و هر که در ین راه آید و برگردد مرتد
طریقت باشد و مرتد شریعت بیک کلمهٔ لا اله الا الله نجات یابد اگر چه طاعت که بود بباد بر
داده بود **اما** مرتد طریقت باعمال ثقلین بر سر کار نیاید که بزرگان چنین گفته اند که طلب
الخلاف بعد الوصول محال و چون خواهد خرقه پوشیدن و بهترین جامه که اهل خرقه پوشند
جامهٔ پشمینست اول کسی که خرقه پوشیدند آدم و حوا بودند علیهما الصلوة والسلام و جبریل
علیه السلام بیامد و گوسفندی بیاورد و بدیشان داد و ایشان پشم او باز کردند حوا برشت
و آدم ببافت و در پوشیدند و موسی علیه السلام کلیم حق بود و هم پشمینه داشت و همچنین
عیسی و یحیی و پیغمبر ما علیهم السلام هم صوف داشتند **و صوفی را** خود نسبت با صوف
و چون صوف حق آن از خود طلب کند که صوف سه حرفست صاد و واو و فا بصاد

صدق

صدق و صفا و صیانت و صبر و صلاح از خود طلب کند و بواو وفا از خود طلب کند و بفا
فرح و فقر از خود طلب کند تا او را مسلم باشد پوشیدن **و اگر مرقع پوشد** باید که در دل
نیت کند که این مرقع پوشیدن میراثست از آدم و حوا قوله تعالی وطفقا یخصفان
علیهما من ورق الجنة و مرقع چهار حرفست میم و را و قاف و عین بمیم مجاهده
و معرفت و مذلت از خود طلب کند براء رحمت و رافت و ریاضت و راحت از خود طلب
کند و بقاف قناعت و قربت و قوة و قول صدق از خود طلب کند و بعین علم و عشق
و عمل از خود طلب کند اگر کسی پرسد که خرقه پوش را خرقه بچه رنگ باید گوییم اگر نفس را
مقهور کرده است و مجاهدت کشیده و در ماتم نفس نشسته **جامه** سیاه و کبود در
پوشد **و اگر از جملهٔ** مجاملت توبه کرده است و عمر خود را بصابون ارادت شسته است
و صحیفهٔ دل خود را از نقش اغیار و هوای نفسانی پاک کرده است سفید پوشیدن و برا
مسلم باشد **و اگر همت** از عالم سفلی برگذشته است و بعالم علوی رسیده است و آسمان
همت گشته است و از هر منزل و هر مقامی نصیبی یافته و از انوار حلاوت لمعه بروی
تافته جامهٔ ملمع پوشد **و اگر** مهر امانت بر ظاهر و باطن نهاده است و دل خود را
خزانهٔ اسرار کرده قراویز نهد و اگر زره مجاهدت نفس پوشیده است و خود مقالت
شیطان بر سر نهاده قبی بر نهد **و اگر از راه** مداهنت نفس برخاسته است و با
او بمحاربت در طریق محاربت آمده خشین در پوشد **و اگر خود را از ضربت** مجاهدت
مجروح کرده است و شربت نامرادی نوش کرده و نهاد خود را بسوزن ناکامی بر دوخته

هزار میخ درپوشد واگر جامهٔ وجود خود را چاک کرده است بالاچه درپوشد واگر نفس خود را
باشکال امر و نهی بسته است و بندهای شریعت برخود نهاده اشکال برنهد واگر ردای
وفا پوشیده است و معهود شریعت و طریقت را وفا کرده است ردا برافکند واگر ما دون
حق را پس پشت انداخته است شاخ دستار پس پشت افکند واگر از آزار خلق بگذشته است
و از ریاضت و مجاهدت زار و نزار شده ازار در سر نهد واگر آنچ مقصود اوست پیش او
نهاده اند و آنچ مطلوب اوست او را نقد شده است شاخ دستار در پیش افکند واگر از
صفات خود وا شده است و بعالم هستی رسیده ازار لام الف بر سر افکند واگر مقبل شریعت
و محرم طریقت شده است مرقع درپوشد واگر قدم از لوث دو سرای نگاه داشته است
و در عالم پاکی نهاده پاجله درپوشد واگر چشم و زبان از چنگ شیطان رهانیده است
و دیدار حق را سیر آورد گشته روی استره بر کردن نا افکند و جیب مقام راز است و پناه خلق
یعنی هر که این را نگوید آشکارا نکنم و هر که از من پناه جوید پناه دهم
آستین مرقع بر سر تنگ عیب برادران بپوشیم و کلاه تاج کرامت که بر سر نهاده ام و تکبر
و تجبر از خود افکنده دستار دستور امانتست یعنی همه خلق از تواضع اند کمر کمر
بندگیست که بر بسته ام و ردا رحمتست که باز افکنده ام تا بر همه کس رحمت و شفقت عام بسجاده
بساط قربتست که باز گسترده ام و پای رحمت بروی نهاده ام و عصا تکیه گاه و دفع
مضرتست و ابریق منفعت طهارتست و شراب قناعت کیف خزانهٔ نکویی و اسرار و
صندوق علتست و پای افزار آب رفتنست بحضرت و سفر کردن در طاعت و گریختن از

هرچه ما دون حقست ترازوی نماز میباش که دوست و دشمن را بدان وزن کنند
و خرقه را معنی آنست که هرچه اغیارست همه را بدو نیم کردم و بیک سو نهادم تا اگر
از راه دوی عیبی در وجود آید بر دیدهٔ خود افکنم تا عیب او را نبینم بر باید که هرچه
ظاهر صوفی کند در باطن مصداق آن طلب کند تا صادق بوده نه کاذب موافق بوده نه منافق محقق
بوده نه مدعی

باب دوم در نشست و خاستن صوفی

باید که با ادب بر سجاده نشیند و روی بقبله آرد و پای چپ بیفکند و پای راست برپا دارد و اگر بدو
زانو در آید روا باشد و نگذارد که پای برهنه شود دست برهم نهد و دست در آستین کند
و دست زیر نیارد و نگذارد که دست او تا ساعد برهنه شود و در میان جمع پای برهنه نکند
و بینی نمد و آب دهن نیفکند و اگر سرفه آید یا عطسه دست در پیش دهان نهد و در
عطسه آواز بلند نکند و آواز فرو گیرد و خویشتن را بسیار نخارد و دست بموی و روی بسیار
فرو نیارد و در سجاده که نشیند باید که حق آن نگاه دارد و حق سجاده آنست که بذکر خدای تعالی مشغول
باشد و اندیشه کند که طاعت من بدرگاه خدای تعالی مقبولست یا نه و در نگرد که کدام طاعت
کند که خدای تعالی پسندیده ترست آن را بدست گیرد و سخن بسیار نگوید الا آنکه ضرورت باشد
و در سخن گفتن بسیار دست نجنباند و آواز بلند نکند و حرکات خارج نکند و چون از جای خیزد
از پای راست برخیزد و قدم راست در پیش نهد و کفش راست در پای کند و پای چپ بیرون
کند و پای برهنه بر زمین ننهد و در رفتن نخرامیدن و دست نجنبانیدن و در راست و
چپ و پس ننگرد و سر در پیش افکند و در راه سخن نگوید و در خانقاه قرآن بلند نخواند و به

بازار نرود الا بضرورة و در راه ننشیند و از موضع تهمت حذر کند و قدم خویش از
موضع نجاسات نگاه دارد و بشتاب نرود مگر با جماعتی که بر سر بیمار رود و زود که وی را
در نیابند اما بعیادت و تشییع جنازه و نماز جماعت و دیگر نمازها آهسته رود
که بهر قدمی که بر میدارد حسنهٔ در دیوان وی می نویسند

باب سیم

در رفتن خانقاه چون در خانقاه رود پای راست پیش نهد و در رود و سلام کند
و کفش بیرون کند و در پیش نهد و در پای راست کند انگه در پای چپ کند پای چپ در
پیش نهد برود و وضو بسازد و چون بیاید و دو رکعت نماز کند و سلام دهد پس
قوم را بر بیند و در خانقاه رود و سلام کند دو معنی را یکی انک سلام نامیست از نامهای
خدای تعالی بی وضو سلام نکرده باشد زیرا که بنزدیک ارباب معرفت بی طهارت خدای تعالی
بر زبان آوردن اثیم بود که روزی رسول صلعم از خانقاه بیرون آمد صحابهٔ بر رسول صلی الله
علیه و سلم سلام کرد رسول صلی الله علیه و سلم وضو نداشت دست بر دیوار زد
و تیمم کرد و جواب باز داد و او را گفت چون من وضو ندارم بر من سلام مکن که جواب ندهم
و دیگر معنی آنست که صوفیان را سلام نکرده باشد چون ناگاه ایشان را سلام کند پیوسته
بذکر حق مشغول باشند چون ناگاه سلام کند وقت بر ایشان بشوراند و چون وضو کند
و دو رکعت نماز بگزارد سلام کند و پرسش جواب دهند و وقت بر ایشان شوریده نشود

باب چهارم در

طعام خوردن اول دست بشوید و بر پای چپ نشیند اول بسم الله بگوید و آخر الحمد لله

وابتدا بنمک کند و باید که لقمه بزرگ بر نگیرد و خورد بر گیرد و نیک بخاید و تا آن لقمه فرو نشود
دیگر بر نگیرد و باد بر طعام ندمد و در لقمهٔ دیگری ننگرد و از پیش خود خورد و دست گرد کاسه
بر نیارد و بر سفره سخن نگوید و تا جماعت فارغ نشود دست باز نگیرد و چیزی که در دهان
آید بیفکند و پیش از انک از طعام فارغ شود دست در دستار و خوان نمالد و کاسه را
پاک کند و دست آلوده در نمک نزند و در میان طعام آب نخورد دو معنی دارد یکی معنی
آنکه از روی طب زیان دارد و یکی دیگر آنکه از روی ادب که دهان چرب بکوزه برد کوزه چرب شود
و دیگران را کراهیت آید و چون از طعام فارغ شود ختم بنمک کند بر خلال بکند و دست بشوید
و در نشستن بر سر پای نشیند و آب بطرف راست ریزد و اگر آب در دهان کند چنانچه در
طشت ریزد که بر دیگران نیفتد و خیو در طشت نریزد و چون دست بشوید زود
در آستین کشد و تکیه رود

باب پنجم در دعوة

باید که چون کسی را بدعوات خواند اجابت کند مگر آنجا که شرع حرام کرده باشد آنچنان بود
که در آن دعوة خمر باشد یا صورتی بر دیوار و چون بدعوة رود آنجا نشیند که خداوند خانه
نشاند و چون طعام پیش وی نهند لقمه برنگیرد مگر که خداوند خانه الحاح کند و از کرم او
ثنا گوید که تلف نمیکند و در سرای وی بهر حاجت ننگرد و نگوید که این سرای بچند خریده‌ٔ و
چون طعام خورده باشد بیرون نیاید الا آنکه خداوند خانه رها کند و میزبان باید که مهمانرا
نیکو دارد و فراخ دست و بی اشتیاق بخیلی نکند و چون مهمان خواهد که بیرون رود باز ندارد
و باید که مهمانرا از طعام حلال دهد و پاکیزگی در طعام بجای آورد و نگوید که این طعام بچند خریده ام

وممنت بر مهمانان نهند یک منت از وی بخرد زیرا که چون مهمان از خانه بیرون شود چنانک
مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا ارتحل ارتحل
بذنوب اهله و برکات در خانه او بگذارد و هر طعام که از وی باز ماند از آن حساب نباشد

باب ششم

در سماع باید که سماع را تکلف نکند و بسیار نشود و چون پدید آید بتکلف نشیند و وقت
خویش با خدای عز و جل نگاه دارد و چون واردی پدید آید تا تواند آرام گیرد اگر شیخ حاضر باشد
چون وارد قوی پدید آید و قوی شود برجنباند بتکلف نشیند و چون ساکن شود بتکلف
نجنباند که حرکت آن وقت ببرد و بدان نرسد و در حرکت از کس یاری نخواهد و اگر کسی از
وی یاری و مساعدت و معاونت خواهد موافقت کند و در سماع سه چیز نگاه دارد زمان
و مکان و اخوان اما مکان باید که فراخ باشد و گشاده و از نظر اغیار پوشیده و
اما زمان باید که وقت سماع باشد و از روی ظاهر هر شب پسندیده تر است تا عوام را
از آن خبر نباشد و صاحب حال از نقل پدید آید صاحب حال سماع بر خواب اختیار کند
صاحب درد را خواب نبرد و حقیقت زمان حقیقت وقتست و چون وقت آمد شب
و روز یکسان شد اما اخوان چنین است که همه یکرنگ باشند و بی جنس نباشند
که سماع در یکرنگی و صحبت ناجنسان وراء همه عذابهاست بزرگان گفته اند که آفت
صوفی سه چیز است مجالست اضداد و صحبت احداث و موافقت زنان که شیخ
جنید بغدادی رحمة الله علیه در سماع حاضر بود و سماع در نگرفت شیخ فرمود که

بنگر

بنگرید که هیچ عاقی در میان ما هست بجستند نیافتند شیخ فرمود که بهتر طلب کنید
چون طلب کردند کفش عاقی یافتند کفش صوفی بدل شده بود سماع از آن در نمی گرفت و اولا
باید که از موی روی داشته باشد که کسانی که موی ندارند با دختران برابر باشند
سماع ایشان نباید شنیدن و اگر مستمع آواز دف و نی فرو شود بهتر باشد در سماع که
چنین باشد که غذای دل و روح باشد و حقیقی بود و درجات بلند و مکاشفات غیبی حاصل آید
و چون بخلاف این بود معصیت و تهمت پدید آید تکلف جدا است و تصوف جدا

باب هفتم در سفر کردن

سفر باید که از بهر سه چیز کند یا زیارت یا ریاضت یا دیدار مشایخ و آنچ بر خلاف این
بود بر مسافران تاوان بود و چون بسفر خواهد شد نخست رفیق هم درد و هم اراده
حاصل کند تا بکار توشه بنی باشد که الرفیق ثم الطریق و بی عصا و ابریق نرود و عصا
بدست راست گیرد و ابریق بدست چپ و چون در خانقاه رود باید که سنان عصا سوی خود
کند و معنی آن بود که مار انجکیا خودست و در سفر و حضر باید که از چهار چیز خالی نباشد مسواک
و شانه و خلال و سرمه و باید که پیوسته بر وضو باشد و اگر طاقت دارد پیاده رود
تا مزد تمامتر بود و میان در بندد و آستین بر مالد تا چابک باشد و چون بالا یا
نشیبی رود تکبیر گوید و در راه دریوزه نکند و در مسجد نخسبد الا که ضرورت باشد
اینست آداب ظاهر که لابد نگاه باید داشت و هر که این نداند صحبت را نشاید و آداب باطن
چیزی دیگرست و اگر کسی خواهد که زیادت کند ریاضت و مجاهدت بیشتر باید کشید

وچ آهن با خود باید داشت در سفر کارد و ناخن گیر و استره و سوزن و آتش زنه

تمت آداب التصوف والحمد لله رب

العالمین

۲۲

۹۵۴

پیر من و مرید من درد من و دوای من فاش بگفتم این سخن شمس من و خدای من

کعبهٔ من کنشت من آب من و سبوی من شمس من و خدای من

از تو بحق رسیده‌ام وز حق حق گزیده‌ام شکر ترا ستوده‌ام شمس من و خدای من

ابر برو تو آب زن مشرق و مغربین را صور بدم که می‌دمد شمس من و خدای من

نعره و های و هو زنم اندر بلخ تا بروم اصل خطا کجا کند شمس من و خدای من

ربیع بن سلیمان گوید شافعی را بخواب دیدم گفتم خدای تع با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی
نشاند از زر و مروارید بر من فشاند و شافعی میگوید مرا کاری سخت پیش
آمد که دران بماندم بخواب دیدم که یکی آمد و گفت یا محمد بن ادریس بگوی
اللهم انی لا املك لنفسی ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوتا و لا
نشورا و لا استطیع احدا الا ما اعطیتنی و لا ابقی الا ما وقیتنی اللهم وفقنی
لما تحب و ترضی من القول و العمل فی عافیة چون برخاستم این دعا بکردم و وقت نکا
آن کار سهل شد باید که این دعا فراموش نکنی   و عتبة الغلام را بخواب دیدم که گفتند
که خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بدان دعا که بر دیوار نبشته است در خانه تو چون
بامداد بیدار شدم نگاه کردم بخط عتبة الغلام بر دیوار نبشته دیدم یا هادی
المضلین و یا راحم المذنبین و یا مقیل عثرات العاثرین ارحم عبدك ذو
الخطر العظیم و المسلمین کلهم اجمعین و اجعلنا مع الاحیاء و المرزوقین
الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین آمین
یا رب العالمین ٥

الله الذی لا یموت ٥

فلك شمس	فلك مريخ	فلك مشتري	فلك زحل	كرسي
محيي	قهار	عليم	رب	رحيم
٦٨	٣٠٦	١٥٠	٢٠٢	٢٥٨

فلك قمر	فلك عطارد
خالق	بارئ
٧٣١	٢١٣

قال الله تبارك [وتعالى] في الحديث القدسي الانسان سري وانا سره

السر هو ما اختص به الحق

لطريق من الحق عند ترجح الايجادي

المشار اليه بقوله تعالى انما قولنا لشيء اذا اردناه

ان نقول له كن فيكون وهذا قد لا يعرفه الحق الا الحق ولا يحب

للحق الا الحق ولا يطلب للحق الا الحق لان ذكر الشهود الخالق

المحق والمحب له والعارف به كما قال النبي صلى الله عليه وسلم عرفت ربي بربي



لله [رب] العالمين

